



THE UNIVERSITY OF CHICAGO

THE UNIVERSITY OF CHICAGO

THE UNIVERSITY OF CHICAGO

THE UNIVERSITY OF CHICAGO

THE UNIVERSITY OF CHICAGO

THE UNIVERSITY OF CHICAGO

THE UNIVERSITY OF CHICAGO

THE UNIVERSITY OF CHICAGO

THE UNIVERSITY OF CHICAGO

THE UNIVERSITY OF CHICAGO

THE UNIVERSITY OF CHICAGO

THE UNIVERSITY OF CHICAGO

THE UNIVERSITY OF CHICAGO

THE UNIVERSITY OF CHICAGO

THE UNIVERSITY OF CHICAGO

THE UNIVERSITY OF CHICAGO

THE UNIVERSITY OF CHICAGO

THE UNIVERSITY OF CHICAGO

THE UNIVERSITY OF CHICAGO

THE UNIVERSITY OF CHICAGO

THE UNIVERSITY OF CHICAGO

THE UNIVERSITY OF CHICAGO

THE UNIVERSITY OF CHICAGO

THE UNIVERSITY OF CHICAGO

THE UNIVERSITY OF CHICAGO

THE UNIVERSITY OF CHICAGO

THE UNIVERSITY OF CHICAGO

THE UNIVERSITY OF CHICAGO

THE UNIVERSITY OF CHICAGO

THE UNIVERSITY OF CHICAGO

از سیاست تا معماری در عرصه های عمومی شهری

نگارش و گردآوری: محمد مهدی بلندیان، سارا ناصری

سرشناسه: بلندیان، محمد مهدی، ۱۳۵۷
عنوان و پدیدآور: از سیاست تا معماری در عرصه های عمومی شهری / مولفین: محمد مهدی بلندیان، سارا ناصری
مشخصات نشر: تهران: اندیشه پژوهان، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری: ۱۷۸ ص.: مصور (رنگی)، جدول، نمودار.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۰۵۶-۱۵-۵
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
یادداشت: کتابنامه.
موضوع: فضاهای عمومی شهری
موضوع: شهرسازی، طرح و برنامه ریزی
موضوع: فضا در معماری
رده بندی کنگره: ۱۳۹۳ ب۸۶۴/ف۹۰۵۳ NA
رده بندی دیویی: ۷۱۱/۴
شماره کتابشناسی ملی: ۳۵۸۷۵۲۲

(*) تمام حقوق مادی و معنوی اثر برای نویسندگان محفوظ است.
(*) هرگونه کپی برداری و استفاده بدون ذکر منبع پیگرد قانونی دارد.
عنوان کتاب: از سیاست تا معماری در عرصه های عمومی شهری
نویسندگان: محمد مهدی بلندیان، سارا ناصری
ویراستاری: امیر عباس اشراقی
صفحه بندی: پایش و پویش (حامد یعقوبی)
طراحی جلد: حامد یعقوبی
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۰۵۶-۱۵-۵
قیمت: ۲۸۰۰۰ تومان
تلفن های مرکز پخش: ۸۸۵۱۱۳۱۴

قل يا اهل الكتاب تعالوا الى كلمة سواء بيننا و بينكم الا نعبد إلا الله ولا نشرك به شيئاً و لا يتخذ بعضنا بعضاً ارباباً من دون الله فان تولوا فقولوا اشهدوا باننا مسلمون؛ بگو ای اهل کتاب، بیایید بر سر سخنی که بین ما و شما یکسان است بایستیم، که جز خداوند را نپرستیم و برای او هیچ گونه شریکی نیاوریم و هیچ کس از ما دیگری را به جای خداوند ارباب نگیرد و اگر رویگردان شدند، بگویید شاهد باشید که ما فرمانبرداریم

(سوره مبارکه آل عمران، آیه ۶۴)

پیشگفتار

فضای عمومی مکان بروز مخالفت‌ها و موافقت‌ها و نمایشهای شهری، برگزاری جشن‌ها و سوگواری‌های ملی و مذهبی، محل تبادل اطلاعات و ارتباطات چهره‌به‌چهره و تعامل شهروندان است. فضای عمومی مکانی متعلق به همه (شکل‌گیری عقل و هویت جمعی) و گشوده به روی عموم مردم است. فضای عمومی بازتاب وضعیت حوزه عمومی است و این دو با یکدیگر رابطه دو سویه دارند. فعالیت آزادانه تشکلهای غیردولتی، اصناف، شبکه‌های اجتماعی، رسانه‌های چاپی و مجازی عامل توسعه و رشد حوزه عمومی است؛ حوزه‌ای که در ظرف فضای عمومی و به واسطه حضور مردم عینیت می‌یابد. حوزه عمومی رشد یافته می‌تواند توسط فضاهای عمومی تقویت شود. همچنین ارتقای کیفیت فضاهای عمومی می‌تواند عامل دعوت شهروندان به حضور، مشارکت و گفتگو بوده و عامل رشد حوزه عمومی شود. باید توجه داشت که مبنای دموکراتیک شدن فضاهای شهری تنها از طریق امکان‌دهی به عرصه‌های عمومی شهر ممکن می‌شود؛ عرصه‌هایی که حوزه عمومی، حوزه‌ای واقع در میان جامعه مدنی و دولت است و فضای طرح آزاد مسائل عمومی و استدلال و تحقیق درباره آنها و نهایتاً تکوین اراده عمومی را تشکیل می‌دهد. حوزه عمومی در مقابل عرصه آمریت، عرصه فکر، گفتگو، استدلال و زبان است. شرایط مکالمه باز و آزاد در حوزه عمومی، متضمن این اصل است که هیچ فرد یا گروهی نمی‌تواند در خارج از حوزه عمومی یعنی در عرصه قدرت به صورت قانع‌کننده‌ای مدعی شناخت بهتر خیر و صلاح جامعه باشد. حوزه عمومی آنچه را که ماهیتاً عمومی است از عرصه‌های بسته و خصوصی و منفعت‌رهایی می‌بخشد. پرسشهایی از این قبیل که آزادی، عدالت، برابری، عقلانیت و جز آن چیست تنها در حوزه عمومی هر جامعه خاص ممکن است پاسخ داده شده و مورد پذیرش و باور قرار گیرد. اگرچه با مرور ادبیات موضوع مشاهده می‌شود که مجموعه نهادها، موسسات، انجمن‌های غیردولتی، اصناف، تشکلهای مردمی و شبکه‌های اجتماعی، رسانه‌ها و مطبوعات به حوزه عمومی تعبیر می‌شود اما جایگاه فعالیت، ظرف زندگی و عمل جمعی، تعامل و گفتگوی آنها ظرف کالبد شهر و فضای عمومی است. بنابراین فضای عمومی تحقق کالبدی حوزه عمومی است. مرکز محله، مسجد، بازار، حمام، تکیه، زورخانه، قهوه‌خانه، آگورا، باسیلیکا، میدان و پلازا، سالن‌گردهمایی و غیره، از مصادیق فضاها و بناهای عمومی در معماری و شهرسازی دیروز و امروز ایران و جهان هستند. حوزه عمومی برگردان فارسی واژه *“public sphere”* است. اگرچه گاهی حوزه را عرصه، سیطره، قلمرو و فضا نیز خوانده‌اند. بعضی اندیشمندان فلسفه سیاسی مانند یورگن هابرماس، حنا آرنتم، چارلز تیلور و سیلا بن حبیب به آن پرداخته و نظریات مختلفی را ارائه کرده‌اند.

طرح و تعمیم نظریه حوزه عمومی را می‌توان در ادامه تلاشهای انسان معاصر برای دستیابی به عدالت اجتماعی، حق تعیین سرنوشت و تحقق دموکراسی بررسی کرد. به تعبیر هابرماس حوزه عمومی بخشی از حیات اجتماعی است که در آن شهروندان می‌توانند به تبادل نظر درباره موضوعات و مسائل مهم مربوط به خیر عمومی (مصالح عامه) بپردازند. نتیجه این امر شکل‌گیری

افکار عمومی است. همچنین اساس حوزه عمومی گفتگو و تعامل است و درست به همین دلیل است که (به اعتقاد هابرماس) دموکراسی اجتماعی با توسعه حوزه عمومی محقق می شود. پاسخگویی به نیازهای اجتماعی انسان و تأمین فرصت های لازم در زمینه کسب تجارب اجتماعی وی مستلزم وجود فضا و قرارگاه و کالبدی است که از آن به فضای عمومی تعبیر می شود. این فضا، فضایی است که افراد و گروه های مختلف اجتماعی در آن سهیم اند و محل تبادل نظریات و افکار آنهاست. فوروم ها، آگوراها، میادین و تکیه ها نشان دهنده وجود چنین فضاهایی از دیرباز هستند. اما گاهی ممکن است برحسب شرایط اجتماعی و سیاسی کالبد این فضاها تغییر نماید و تبدیل به مکان های عبور همانند خیابانها گردد. امکان دسترسی آسان، تبادل اطلاعات، تداوم حرکت و حضور گروه های مختلف اجتماعی از خصوصیات این گونه فضاهاست. همچنین از آنجا که این فضاها باعث ایجاد تعامل، گفتگو، ارتباط و تبادل اطلاعات میان افراد و کاهش فشار روانی اقشار مختلف می گردد، در بالا بردن کیفیت زندگی شهری بسیار مؤثرند. فیلسوفان دموکراتیک نیز بر این باورند که این فضاها تجلی کالبدی حوزه عمومی، عرصه فعالیت، ارتباط و گفتگوی انسانهای آزاد و گروه های مختلف و همچنین محل شکلگیری حیات مدنی است.

از سویی دیگر، اندیشمندان فلسفه سیاسی از بدو پیدایش تاکنون در مورد چرایی و چگونگی زندگی انسانها در جامعه سیاسی سخن گفته اند. طرح مسأله «بهترین نوع زندگی اجتماعی» یا «بهترین رژیم سیاسی» و همچنین قدرت و نهادهای همراه آن یا قالب مدنی یی که نهادها در آن شکل می گیرند از مهم ترین دغدغه ها و پرسش های کلیدی فلسفه سیاسی محسوب می شود. همچنین برای فلسفه سیاسی طرح پرسش بنیادی «سیاست» با طرح رابطه میان فضا [یا حوزه] عمومی و خصوصی (عدم تفکیک آن در میان کلاسیک ها و تفکیک آن در میان مدرن ها) همراه بوده است. اندیشمندانی همچون یورگن هابرماس، هانا آرنت، چارلز تیلور و سیلابن حبیب نظرات مختلفی پیرامون حوزه عمومی دارند که یکی از شناخته شده ترین دیدگاهها، مربوط به هابرماس است. هابرماس اگرچه به مکتب فرانکفورت تعلق دارد ولی برخلاف غالب نویسندگان این مکتب معتقد به دیدگاه جبری و بدبینانه از سرمایه داری متأخر نیست و راه دستیابی به افق های تازه ای از دموکراسی و مشارکت واقعی مردم در نظام سیاسی و غلبه بر محدودیت های سرمایه داری را بسته نمی بیند. تجربه ظهور و افول حکومتها و شهرسازی پس از آن پرسشها و چالشهای جدیدی را پیش روی عقل مدرن، اندیشمندان، فلاسفه و جامعه شناسان این دروان قرار می داد. از جمله تغییر وضع نابرابر موجود میان مردم و حکومت، چنانکه هابرماس می گوید: پس از جنگ جهانی من به سوسیالیسم گرایش پیدا کردم. به همین علت مسأله فرآیند دموکراتیک کردن قدرت سیاسی و پشتیبانی از فرهنگ سیاسی که لیبرال باشد و احترام متقابل را رعایت کند، بدل به مسأله زندگی من شد. دریافتم که سیاست گذاری عقلانی بودن مشارکت دموکراتیک مردم، قابل اجرا نیست. دستیابی به چنین مشارکتی باید از طریق فرآیندهای تصمیم گیری نهادی شده صورت پذیرد و این گونه فرآیندها باید جزیی جدایی ناپذیر از فضای عمومی اجتماعی باشند و در عین حال قابلیت دریافت امواج روابط سیاسی را نیز داشته باشند. ولی آرای عمومی خود باید با استفاده از گفت و گو و تبادل نظر ساخته شود تا بتواند نفوذی عقلانی بر سیاست داشته باشد. امروزه، طرح و تعمیم نظریه حوزه عمومی در ادامه تلاشهای انسان معاصر برای دست یابی به عدالت اجتماعی- به عنوان یکی از مهم ترین آرمانهای جنبش های اجتماعی- و همچنین حاصل غنای تجربه های تاریخی و ثمره نظری انباشتی معرفتهاست. حوزه عمومی در واقع ایده یا مفهومی هنجاری است که در چارچوب کلی نظریات کلی هابرماس درباره کنش ارتباطی و اخلاق گفتگو جای دارد. به نظر [او] حوزه عمومی بخشی از حیات اجتماعی است که در آن شهروندان می توانند به تبادل نظر درباره موضوعات و مسائل مهم مربوط به خیر عمومی (مصالح عامه) بپردازند. نتیجه این امر شکل گیری افکار عمومی است.

کتاب حاضر به مفهوم حیات سیاسی در فضاها ی عمومی شهری می پردازد. فصل اول کتاب به مفهوم فضاها ی عمومی شهری و

مفهوم حوزه های عمومی اشاره داشته و نکاتی چند را در رابطه با مفهوم عرصه های عمومی شهری به اختصار و ایجاز بیان می کند. فصل دوم به انواع فضاهاى شهری و تعاریف مربوط به آن اشاره داشته و در رابطه با انواع فضاها منجمله میدان، حمام و غیره، مطالبی را عرضه می دارد. فصل سوم کتاب، به انواع تقسیمات سیاسی و جغرافیایی معطوف شده است و تعاریف رسمی در حوزه تقسیم بندی سیاسی فضای جغرافیایی را بیان کرده است. فصل پنجم اشاره می کند که نظریه های طراحی شهری معاصر در حوزه های عمومی چه شرایطی را برای ارتقاء جایگاه فضاهاى عمومی و امکان تعامل و حضور مردم فراهم می کند که زمینه-ساز شکلگیری مفهوم عرصه های عمومی در شهر است. در نهایت در فصل آخر نظریه های عرصه های عمومی شهری به تفصیل با تاکید بر هابرماس و آرنست ذکر شده است. در پایان امید است که اثر حاضر بتواند گامی هرچند کوچک در خدمتگذاری به ساحت علمی و خردورزی ایران عزیز بردارد و امکان بهره مندی مخاطبان کتاب را فراهم گرداند.

محمد مهدی بلندیان - کارشناس ارشد معماری گرایش مرمت احیاء بنا و بافتهای تاریخی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی.
سارا ناصری - کارشناس ارشد معماری، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی.

فهرست

۷ فصل یکم: فضا و عرصه های عمومی

(مقدمه، مفهوم فلسفی فضا، فضای مطلق و رابطه ای، فضای فیزیکی و اجتماعی، فضای ذهنی و عینی، فضا و مفهوم پراگماتیستی، فضا و مفهوم اپیستمولوژیکی، فضا و مفهوم زمان مندی، فضا و مفهوم روانشناسی محیطی، فضای شهری، فضای شهری در تاریخ، شرایط فضای عمومی شهری، رفتارهای اجتماعی در فضای شهری، فضای مجازی و شهر)

۳۵ فصل دوم: انواع فضا و عرصه های عمومی

(مقدمه، انواع فضا در معماری، انواع فضاهای عمومی، انواع عرصه های عمومی شهری، فضای عمومی در جهان باستان، فضاهای عمومی در ایران، بازار، حمام های عمومی، تالارهای شهری، فضاهای شهری در ایران معاصر)

۶۱ فصل سوم: انواع تقسیم بندی سیاسی فضا و عرصه های عمومی

(مقدمه، سیاست، جغرافیای سیاسی، مدیریت سیاسی فضا، تمرکز و عدم تمرکز فضایی، تمرکز و عدم تمرکز در تقسیمات سیاسی فضا، تقسیمات کشوری، کشور، مرز و محدوده، انواع مرزهای سیاسی فضا، مفهوم مرز و سرحد، ناحیه، مفهوم واحدهای سیاسی، شهر، حومه روستا-شهری، حوزه شهری، شهرگریزی، شبه شهرنشینی، روستاگریزی و روستاگرایی، ملت، عوامل شکلگیری ملیت، عوامل تاثیرگذار در تقسیمات سیاسی فضا، فرایند شهرنشینی، اقتصاد سیاسی و فضای شهری)

۸۸ فصل چهارم: نظریه های طراحی فضاهای شهری

(مقدمه، فعالیت در فضاهای شهری، مکان، حس مکان، شخصیت مکان، دلبستگی به مکان، وابستگی به مکان، معیارهای کیفیت مکان و فضاهای شهری، مدل های کیفیت سنجی محیط، مدل لنگ؛ نیازهای انسانی، مدل اپلیارد؛ حالت های ادراک انسانی، مدل کانتور؛ مؤلفه های مکان، کیفیت محیط کالبدی، الف-کیفیت سکونت در محله و کیفیت محیط شهری)

۱۱۲ فصل پنجم: نظریه های سیاسی فضاهای عمومی

(مقدمه، تأثیر عرصه های عمومی بر فضای عمومی، مفهوم عرصه های عمومی، نظریه های سیاسی عرصه عمومی، یورگن هابرماس و فلسفه سیاسی فضا، کش ارتباطی و عرصه های عمومی، افول حوزه عمومی، نگرش انتقادی هابرماس، جهان زیست (زیست جهان) و نظام، هانا آرنست و فلسفه سیاسی فضا: داوری و اعتبار، شهروندی و حوزه عمومی، فعال سازی مجدد شهروندی، کیفیت فضایی حیات عمومی، افکار سیاسی عمومی و فضای شهری، کیفیت فضایی سیاست، شهروندی، عاملیت، و هویت جمعی، هویت سازی سیاسی فضاهای عمومی، مداخله سازی اجتماعی، نقش فضاهای شهری در جنبش های اجتماعی، فضای مجازی و حرکتهای سیاسی، عرصه های عمومی و چالشهای اجتماعی)

۱۷۸ کتاب شناسی

فضا و عرصه های عمومی

مقدمه

به سمتی می رود که تغییرات اساسی را شکل دهی می کند تا ما با مفاهیم جدید و پسا انسانی ای روبه رو گردیم^۲ (فوکویاما، ۱۳۸۳، ص ۳۶). پس از او هایدگر بر «خرد تکنیکی» در ابتدای قرن ۲۰ پافشاری کرد که عمل گرایی دم دست آن می تواند تمامی ابزارهای اختراعی دست بشر را از حالت وسیله خارج کرده و نوعی «زیست جهان» را شکل دهد (هایدگر، ۱۳۷۷، ص ۴۲).

تمامی رویاهای متفکران مدرن از روشنفکران تا فیلسوفان و مخترعان، بعد از فروپاشی شوروی و زیرسوال رفتن مفاهیم متصلب سرمایه داری (که از دهه ۷۰ شروع شده و در دهه ۹۰ به اوج رسید) دوباره به صحنه آمد. انسان گرایی، خردگرایی، اندیشه انتقادی و حاکم شدن ذهنیت و اندیشه کاملی که می توانست رویای انسان شکوهمند و قدرتمند را در زمینه های تحصیل گرایی بر محیط پیرامونش به صورت مجازی حاکم کند. حوزه مجازی و برداشته شدن مکان و زمان در قرن بیستم یکی از تحولات عمده ای بود که بر اثر پیشرفت تکنولوژی اطلاعاتی و ارتباطی شکل گرفت. به عبارت دیگر فضای معماری محیطی مصنوع و فیزیکی است که در آن علاوه بر پرورش ذهن فعالیتهای طبیعی و بیولوژیکی انسان

مفهوم فضا یکی از مفاهیم بنیادی در معماری است و گستره آن همه هستی را در برمی گیرد. فضای معماری، مکانی برای حضور یا عبور انسان است و ظرفی است که در آن بخشی از فعالیتهای مربوط به زندگی بشر انجام می پذیرد. بنابراین فضای معماری با زندگی رابطه ای ناگسستنی دارد. فضای زندگی انسان باید بتواند از یک طرف تامین کننده نیازهای فیزیکی و مادی او باشد و از طرف دیگر، برای رشد عقلانی و روحانی انسان با ایجاد فضایی کیفی و آرامش بخش بسترسازی و زمینه پردازی نماید.^۱ بحث فضا و معنای فضا از دیرباز تاکنون مورد نقد و بررسی قرار گرفته و به طور عمده در دو حوزه معماری و فلسفه به آن توجه شده است. *از زمانی که ارسطو فضا را با ظرف قیاس می کند تا امروز که لفور^۲ نظریه یکتاگرایانه فضا را مطرح می کند زمان زیادی گذشته است و اظهار نظرهای متعددی در زمینه فضا و به تبع آن فضای شهری انجام گرفته است؛ ولی این سؤال پیش می آید که آیا برای ورود به حیطه طراحی شهری نزاع بر معنای فضا ارزشی دارد؟ از سویی دیگر، فردریش نیچه متفکر پایانی عقل مدرن و ابتدای قرن بیستم پیش بینی کرده بود که تحولات آینده جهان*

۱. نقشی که فضاهای عمومی شهر در شکل دهی به کنش انسان شهری ایفا می کنند و همین طور تاثیر کنش انسان شهری در چگونگی کارکرد فضای عمومی شهر غیرقابل کتمان است. در این راستا می بایست «Urban Ecology» در پیامد بررسی جمعی «Social» «شهر» موضعیت پیدا کند. چه به زعم لونتال شهر دارای کیفیت نمادینی است که محیط آن بازتابی از مقتضیات عقیدتی و هنجارهای جمعی «Social norme» همان عصر است.

2.Lefebvre

۳. یکی از این موضوعات در عرصه های عمومی شهری در قرن حاضر گسترش بیشتری داشته است که دموکراسی شهری نام گرفته است. دموکراسی شهری از مهمترین پدیده های جوامع امروزی است که پیوندی ناگسستنی با دموکراسی سیاسی دارد و بیانگر نوعی روابط جامعه خرد و روابط جامع کلان در شهر است. رابطه بین این پیوند در شهرها، فضاهای عمومی شهر در پارک ها، بوستان ها، خیابان ها بازارها و غیره هستند که محل تعامل مردم با همدیگر و مردم با مدیریت شهری، قوانین شهری و مؤلفه های کیفی رفتار، عملکرد، گفتار، منش، کنش، زیست و معیشت شهروندان است.

اتفاق می افتد. اگر زندگی تنها به مفهوم بیولوژیکی مورد نظر باشد، پاسخ آن از نوع فنی و علمی است، اما مسئله اینست که بخش مهمی از زندگی به فعالیتها و نیازهای ذهنی انسان مربوط می شود و در این عرصه است که نظریه ها شکل می گیرند. امروزه با افزایش آگاهی نسبت به طبیعت و جهان و کشف بخشی از قانونمندی های بسیار پیچیده پدیده های فیزیکی و بیولوژیکی، مبحث فضا و سازماندهی فضایی به عنوان جایگزین بحثهای زیبایی شناختی، کاربردی و سمبولوژیک محور مطالعات معماری قرار گرفته است. در راستای مطالب فوق، مدنی پور در پاسخ به پرسش چنین بیان می دارد که: «جستجو به دنبال معنایی برای فضا، مرحله ای است ضروری که باید آن را طی کنیم، چون که پیش از حرکت به سوی وادی تجویز طراحی، حیاتی است حوزه مسائل توصیفی و تحلیلی طراحی را بکاوییم. به بیان دیگر پیش از آنکه تلاش کنیم فضای شهری را دگرگون سازیم، باید آن را بشناسیم. ماهیت عملی و دستوری طراحی نیازمند گردآوری اطلاعاتی است که اغلب به علت محدودیت زمانی بیش از حد با عجله انجام می شود و باید در یک عملیات راه حل یابی آن را به کار گرفت. تعداد بسیار زیادی از چنین عملیاتی بر پایه فرضیاتی شکل می گیرند که به ارزشیابی نقادانه نیاز دارد و برخوردی آگاهانه تر با فضای شهری موجود را می طلبد.»

بنابراین صرف نظر از وسایل نظری و عملی همزاد با رابطه میان دانش و کنش به ویژه در مبحثی به پیچیدگی فضای شهری، این کاری است که باید به فوریت درباره فرآیندی چون طراحی انجام شود که اغلب رمزگونه و بالقوه بحث برانگیز است. شهر همچون یک موجود زنده دائماً در حال تغییر و تحول است، این تغییر و تحول به مرور زمان شکل شهرها را به سوی هدفهای خاصی سوق می دهند؛ شهرها امروزه بیش از هر زمان دیگری تاثیرپذیر از شرایط سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی سیستمهای حاکم بر خود هستند که نه تنها در کالبد و فیزیک، بلکه از هر لحاظ نشان دهنده تسلط داشتن ایده ها و تفکرات حاکمان و گردانندگان خود

هستند. فضای شهری را در واقع می توان یک تولید اجتماعی - اقتصادی دانست که بازتابی از عملکردهای سیاسی و اقتصادی است. در این فصل به مفهوم فضا و عملکردهای سیاسی و اقتصادی آن اشاره می شود.

واژه *public sphere* را حوزه عمومی، عرصه عمومی، سیطره عمومی، قلمرو عمومی، قلمرو فضای عمومی و فضای عمومی ترجمه کرده اند. لغت عمومی [نیز] که از واژه لاتین *populous* به معنی مردم گرفته شده، معنای گسترده ای دارد. واژه های معادلی که در فرهنگ آکسفورد به عنوان صفت برای این واژه آمده، عبارتند از: «متعلق به مردم بودن؛ تعلق داشتن یا تمایل داشتن به یک جمعیت یا ملت یا در نظر گرفتن منافع آنها؛ کاری یا چیزی که برای یا توسط اعضای یک اجتماع منسجم محلی انجام شده یا ساخته شده؛ مجوز نمایندگی داشتن از طرف یک اجتماع منسجم محلی؛ آماده یا در دسترس یا قابل استفاده بودن یا سهمیدن تمام اعضای آن اجتماع؛ در انحصار استفاده خصوصی نبودن؛ در معرض دید و مشاهده یا اطلاع عموم قرار داشتن؛ پاسخگو بودن به عموم؛» ... در حالت اسم، معانی این واژه عبارتند از: علنی؛ مکان یا حالتی باز که در دید یا دسترس همگان باشد؛ گشوده؛ جامعه ساماندهی شده؛ پلیتیک شفاف؛ ملت، کشور و غیره (مدنی پور، ۱۳۸۹، ص ۱۳۲ و ۱۳۳).

مفهوم فلسفی فضا

اگر به تاریخ معماری ملل مختلف در قرون گذشته توجه کنیم، درمی یابیم که تحولات اساسی در معماری نه به دلیل تغییر در سلیقه و زیبایی شناسی بلکه به دلیل دگرگونی در روشهای سازماندهی فضایی به وجود آمده اند. سازماندهی فضا و ساخت آن، دستاورد کار ذهنی و عملی هنرمند معماری است که دارای یک ذهن و تفکر سامان یافته درباره اهداف و غایت معماری است. در معماری امروز مسائل ما به مفهوم فضا و سازماندهی فضایی احجام و کاربریها مربوط است و فضا مقوله ای جدا از حجم است. حجم خود بیان نوعی فضا است، لیکن خصوصیات حجم به صورت علمی و فارغ از حس های

۱. «عقل سلیم^۴ پیش اقلیدسی»

۲. «انتزاع اقلیدسی» و

۳. «نسبیت مابعد اقلیدسی»

«عقل سلیم پیش اقلیدسی» به مفاهیم مکانی که اجسام در جهان اشغال می کردند اشاره داشت و به این ترتیب متناهی و نسبی بود. از سوی دیگر، فضای اقلیدسی، نامتناهی و ایجاد آن توسط هندسه دانان باستان با مفهوم سازی فضای جهان به عنوان فضای تهی نامحدود از جانب فیزیکدانان مقارن بود. اساسی ترین ویژگی فضای اقلیدسی این بود که هیچ مرکز و محیطی نداشت (مدنی پور، ۱۳۹۰، ص ۲۳۶).

«ادموند بیکن» نیز عقیده دارد تا زمانی که خصوصیت فضایی ادراک نشود، سرگردانی در طراحی فضاهای شهری و معماری ادامه دارد. در واقع آثار بزرگ معماری و شهرسازی مستقل از خصوصیات شکلی دوره های تاریخی دارای یک ویژگی مشترکند که همان «کیفیت فضایی» است. این جنبه از آگاهی فضایی که به نظر ادموند بیکن تمام احساسات آدمی را به کار می گیرد و بر چیزی ورای فعالیت مغزی استوار است، بسیار اهمیت دارد. پس می توان چنین انگاشت که قبل از شروع طراحی باید فضای شهری را درک کرد. عده ای از صاحب نظران بهترین راه ادراک فضای شهری را نگاه دقیق به تجربه طراحی فضا در طول تاریخ می دانند؛ «زوکرو»^۵ بر این اعتقاد است که اصطلاح فضا بد تفهیم شده است؛ به طوری که مفهوم اصلی خود را از دست داده است و «کریر»^۶ اعتقاد

متغیر انسانی قابل بررسی است. شاخصهای حجم از نوع کمی و شاخصهای فضا از نوع کیفی هستند. حجم توسط انسان درک می شود، انسان برای درک حجم مجموعه ای از روابط حسی را با آن برقرار می کند، فضای معماری حاصل جمع این روابط است. فضا در علوم مختلف معانی متفاوتی دارد. پیچیدگی مفهوم فضا، همانند سایر مفاهیم متافیزیکی، باعث شده است تا برخی از متفکران در برابر شناخت مفهومی آن اظهار ناتوانی نمایند. مفهوم فضا آنقدر گسترده است که هر رشته علمی با آن سروکار دارد، هر چند که هر کدام معنایی خاص از آن ارائه می کنند. فضا مفهومی چندمتغیره است و عمدتاً در ارتباط با کاربری آن در هر جامعه معنی می یابد (ربانی، ۱۳۸۵، ص ۴۱).

در عین حال، فضا پدیده ای قابل برنامه ریزی و مدیریت می باشد که در مکان شکل می گیرد و هویت می یابد. هویت، نیاز، شبکه ارتباطی، محتوای اجتماعی، جنبه های تاریخی، همه دربردارنده جنبه های مختلف مفهوم فضا می باشند. «فضا در مفهوم موجود خویش به تنهایی هیچ ویژگی خاصی را مطرح نمی کند ولی به محض آنکه یک گروه انسانی فعالیت را در مکانی مطرح کند، معنای نمادین فضا پدیدار می شود» (حبیبی، ۱۳۸۲، ص ۷۵). فضا مفهومی بیشتر انسانی دارد و پاسخگوی محیط طبیعی یا فیزیکی و فرهنگی است (ربانی، ۱۳۸۵، ص ۳۸). «مفهوم سازی تاریخی فضا» به سه دوره تقسیم می شود:



نمودار بالا. اجزاء اصلی شکل دهنده فضا؛ ماخذ: نگارنده بر اساس مدنی پور، ۱۳۹۰.

4.Common sense

5.Zucker

6.Krier

دارد که ما ادراک خود را از فضای شهری گذشته را از دست داده ایم و «گوردن کالن» با زبانی کم نظیر به کمک نوشته و تصویر از همان ابتدا از روی جلد کتابش تا صفحه آخر خواننده و بیننده را متوجه ارزش فضاهای شهری گذشته می کند. مدنی پور با ارائه نظر دیگری، شناخت بهتر و کاملتر فضا را از طریق شناخت فرآیند تولید و آفرینش فضا می داند. در واقع می توان گفت شناخت و درک فضای شهری مرحله ای غیرقابل گریز در طراحی شهری است.

فضای مطلق و رابطه ای

شاید اولین جدال در تعریف فضا را بتوان بحث بر «فضای مطلق و رابطه ای» بین فلاسفه دانست که در معماری و شهرسازی هم رسوخ کرده است. «ارسطو و نیوتن» مهمترین کسانی هستند که به نظریه فضای مطلق شکل داده اند. در باور آنها فضا و زمان ظرف هایی هستند به گسترش نامتناهی که تمام اشیا را دربر گرفته اند. تمام رویدادها و اتفاقات در این ظرف انجام می پذیرد. به نوعی می توان چنین انگاشت که فضا و زمان اشیایی واقعی هستند. در این نظریه سکون و حرکت اشیاء در این ظرف واقع می گردد و به رابطه شان با دیگر اجسام مربوط نمی شود. فضای رابطه ای نخستین بار از طرف لایبتیس در مخالفت با نظریه مطلق فضا صورت گرفت؛ به گونه ای که او اعتقاد داشت فضا صرفاً متشکل از روابطی است میان چیزهایی بدون حجم و ذهنی. بحثی که رابطه گرایان مطرح می کنند این است که ظرف به طور منطقی متمایز از اشیایی نیست که گفته می شود آنها را در خود جای می دهد. «آلبرت انیشتین» این برداشت از فضا را به صورت فضا به عنوان کیفیت جایگاهی جهان اشیاء مادی در برابر فضا به عنوان دربرگیرنده تمام اشیاء مادی مطرح می کند:

۱. مفهوم اول ریشه در مکان دارد و درکش آسانتر است و
۲. مفهوم دوم معنایی انتزاعی دارد و فضا را با گسترش نامحدود

می بیند. در جغرافیا نیز می توان این برخورد را مشاهده کرد. در جغرافیا به جای واژه «فضای رابطه ای» از «فضای نسبی» استفاده می شود. بحث فضای مطلق و رابطه ای در سالیان اخیر به گونه ای دیگر مطرح شده است، جایی که از فضای مطلق به عنوان فضای کاملاً متمایز، واقعی و عینی تعریف می شود و فضای رابطه ای به عنوان فضایی خلق شده و ادراکی که فرد و جامعه آن را احساس می کند و توجهش بیشتر به مکان است، تعریف می شود.

فضای فیزیکی و اجتماعی

تفکیک دیگری که در مورد فضا و به طور خاص فضای شهری صورت می گیرد، تقابلی با عنوان فضای فیزیکی و اجتماعی است. «فضای فیزیکی» که تعبیر دیگر آن «فضای مصنوع و ساخته شده» است، موضوعی است که بیشتر مورد توجه معماران است و بیشتر در قالب «مورفولوژی فضا» بروز پیدا می کند. فضای اجتماعی، تداعی فضایی نیازهای اجتماعی در روابط افراد و گروه های اجتماعی است. شاید بتوان بحث فرم و کارکرد که با دو رویکرد «فرم مستقل از کارکرد» و «فرم تابع کارکرد» را دنباله ای از رویارویی فضای فیزیکی و اجتماعی دانست:

- ۱- در رویکرد اول آنچه نهایتاً بدست می آید، فضای فیزیکی است که بیشتر مورد توجه طیف شهرسازان معماران است. نمونه ای از این علاقه به فرم را در کارهای راب کریر می توان دید؛
- ۲- در رویکرد دوم که بیشتر مورد توجه جامعه شناسان و جغرافی دانان است آنچه به عنوان پایه انگاشته می شود فضای اجتماعی است و فرم ها به دنبال روابط اجتماعی موجود و به تبعیت از آنها بروز پیدا می کنند. شاید بتوان مدرنیست ها را محصولی از نگرشهای مربوط به فضای اجتماعی برشمرد. چون در نگاه آنها کارکرد بر فرم ارجحیت دارد.

فضای ذهنی و عینی

تجلی دیگر از مبحث فضای مطلق و رابطه‌ای، گفتگو درباره مفاهیم ذهنی و عینی فضا است. فضا از نظر کانت مقوله‌ای ذهنی و متعلق به ساختار ذهن انسان است و ازین رو قابل حس و تجربه هم نیست، اما در گروهی از تعاریف دیگر فضا ابژه‌ای عینی و کالبدی (اقلیدس، دکارت) در نظر گرفته می‌شود، از این رو قالب حس و تجربه نیز هست. طبق این تعریف، فضای عینی فضایی است که از طریق حواس درک می‌شود و از این رو تجربی است. تجربه ما از فضا، رویدادی حسی است که مستلزم حرکت است، حرکتی که پدیدآورنده طیفی گسترده از تأثیرپذیری‌های متغیر، از گذار از یک احساس فضایی به احساسی دیگر است. در مقابل این تعریف، تعریف فضای ذهنی قرار می‌گیرد که فضایی است که در طراحی‌های معماران و شهرسازی دیده می‌شود. فضای طرح‌های معماران و شهرسازی، فضایی ذهنی است که معمولاً با محدوده‌های کالبدی تعریف می‌شود. فضای عینی و واقعی را می‌توان به فضای حسی نیز تعریف کرد، زیرا آنچه در این فضا درک می‌شود رویدادهای حسی است. فضای ذهنی زمانی ایجاد می‌شود که ما در متن فضا نیستیم و به نوعی بیرون از فضا به فضا می‌نگریم با مفاهیم عقلی و استدلال‌های ذهنی فضا را درک می‌کنیم. به نوعی می‌توان گفت قبل از ورود به یک فضای خاص مثل هرم ورودی موزه لوور باتوجه به آگاهی‌های قبلی و نشانه‌های اطراف ما به برداشت ذهنی از فضای زیر هرم داریم که هرچه به این فضا نزدیکتر می‌شویم این ذهنیت به عینیت نزدیکتر می‌شود. عینیت کامل زمانی است که ما در فضا قرار می‌گیریم و با حرکت به نقاط مختلف از زوایای مختلف این فضا را درک می‌کنیم. یک مطلب عمده در مبحث فضای ذهنی و واقعی این است که در فضای واقعی درک ما از فضا با تجربه‌ای همراه است و نمی‌توانیم تصویر کلی از فضا داشته باشیم. به بیان دیگر آن قسمت از فضای عینی که در تیررس تجربه ما نیست جزئی از فضای ذهنی خلق شده توسط خرد

ماست که از روی نشانه‌های تجربه انجام شده این ذهنیت شکل می‌گیرد.

فضا و مفهوم پراگماتیستی

برنارد چومی برای بیان این موضوع از تجربه فضایی در یک هزارتو سخن به میان می‌آورد. در این تعبیر ما در هر لحظه یک قسمت از هزارتو را تجربه می‌کنیم ولی یک تصویر از کلیت هزارتو نداریم و باید برای تجربه کامل در این فضا حرکت کنیم. تلفیق دو جنبه عینی و ذهنی یا درک فضا براساس تجربه حسی و از طرف دیگر براساس تفکر عقلایی، موضوعی است که به تفصیل توسط هانری لوفور، فیلسوف فرانسوی، در کتابش «تولید فضا»^۷ (۱۹۹۱) مورد بحث قرار گرفته است. لوفور معتقد است که برتری دادن به تصویر ذهنی از فضا که مشخصه معرفت‌شناسی مدرن از فضا است، سبب شده که درک ما از فضا ضعیف شود، امری که به فضای انتزاعی رهنمون می‌شود. تصور ذهنی به نظر وی تجربه زنده را می‌کشد و نمی‌تواند جایگزین غنای آن شود. لوفور از فاصله میان فضای ذهنی و واقعی شروع می‌کند و از جریان شناخت شناسی مدرن که فضا را یک شیء ذهنی با مکان ذهنی می‌داند انتقاد می‌کند. سخن لوفور این است که فضای ذهنی و واقعی را نباید از هم دور نگه داشت، بلکه باید فضای ذهنی و فیزیکی را با بستر اجتماعی تلفیق کرد. به نظر وی فضاهای گذشته این خصوصیت را داشته که توسط تمامی حواس قابل درک بود و از این رو جوانب مختلف تجربه فضا را یکجا در خود داشت. او درباره این فضاها که با عنوان فضای یادمانی از آنها یاد می‌کند، می‌گوید:

«برای هزار سال، بناهای یادمانی تمامی جوانب فضایی را دارا بودند: ادراکی بودن، شناختی بودن و فضای زنده بودن، نمودهای فضا و فضای تصویری یا شمایی، فضاهایی مناسب برای تمامی قوا، از حس بویایی گرفته تا سخن گفتن، ایما و اشاره و نماد. در فضای یادمانی برای هر عضو جامعه تصویری ذهنی از عضویتش ارائه می‌گردید.»

از نظر لوفور، جنبه های مختلف فضا که ابعاد اجتماعی و ذهنی و کالبدی آن را می سازند باید با هم تلفیق شوند، چنان که در فضاهای یادمانی چنین بود. به نظر وی باید جوانب مختلف فضا (ذهنی، فیزیکی، و اجتماعی) را یکجا در نظر گرفت. بنابراین او مفهوم فضای اجتماعی را مطرح می کند تا دو جنبه ذهنی و واقعی فضا را با هم پیوند دهد. با توجه به مفهومی که لوفور مطرح می کند، در واقع فضای شهری نه تنها باید جنبه کالبدی را چنان که به صورتی انتزاعی در طرح های شهری مطرح می شود، در نظر بگیرد، بلکه باید فضا را به صورتی که حس و تجربه می شود شامل گردد. در این صورت تمامی اجزای سازنده فضا در این تجربه حسی دخالت می کنند. ضمناً این فضا باید مفهوم فضای حیات شهری را چنان که ساکنان شهر درک می کنند، شامل شود. نظریه یکتاگرایانه وی فضای فیزیکی طبیعت، فضای انتزاعی های منطقی - شکلی و ساحت عملی - حسی فضای اجتماعی را در کنار یکدیگر می آورد و در واقع هدف وی از طرح فضای اجتماعی از بین بردن دوگانگی سنتی میان فضای ذهنی و واقعی است. به اعتقاد او فضای اجتماعی محصولی اجتماعی است. هر جامعه و شیوه تولید، تولیدکننده فضای خاص خودش است. تنها با چنین درکی است که می توان با دوگانگی های میان فضاهای ذهنی و واقعی برخورد کرد. این روند تولید است که باید مورد توجه باشد نه اشیاء درون فضا، هرچند فرآیند و محصول هر دو از هم جدانشدنی هستند. می توان چنین انگاشت که در تولید فضای اجتماعی است که ذهنیت یک جامعه خاص یک فضای واقعی خاص را می سازد؛ به گونه ای که اگر ما بخواهیم برای جامعه ای دیگر فضای شهری تولید کنیم لزوماً محصول موردنظر ما عینیت پیدا نمی کند، چراکه در بستر اجتماعی خود مطرح نشده است. از این رو می توان به این مهم دست پیدا کرد که آنچه نقش محوری در تبدیل یک فضای ذهنی به فضای واقعی را دارد جامعه ای است که فضا در آن تولید می شود و این روند تولید است که از یک جامعه به جامعه دیگر متفاوت است.

در نگاه «چومی» دو رویکرد در تعریف فضا وجود دارد:

۱. «اولی، متمایز ساختن فضا است. بعدی تجویزی که هنر و معماری متوجه آن هستند و

۲. دومی، بیان ماهیت دقیق فضا است. بعدی توصیفی که مورد توجه فلسفه، ریاضیات و فیزیک است.»

فضا و مفهوم ایستمولوژیکی

از نظر «برونو زوی» فضا ذات معماری است. او دامنه این بحث را به فضای شهری نیز می کشاند، جایی که خیابان ها، میدان، پارک ها را فضاهای خالی می داند که محدود شده اند یا طوری تعریف شده اند که فضایی محصور را پدید آورند. زوی هر حجم معماری را وقفه ای در پیوستگی فضا می داند و این حجم را خالق دو نوع فضا به شمار می آورد:

۱. یکی فضای داخلی اش که خود بنا آن را تعریف می کند و
۲. دیگری فضای بیرونی یا شهری که از طریق فرآیند محدودسازی فضا به شکل معنادار سازماندهی می شود.

یکی دیگر از مدافعان فضا به عنوان ذات معماری، زیگفرید گیدئین است. او برداشت از در تاریخ معماری را در سه مرحله بیان می دارد. مرحله نخستین وقتی است که تصور فضایی معنایش ترکیب احجام ساختمان های مختلف با یکدیگر است و معمار به فضای داخلی ساختمان توجهی ندارد. این تصور فضایی در معماری مصر، سومر و یونان به منصفه ظهور رسیده است. مرحله دوم که از نیمه دوره معماری روم آغاز می شود توجه اش به فضای داخلی ساختمان است. پانتئون در رم آغاز این دوره را مشخص می دارد. سومین تصور فضایی که شاخص مرحله سوم است با پیدایش انقلاب بصری و از بین رفتن دید یک نقطه ای همراه است. در این دوره دوباره اهمیت حجم در شکل دادن به فضای خارج مورد توجه قرار می گیرد و در حقیقت از یک جانب تصور فضایی نخستین زنده شده و از جانب دیگر فضای داخلی ساختمان ها که در مرحله دوم به منصفه ظهور رسیده بود به قوت خود باقی می ماند. در واقع ترکیب فضای داخلی و خارجی در این دوره صورت می گیرد.

فضا و مفهوم زمان مندی

فضا و زمان، ظرف هایی به گسترش نامتناهی بودند. درون آنها کل توالی رویدادهای طبیعی در جهان، جایگاهی تعریف شده می یابند؛ بدین ترتیب حرکت یا سکون اشیا در واقع به وقوع می پیوست و به رابطه های شان با تغییرات دیگر اجسام مربوط نمی شد. (اسپیک، ۱۹۷۹: ۳۰۹). ارسطو قبل از نیوتن، فضا را به ظرف تمام اشیا توصیف کرده بود (ونیر، ۱۹۷۵: ۲۹۷)؛ نظریه های رابطه گرا به عنوان نقدی بر مفهوم فضای مطلق پدید آمدند. نخستین مخالفتی که با فضای مطلق صورت گرفت، از جانب لایبنیس بود که اعتقاد داشت، فضا صرفاً متشکل از روابطی میان چیزهای بدون حجم و ذهنی است (اسپیک، ۱۹۷۹: ۱۹۸۸). لایبنیس فضا را اینگونه می دید:

نظام اشیا همزیست، یا نظام وجود برای تمام اشیا می که هم زمان اند (نقل شده در بوشنر، ۱۹۳۷: ۲۹۷). عمده مخالفت دیگر از سوی کانت بود که فضا را متعلق به ساختار ذهنی فکر می دانست و نه مفهومی تجربی و حاصل تجارب بدست آمده در دنیای بیرونی. فضا (و زمان) نمی توانند قائم به ذات باشند و تنها در ما وجود دارند؛ بدین ترتیب و با این دیدگاه آنچه ما اشیا خارجی می نامیم، هیچ چیز دیگری جز نمودهای صرف احساس های ما نیستند که شکل شان فضا است.

ماهیت اشیا قائم به ذات هرچه که باشد، درک ما محدود به شیوه خودمان در احساس آن هاست، که تنها به ما تعلق دارد. دیگر رابطه گر ها تلاش کرده اند واقعیت فضا (و زمان) را با اثبات این که فضا و زمان صرفاً روابطی هستند میان اشیا فیزیکی و رویدادها، حفظ کنند و بدین ترتیب ظرف، به طور منطقی متمایز از اشیا نیست که دیگری را مطرح می کند: «**فضا به عنوان کیفیت جایگاهی جهان اشیا مادی**» در برابر «**فضا به عنوان در برگیرنده تمام اشیا مادی**». به گفته او مفهوم نخستین ریشه در مفهوم مکان دارد که قدیمی تر است و درکش آسان تر؛ اشیا مادی، مکانی در جهان دارند یعنی بخشی از سطح زمین یا دسته ای از اشیا. مفهوم دوم، معنایی انتزاعی تر دارد و فضا را «با گسترش نامحدود» می بینید که

تمام اشیا مادی را در خود جای می دهد و تعریف می کند. تمایزات مربوط به نظریه های مطلق و رابطه گرا که در فلسفه و فیزیک خود را به نمایش می گذارد، در جغرافیا نیز یافت می شود. در جغرافیا این تمایل وجود دارد که واژه فضای نسبی را استفاده کنند برای آنچه که فلسفه نام فضای رابطه ای بر آن می نهد که این شاید به دلیل تأثیر نظریه نسبیت باشد. برداشت های نسبی به فضایی مربوط اند که «**صرفاً رابطه ای است میان رویدادها یا جنبه ای از رویدادها و بنابراین وابسته به زمان و فرآیند**» (بلات، ۱۹۶۱). چیزی است که یک فرد یا جامعه آن را احساس می کند (میهو و پنی، ۱۹۹۲). فضای نسبی یا خلق شده، فضایی ادراکی است و محصول جامعه، بافت و زمینه ای که توجه اش به ویژگی های مکان هاست.

فضا و مفهوم روانشناسی محیطی

بنظر می رسد که ما در واقع بوسیله درک طراحی هایی که نتیجه تجربیات و آموخته های ما می باشند چیزها را درک می کنیم. درک محیطی و ادراک فضا در چند زمینه با معنای عامیانه درک تفاوت دارد. این تفاوتها عبارتند از:

۱. «**میزان و پیچیدگی انگیزه**»: درک عامیانه به مقوله هایی مثل روشنایی، رنگ و عمق بصورت جزء می نگرد ولی در درک محیطی کل منظره بصورت واحد مورد توجه است.

۲. «**دیدگاه سیستمی**»: در درک محیطی، شخص درک کننده، بخشی از منظره است که اغلب در حال حرکت و دیدن محل از زوایای مختلف می باشد ولی در درک عامیانه این امر صادق نیست.

۳. «**اتصال با محیط و مفهوم پیوستاری با فضا و محیط**»: شخص درک کننده معمولاً بوسیله یک هدف یا مقصد مشخص و واضح به محیط متصل است و اغلب در حال انجام کاری مثل نگاه کردن به علامتها یا پیدا کردن یک مسیر می باشد. درک محیطی دارای دریافت و فهم بیشتر اما نامشخص تری است، با اینکه ممکن است این امر برخی از بررسی ها را مشکل می کند ولی فهم وسیعتری از درک واقعی را فراهم می آورد.

بحث درباره باور جزمیت معماری ریشه های آن و عواقب پیروی از این باور، بخش عمده ای از ادبیات روانشناسی محیط را تشکیل می دهد. پیمایش آنها، جای دیگری را طلب می کند. آنچه در این مختصر قابل ذکر است، اینست که برای فرار از دام جزمیت معماری باید میان «مُحیط بالقوه» یعنی محیطی که در ذهن معمار وجود داشته و با آرمانهای او آمیخته است و «مُحیط بالفعل» یعنی محیطی که در عمل ساخته شده و مورد بهره برداری مردم قرار می گیرد تفاوت قائل شد. هر محیط بالقوه قابلیت تبدیل به محیط بالفعل را نخواهد داشت، مگر اینکه برای شرایط فرهنگی- اجتماعی آن نیز برنامه ریزی شود. برای حل مسائل دشوار شهری علاوه بر وجود گروه خبره ای از متخصصان شامل برنامه ریزان شهری، معماران، مهندسين رشته های مختلف، اقتصاد دانان، متخصصین اجرای قانون، کارشناسان ترافیک و حمل و نقل، آموزشگران، حقوقدانان، کارکنان اجتماعی و دانشمندان علوم سیاسی، روانشناسان، انسان شناسان و نژادشناسان نیز نیاز می باشد. روانشناسی محیط، روانشناسی اکولوژیک یا علوم اکوفتاری از شاخه های تخصصی روانشناسی عمومی است. به گفته گرامان در روانشناسی سنتی به ابعاد محیطی- فرهنگی توجه کافی نشده و این مسأله موجب پیدایش رشته روانشناسی محیط یا اکولوژی شده است. انسان با توجه به نیازها، ارزشها و هدف های خود، محیط را دگرگون می کند و بطور متقابل تحت تاثیر محیط دگرگون شده قرار می گیرد؛ بویژه تکنولوژی پیشرفته موجب می شود تأثیر انسان بر محیط شدت و سرعت یابد. در ضمن در رابطه با مفهوم فضا در روانشناسی محیطی می توان به مفهوم قرارگاه های رفتاری اشاره داشت؛ چنانچه در روانشناسی محیط، رفتار را در چهار چوب قرارگاه فیزیکی مورد بررسی و پژوهش قرار می دهند، به طورمثال یک مدرسه یا آموزشگاه قرارگاه فیزیکی محسوب می شود؛ قرارگاه

فیزیکی به معنی فضای فیزیکی با هدفهای کاربردی و سازمانی تعریف شده به کار می رود؛ مانند بیمارستان که محل مداوای بیماران است یا کلاس درس که محل تدریس و تعلیم است (مرتضوی، ۱۳۶۷، ص ۹). «نظریه های روانشناسی محیط در فضا» به قرار زیر است:

۱. «اختیاری»^۸: محیط تأثیری روی رفتار و اراده انسان ندارد. بگونه ای فقدان تأثیر محیط را مطرح می کند.
۲. «امکان گرا»^۹: محیط امکانات و فقدانهای مختلف را بوجود می آورد ولی در نهایت انسان در انتخاب، آزاد است.
۳. «احتمال گرا»^{۱۰}: احتمال آماری رفتارها را زیاد می کند، تفاوتش با امکان گرا دراین است که جنبه ی آماری دارد (چیدمان اتاق).
۴. «قطعیت گرا»^{۱۱}: تأثیر محیط کاملاً قطعی است. سه نظر در مورد جبریت محیطی معماری بدین شرح است:
 - جبریت محیط (اقلیم فرهنگ- طبقه اجتماعی- نوع تربیت- عناصر تاریخی و جغرافیایی)؛
 - جبریت معماری (کاملاً فیزیکی است؛ فضای هدایت شده مصنوع و خرد؛
 - جبریت کالبدی (در حوزه وسیعتر، شهر، غیر از شهر اقلیم هم در آن دخالت دارد، منطقه کوهستانی، و بیابانی).

۱. «فضا با سیمای نیمه ثابت»^۸: فضاهای چند عملکردی که قابلیت فضایی و رفتاری زیادی دارند. بنابراین فضاهای چندعملکردی تثبیت شده نیستند. فضاهایی که کیفیت آنها را می توان با تغییر فاکتورهایی نظیر چیدمان مبلمان، تغییر داد که این تغییرات موجب تغییرات رفتاری کاربران آن فضا هم خواهد بود؛ بنابراین می توان الگوهای رفتاری مناسب را استخراج کرد و فضا را در جهت رسیدن به آن سازماندهی کرد.

8. Free Wile Approach

9. Possibility

10. Probability

11. Determinism



تصویر بالا. فضای شهری فضایی است که در آن تعاملات اجتماعی و مراودات شهروندی روی می دهد؛ ماخذ: آرشیو نگارنده.

۲. «فضای بی شکل»: در واقع همان فواصل فضایی است که شکل ندارد.

• فاصله شخصی؛

۳. «فواصل در حیطه انسانی»: این فواصل را به نام های فاصله

• فاصله اجتماعی؛

گریز، فاصله بحرانی و فاصله شخصی و اجتماعی طبقه بندی

• فاصله عمومی.

کرده است. فاصله گریز و فاصله بحرانی به جز در چند مورد، از واکنش های انسانی حذف گردیده است.

فرضیه نهفته در سیستم طبقه بندی مدل هم جوارى بدین قرار است که: بروز رفتاری که ما آنرا تعیین مرز قلمرو (مالکیت) می نامیم، در سرشت تمام حیوانات و انسان وجود دارد و برای این کار، آنها از حواس برای تشخیص یک فضا یا فاصله از

۴. «طبقه بندی مدل هم جوارى» (فواصل انسان در شرایط محیطی): که بر اساس دیدگاه آلتمن به قرار زیر است:

فضای دیگر استفاده می کنند. انتخاب فاصله ای معین بستگی به کنش متقابل، ارتباط افراد واکنش گرا، نحوه احساس آنها و آنچه انجام می دهند، دارد.

۱) «**فاصله صمیمی**»: در این فاصله، حضور شخص دیگر تردید ناپذیر بوده و ممکن است به دلیل غلبه داده های حسی به دفعات ناراحت کننده باشد. بینایی (اغلب انحراف یافته)، بویایی گرمای بدن شخص دیگر، صدا، بو و احساس نفس شخص دیگر همگی علامت تماس با شخص دیگر است.

• فاصله صمیمی (حالت نزدیک): استفاده از شرایط مربوط به رعایت فاصله به شدت کاهش می یابد و بر عکس میزان حس بویایی و احساس حرارتی حاصله در بدن هر دو رو به افزایش می رود. در این فاصله می توان جزئیات را مشاهده کرد.

• فاصله صمیمی (حالت دور - فاصله: شش تا هجده اینچ): دید شفاف (تا ۱۵ درجه) بخش های بالایی یا پایینی صورت را شامل می شود که آن هم بزرگتر به نظر می آید. دید پیرامونی (۳۰ تا ۱۸۰ درجه) قسمت های پیرامونی سر و شانه ها و غالباً دست ها را در بر می گیرد. بیشتر ناراحتی های جسمانی موقعی است که افراد خارجی در درون فضای خصوصی آن ها بطور نابجا حضور یابند (انحراف سیستم بینایی مطرح می شود).

۲) «**فاصله شخصی**»: در اصل برای مشخص ساختن فاصله ثابتی که اعضای گونه های غیر تماسی را از هم جدا می کند، به کار برده می شود. شاید بتوان آنرا محیط یا حباب حفاظتی (هاله) کوچکی فرض کرد که یک موجود زنده بین خود و دیگر موجودات نگه می دارد.

۳) «**فاصله اجتماعی**»: خط مرزی بین شخص در حالت دور و حالت نزدیک در فاصله اجتماعی، (حد تسلط) را مشخص می کند. جزئیات معنی دار بصری از صورت قابل مشاهده نیست و نمی توان انتظار تماس با فرد دیگری را در این فاصله داشت مگر با کوشش زیاد. تغییرات بسیار کمی بین حالات دور و نزدیک در این فاصله وجود دارد. می توان مکالمات را بیش از

بیست پایی بخوبی شنید. افزایش صدا یا فریاد کشیدن، باعث کاهش فاصله اجتماعی به فاصله شخصی می گردد.

۴) «**فاصله عمومی**»: در این فاصله یک فرد، در صورت تهدید می تواند حالت تهاجمی، دفاعی یا فرار به خود بگیرد. حتی ممکن است اثری از واکنش گریز اما در خارج از مرحله آگاهی شخص در این فاصله مشاهده گردد (ادوارد تی هال، ۱۳۸۵، صص ۱۳۵-۱۵۴).

فضای شهری

[حوزه] عمومی قبل از هر چیز زندگی اجتماعی ماست که در آن به عنوان شهروندان آزاد و برابر به رسمیت شناخته می شود و جماعت سیاسی شکل بگیرد (Habermas, ۱۹۹۶)؛ پس از به رسمیت شناخته شدن، حضور، گفتگو و تعامل معنا پیدا می کند. بنابراین اساس حوزه عمومی گفتگو و تعامل است (هابرماس، ۱۳۸۴، ص ۵۷). به همین دلیل است که هابرماس معتقد است: **دموکراسی اجتماعی با توسعه حوزه عمومی محقق می شود** (آزاد ارمکی، ۱۳۸۴، ص ۳۱ و ۳۲). فضاهای شهری از آن دسته از فضاهای باز عمومی در شهر هستند که بستر تعاملات اجتماعی بوده و دارای سه شاخص اصلی عرصه عمومی شهر می باشند: «عمومی بودن، باز بودن و بستر تعاملات اجتماعی» (پاکزاد، ۱۳۹۰). برای فضای شهری، تعاریف متعددی از جمله فضای زندگی و فعالیت های جمعی و اجتماعی، فضای تعاملات و فضایی با تناسبات زیبایی شناسانه ذکر می شود. فضاهای شهری می توانند به تناسب فرهنگ و اقلیم، فضاهایی سرپوشیده و مسقف نیز باشند؛ بنابراین فضای شهری فضایی عمومی و عام است که دسترسی همگان به آن امکان پذیر بوده و به عنوان مفصل فضاهای مختلف و مکان دسترسی به فضاها و عملکردهای ع دیده ای ایفای نقش می کند. طبیعی است که اگرچه می توان برای فضای شهری ویژگی های کالبدی خاصی را تعریف کرد، اما این ویژگی ها، ویژگی های استاندارد نیستند و در جوامع مختلف تمایزات و تفاوت هایی با یکدیگر دارند.

فضای شهری^{۱۲} پدیده‌ای سازمان یافته از اطلاعاتی است که در صور مختلف «فرم، عملکرد و معنا» تجلی می‌یابد. بستر شکل-گیری و ارتقا زندگی اجتماعی یک جامعه که بیانگر فرهنگ و شیوه شهرنشینی یک تمدن می‌باشد. فضای شهری عینیتی است برخاسته از تلفیق روابط اجتماعی، در بستری کالبدی، در زمینه‌ای معنایی و در راستای عملکردهایی مورد نیاز جمعی انسانی. آنچه در شهرهای امروز ما دیده می‌شود نه فضای شهری که فضاهایی خالی محصول کنارهم قرارگرفتن بناها و تکه‌های باقی مانده از توده‌هایی هستند که کمتر معنا و مفهومی را به ذهن متبادر می‌کنند. شاید اینگونه باشد که در شهر؛ اول ساختمانها ساخته می‌شوند و آنچه باقی می‌ماند، فضای شهری است. مهمترین ابزار در جهت تقویت جامعه مدنی تقویت عرصه‌های عمومی است و اما در میان عرصه‌های عمومی، فضای شهری فضایی است که با ساختار کالبدی و کارکرد اجتماعی‌اش می‌تواند عرصه مطلوبی برای رشد و بالندگی جامعه مدنی ارائه دهد. فضایی که مکان تعاملات اجتماعی، برخوردهای اجتماعی، تبادلات اجتماعی و محملی برای انواع فعالیت هاست (حبیبی، ۱۳۸۰).

«فضای شهری» مفهومی عام و گسترده است که جنبه های مختلف فضا را شامل می شود (دانشپور و همکار، ۱۳۸۹). مفهوم فضای شهری ورای فضای باز و رهاشده بین ساختمان‌های شهری است. فضای شهری تنها یک هویت کالبدی نیست بلکه فضایی است عملکردی که فرصت ارتباط و تعامل شهروندان را فراهم می‌آورد. این فضاها در طیف گسترده‌ای وجود دارند، از یک میدان یا خیابان گرفته تا یک پله. فضاهای شهری بخشی از فضاهای باز عمومی شهرها هستند که بستر زندگی جمعی را فراهم می‌آورند. فضاهای عمومی شهری نقش مهمی در زندگی و حیات شهروندان بر عهده دارند. فضاهای شهری بستر و ظرف اینگونه اتفاقات هستند، بالتبع فضاها و خصوصیات آنها وابستگی شدیدی به نحوه ی فعالیت و الگوهای رفتاری استفاده کنندگان آنها دارد. فضاهای عمومی شهری در ایجاد حس آرامش، سرگرمی،

برقراری ارتباطات و برخوردهای اجتماعی موثر هستند. در جستجوی ماهیت فضا به معنای عام، دو دیدگاه ذهنی و عینی، فلسفی و علمی و یا کیفی و کمی قبل طرح هستند:

۱. «دیدگاه اول؛ نگرشی کیفی» است، در این نگرش اثر معمارانه یا شهرسازانه، از جنبه‌های زیباشناختی یا روان‌شناختی مثل زیبایی، مطلوبیت، عظمت، وحدت و یا از باب بعضی مفاهیم اعتقادی و یا متافیزیکی مورد مطالعه قرار می‌گیرد (شیخ زین الدین، ۱۳۷۶)؛

۲. «دیدگاه دوم، نگرشی کمی» است که بیشتر چشم به جنبه‌های ملموس و کاربردی اثر دارد. مواد و مصالح، خصوصیات عملکردی، فن آوری، اندازه‌ها و تناسبات و موضوعات این برخورد به شمار می‌روند. بر همین اساس شهر مقوله‌ای علمی می‌گردد چون ابعاد عینی و کاربردی آن در همه زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی، کالبدی، و فضایی با ضوابط و معیارهای علمی قابل سنجش و ارزش گذاری است و به این اعتبار، لازم است به شهر و اجزای فضایی آن مانند یک مقوله علمی نگریسته شود.

از دیدگاه عینی و مادی، فضا و فضای شهری، بستری است که روابط اجتماعی و حیات مدنی در آن جریان می‌یابد. روابطی که بر مبنای واقعه‌ها و حادثه‌ها شکل می‌گیرند و حیات مدنی را به حیات واقعه‌ای تبدیل کرده و سبب می‌گردند تا خاطره شکل گیرد و ذهن محل انباشت خاطره‌ها گردد (خاتمی، ۱۳۸۰، ص ۵۴).

«فضای شهری» را می توان بخشی از «فضای هستی» تعریف کرد (ستارزاده و همکاران، ۱۳۸۹، ص ۸). فضای هستی در شاخه‌ای تقسیم بندی گردیده است که ارتباط بشر را با یک کلیت فرهنگی و اجتماعی پیوند می‌زند و از اینرو فضای شهری حوزه‌ای از فضای هستی فلسفی است. فضای شهری در یک تعریف عام، شامل فضای زندگی شهروندانی است که آگاهانه یا ناآگاهانه برای رسیدن به مقاصد مختلف طی می‌شود (پاکزاد، ۱۳۷۵). فضای شهری، فضای خالی بین ساختمان‌ها نیست، بلکه مفهومی است دربرگیرنده محیط



تصویر بالا: فضای شهری یک محصول نیست که براساس روش های تجویزی بدست آید. فضای شهری در پی یک فرآیند ایجاد می شود. فرآیندی که مقدمه و سرفصل آن شناخت فضایی است که قرار است در بستر شهر مطرح شود؛ ماخذ: نگارنده.



تصویر بالا. فضای شهری، فضای خالی بین ساختمانها نیست، بلکه مفهومی دربرگیرنده محیط کالبدی، فعالیت ها، رویدادها و روابط میان آنها است؛ ماخذ: نگارنده.

کالبدی، فعالیت ها، رویدادها و روابط میان آنها (مدنی پور، ۱۳۸۴). بنیان های اصلی که فضاهای شهری را شکل می دهند، برآیند نیروهای اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، حقوقی، دینی، سیاسی هستند (ستارزاده و همکاران، ۱۳۸۹). فضاهای شهری دربردارنده شاخص های تاریخی هستند و از اینرو فضاهای شهری، عامل انتقال میراث فرهنگی جامعه در طول

زمان هستند (نصر، ۱۳۷۵).

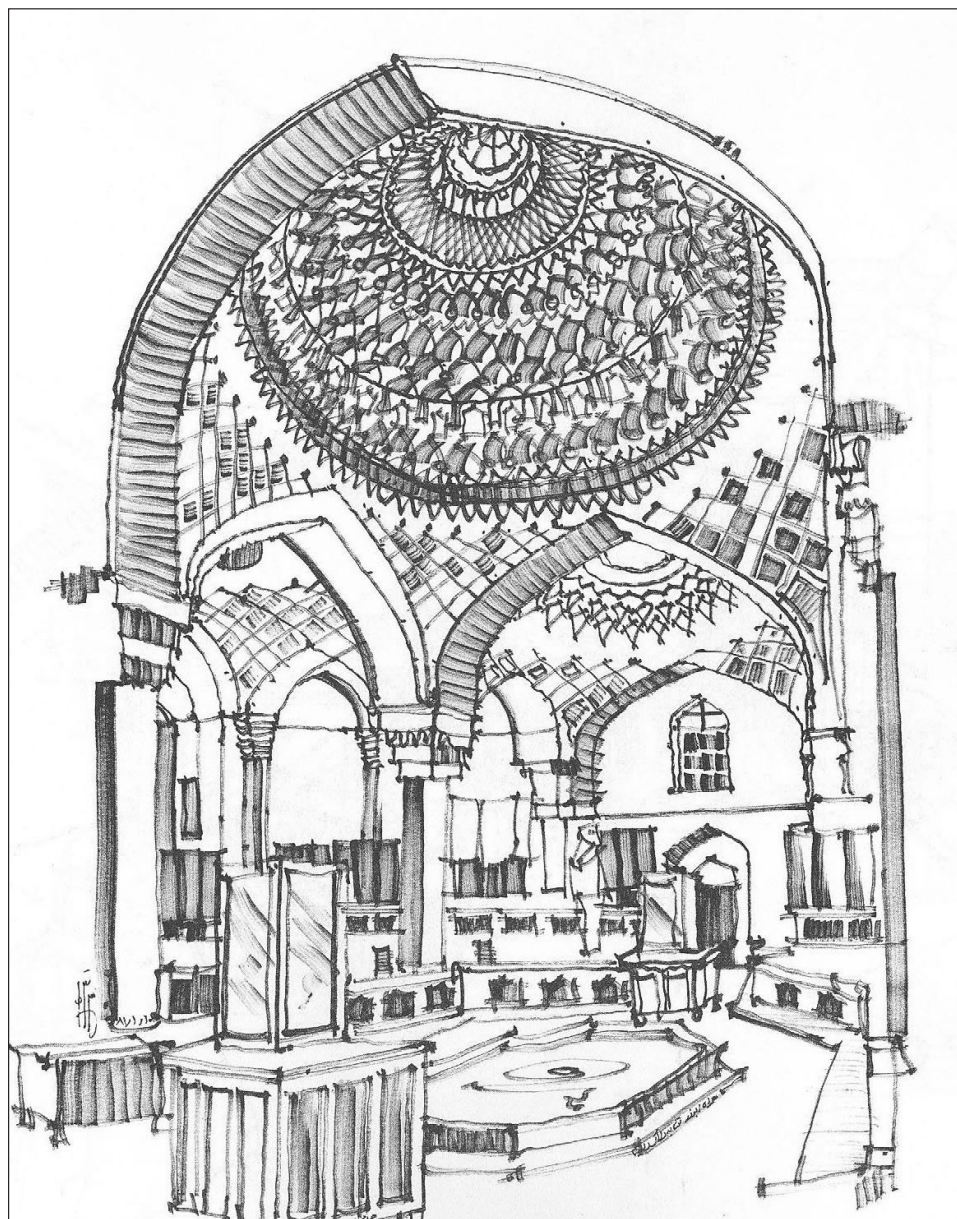
فضای شهری فضایی است که زمان و انسان در آن حضور دارند. فضاهایی که در ادوار مختلف ایجاد شده اند. با توجه به نقش خلاقیتی که برای پیوند امروز با فردا برای فضای شهری قائل می شوند، تعداد و مصادیق فضای شهری به شدت تقلیل می یابد و محدود می شود. در واقع، اتفاقات خاصی که پیوند بین امروز و فردا را برقرار می کنند، یا اتفاقاتی بزرگ و همه گیر و تاثیرگذار و نادر هستند و یا اینکه به حدی تکرار می شوند که برای همه مردم واجد ارزش و اهمیت فوق العاده ای خواهند شد. به این ترتیب بسیاری از فضاهایی که فضای شهری خوانده می شوند، دیگر فضای شهری نخواهند بود:

• برخی از نظرات فقط خیابان و میدان را عناصر اساسی شهر و مصادیق فضای شهری می دانند (توسلی و بنیادی، ۱۳۷۱)؛

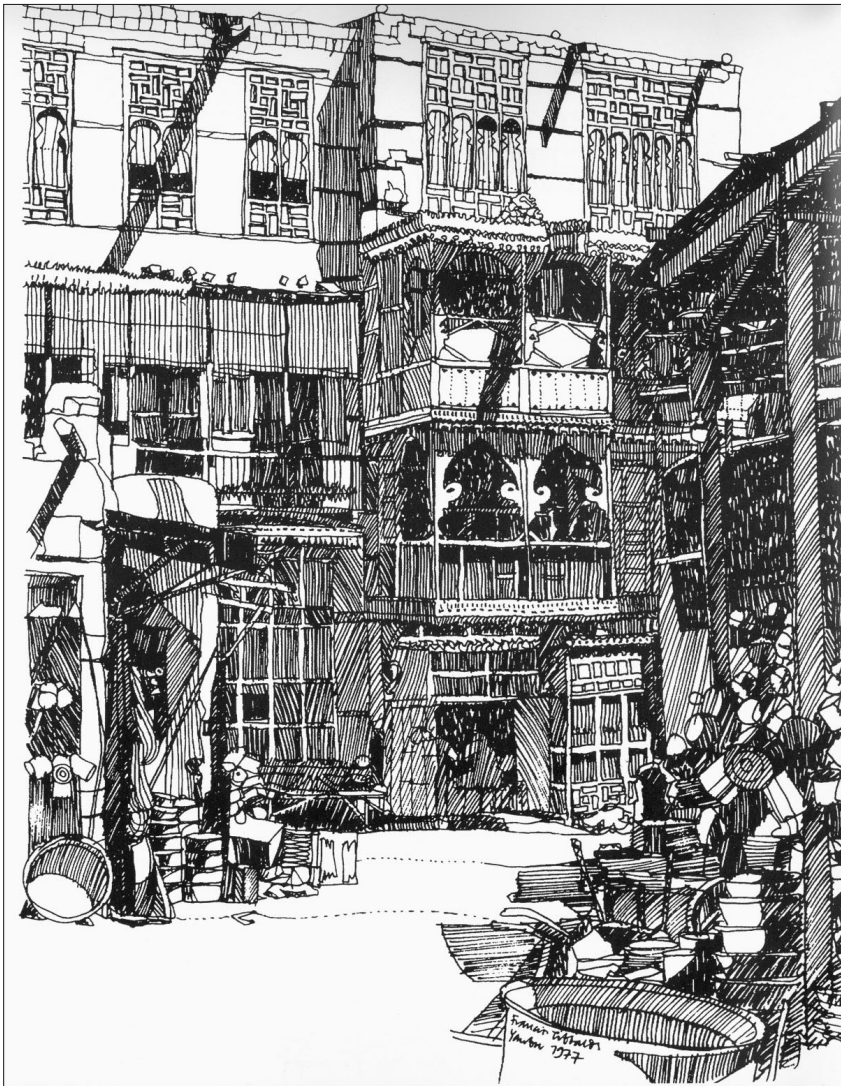
- گاهی پارکها نیز به عنوان فضای شهری محسوب می شوند (بحرینی، ۱۳۷۷)؛
- بعضی نظرات نیز ورودی ها، مسیرها و ساحل را هم جزئی از فضای شهری می دانند (پاکزاد، ۱۳۸۴)؛
- همچنین گاهی فضای شهری به مکان ها و محدوده هایی اطلاق می شود که واجد ارزشهای زیبایی شناسانه باشند (توسلی و بنیادی، ۱۳۷۱)؛
- تعریف دیگری از فضاهای شهری، آنها را صحنه ای می داند که فعالیت های عمومی زندگی شهری در آن جریان دارند (بحرینی، ۱۳۷۷)؛
- تعریفی دیگر از فضای شهر آن را فضایی می داند که در آن ارتباطات ویژه حرکتی و بصری در فضایی با خصوصیات خاص موجد فضای شهری است. این خصوصیات به اعتقاد زوکر عبارت اند از: ساختاری سازمان یافته، آراسته و واجد



تصویر بالا. میدان سن پیترو، نمونه بارز اولین فضاهای بروز دموکراسی در فضای شهری؛ ماخذ: آرشیو نگارنده.



تصویر بالا. فضاهای شهرهای سنتی ایران، سرشار از محلهایی است که شهروندان باهم ارتباط داشته و محل گفتگو و تعامل آنها بوده است؛ این فضاها نقشی بی بدیل در افزایش میزان سرمایه اجتماعی و مراودات شهروندی داشته اند؛ ماخذ تصویر: صدیق، ۱۳۸۶.



تصویر بالا. رشد شهرهای امروزی در قالب مجموعه ای از محله های مجزا شده، به زوال سرزندگی برخی از این فضاها و کاهش عامل اجتماعی و دیدارهای چهره به چهره انجامیده است؛ ماخذ: نگارنده.

نظم، به صورت کالبدی برای فعالیت های انسانی و استوار بر قواعد معین و روشن (توسلی و بنیادی، ۱۳۷۱). آنچه بیان شد، نگاهی گذرا به تقسیم بندی های فضا بود. حال باید به این موضوع پرداخت که آیا این تعاریف در روش های طراحی شهری نمود پیدا می کند؟ اگر از دید فضای مطلق به فضای شهری بنگریم در واقع فضای شهری را مستقل از اشیاء و رویدادهای درون آن دیده ایم. به نوعی یک شخصیت مستقل از اجزا برای فضا قائل شده ایم. شاید بتوان گفت روشی که در پی این تفکر برای طراحی فضای شهری پایه ریزی می شود به صورت یک کلیت ورای اجزا است که به نوعی

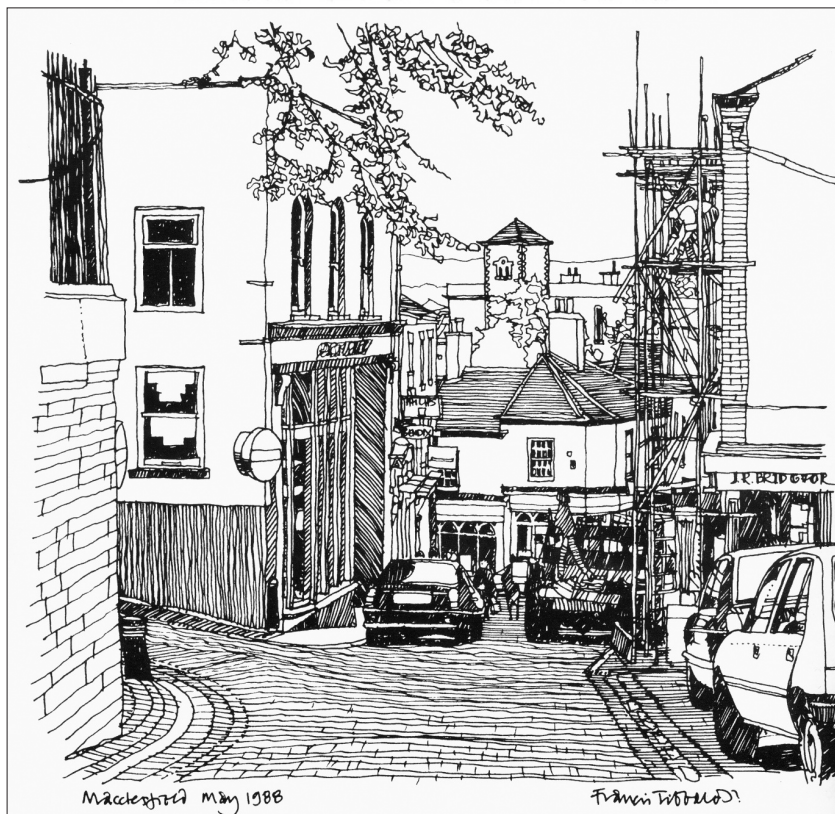
می توان گفت یک فضای تحمیلی بر شرایط موجود است. از سوی دیگر، اگر فضای شهری را به صورت یک فضای مطلق ببینیم به صورتی که هیچگونه تأثیر و تأثیری از اجزاء خود ندارد می توان در شرایط مختلف آن را ایجاد کرد که تقابلی با شرایط موجود هر وضعیت خاص است. آنچه در پی اینگونه نگرش به فضا می آید فضایی است که هویت آن به اجزای آن نیست و به زبان دیگر نمی توان هویتی برای آن قائل شد. نهایت فضای شهری با چنین دیدی گونه ای از قرار گیری اشیا در یک محدوده است. بحث رابطه گرایان که ظرف را متمایز از اشیاء درون آن نمی دانند منطقی تر است و می توان گفت آنچه یک فضا را به طور خاص معرفی می کند، اجزاء آن و ارتباط بین آنها است. در واقع فضا هویت خود را از این اجزاء کسب می کند. اگر با دید رابطه گرایان به طراحی فضای شهری بنگریم روشی که در طراحی به کار می رود، دیدن شرایط موجود و بررسی ارتباط عناصر درون فضا به عنوان پایه و اساس طراحی فضاست؛ یعنی اصالت در فضای شهری به تعامل دو سویه اجزاء فضا است.

دیدن فضای شهری به صورت فیزیکی دقت نظر و تکیه بر مسائل شکلی و نمودهای خارجی حجم هایی است که فضا را احاطه می کند و اجزائی که در درون فضا قرار می گیرند. این روش طراحی شهری را بیشتر در ارتباط با معماران می توان دید که نمونه بارز آن کارهای راب کریر است. تحلیل او از فضای شهری محدود است به یک مورفولوژی که عناصر پایه در فضای شهری را به این ترتیب نام می برد: خیابان و میدان. این گونه نگرش به طراحی فضای شهری باعث کاوش و جستجو در فضاهای شهری تاریخی شده و اصولی همچون تناسب، تقارن، مرکزیت، تباین، تنوع و غیره، دیگر اصول زیبایی شناسی نتیجه این جستجو است. به زبان دیگر در این رویکرد به طراحی فضای شهری به عنوان یک اثر هنری نگاه شده که در حین طراحی به زیبایی شناسی آن پرداخته می شود. آنچه مقصود نهایی این روش است ایجاد یک محیط فیزیکی است که از لحاظ حسی مطبوع و دلپذیر

باشد. اما باید گفت این غایت فضای شهری نیست، چرا که به وضوح می توان دید که یک عنصر اصلی و تأثیرگذار بر طراحی فضای شهری یعنی مردم نادیده گرفته شده است. در مقابل نگاه فیزیکی به شهر نگاه اجتماعی مطرح است؛ روشی که به دنبال این نگاه در طراحی فضای شهری ارائه می شود بیشتر مورد استفاده جامعه شناسان و جغرافی دانان است. روشی که به فیزیک و کالبد چندان توجهی ندارد و فضای شهری را ساخته شده نهادهای اجتماعی و ارتباطات اجتماعی می داند. عنصر بنیادی در این رویکرد کاربری زمین است و در نهایت تعبیر از فضای شهری یک تعبیر کارکردگرایانه است.

باید این نکته را از یاد نبریم که شهر تنها ساختمان ها، خیابان ها، میادین نیست و هویت اصلی هر شهر به مردمی است که در این شهر زندگی می کنند. ما به عنوان یک معمار یا طراح شهر نمی توانیم فضای شهری ساخته ذهن خود را بر یک جامعه تحمیل کنیم، چرا که یک فضای شهری بدون فعالیت معنا نمی یابد. لذا می توانیم چنین بیندازیم که فضای شهری قبل از آنکه به منصف ظهور برسد فضایی ذهنی است. آنچه در نهایت بدست می آید فضایی عینی و واقعی است، ولی در طراحی شهری همانگونه که لوفور نیز اذعان دارد باید تلاش کرد فاصله فضای ذهنی و واقعی را به حداقل ممکن کاهش داد. بدیهی است آنچه ممکن است در این میان دیده نشود ذهنیت افراد جامعه از شهر و فضای شهری است. این ذهنیت فعال را می توان به فضای اجتماعی تعبیر کرد. در واقع این فرآیند را می توان چنین انگاشت که طراح فضای شهری ابتدا از بالا به شهر می نگرد. در ترکیب ذهنیت طراح با فضای اجتماعی است که طراح از پایین نیز به شهر می نگرد و بدین گونه فاصله بین فضای ذهنی و واقعی پر می شود. پس می توان با صراحت بیان داشت آنچه مهم است روند تولید فضای شهری است. روندی که فضای مطلق و رابطه ای و فضای فیزیکی و اجتماعی و فضای ذهنی و عینی را طی یک فرآیند با هم ترکیب می کند. یکی از مراحل مهم این روند شناخت مفاهیمی است که در ارتباط با فضای شهری مطرح می شود.

	Quality of the physical enviroment	
	Poor	Good
Necessary activities	●	●
Optional activities	●	●
"Resultant" activities (Social activities)	●	●



تصویر بالا. فعالیت های سه گانه گهلو میزان آن در محیط های قوی و ضعیف؛ ماخذ:

(Larice (۲۰۰۷:۳۶۵



تصویر بالا، می توان فضای شهری را مکان ظهور تعامل اجتماعی قلمداد نمود و این چنین است که فضای شهری علاوه بر تاثیر پذیرفتن در شکل گیری خود از تعاملات اجتماعی، به آن شکل نیز می دهد. فضاهای شهری به عنوان یک قرارگاه رفتاری، نقش مهمی در تامین نیاز اجتماعی افراد، تعامل افراد با یکدیگر و توسعه روابط فردی و اجتماعی دارند؛ ماخذ: آرشیو نگارنده.

در هر تمدن کوچک و بزرگ از نخستین نطفه های گردهم آمدن انسانها بوده است. بالطبع باید مکانی برای این مراسم نیز فراهم می-آمده است؛ لذا یکی از اولین نقاطی که منشأ شکل گیری فضاهای عمومی می شود، را می توان معابد عمومی شهر دانست. این فضاها را در تمدن های کهن نظیر هند، مصر، ایران، یونان و حتی در تمدن های آمریکای جنوبی در شهرهای تیوتیهواکان، تیکال و غیره مشاهده کرد. شکل گیری فضاهای

به نوعی می توان گفت بحث های ماهیتی در باب شناخت فضای شهری از مقدمات ورود به این روند است. بدین منظور پس از مقدمه مفهوم فضا بر فضای شهری، روند شکلگیری فضاهای شهری در تاریخ مورد بررسی قرار می گیرد.

فضای شهری در تاریخ

سنت گردهم آیی در محیط های باز را می توان در شکل گیری نخستین مجتمع های زیستی مشاهده کرد. مراسم های آئینی

عمومی قرون وسطی در کنار کلیسا و میدان های متصل به مساجد در سرزمین های اسلامی را می توان ادامه ای از این روند دانست. نقطه دیگری که محل ارتباط متقابل مردم با یکدیگر می شود جایی است که دادوستد در آن اتفاق می افتد و رفته رفته به عنوان یک عامل تصمیم گیرنده در شهر مطرح می شود و فضایی به نام بازار با یک ساختار منسجم شکل می گیرد. قویترین نمونه فضاهای عمومی شهری در دوران باستان را می توان در یونان جستجو کرد. آگورا جایی است که ساختمان های عمومی شهر تمرکز یافته و فعالیت عمومی مردم در این فضا اتفاق می افتد. همه قشرهای مردم از بازرگانان، مدیران، فیلسوفان و غیره در این فضا با هم ارتباط چهره به چهره داشته اند. ویل دورانت^{۱۳} در کتاب «تاریخ فلسفه» گفتگوی فلسفی سقراط با شاگردان خود را چنین بیان می کند: «ما هنوز او را از ماورای دو هزار و سیصد سال پیش می بینیم که با وضع آشفته و لباس فرسوده به فراغت در میدان عمومی شهر (آگورا) می گردد و به تظاهرات جنون آمیز سیاسی واقعی نمی نهد. جوانان متفکر را دور خود جمع می کند و آنان را به زیر سایه رواق معابد می کشاند و از آنان می خواهد تا کلمات و سخنان خود را تحت تعریف درآورند» (دورانت، ۱۳۸۰، ص ۲۰۳).

به دلیل وجود چنین فضایی در یونان است که اولین رگه های دموکراسی به عنوان یک حکومت در یونان شکل می گیرد و در همین آگورا مردم آزادانه عقاید خود را ابراز می کنند. نگاهی به تحول فرمی آگورای آتن از عهد باستان، دوران کلاسیک یونان تا دوران هلنیستی و رومی نشان می دهد که این فضا قبل از آنکه فرمی کالبدی باید وجودی عملکردی داشته است و کالبد به تبع عملکرد شکل گرفته است (رضازاده، ۱۳۸۳). در روم باستان فوروم جانشین آگورا می شود. فوروم مرکز اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و تفریحی روم است. در این دوران

شاهد بروز اتفاق دیگری در عرصه فضاهای عمومی هستیم. فضاهای تفریحی در مقیاس بزرگ ساخته می شود و مردم قسمت عمده ای از وقت خود را در این فضاها می گذرانده اند. یک دیدگاه ساخت این فضاها از طرف حاکمان رومی را به دلیل ایجاد رضایت در میان مردم و در نتیجه کاهش احتمال انقلاب ها علیه دستگاه حکومتی می داند. کلوستوم^{۱۴} و حمام کاراکالا^{۱۵} از نمونه این فضاها هستند. در قرون وسطی تجمع و گردهم آیی مردم در صحن جلوی کلیسا اتفاق می افتد. در پاره ای موارد یک یا چند ساختمان حکومتی نظیر ساختمان شهرداری، و کتابخانه عمومی نیز در اطراف این فضا قرار می گیرد.

میدان سن مارکو ونیز، میدان کامپو شهر سیه نا، میدان مرکزی شهر بولونیا فعالترین مراکز شهر بوده که که عمده جمعیت شهر در طول روز را به خود جذب می کرده و بالطبع میزان تصادم آراء و ادراک ها بیشتر بوده است. در دوران رنسانس و باروک نیز این روند ادامه داشته و تغییرات فرمی در فضاهای عمومی صورت می گیرد ولی جوهره فضا یعنی فعالیت ها هنوز ثابت است. عرصه های عمومی و خصوصی فضاهای شهری شهرهای قدیم ایران پیش از آنکه از پیامدهای ورود به دوره مدرن متأثر شوند، در متن شهرهایی آیینی تحقق می یافتند. در این گونه شهرها، آیین ها، عادات، سنن و خاطرات جمعی مردم مهمترین عناصری هستند که بنیان شکل گیری عرصه های عمومی و خصوصی را تشکیل می دهند. بخش قابل توجهی از جریان زندگی درون خانه ها سپری می شد. از این رو، برخلاف فضای شهری امروزی که تمامیت اغلب عرصه های عمومی را شامل می شود، فضای شهری در یک بافت سنتی، تنها وجهی از روابط حاکم بر عرصه های عمومی را در بر می گرفت. مفهوم فضای شهری در شهرهای قدیم ایران عمدتاً در قالب معابر باریک و میدانی یا گشایش های کوچک

13.Durant

14.Colosseum

15. Caracalla

و بزرگی که در مسیر این معابر و غالباً در محل تقاطع آنها به وجود می آمد، مجسم می شد. در این گشایش ها معمولاً بستر فضای شهری، اعم از معماری و نماسازی بدنه ها، غلظت و تراکم بیشتری می یافت. بدین ترتیب نوعی ترجیح و تنوع ارگانیک و در عین حال معنی دار در معماری فضای شهری پدید می آمد که عرصه را برای درنگ و ارتباط شهری فراهم می ساخت (صفامنش، ۱۳۸۴، ص ۷۵).

در تاریخ ایران مهمترین فضاهای شهری حول دو عنصر مذهب و تجارت شکل می گیرد. بازار در تاریخ ایران به عنوان یکی از عناصر ساخت اصلی شهر^{۱۶} مطرح بوده است و خود دارای یک ساختار درونی نظم یافته و یک سیستم اداری منسجم بوده است. بازارهای ایران که معمولاً به صورت راسته بوده اند در عمده موارد در یک پیوستگی با فضاهای عمومی شهری طراحی شده اند. بازار اصفهان در اتصال با میدان کهنه و میدان نقش جهان نمونه بارز این مطلب است. نکته قابل توجه میزان تنوع و سلسله مراتب در فضاهای عمومی شهری ایران است. وجود میدان های همسایگی، محله ای، ناحیه ای، شهری و برون شهری در شهرهای ایران نشان این سلسله مراتب است. میدان های عمومی، تجاری، حکومتی، ارتباطی، ورزشی نیز تنوع این فضاها را نشان می دهد. فعالیت ها و فضاهایی که پیرامون میدان های عمومی وجود داشته از لحاظ سلسله مراتب کارکردی بیشتر از نوع فعالیت ها و فضاهای عمومی و شهری بوده اند، مانند مسجد جامع، بازار و سایر فضاهای تجاری، فضاهایی برای گذراندن اوقات فراغت و در برخی موارد فضاهای اداری و حکومتی. بخشهایی از فضای باز بیشتر این گونه میدان ها به فعالیت تجاری به صورت دست فروشی اختصاص داشت. همچنین در برخی اوقات روز مانند عصرها و روزهای تعطیل گروه هایی از مردم اوقات فراغت خود را در این میدان ها به گفتگو با یکدیگر و تماشای برنامه های نمایشی که از سوی نقالان، و شعبده بازان ارائه می شد، می گذراندند. برخی از کاروان های تجارتی یا زیارتی نیز

در ابتدا و انتهای حرکت خود مدتی در این میدان ها توقف می کردند. در روزهای مذهبی و عیدها فضای باز میدان را برای برگزاری مراسم و آیین های مذهبی و ملی آماده می کردند (سلطان زاده، ۱۳۷۲، ص ۵۸). آنچه از بررسی مختصر تاریخی این فضاها بدست می آید حکایت از آن دارد که در شهرهای گذشته همواره مکان های عمومی وجود داشته که تمام شهروندان می توانسته اند به راحتی دسترسی آزاد داشته باشند و این مکان ها فعالترین مراکز شهر بوده و لذا به عنوان یکی از عناصر اصلی هویت یک شهر در تاریخ مطرح بوده اند. از طرف دیگر نگاه به این فضاها چنین می نمایاند که اطراف فضاهای عمومی شهری را عناصر جاذب فعالیت دربر گرفته اند و این مهمترین عامل پویایی این فضاهاست و شکل گیری کالبدی این فضاها تبلور و بازتاب عمل اجتماعی-سیاسی ساکنین یک شهر بوده است.

معیارهای تشخیص فضای شهری عبارتند از:

۱. «امکان دسترسی عام»: امکان دسترسی همه مردم در همه اوقات و بدون هیچ محدودیتی به یک فضا؛
۲. «مسقف نبودن»: مسقف نبودن در حقیقت یکی از معیارهای غرب در تعریف فضای شهری است؛
۳. «دسترسی و حضور پیاده»: یکی از ویژگی هایی که می توان برای فضای شهری برشمرد، امکان حضور در فضا به صورت پیاده در آن است؛
۴. «حضور فیزیکی»: در دوران ما که فضاهای مجازی برای تعاملات انسان ها روبه افزایش است، حضور انسان در فضا برای تعریف فضای شهری ضرورت دارد؛
۵. «رایگان بودن»: یکی دیگر از شروط فضای شهری رایگان بودن حضور در آن است البته این عامل نمی تواند عامل مطلق در نظر گرفته شود؛

۶. «عمومی بودن»: اصلی ترین ویژگی فضای شهری عمومی بودن آن می باشد. عمومی بودن به معنای آن است که اولاً همگان امکان ورود به آن را دارند و هیچ کس از حضور در

آن منع نمی شود و دوما عملکرد خاصی برای آن معلوم و مشخص نشده باشد؛

۷. «**ظهور تعاملات اجتماعی**»: تعاملات اجتماعی از اصلی ترین عوامل برای تعریف فضای شهری است که بدون وجود آن نمی توان فضا را فضای شهری دانست (نقی زاده، ۱۳۹۰).

شرایط فضای عمومی شهری

موضوع تولید، تقویت و توسعه فضای شهری مناسب، فعال، پویا و زنده به عنوان یکی از اهداف راهبردی ارتقای کیفیت محیط در محیط های مصنوع شهری، همواره در صدر کار برنامه ریزان و طراحان شهری قرار دارد. اهمیت این موضوع اساساً به جهت نقش مؤثری است که این گونه فضاها در جامعه دارند و این مهم بارها از سوی بسیاری از دست اندرکاران مسائل شهری، اجتماعی و روان شناسی مانند (پاتریک گدس: ۱۹۱۵، گوردن کالن: ۱۹۵۹، کوین لینچ: ۱۹۶۱، لوئیس مامفورد: ۱۹۶۱، جین جیکوب: ۱۹۶۱، ادموند بیکن: ۱۹۷۳، اموس راپاپورت: ۱۹۷۷ و ۱۹۷۸، ادوارد کرویات: ۱۹۸۵، کارولین فرانسوا: ۱۹۸۸، دیوید هربرت: ۱۹۸۱ و ۱۹۹۱، جان موننگمری: ۱۹۸۸، یان بنتلی: ۱۹۹۹) مطرح شده است (پارسی، ۱۳۸۱، ص ۴۲). اما تجربه نشان می دهد به رغم توجه اندیشمندان و تأکیده های آنان، تلاش برای ایجاد، احیا و تقویت فضای شهری عموماً با موفقیت همراه نبوده و به نظر می رسد می توان به برخی دلایل آن چنین اشاره کرد:

۱. غلبه اصالت شکل در شناخت، تحلیل و طراحی فضای شهری؛

۲. رشد یکسوگرانه گرایش های روان شناختی شهری و کم توجهی به بستر اجتماعی؛

۳. عدم شناسایی دقیق عوامل اجتماعی مؤثر در محتوا و فرم فضای شهری و ساز و کار آنها؛ و

۴. عدم کفایت تعریف موجود از محتوای فضای شهری.

کسانی که شهر و جامعه را مطالعه می کنند، از دیرباز به فضای عمومی توجه داشته اند. به تازگی در علوم اجتماعی و انسانی،

علاقه به این موضوع رشد قابل توجهی داشته است. این امر تا حدودی به دلیل تحولات جاری در تحولات غربی است که در آن-ها زوال عرصه عمومی مشاهده شده است. موج ساخت و ساز و بازسازی های شهیر در دهه ۸۰ توجه جغرافی دانان شهری، برنامه ریزان و معماران را به نقش محوری فضای عمومی در مناطق شهری، جلب کرده است. دلیل دیگر توجه فزاینده به عرصه عمومی ظهور و یا تقلا برای برقراری دموکراسی های جدید در اروپای شرقی و دیگر مناطق جهان است (مدنی پور، ۱۳۸۴، ص ۲۱۱).

در این جوامع توسعه یک جامعه مدنی به عنوان حوزه ای مستقل از حکومت، موضوعی دارای فوریت و اهمیت اساسی بوده است. در غیاب عرصه های نهادینه شده، گفتگوی عمومی نقشی قابل ملاحظه به عنوان نقطه ای برای ملاقات و ظرفی برای جنب شهرهای اجتماعی ایفا کرده است. اهمیت این فضاها به گونه ای است که در پاره ای کشورها با مجوزهای رسمی از دولت بعضی از فضاهای عمومی شهری به عنوان مکان تجمع اعتراضات سیاسی و تجمع های مردمی شناخته می شوند. اکثر مطالب مربوط به طراحی و برنامه ریزی شهری بر اهمیت فضای عمومی تأکید می کنند، جایی که تعامل اجتماعی و تجربه زندگی روزمره در آن رخ می دهد. مهم تر از این تجربه دیدارهای چهره به چهره، تنها در فضاهای عمومی در یک مقیاس گسترده روی می دهد. این فضا چون توسط افراد یا سازمان های خصوصی کنترل نمی شود، به روی عامه مردم گشوده می شود. این فضا امکان در هم جوشیدن مردم از گروه های متفاوت، صرف نظر از طبقه اجتماعی، قومیت، نژاد و سن را فراهم می آورد. این فضا با فضای خصوصی و نیمه خصوصی تحت کنترل یک گروه که نمی گذارد دیگران از فاصله ای معین نزدیک تر شوند، متمایز است. در هر جایی که توسعه های سیاسی و اقتصادی به مجزا کردن گروه های اجتماعی انجامیده است، ساخت و سازها و توسعه های مکانی از این روند تبعیت کرده اند و به افزایش این انفکاک کمک کرده اند. در بیشتر شهرهای پیش از مدرن فضاهای عمومی

اجتماعی مردم بوده است. فضاهای شهری باید عرصه ای برای حضور تمام گروه های استفاده کننده باشند. هدف از خلق فضاهای شهری، فراهم آوردن فضایی است برای تعامل اجتماعی گروه های مختلف است. «فضای شهری مکانی است که رفتارهای مدنی، اجتماعی در آن جاری می گردد به همین دلیل روابط و مناسبات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی موجود در بطن جامعه شهری را نباید به صورت مجزا بلکه همچون عنصری از ساخت فضایی شهر برشمرد» (ایرمانش و چیتسازان، ۱۳۸۵، ص ۴۷). فضای شهری را می توان مکان تبلور و تجمع انسان هایی دانست که در این فضا دارای الگوهای رفتاری متفاوتی هستند. انسان در محیط شهری حضور یافته و با فعالیت و تعاملات اجتماعی به کالبد و فضای شهری جا نمی بخشد. اگر فضاهای عمومی نتیجه رضایت بخشی فراهم آورند، آن زمان است که فضاهای عمومی نقش بسیار مهمی در تقویت برخوردهای اجتماعی و کاهش جدایی های اجتماعی برپایه طبقه اجتماعی^{۱۸}، سن و جنس خواهند داشت (Garcia & others, ۲۰۰۴).

نوربرگ^{۱۹} معتقد است که توجه به اثرپذیری افراد از فضاهای مناسب محیطی، پارک ها، میلمان های شهری مناسب و توجه به انعطاف پذیری فضا، استفاده از ایده های مناسب برای شکل دهی فضاها می تواند برای رفتارهای شهروندی موثر باشد و فضاهای نامطلوب شهری خود برانگیزاندن رفتارهای ضدشهروندی نظیر رفتارهای پرخاشگری هستند (Norberg & others, ۲۰۰۵). فضایی که حس تعلق قوی داشته باشد خاطره انگیز بوده وابستگی را افزایش می دهد و انگیزه حضور مجدد را در افراد بالا می برد و از رفتار منفی جلوگیری می کند (Diba, ۱۹۹۹). **کاپلان**^{۲۰} فضاهای خطی را تشویق کننده حرکت می داند اما زمانی که اطلاعات ناگهانی

نظیر میادین عمومی و بازارها، نقش ایجاد کننده ارتباط میان مردم را داشتند. جاهایی بودند که در آنها شکلی از کنش متقابل اجتماعی میان شمار زیادی از مردم امکان پذیر می شد. از آغاز دهه ۶۰ قرن بیستم تاکنون مفهوم فضای شهری با رجعت به کامیوسیتیه، گدس، مامفورد و سایر فرهنگ گرایان و طرفداران آمایش انسانی در شهر که در زنده نگه داشتن مفهوم و اثر فضای شهری خدمت بزرگی کرده بودند، متکی به این استنباط است که است که: فضای شهری جزیی از ساخت شهر است که از کلیت هماهنگ و پیوسته برخوردار بوده و از حیث فیزیکی دارای بدنه های محصور کننده می باشد. این فضا باید واجد نظم و زیبایی بوده و برای فعالیت های شهری سازمان پیدا کند. از سوی دیگر فضای شهری بخشی از ارگانسیم زنده شهر است که با شرایط اجتماعی و اقتصادی و فنی در حال تغییر مرتبط است، محیطی اجتماعی دارد که در بردارنده مجموعه ای از روابط میان مردم است که به مبادله انرژی اطلاعات، کالا، مواد و شایعات دست می زنند. با هم ملاقات می کنند، گردهم می آیند و اشکال مختلف انسجام اجتماعی را در فضا متبلور می سازند. بنابراین فضای شهری عنصر اساسی ساخت شهر است که با قلب و کانون راهبردهای اجتماعی مربوط می شود.^{۱۷}

رفتارهای اجتماعی در فضای شهری

ایجاد روابط اجتماعی در فضای کالبدی شهر صورت می پذیرد و فضا نقش مهمی در این روابط دارد. نیاز به حضور در فضای شهری و ارتباط رودررو با سایر شهروندان منبعث از ویژگی های روانی انسان ها است. فضای باز شهری به مکانی اطلاق می شود که همه شهروندان بتوانند آزادانه از آن بهره برند و در ارتباط با یکدیگر قرار گیرند (عباس زادگان، ۱۳۸۳). فضای باز جمعی شهری از دیرباز تا کنون بستر کالبدی تعاملات

۱۷. برای اطلاعات بیشتر ر.ک. به: پارسی، حمیدرضا (۱۳۸۱) شناخت محتوای فضای شهری. فصلنامه هنرهای زیبا. شماره ۱۱. صص ۴۷-۴۱

18. Social class

19. Norberg

20. Kaplan

به فرد می دهند سرعت را کم کرده و دلیلی بر ایجاد تعامل^{۲۱} می گردد (Kaplan, ۲۰۰۲).

تحقیقات «سامر»^{۲۲} نشان داد که فرم محیط اکولوژیک بر تامل و تعامل بسیار تاثیر گذار است و حس مکان مکث یا حرکت را به خوبی القا می نماید. فرم های مقعر پذیراترین فرم ها بوده و با ایجاد حریم حس تعلق و مالکیت را افزایش می دهد و بیشتر به عنوان فضاهای مکث بلند مدت به کار می روند و تعامل در آنها به دلیل چیدمان رو به افزایش است (نصر آبادی و دیگران، ۱۳۹۰). امروزه دیدگاه جامع تری از فضای شهری در بین مهندسين شهرساز وجود دارد و آن دیدگاهی است مبتنی بر تطبیق فضاهای شهری با رفتارهای استفاده کنندگان از آن فضا؛ بدین ترتیب، رفتار شهروندان، موثر بر نحوه طراحی و شکل فضای شهری است. از سویی دیگر الگوهای رفتاری^{۲۳} خود تابعی از فرهنگ جامعه است و فرهنگ جامعه موثر بر نحوه استفاده از فضا می باشد (Rapport, ۲۰۲).

فضاهای شهری مطلوب و هماهنگ با فرهنگ، ویژگی ها و نیازهای اجتماعی و مناسب با شرایط محیطی را می توان ارزشی انکار ناپذیر در مطلوبیت فضای زندگی شهری امروز به شمار آورد (گلن، ۱۳۸۹). فضای شهری بستری است که حیات مدنی در آن جریان می یابد. خصوصیت فضایی در واقع جوهر روابط فرهنگی، اجتماعی و فعالیت های شهروندان است (فرسای، ۱۳۸۹). میل به پیوند با دیگران و نیاز به بودن با دیگران، انگیزه ای است تا فرد را در بستر فضای شهری شده و در دسترس همگان قرار داده شده، به تعامل با سایر افراد انسانی و نیز با محیط اطراف خویش وادارد و در این کنش ها و واکنش های انسانی و محیطی است که مکان شهری در قالب (فضای شهری) نمایان می شود (منصوری و همکاران، ۱۳۹۰). مفهوم تعامل اجتماعی معطوف به مجموعه پویای ها، گرایش ها و نگرش هایی است که بر پایه عقلانی جمعی،

باورهای مردمسالاری، خودباوری، خردگرایی و قانون گرایی است (پارسی، ۱۳۸۱) و (ستارزاده و همکاران، ۱۳۸۹).

فضای شهری بستر زندگی عمومی و اجتماعی مردم تلقیمی شود. فضای شهری، حاصل اندیشه ای اجتماعی محسوب می شود و در سایه تفکر اجتماعی و سایر شاخص های مربوط به آن است که این فضا شکل می گیرد. از نظر کالن، فضای شهری مهمترین مکان برای نمایش دادن و اهمیت بخشیدن به رویدادها و واقعه های اجتماعی است (سلطانی و همکار، ۱۳۸۹). هیچ فضا و عرصه ای از عرصه های شهری شهر، عرصه ای بهتر از فضای شهری برای حیات مدنی و عناصر آن ندارد. بنابراین فضای جمعی نوعی فضای شهری است که کانون و بستر بروز حیات مدنی و شهرگرایی است (پارسی، ۱۳۸۱). از این رو شرط اساسی برای اینکه یک فضا، فضای شهری تلقی شود، این است که در آن تعامل و تقابل اجتماعی صورت گیرد (رفیعیان، ۱۳۸۱).

فضای شهری در مفهومی عام، ارتباط متقابل میان روابط و رفتارهاست. فضای شهری، به عنوان یک فضای عمومی محل ظهور و حیات بخشی اندیشه ها و خواست های فردی و اجتماعی انسان هاست (صدری، ۱۳۸۵، ص ۷). فضاهای شهری بخشی از فضاهای باز و عمومی شهرها هستند که به نوعی تبلور ماهیت زندگی جمعی می باشند، یعنی جایی که شهروندان در آن حضور دارند. بنابراین شرط اساسی برای اینکه یک فضای عمومی فضای شهری تلقی شود، این است که در آن تعامل و تقابل اجتماع صورت گیرد (رفیعیان، ۱۳۸۱). آنچه برای فضای باز شهری ارزش می باشد، نقش اجتماعی و تعاملی است که این فضا در زندگی جمعی شهروندان ایفا می کند (پاکزاد، ۱۳۸۳). فضای شهری در واقع به مثابه ساختاری کالبدی برای تعاملات اجتماعی است که دسترسی به آن برای اعضای جامعه شهری امکان پذیر است. «فضای شهری

21.Interaction

22.Summer

23.Behavioral patterns

محصولی فرایندی است، که عوامل زیباشناختی- مکانی را، با مولفه های اجتماعی (به معنای عام) در آمیخته و صبغه صرفاً فنی امر طراحی را، به زیست روزمره شهرنشینان، که ابژه نیات و پیامدهای گوناگون اجتماعی است، گره می زند. چنین رویکردی به فضای شهری بر پیچیدگی هر دو سویه ی انسانی و فیزیکی آن تاکید می ورزد» (صدیق سروسرستانی و همکار، ۱۳۸۹، ص ۳).

فضای مجازی و شهر

ما به عرصه تکنولوژیکی- فرهنگی جدیدی وارد شده ایم که مبانی فکریمان درباره فضا و فضای شهری (جائی که در آن زندگی می کنیم) به واسطه حضور رشد یابنده فن آوری اطلاعات و ارتباطات در زندگی روزمره به چالش فرا خوانده می شود. این واقعیت که مردم اوقات بیشتری را در مقابل صفحه مونیتور کامپیوتر صرف می کنند، آنها را نسبت به این موضوع آگاه نموده است که در واقع فضای کارشان در محدوده کامپیوتر و متعلقانش شکل گرفته است. بدین ترتیب به تدریج فضای معماری و شهرسازی، در جهت انطباق با فعالیت های نوین و تامین دسترسی به اینترنت تغییر می کند. تکنولوژی این امکان را فراهم می کند که شخص توامان در هر دو بعد واقعیت و مجاز سیر کند؛ به عنوان مثال ابزاری که مجهز به تکنولوژی GPS و اینترنت بی سیم است؛ در هر فضای شهری اطلاعات فنی و تصویری وابسته به آن فضا را ارائه می کند و کاربر می تواند فراتر از محدوده استقرار فیزیکی خود فضا را درک کند. تکنولوژی جدید تا آنجا بر حوزه اندیشه کاربران نفوذ کرده که واسطه شناخت و تجربه فضای زندگی واقعی گردیده و کاربر با اطلاعات و تصاویر آنالیز شده به شناختی نه چندان خلاقانه و مستقل از محیط نائل می گردد؛ بنابر این اینترنت اقدام به دگرگون کردن روش مشاهده و درک فضائی ما نموده است.

از آنجا که فضا و تصور ما از آن وابسته به مفهوم حضور (Presence) است. (Ditton & Lombord ۱۹۹۷) معتقد بودند که تکنولوژی های متفاوت، تجربیات فضائی و حضور

متفاوتی را موجب می شوند. این توجه به تحول فضائی در آثار نویسندگان متقدم دیگر چون Barbatsis (۱۹۹۹) نیز مشاهده می شود، آنجا که می گوید: فضا به عنوان استعاره ای از ذهنیت ما، خواه ناخواه در قلمرو دنیای دیجیتالی تغییر می کند. بنابرین تکنولوژی فن آوری اطلاعات با ایجاد نگرشی نو و زندگی جدید، فضای نوینی را بوجود می آورد که حاصل تقابل ایده های سنتی و فضای واقعی با امکانات تکنولوژیک جدید و فضای مجازی (سایبر) است. فضائی ترکیبی که از آن با عنوان فضای سایبرنتیک (Sybernetic) یاد می شود.

از سوی دیگر امکانات این فن آوری نوین، آن را به زیرساخت جدیدی برای شهر آینده تبدیل می کند. زیرساختی که ضمن افزایش قابلیت های محیط شهری و تعریف عملکرد های نوین، کالبد و سیمای شهر را نیز دگرگون خواهد کرد. در ادبیات شهرسازی دهه های اخیر تاثیر متقابل شهرسازی و فن آوری اطلاعات تحت عناوینی چون: شهر دیجیتالی و (Digital city)، همتای مجازی شهر واقعی (Parallel city) و Recombinant planning که موبد ترکیب ICT و برنامه ریزی و مدیریت شهری سنتی است) بررسی شده است. فضای دیجیتالی (سایبر) یک فضای برهانی- استدلالی است. فضای سایر فاقد مرزهای جغرافیائی- سیاسی است، اما این بدان معنی نیست که حدود و قیود مشخصی ندارد؛ قیود و مرزهای فضای سایبر، به صورت اسم رمزها و ورودیه ها هستند که دسترسی به سایت ها را کنترل می کنند، زیرساخت فضای سایبر تکنولوژی است. در خصوص تفاوت فضای سایبر که ناظر از طریق مونیتور کامپیوتر با آن ارتباط بر قرار می کند و فضای واقعی، با الهام از مقایسه معماری و سینما که آیزنشتاین در اواخر دهه ۱۹۳۰ بیان نموده، می توان چنین گفت: در مونیتور اثرات و برداشتهای متضاد از جلوی ناظر می گذرند ولی در فضای شهر واقعی ناظر در داخل مجموعه ای از پدیده هائی که در معرض دید گذاشته شده اند، حرکت می کند و با حواس پنجگانه اش آنها را با نظامی مبتنی بر ساختار ذهنی از پیش نظام یافته خود درک می کند. واقعیت مجازی ایده

آل و فضای سایبر باید توانائی این را داشته باشد که کاربر را به فراسوی واقعیت دنیای واقعی ببرد. در نتیجه فضای واقعی به پس زمینه رانده می شود و مجاز اهمیت می یابد؛ حال آنکه تعاملات انسانی، همدردی ها و گفتگوی چهره به چهره نیازهای انسانی هستند که فقط در دنیای حقیقی حاصل می گردند.

به طور خلاصه می توان گفت: فضای سایبر و فضای واقعی دو روی یک سکه هستند که حضور یکی لاجرم به ضعف دیگری با همه پیامد هایش می انجامد. اما فضای شهر دیجیتالی - محصول تکامل یافته رابطه متقابل فضای سایبر و فضای واقعی - یک فضای سایبرنتیک است نه سایبر. تقابل بین فضای واقعی و سایبر امکان خلق یک فضای ترکیبی جدیدی را بوجود می آورد که واجد خصوصیات خاص خود است و ما از آن با عنوان فضای سایبرنتیک یاد می کنیم. فضای سایبرنتیک در عین واقع گرائی (خصلت فضای واقعی) به علت فقدان محدودیت ها و قیود فضای واقعی قدرتمندتر است. بر درک فضای سایبرنتیک، نگرش سیستمی حاکم است و باید کلیت سیستم با هم در نظر گرفته شود؛ در این رابطه *Weiner* توجه ما را به ایده بازخورد و اینکه چطور یک جزء سیستم بر کلیت فضای سایبرنتیک تاثیر خواهد گذاشت، جلب می کند. ماهیت فضای شهری به دو عامل محیط (فیزیکی و غیر فیزیکی) و فرهنگ (مجموعه دستاوردهای مادی و غیر مادی یک جامعه) بستگی دارد که هر دو به واسطه تکنولوژی جدید متحول می شوند. فضاها اکثراً به طریقی که از آنها استفاده می شود، خلق می شوند. بنابراین زیر ساخت IT و تکنولوژی دیجیتالی با ایجاد قابلیت ها، نیازها و فعالیت های جدید چهره شهر را دگرگون خواهند کرد. بر این اساس تعریف فضای شهری به این صورت تغییر می کند: فضای شهری بخشی از فضای باز فیزیکی عمومی و فضای سایبرنتیک قابل دسترس شهر است که محل تعاملات اجتماعی گردد. سلسله مراتب فضائی شامل: ۱- فضای باز، نیمه بسته و بسته؛ ۲- فضای عمومی، نیمه خصوصی و خصوصی است.

۱. «**فضای باز و بسته**»: رابطه متقابل فضای پر و خالی (فضای باز و بسته - توده و فضا) به سامانه شهر ماهیت کالبدی می بخشد. صرفنظر از روند تاریخی که در برهه هائی از تکامل اندیشه های معماری و شهرسازی، فضا بر توده یا برعکس ارجحیت می یابد (تاکیدات متضاد مدرنیستها و پست مدرنها بر فضا و توده)؛ این دو هم ارزشند و تنها به منظور تسهیل در امر طراحی به این صورت تفکیک شده اند. آنچه در شهر فیزیکی به عنوان فضای باز و بسته یا توده و فضا بکار می رود را می توان معادل فضای قابل دسترس و غیر قابل دسترس فضای سایبرنتیک دانست.

۲. «**فضای عمومی، نیمه خصوصی و خصوصی**»: فضای عمومی و خصوصی شهر فیزیکی با حرایم، مرزها و قلمروهای فضائی متکی بر حدود مالکیت و موانع فیزیکی - کالبدی مشخص می شود. اما در فضای سایبر، این حرائم و قلمروها مربوط به حوزه فعالیت هر فضا و چگونگی دسترسی به آن است. در فضای سایبر سلسله مراتب دسترسی اگرچه از الگوی متفاوتی پیروی می کند ولی مشابه سلسله مراتب فضای شهری فیزیکی به سه دسته عمومی، نیمه عمومی و خصوصی تقسیم می شود (به عنوان مثال بعضی از سایت ها خصوصی هستند و برای ورود کد اختصاصی می خواهند بعضی نیمه عمومی هستند که با دعوتنامه و کد ورود وارد می شوند و بعضی عمومی و در دسترس عامه هستند).

تسلسل فضائی متکی بر تجربه فضا در زمان می باشد که در هر دو فضای شهری واقعی و دیجیتالی ولی به دو شیوه مختلف قابل درک است (در فضای دیجیتالی درک تسلسل فضائی به واسطه مشاهده تصاویر و برداشت های القا شده از طریق مونیتور صورت می گیرد). با تغییر سیستم زندگی و ساختار شهر فضای شهری نیز دگرگون خواهد شد؛ در اینجا تحولات آینده دو عنصر بنیادین فضای شهری: خیابان و میدان بررسی می شود.

۱. «**خیابان**»: فن آوری نوین مرز بین فضای عمومی و خصوصی را محو کرده، به طوریکه آثار هر یک از این دو

آب، خطوط راه آهن و ... در شکل دهی به ساختار و الگوی بافت شهر - و توجه به این مهم که معمولا معرفی یک زیر ساخت جدید موجب تغییر بنیادین در شهر و روند توسعه آن می گردد؛ به طور کلی زیرساخت های شهری از دو طریق بر شهر تاثیر می گذارند: قابلیت های محیط را افزایش می دهند؛ زیرساخت های شهری نوین موجب ارتقاء کیفیت زندگی، ارتباطات، تامین اطلاعات، بهبود مشارکت، توسعه اقتصادی و تحول فضای شهری می شود. ۲- فعالیتها را حمایت می کنند: رابطه کاربری و کالبد در دوره های مختلف تاریخی تغییر کرده است. زیرساخت جدید تکنولوژی ارتباطات که بر بستر شهر مدرن - با ایده پیروی کالبد از فعالیت - شکل گرفته است؛ ایده آرمانی مدرنیسم را محقق می کند. شهر آینده به واسطه انقلابی که در نوع و نحوه ارائه خدمات شهری رخ داده است؛ تاکیدش بر فعالیت است نه کالبد.

در زیر پاره ای از عمده تاثیرات زیرساخت فن آوری اطلاعات بر کالبد شهری ارائه می شود:

تقلیل سفر های روزانه - به واسطه تغییر در نحوه ارائه خدمات شهری، ترکیب محل کار و زندگی، امکانات نوین ارتباطات و حمل و نقل عمومی، موجب می گردد که نقش راه و شبکه حمل و نقل کم رنگ شده و شکل شهر تاحدی از قید شبکه حمل و نقل رها شود. با توجه به رابطه تنگاتنگ ارتباطات و حمل و نقل و اهداف توسعه پایدار، شهر آینده شهر پیاده خواهد بود. حداکثر اختلاط در کاربری ها را شاهد خواهیم بود تا آنجا که فضای کار و سکونت ادغام می شوند و بسیاری از کاربری های فعلی حذف یا تقلیل می یابند. پلاک های شهری عظیم مدرنیستی - مجموعه های خدماتی، اداری، تجاری - به واسطه تغییر عملکردی آنها تقلیل می یابند و کلاً نقشه کاربری زمین شهر متحول می شود. حوزه بندی های اجتماعی - اقتصادی شهر قدیم به تدریج شکسته شده و زمینه برای تحقق آرمان شهرسازان خردگرای متقدم یعنی مالکیت عمومی زمین شهری فراهم می گردد (چون به تدریج با کاهش اهمیت کالبد در برابر فعالیت، زمین دیگر یک کالای سرمایه ای نخواهد

فضا را می توان در دیگری جستجو کرد. جداره های شهری از وضعیت صلب فعلی به شکلی نفوذ پذیر و منعطف در می آیند. نشانه های شهری، تابلوها و مبلمان شهری متحول می شوند؛ نشانه های شهری غیر کالبدی به سیستم شهر اضافه می شوند. راهیایی از طریق GPS نهایتاً به حذف تابلوهای شهری ثابت می انجامد. مبلمان شهری مجهز به سیستم دیجیتالی می - گردند. با توجه به سیستم تجارت الکترونیک، مغازه ها کوچک تر می شوند. با کاهش تقاضای سفر شهری و نیز امکانات حمل و نقل عمومی مناسب تر، خیابان بار دیگر - بعد از انقلاب صنعتی و عصر ماشین - به قلمرو پیاده می پیوندد. خیابان فضائی زنده، متغیر با قابلیت اطلاع رسانی - در بعد محلی و فرا محلی - می گردد. (تابلوهای دیجیتالی که جداره شهری خیابان را شکل می دهند، ضمن ایجاد تنوع برای اطلاع رسانی و تبلیغات، به عنوان نشانه ها و علائم شهری نیز به کار می - روند).

۲. «میدان»: بدلیل حذف یا تغییر بسیاری از کاربری های امروزی، تغییر ناحیه بندی های شهری و اختلاط کاربری ها، شکل شهر به شدت گذشته، مقید به شبکه حمل و نقل نخواهد بود و عملکرد اجتماعی - نمادین میدان ارجحیت می یابد. جداره های شهری (اعم از میدان یا خیابان) به صورت پوششی از تصاویر دیجیتالی - جهت اطلاع رسانی، تبلیغ یا خلق نماهای شهری قابل تغییر - خواهند بود. در نتیجه فضای میدان یک فضای سایبرنتیک متشکل از ابعاد کالبدی و سایبر خواهد بود که قابلیت حضور همزمان در فضا ها و زمان های مختلف را فراهم می کند. فضاهای عمومی شهر عرصه تحمیل داده های بصری - اطلاعاتی می گردند. از طریق بیان هنری - دیجیتالی جداره های شهری، کیفیات فضائی جدید بر معیارهای زیبایی شناسی تاثیر خواهند گذاشت. میدان به فضائی جهت ملاقات و بهره مندی از تجهیزات دیجیتالی تبدیل می شود (فضائی که تعاملات اجتماعی در دو بعد محلی و جهانی بوقوع می پیوندد).

با توجه به نقش شبکه های زیرساخت قبلی - مثل شبکه تامین

بود). این مهم انقلابی در زمینه تحقق پذیری طرح های شهری و مدیریت شهری به حساب می آید. جهانی شدن و زیر ساخت جدید شهری بر الگوی سکونت و واحد های همسایگی تاثیر می گذارند: ۱- امکان ساخت خانه های ییلاقی منفرد و منزوی در طبیعت، مجهز به تکنولوژی ارتباطات، فراهم می شود. ۲- به واسطه تکه تکه شدن و ترکیب مجدد ساختار شهر، امکان ساخت الگوی واحد همسایگی مطلوب که در شهر صنعتی مخدوش شده بود، فراهم می گردد. در واقع آرمان شهر سازی جدید *New Urbanism* در خصوص واحدهای همسایگی و تاکید بر دسترسی پیاده با تحولات آینده جامه عمل می پوشد. منطقه بندی شهر مدرن و مشکلات آن (عدم توزیع هماهنگ فعالیت شهری در بعد زمانی: مناطق اداری، تجاری که در شب فعالیت و زندگی خود را از دست می دهند. افزایش سفرهای شهری به واسطه ادغام کاربری ها و تغییر الگوی فعالیت شهر، به تدریج دگرگون می شود.

انواع فضا و عرصه های عمومی

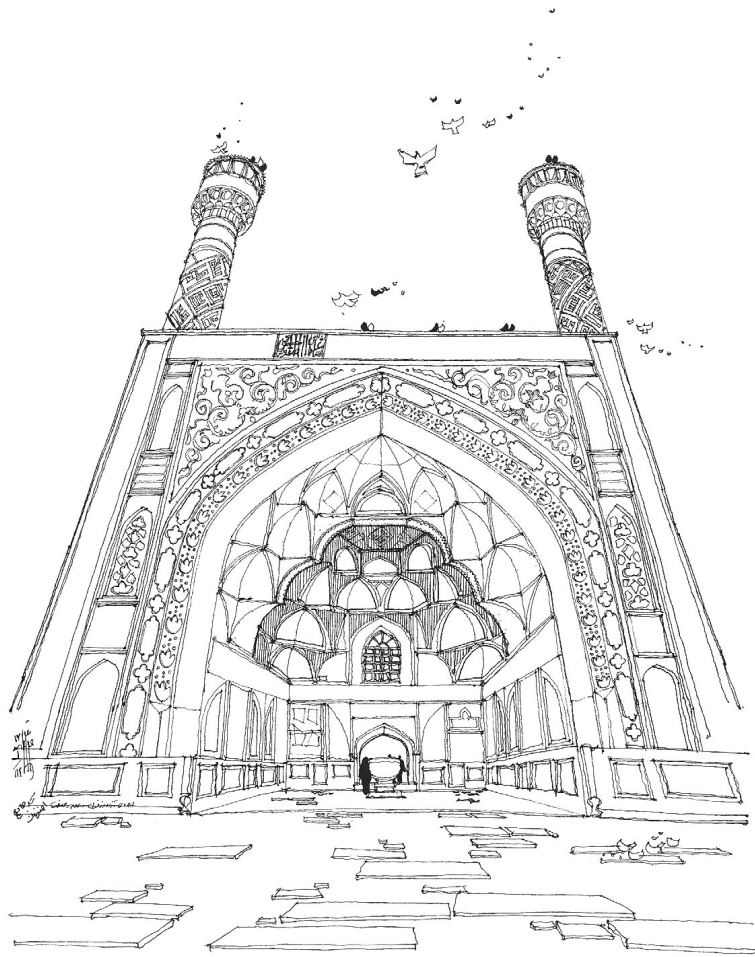
مقدمه

آسان تر تجارب حسی مان.

از صد سال پیش به این طرف فضای انسانی مورد مطالعه روان شناسان بوده است. صرف نظر از مسأله تجربه بشر از محیط خودش، این امر به اثبات رسیده است که درک فضا هر جا که با تغییرپذیری هایی در آمیخته تبدیل به روند پیچیده ای گشته است، در واقع ما نمی توانیم دنیایی را که در نظر همه ما متعارف است، آن طور که واقع گرایان تصور می کنند، ساده تلقی کنیم، بلکه دنیاهای مختلفی وجود دارند که حاصل انگیزه ها و تجربیات گوناگون و متفاوت می باشند.^۱ هنگامی که سیر تحقیق خود را راجع به مفاهیم فضا وارد حوزه معماری کنیم با فقدان کاملاً قابل توجه روبه رو می شویم و این نکته در حوزه ای که بسیاری از اعضای مشهورش فضا را ذات و ماهیت آن می دانند، بسیار تعجب آور است (زوی، ۱۹۵۷؛ گیدئین، ۱۹۶۷؛ چومی، ۱۹۹۰). شاید این امر بدان دلیل است که تلقی و کاربرد معماران از واژه فضا، چنان واضح است و در سرتاسر جهان مقبول، که آنها هیچ نیازی برای توضیح دادن درباره واژه ای بنا به فرض درست، احساس نمی کنند. در این میان چومی (۱۹۹۰: ۱۳) به ما یادآور می شود که دو رویکرد در تعریف فضا وجود دارند: اولی «**متمایز ساختن فضاست**»، بعدی تجویزی که هنر و معماری متوجه آن هستند؛ دومی، «**بیان ماهیت دقیق فضاست**»، بعدی توصیفی که مورد توجه فلسفه، ریاضیات و فیزیک است.

از نظر ارسطو، فضا مجموعه ای از مکان هاست و زمینه ای پویا با اعراض کیفی متفاوت است. این اعراض و آن زمینه، فضا را با اصالت عمل تنظیم کرده و اسلوب می بخشد. فضا مقوله ای بسیار عام است. فضا تمام جهان هستی را پر می کند و ما را در تمام طول زندگی احاطه کرده است. از آن جا که تنها آگاهی از فضا منوط به فعالیت مغز نیست، بلکه کلیه حواس و عواطف انسان در آن دخالت دارند، لذا برای نیل به این فضا به تمام و کمال، باید خود انسان به تمامی در آن درگیر شود (عباس زادگان، رضازاده، ۱۳۸۱: ۶۷). در فضای ادراکی همیشه یک مرکز وجود دارد که محل ایستادن یا نشستن ناظر می باشد و یک محور وجود دارد که تابع وضع قرارگیری ناظر است. در فضای ادراکی تمام عناصر با یکدیگر در ارتباط اند، این ارتباط مرکب است و پیش از هر چیز تابع محل قرارگیری ناظر است یا به عبارت دیگر ارتباطی شخصی است. بدین سان فضای ادراکی وابسته به شخص ناظر است. به همین دلیل نه تنها به وسیله اشخاص مختلف به گونه های مختلف احساس می شود، بلکه در مورد یک ناظر ثابت نیز بر حسب وضع فیزیکی او در تغییر می باشد. عامل اجتماعی - روانی نیز در این مورد نقش اساسی ایفا می کند. (گروتر، ۱۳۷۵: ۲۲۳) با تمام این اوصاف، بنابر گفته آلبرت اینشتین (۱۹۵۴) هر دو مفهوم فضا «**آفریده های آزاد تخیل انسان اند، ابزارهایی برای فهم**

۱. فضای عمومی «شهر» نظیر پارکها، بوستانها، پیاده روها و میادین در کشورهای توسعه نیافته فاقد پشتوانه دموکراتیک هستند. عدم وجود نهادهای مدنی که جدای از ممانعت حکومت ها برای به وجود آمدن آنها، به علت ذهنیت غیردموکراتیک شهرنشینان فرصت نمود یافتن را کسب نکرده اند، اصلی ترین دلیل عدم کارایی جمعی فضاهای عمومی در «شهر توسعه نیافته» است. ولی در یک شهر توسعه یافته به علت بسط ذهنیت دموکراتیک و وجود یک دموکراسی شهری در همه ابعاد سیاسی، اقتصادی و بالاخص مناسبات جامعه‌ی، فضای عمومی شهرها واجد خصیصه ای بنیادی در جهت اعطای «آرامش روانی» به شهروندان و رواج گفت‌وگو دموکراتیک است.



تصویر بالا. در فضای مساجد علاوه بر حس کالبدی، نوعی بازتاب معرفتی و ادراکی از مفهوم فضای معماری وجود دارد که در نوع ارتباط ادراکی - شناختی فرد با کالبد معماری معنا یافته است، مفهومی که از آن با عنوان «حس مکان» یاد می شود؛ ماخذ تصویر: صدیق، ۱۳۸۶.

جدید میان خود پدید می آورند و از فضای طبیعی پیرامون آنها مجزا می شود. شاید بتوان گفت تعریف فضا در معماری به این معناست: تعیین محدوده ها در ماده ای با گسترش یکسان که باید به شیوه های مختلف به آن شکل داد (چومی، ۱۴-۱۳: ۱۹۹۰). با عنایت به همه تناقضات و پیچیدگیهایی که در رابطه با فضا گفته شد، در ادامه انواع فضا و عرصه های عمومی شهری به اختصار مورد اشاره قرار می گیرد.

البته در این جا بیشتر در بر گرفتن فضا مورد توجه است تا فضا. برونو زوی (۱۹۵۷) فضا را ذات معماری می داند: نماها و دیوارهای یک خانه، کلیسا یا کاخ، اهمیتی ندارد که چقدر زیبا باشند. تنها ظرف اند، دیوارها به جعبه شکل می دهند، نهاد و مطروف فضای داخلی است (۱۹۵۷: ۲۴). این مفهوم هنوز هم مقبولیت عام دارد. برای مثال، به گفته وان درلان (۱۹۸۳)، فضای معماری با برافراشتن دو دیوار پا به عرصه وجود می نهد، فضایی

انواع فضا در معماری

در ایران بیشتر مردم در فضاهایی زندگی می‌کنند که برای آنها ساخته نشده است و **رابطه‌ای بین ظرف و مظهر** وجود ندارد. به هر حال فضای زندگی به صورت الگویی در جهان ایده‌آلها از پیش وجود نداشته و معمار مسئول ایجاد آن است. فضای معماری از چند فضای مختلف که هر کدام به طور جداگانه قابل بررسی هستند به وجود می‌آید:

۱- «**فضای اعمال فیزیکی**»: عامل اصلی تغییر فضا، مکان انسان است. تغییر مکان انسان در درون حجم شرایط متفاوتی را به لحاظ اعمال فیزیکی انسان بوجود می‌آورد. فضاهایی با کاربریهای مختلف و نیز ارتباط بین فضاها تابع عملکرد انسان در این فضاهاست. کتب استاندارد معماری عموماً به اینگونه نیازهای فیزیولوژیک انسان پرداخته‌اند.

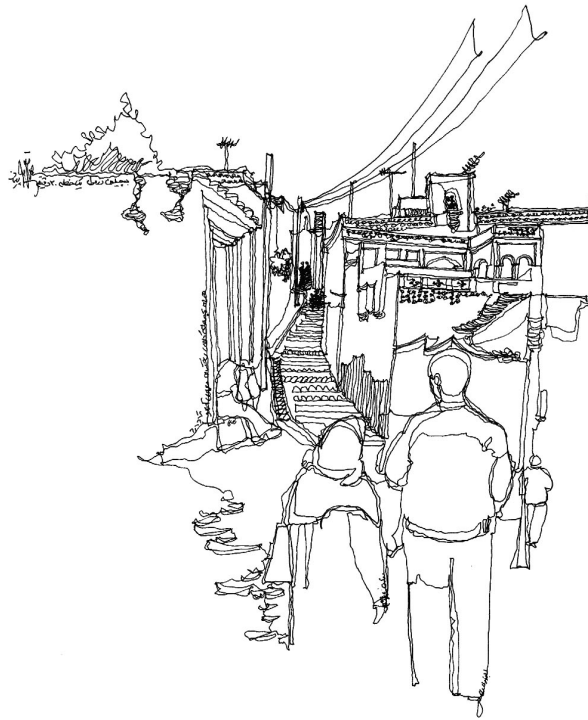
۲- «**فضای ادراک مستقیم**»: فضای ادراک مستقیم تأثیر و تصویری است که از ادراک لحظه‌ای انسان ناشی میشود. ادراک لحظه‌ای، احساس انسان را در درون فضا تحت تأثیر قرار می‌دهد و موجب برداشت متفاوت از فضا می‌گردد. ادراکات لحظه‌ای از عوامل زیادی تأثیر می‌پذیرند که مهمترین آنها به شرح زیر است:

الف - جهات: فضای معماری پیش از آنکه به ساختار فیزیکی معماری مربوط باشد به ادراک انسان و رابطه او با فضا مربوط است. یکی از این روابط جهت است. در جوامع مختلف، بالا، منزلتی مهمتر از پایین دارد. در معماری نیز مکان بلندتر مهمتر است و نیز برداشتهای متفاوتی از جهات راست و چپ مبتنی بر ارزشهای فرهنگی وجود دارد و سبب بروز عادات خاص اجتماعی می‌گردد و بر فضای معماری تأثیر می‌گذارد. جلو و عقب نیز دارای ارزشهای کیفی متفاوتی هستند. پشت سر گذشته را تداعی میکند و مقابل، آینده را. در طراحی موزه‌ها و مراکز تجاری عموماً دقت میشود مردم مجبور نشوند به پشت سر خود بازگردند. زیرا میتواند جذابیت فضا را کاهش دهد. جهات عمودی و افقی نیز تأثیری متفاوت به لحاظ ادراک بصری بر جای می‌گذارند.

ب- حرکت: حرکت، عامل مهمی در ادراک فضا است و دارای دو مشخصه سرعت و مسیر است. یک فرد در داخل اتومبیل به پیامهای بصری متفاوتی توجه می‌کند؛ به همین جهت ادراک او نسبت به پیاده متفاوت میشود. با افزایش سرعت، توجه انسان معطوف به فرم در ابعاد کلان آن می‌گردد و در سرعت پایین فرم در ابعاد خرد یعنی جزئیات و بافت مورد توجه قرار می‌گیرند. سرعت از دو عامل مسافت و زمان تشکیل میشود. درک انسان از فضا در حرکت، محدود به مسافت طی شده می‌باشد و زمان حرکت نیز با توجه به تغییر عوامل محیطی، احساس و ادراک متفاوتی را موجب می‌گردد. وابسته بودن مفهوم فضا به زمان، از فضا پدیده‌ای چهار بعدی میسازد، در حالیکه فرم پدیده‌ای سه بعدی است. مسیر نیز مکانیسم کشف فضا است و این مکانیسم به اندازه ساختار کالبدی فضا اهمیت دارد. برای غنی کردن فضای معماری، پدید آوردن امکانات متعدد کشف فضا بسیار مهمتر از ایجاد فرمهای متنوع است.

ج- نور: نور وسیله قدرتمندی است که زندگی را شکل و جهت داده است. با طلوع و غروب روزانه خورشید، روز و شب پدید می‌آید و ادراک از فضای معماری و شهری کاملاً متفاوت می‌شود. ادراک بصری به نور وابسته است و بدون نور، رنگ و فرم معنی ندارند. با تغییر نور این دو نیز تغییر می‌کنند. نور اصلی ترین عامل کیفیت، پویایی و سرزندگی فضای معماری است و از نظر مفاهیم کیفی و سمبولیک و نیز از نظر کارکرد عملی، از جایگاه ویژه‌ای در میان عناصر تشکیل دهنده فضا برخوردار است. نور و سایه در سطوح، تقابل های شدید ایجاد می‌کنند و به آنها بعد می‌دهند و بافت و نقوش می‌سازند.

د- رنگ: رنگ از تکثیر نور حاصل می‌شود. از نظر روانشناسی، رنگ موجب اثرات فیزیکی و روانی در انسان می‌شود. استفاده از رنگهای مختلف در مصالح گوناگون و ترکیب آگاهانه و هدفمندانه آنها باعث آرامش و پویایی فضای معماری می‌شود و تقویت عملکرد آنها موجب می‌گردد. جوامع مختلف



تصویر بالا. درک از فضاهای اطراف به واسطه ابزارهای حسی شخص مدرک از فضای معماری شکل می گیرد؛ ماخذ: آرشیو نگارنده.

در تشخیص فضاها و ادراک آنها بسیار مؤثرند. برای اغلب مردم حسّ بینایی، حسّ غالب به شمار می رود و تفکر جاری در طراحی نیز به طور کامل بر حسّ بینایی تکیه دارد ولی در طراحی فضاها میتوان از حواسّ دیگر نیز بهره گرفت. انسان با حسّ شنوایی به فضاها نزدیک و یا از آنها دور می شود. صدای سالنهای جشن، حسینیه ها، مدارس و ... موجب تحریک حسّ شنوایی در شناخت فضاها می باشند. صدای آب در فضاهای معماری و شهری که به انسان نشاط می بخشد و موسیقی پاکی و شفافیت در جانش می نوازد نیز حسّ شنوایی را تحریک می کند و انسان را به این فضاها جذب می نماید. حسّ بویایی را نمیتوان به سمت خاصی هدایت کرد مگر از طریق حرکت از یک مکان به مکان دیگر. پارک بزرگی در نقطه

از ترکیب رنگهای متفاوتی استفاده می کنند و رنگهای استفاده شده در فضای معماری و شهری آنها نشاندهنده تأثیرات فرهنگی و سلیقه های مردم آن سرزمین می باشد. در معماری ایرانی و اسلامی نیز از رنگ سفید که الهام گر نوعی بزرگی، پاکی و بالندگی اندیشه می باشد و رنگ آبی که گستردگی و وسعت آسمان صاف را به یاد می آورد، نشانه صلح است و به انسان آرامش می بخشد و نیز از رنگهای فیروزه ای، لاجوردی و آبی فام که آدمی را به بینهایت و به جهانی خیالی و دست نیافتنی می برند استفاده شده و هماهنگی و تضادّ چشمگیری را در بیرون و داخل فضاها به وجود آورده است.

هـ - حواسّ انسان: حواسّ انسان مستقیماً بر ادراک فضا تأثیر می گذارند. حسّ بینایی، شنوایی، بویایی و حسّ لامسه



تصویر بالا. رعایت تناسبات و هندسه نزد بیشتر فرهنگها و در بیشتر شیوه های معماری، نماد وحدت شمرده می شود و این شاید تنها به این دلیل باشد که درک و انتقال مفهوم وحدت از راه هندسه اعداد و اشکال برای اذهان ساده تر است؛ ماخذ: آرشیو نگارنده.

بنظر می رسد، کمی بزرگتر یا کوچکتر ممکن است، نامناسب جلوه کند. حس ابعاد در سنین مختلف متفاوت است. کودکان فضاها را بزرگتر از افراد بزرگسال می بینند. فضاهای باز کوچکتر از فضاهای بسته بنظر می آیند. علت آنها، رابطه قیاسی در درک ابعاد است.

ز- **الگوهای فرهنگی و فردی:** هر فرهنگ دارای الگوهای فضایی خاص بوده است و این الگوها در ادراک فضا مؤثرند. الگوهای فرهنگی متفاوت مسئول پیدایش الگوهای فضایی متفاوتی در فرهنگهای مختلف هستند. درون گرایی یکی از الگوهای فضایی- فرهنگی خاص ایران است. الگوهای فردی نیز در ادراک فضا مؤثرند. هر معمار الگوی مخصوص به خود را دارد و تصور فضایی او کاملاً متمایز از یک فرد عادی است.

۳- **فضای هستی:** انسان سعی می کند ساختار اشیاء و محیط

ای از شهر که از گیاهان فوق العاده معطر پوشیده شده، بوی خوش آنها را به داخل فضای اطراف پراکنده می کند و حس بویایی را در جهت ادراک نزدیک شدن به فضای پارک تحریک می نماید. حس لامسه دارای مشخصه های ارادی مانند لمس کردن چیزی و یا غیر اداری نظیر احساس باد و اشعه خورشید میباشد. برای مثال در طراحی، توسط تغییر مصالح با بافتهای متفاوت در کف سازی با به کارگیری حس لامسه از طریق کف پا می توان فضاهای مختلف را متمایز نمود، به ویژه برای نابینایان که این امر راهنمای بسیار خوبی برای ایجاد سهولت در حرکت آنها در فضاهای شهری است.

و- **ابعاد:** ادراک فضا و حتی حس زیبایی شناسی نیز به ابعاد وابسته است. فرمی که در یک اندازه مشخص متناسب

را درک کند و تصویری ثابت از آنها را در ذهن حفظ نماید. این مسئله به انسان احساس امنیت می بخشد. فضای هستی، ادراک یا تصور کم و بیش ثابتی است که انسان از محیط اطرافش دارد.

۴- **فضای مجرد روابط هندسی:** عناصر فضا و هندسه در معماری به دلیل تجرّد بیشتر، کمتر وابسته به شرایط زمانی و مکانی هستند و بار معنایی بیشتری را در ارتباط با ابزار ادراکی انسان می پذیرند. یکی از دانش هایی که از دیرباز برای ساماندهی به شکل و کالبد فضا به کار گرفته می شود هندسه است. هندسه دانشی است که به ویژگیها و روابط میان شکلهای و اندازه ها می پردازد. دانش تناسبات نیز بخشی از دانش هندسه می باشد. هدف بنیادی همه نظریه ها درباره تناسبات در کار هنری، پدید آوردن احساس نظم و ساماندهی میان بخشهای یک «ترکیب بصری» است. انسان برای ادامه حیات و همزیستی نیاز دارد فعالیتهای خود را به طور منظم انجام دهد. اکثر فعالیتهای انسانی دارای جنبه فضایی هستند. نظم بخشیدن به فضا از نظم بخشیدن به فعالیتهای انسانی شروع می شود. ما نیازمند درک ریاضی فضا هستیم تا از آن برای ساختن و آفرینش فضایی شایسته انسان بهره ببریم.

۵- **فضای شناختی:** شناخت ما از جهان تنها حسی و ادراکی نیست، علمی هم هست. بسیاری از معماری های گذشته سمبلی از ساختار جهان، آنگونه که مردم زمان خودشان تصور می کرده اند، هستند. امروزه نیز معماران سعی دارند رابطه ای جدید بین ساختار علمی جهان و معماری ایجاد کنند و در این تلاش به علوم جدید متوسل می شوند. بهرحال میزان شناخت معمار از پدیده ها و مفاهیم ساختاری جهان بر روی خلق آثار معماری او تأثیر گذار است.

انواع فضاهای عمومی

در مورد **گونه شناسی عملکردی فضاهای عمومی**^۳، میان صاحب نظران اتفاق نظر وجود ندارد و در عمده موارد، بیشتر گونه شناسی فرمی فضای عمومی را مورد بررسی قرار گرفته است. «استفان کار»^۴ فضای عمومی را در قالب خیابان، میدان، زمین های بازی، بازارها و فضاهای باز اجتماعات محلی می داند که در سال های اخیر اشکال جدیدی به آنها اضافه شده است. این اشکال جدید عبارتند از فضاهای تجاری جدید، باغ های جوامع محلی، سبز راه ها و نواحی حفاظت شده طبیعی (Carr, ۱۹۹۲: ۸۵). کرمونا انواع فضاهای عمومی به عنوان فضاهای قابل دسترس برای همه را در سه گونه تقسیم بندی می کند:

۱. «**فضاهای عمومی خارجی**»^۵: قطعاتی که در بین ساختمانهای خصوصی قرا می گیرند نظیر خیابان ها، میادین، پارک ها، بزرگراه ها و پارکینگ ها و همچنین فضاهای کناره رودخانه ها، دریاچه ها و کنار سواحل؛

۲. «**فضاهای عمومی داخلی**»^۶: مؤسسات عمومی نظیر کتابخانه ها، موزه ها، تالارهای شهری و همچنین ساختمان های مربوط به حمل و نقل عمومی نظیر ایستگاه های قطار و اتوبوس و فرودگاه ها.

۳. «**شبه فضاهای عمومی داخلی و خارجی**»^۷: پاره ای از فضاهایی که به طور قانونی خصوصی هستند نظیر پردیس های دانشگاهی زمین های ورزش، رستوران ها، سینماها و مراکز خرید را می توان به عنوان بخشی از عرصه عمومی تلقی کرد (Carmona, ۲۰۰۳: ۱۱۱).

«**نیروی ویژه مسائل شهری**»^۸ با بر شمردن فضاهایی همچون خیابانها، میادین و پارکها به عنوان فضای عمومی به شبکه فضاهای عمومی اشاره می کند و چنین بیان می دارد که چنین شبکه ای دامنه انتخاب های مردم در زندگی روزمره شهری

۲. فضای عمومی شهرهای توسعه یافته مانند مراکز خرید و پارکها به علت بسط ذهنیت دموکراتیک بهترین مکان برای تماس چهره به چهره میان شهروندان است و چه بسا در این رهگذر مشتریان و استفاده کنندگان ثابت این مکان ها، تشکیل یک اجتماع «Community» را بدهند اجتماعی در دل یک جامعه «Society». حتی در مواقعی شاهد آن هستیم که یک سازمان جمعی غیررسمی «Informal Organization Social» در اثر ممارست حضور در فضای عمومی شهر شکل می گیرد که اصلی ترین کارکرد آن به وجود آمدن یک سازگاری جامعه ای «Adjustment Social» میان شهروندان است.

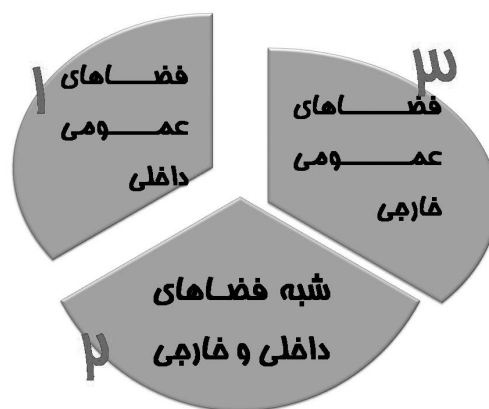
3.Carr

4.External Public Spaces

5.Internal Public Spaces

6.Quasi-public Spaces

7.Urban Task Force



تصویر بالا. انواع فضاهای عمومی از دیدگاه کارمونا؛ ماخذ:

نگارنده بر اساس کارمونا، ۲۰۰۳.

سیرکها متبلور شود. میداین را غالباً فضاهای ایستای شهری می نامند که می تواند در دو نوع رسمی و غیررسمی فعالیت کند. میداین رسمی حس بالایی از محصوریت دارند و با بناهایی احاطه شده اند که رسمی بودن آن را تشدید می کند. در مقابل میداین غیررسمی آرام تر هستند و طیف وسیعی از معماریهای متنوع آنها را احاطه کرده است. بسیاری از میداین ممکن است برای به نمایش گذاردن یک بنا یا برای عملکردی شهری ساخته شوند. برای درک بهتر اشکال میداین نظرات کامیلو سیتة، زوکر، تیپولوژی فضای شهری راب کریر و تقسیم بندی مارکوس قابل توجه می باشد. در جایی که کریر میدان را به لحاظ مورفولوژیکی طبقه بندی می کند، سیتة و زوکر بیشتر به ابعاد زیباشناسی آن توجه می کنند. کامیلو سیتة در سال ۱۸۸۹ با رویکردهای زیباشناسانه برای میداین شهری مجموعه ای از اصول هنری را ارائه می دهد که عبارتند از:

– «محصوریت»: حس شهریت با محصوریت فضا حاصل می شود.

– «توده تعریف کننده فضا»: هر بنا با نمایش، فضا را تعریف می کند.

را گسترده می کند. از دید آن ها بهترین شهرهای فشرده و منظم حول یک الگوی ارتباطی مناسب از خیابان ها و فضاهای عمومی طراحی می شوند. (Urban Task Force, ۱۹۹:۵۶)

این گروه سپس جهت ایجاد یک عرصه عمومی با ارزش های ثبت نیاز به یک رویکرد و برنامه ریزی جامع در مورد فضاهای عمومی را مطرح کرده و دو توصیه اساسی می دهد:

۱- نهادهای مدیریت علمی نیاز به فراهم آوردن یک استراتژی جداگانه برای عرصه عمومی و فضاهای باز دامنه که با طراحی نگهداری، مدیریت و مسائل مالی سر و کار دارد.

۲- معرفی یک برنامه ملی جهت ایجاد مسیرهای سبز پیاده شهری اطراف یا درون شهرهای بزرگ و کوچک.^۸

با همه تفاوت دیدگاههایی که در مورد فضاهای عمومی و فضاهای شهری وجود دارد، همه متخصصین بالاتفاق خیابان و میدان را به عنوان دو فضای عمومی شهری اصلی ذکر کرده اند. ماتین^۹، زوکر^{۱۰}، سیتة^{۱۱}، کریر^{۱۲} و مارکوس^{۱۳} در بررسی های خود از فضای شهری به دو عنصر میدان و خیابان توجه کرده اند. میداین در شکل ها و اندازه های متفاوتی ساخته می شوند. این نوع از فضا می تواند در قالب پلازاها، پیازاها،

۸. برای اطلاعات بیشتر ر.ک. به: Urban Task Force (۱۹۹۹) Towards an Urban Renaissance. PP۵۶-۵۹

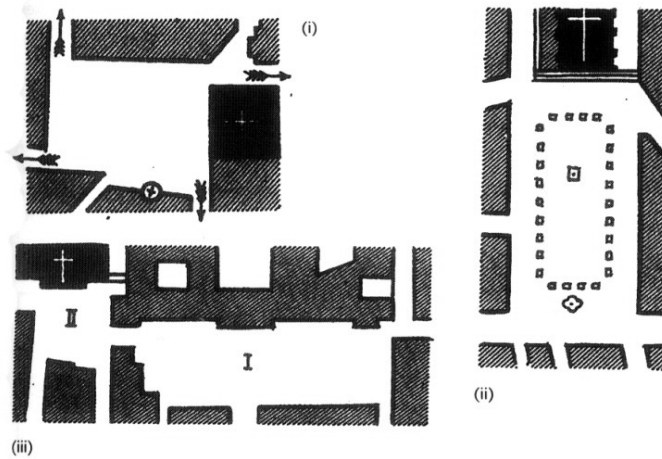
9.Moughtin

10.Zucker

11.Sitte

12.Krier

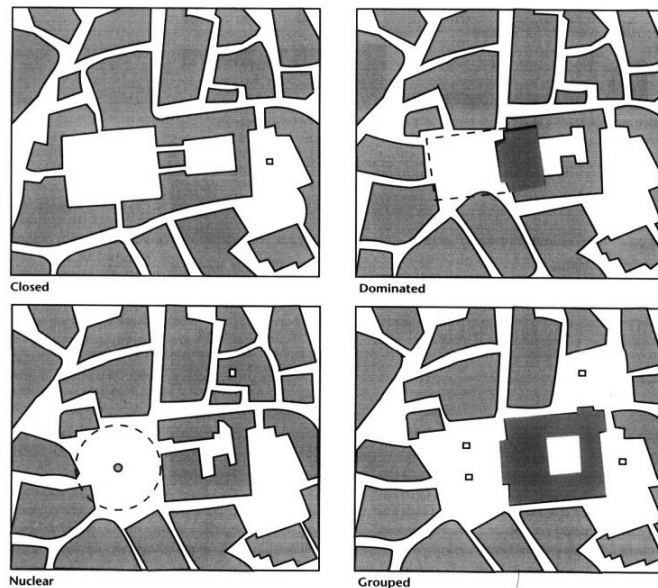
13.Clare Cooper Marcus



تصویر بالا. شبکه ارتباطی فضاهای باز شهری؛ ماخذ:

(Urban Task Force ۱۹۹۹:۵۸)

- «**شکل**»: میدان باید در تناسب با بنای اصلی خود باشد. برحسب بنا میدان می تواند پهن یا عمیق باشد.
- «**آثار تاریخی**»: مرکز میدان باید آزاد نگه داشته شود و آثار دور میدان چیده شوند (Carmona, ۲۰۰۳).
- «**پاول زوکر**» در سال ۱۹۵۹ در کتاب «**شهر و میدان**»^{۱۴} خود در مورد میدان های مختلف بحث می کند و رابطه میان فضای باز میدان، بناهای اطراف و آسمان میدان را بیان می کند. این ارتباط تجربه حسی عالی را در مقایسه با سایر کارهای هنری منتقل می کند. این تجربه تعیین می کند که یک میدان تا چه اندازه یک کل یکپارچه را تشکیل می دهد. او پنج گونه از این ارتباطات را بیان می کند که عبارتند از:
 - «**میدان های بسته**»: میدانی با محصوریت کامل است که محصوریتش تنها با خیابان های مربوط به آن مخدوش می شود؛
 - «**میدان های مسلط**»: این میدان ها توسط حس مکان یک بنا تعریف می شوند؛
 - «**میدان های هسته ای**»: این میدان های فضایی هستند که اطراف یک مرکز شکل می گیرند؛
- «**میدان های گروهی**»: این میدان ها از ترکیب چند میدان یا فضا تشکیل می شوند؛ و
- «**میدان های بی شکل**»: این میدان ها در هیچ یک از انواع بالا جای نمی گیرند. اما برخی خصوصیات آنها را ممکن است داشته باشند (Zucker, ۱۹۵۹).
- «**راب کریر**» نیز در سال ۱۹۹۰ در کتاب «**فضای شهری**» خود، میدانها را در سه دسته **مربع، مثلث و دایره** تقسیم کرد. این اشکال می تواند تغییر کنند یا تطبیق پیدا کنند همین طور می توانند با هم ترکیب شوند. می توانند دارای شکل منظم و غیر منظم باشند. این میادین می توانند با تغییر زاویه و ابعادشان به فرمی دیگر درآیند. در کنارهم قرار گیرند یا تقسیم شوند یا همپوشانی داشته باشند. با دیواره ها، راهروها یا رواق های محصور شوند یا می توانند باز باشند. نمای بناها میادین را شکل می دهد و می تواند اشکال مختلفی داشته باشد. از شکلی صلب با دیواره های خالی تا جداره های فعال با تنوعی از درها و پنجره ها که در اطراف آن جای گیرند (Camona, ۲۰۰۳: ۷۰).
- در کنار میادین خیابان ها فضای سه بعدی خطی هستند که



تصویر بالا. انواع میدانهای زوکر؛ ماخذ: (Carmona ۲۰۰۳:۱۴۴)

از فضاهاى باز عمومى همجوار فضاى پیاده رو و منفصل به خیابان و گاهى اوقات بخشى از پیاده روی عریض شده یا امتداد آن که مسقف شده را شامل مى شود. این فضاها عموماً برای زمان های کوتاه نشستن، انتظار و تماشای خیابان و رفت و آمد مردم مناسبند. این میدان گاه ها شامل: لبه های نشستن^{۱۵}، پیاده روی عریض شده^{۱۶}، مکان انتظار برای اتوبوس^{۱۷}، پیاده راه اتصالی بین دو بلوک^{۱۸}، گوشه های آفتابگیر^{۱۹} و رواق ها^{۲۰} هستند.

۲- «**فضای عمومی مجتمع های ساختمانی**»^{۲۱}: این فضاهاى بخشى از مجتمع های ساختمان های بلندمرتبه هستند که عملکرد اصلی آنها ایجاد یک ورودی جذاب و مُحَرِّک است. این فضاها معمولاً خصوصى هستند ولی عموم به آن دسترسی داند و بعد از ساعات کار تجارى بسته مى شوند. این فضاها شامل رواقهای تزئینی^{۲۲}، جلوخان باشکوه^{۲۳} و صحن وسیع کنار

از دو طرف با بناها محصور شده اند. خیابان ها را باید با جاده متفاوت دانست چون در خیابان ارجحیت با وسایل نقلیه نیست. پارامترهای دو وجهی بر کیفیت خیابان تأثیرگذار است. مثلاً پویایی و ایستایی، باز یا بسته بودن، طولانی یا کوتاه بودن، پهن یا باریک بودن، مستقیم یا منحنی بودن، معماری رسمی یا غیررسمی داشتن در امتداد خیابان. به این پارامترها مى توان ملاحظاتى از قبیل تناسبات، ریتم معماری و ارتباط با میدان ها و خیابان های اطراف را اضافه کرد. به لحاظ زیبایی شناسى طراحی موفق یک خیابان عموماً به تناسبات طول و عرض آن، نوع ساختارى که بیان مى کنند و حد بصرى که بناها یا سایر عناصر ارائه مى دهند و باعث استراحت چشم مى شوند بستگى دارد. مارکوس در یک **گونه شناسى از میدان های شهری** در مراکز شهری آنها را در ۶ دسته بررسى مى کنند:

۱- «**میدان گاه خیابانى**»^{۲۴}: میدان گاه خیابانى، بخش کوچکی

14.The Street Plaza

15.The Seating Edge

16.The Widened Sidewalk

17.The Bus Waiting Place

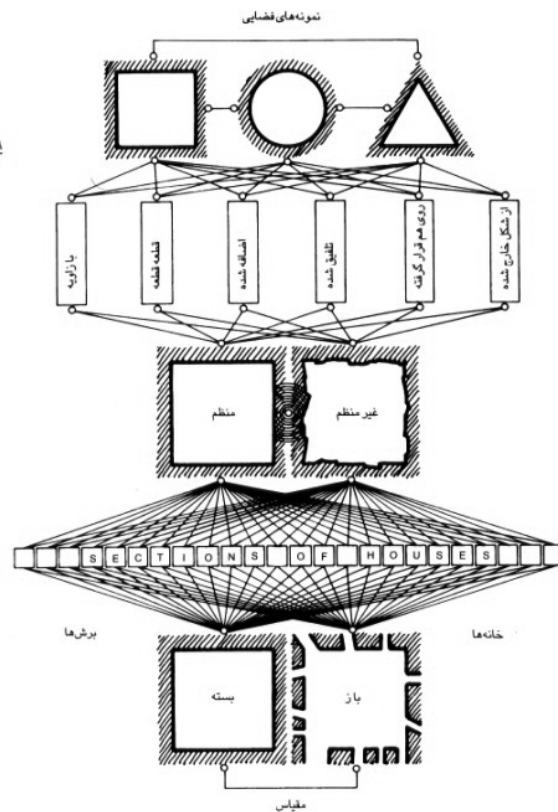
18.The Pedestrian Link

19.The Corner Sun Pocket

20.The Arcade Plaza

21. The Corporate Foyer

22. Decorative Porch



تصویر بالا. تقسیم بندی میدانها از نگاه کریر؛ ماخذ: کریر، ۱۳۸۴، ص ۲۴.

- ساختمانها^{۲۴} می باشند.
- ۳- «**واحه شهری**»^{۲۵}: واحه شهری یک نوع از میدان گاه های عمومی است که دارای منظر پارکی و باغی است و به طور نسبی از خیابان مجاورش جدا شده است. انواع واحه های شهری عبارتند از: محل عمومی برای غذا خوردن در فضای آزاد^{۲۶}، واحه باغی (باغچه شهری)^{۲۷} و باغ در بام^{۲۸}.
- ۴- «**مکانهای عمومی گذرگاهی**»^{۲۹}: یک نوع فضای عمومی جهت تسهیل ورود و خروج به پایانه هاست، نظیر ورودی مترو و ورودی ترمینال اتوبوس.
- ۵- «**خیابان پیاده پر درخت**»^{۳۰}: وقتی خیابان به طور کامل بر روی ترافیک سوار، بسته می شود قابلیت یک میدان را پیدا می کند.
- ۶- «**فضاهای عمومی بزرگ**»^{۳۱}: این فضا نزدیکترین تصویر به میدان های تاریخی مشهور است، زمانی که تنوعی از کاربری ها در اطراف آن قرار می گیرند^{۳۲}.

23. Impressive Fore Court

24. The Stage Set

25. The Urban Oasis

26. The Outdoor Lunch Plaza

27. The Garden Oasis

28. Roof Garden

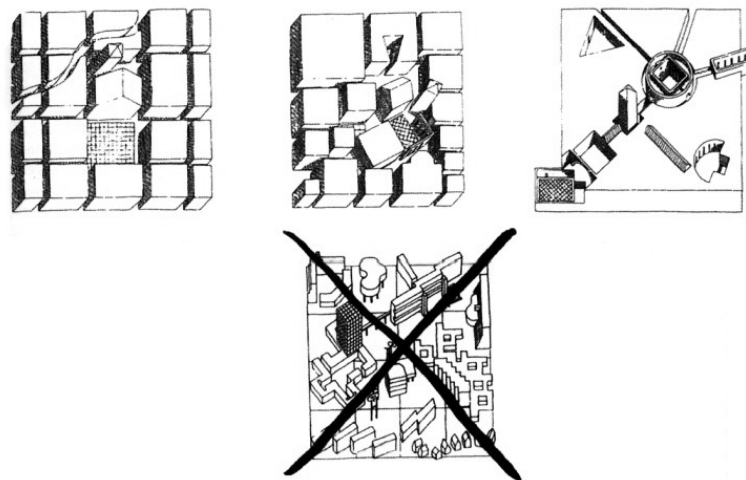
29. The Transit Foyer 30. The Street as Plaza- Pedestrian and Transit Malls

31. The Grand Public place

۳۲. برای اطلاعات بیشتر ر.ک:

Larice, Michel and Macdonald, Elizabet (2007) The Urban Design Reader. Routledge . New York. PP 375-371 &

Marcus, C and Francis, C (1998) People place, Design Guidelines for Urban Open Spaces. John Wiley & Sons.



تصویر بالا. تحلیل لئون کریر از انواع میدان؛ ماخذ: (Carmona ۲۰۰۳:۷۱)

«لئون کریر»^{۳۳}، ۴ گونه فضاهای شهری را شناسایی کرده است. سه گونه از این فضاها سنتی و گونه چهارم یک فضای شهری مدرنیستی است. وی با چهار دیاگرام به خوبی تفاوت فضای شهری مدرن و سنتی را عرضه می کند:

۱. **گونه اول:** بلوک های شهری نتیجه الگوی خیابان ها و میدان ها هستند؛ این الگوها قابل دسته بندی هستند.

۲. **گونه دوم:** الگوی خیابانها و میدانها نتیجه موقعیت بلوک هاست. بلوکها قابل دسته بندی در گونه های مختلف هستند.

۳. **گونه سوم:** خیابان ها و میدانها دارای گونه های فرعی دقیق هستند. این فضاهای عمومی قابل دسته بندی هستند.

۴. **گونه چهارم:** ساختمان ها دارای گونه های فرعی دقیق هستند. در این حالت ساختمان ها به صورت اتفاقی در فضا قرار گرفته اند (Carmona, ۲۰۰۳:۷۱).

در میان طراحان شهری در ایران به علت عدم نمود عینی این فضاها در ایران و همچنین توجه ویژه به سنت طراحی شهری در ایران عمده تقسیم بندی های فضای عمومی شهری همچون خیلی از متخصصین غربی به عناصر بارزی همچون خیابان و

میدان ختم می شود. پاکزاد نیز با بررسی فضاهای عمومی و خصوصی و فضای باز و بسته، سه شاخصه اصلی را برای تشخیص فضاهای شهری مطرح می کند: عمومی بودن فضا، باز بودن فضا و برقراری تعاملات اجتماعی. با این وصف آن دسته از فضاهای شهر شامل فضاهایی سرپوشیده و عرصه های باز خصوصی مانند حیاط خانه ها و فضاهای بین بلوک های ساختمانی بدون کمترین تأمل از انواع فضاهای شهری حذف می شوند. با دقیق تر شدن بر شاخص تعاملات اجتماعی فضاهایی نظیر پارک ها و باغ های عمومی نیز در دسته فضاهای شهری نمی گنجد. وی با محدود کردن مفهوم فضای شهری آن را در ۵ دسته زیر تقسیم می کند: ۱- ورودی؛ ۲- میدان؛ ۳- مسیر؛ ۴- ساحل و کناره؛ ۵- پله» (پاکزاد، ۱۳۸۴، ص ۵۰).

این درحالی است که مطابق آنچه مطرح شد، عمده متخصصین تا این حد فضاهای شهری یا فضاهای عمومی شهری را محدود نکرده و حتی آن را در دامنه گسترده تری مورد بررسی قرار داده اند. حتی در پاره ای از متون اخیر با بررسی فضای باز عمومی شهری مهمترین فضاهای شهری در قرن ۲۱ را



تصویر بالا. فوروم، نمادی از فضای عمومی باستانی؛ ماخذ: آرشیو نگارنده.

پارک ها می دانند.^{۳۴}

انواع عرصه های عمومی شهری

با مرور معانی عمومی باید گفت فضای عمومی محلی گشوده به روی همه، همگانی و مشترک است که می تواند دارای مقیاس محله ای، منطقه ای یا شهری باشد. از ویژگیهای عملکردی و رفتاری فضای عمومی حضور آزادانه افراد در آن برای گردش و تفریح، برگزاری مراسم اعتراضی و مذهبی، نمایشهای محلی، موسیقی زنده، برپایی یادمان و تجدید خاطره، تعامل، هم اندیشی و گفتگو است.

فضای عمومی در جهان باستان

در بررسی مقایسه ای شهرهای تمدن های گوناگون به نظر می رسد که مفهوم شهروند و شهروندی می تواند یکی از وجوه تمایز بین شهرهای یادشده به حساب آید. در تمدن یونانی- رومی یا در شهر آتنی- رومی، شهروندی واقعیتی غیر قابل انکار بود. امری که حتی تا امروز به شکل تقریباً کامل در شهر شرقی و از جمله شهر ایرانی از آن نشانی نیست. مهم تر آنکه شهروندی ویژگی بارز و شاید مهم ترین خصیصه شهر در تمدن مورد اشاره تلقی می شده است. از این رو شهر برای یونانیان و رومیان بیش از هر چیز اجتماعی بوده از افراد صاحب حقوق. آدمیانی که به علت حقوق، وظایف

و مسئولیت هایشان این امکان را یافته بودند تا به تجربه فرصت های مختلفی خارج از خصایص قومی و خانوادگی و نژادی و نظایر آن مبادرت کنند؛ فرایندی که به مفهوم اکتساب در مقابل انتصاب اهمیتی بنیادین می بخشد (پیران، ۱۳۷۶، ص ۴۱). اگر نگاهی دوباره به شهر در یونان باستان بیندازیم، با عناصر زیر مواجه می شویم: آکروپولیس، حصار شهر، آگورا^{۳۵}، محلات مسکونی، مکان های تفریحی و فرهنگی و یک منطقه مذهبی (موریس، ۱۳۸۵، ص ۴۱).

آگورا و فوروم در یونان و روم باستان معرف این فضاها هستند: فضای تجلی اندیشه ها و رفتارها و رابطه های آزاد میان شهروندان یونان در نقاط مختلف شهرهایی که زاده فرهنگ یونانیان در سده ۴ تا ۶ پیش از میلاد ساخته می شود. بازمانده هایی کالبدی از آگورا را در این شهرها هنوز می توان یافت و به تنوعی شکلی و ترکیب آنها پی برد (فلامکی، ۱۳۷۱، ص ۶۰).

در واقع آگورا ظرفی فراگیر برای زندگی اجتماعی شهر تلقی می شده است. آگورا به عنوان قلب شهر و فعالیتهای مدنی آن کانونی برای یکپارچه کردن زندگی شهری بود (مدنی پور، ۱۳۸۹، ص ۲۲۳)؛ همچنین فعالیتهای اصلی که در فوروم ها صورت می گرفتند عبارت بودند از: برگزاری امور اداری

۳۴. برای اطلاعات بیشتر ر.ک:

Thompsons Catharine.W (2002) Urban Open Space in The 21 st Century. Landscape and planning (72-59)60, Elsevier

35. Agora

شهروندان، انجام امور تجاری و انجام امور سیاسی و گاه بخشی از امور مذهبی (فلامکی، ۱۳۷۱، ص ۶۲)؛ بنابراین آگورا و فوروم محدوده فضایی خاصی برای گردهمایی آزاد شهروندان بودند.

فضایی چون آگورا، نمایانگر عرصه‌ای است خاص شهروندان؛ و این دقیقاً همان چیزی است که به اعتقاد بسیاری از صاحب نظران، همواره خلأ آن در شهر ایرانی، به طور عام، دیده می‌شود. هر چند در برخی دوران، محله‌ها بستری مهیا می‌کردند که افراد بتوانند خارج از محیط خصوصی خانه حضور پیدا کرده و در مکان‌هایی چون مسجد محله و بازار آن به فعالیت‌هایی بپردازند اما نمی‌توان این محلات را فضاهایی پنداشت که هدف اصلی آن ایجاد عرصه‌ای عمومی است؛ به ویژه آنکه جامعه ایرانی در بسیاری از مواقع با پدیده‌ای به نام محله‌های در ستیز مواجه است که موجب می‌شود محله‌هایی ویژه یک قشر خاص قومی یا مذهبی پدید آید و شهر، همواره از داشتن عرصه‌ای عمومی برای همه شهروندانش محروم بماند. عرصه‌ای که همان طور که اشاره شد، از عناصر اصلی شهر یونانی بوده و پس از آن در شهر رومی نیز دیده می‌شود. آگورا به میدان‌های عمومی مهم در شهرهای یونان باستان گفته می‌شد، که نقش مرکزیت شهر را ایفا می‌نمود. معمولاً در اطراف هر می‌دانی رواق‌های اختصاصی ساخته می‌شد، که قاضی‌ها در آن رواق‌ها به داور و قضاوت می‌پرداختند. در وسط آگورا، معمولاً مراسم عمومی و مذهبی و همچنین برخی جشن‌ها برگزار می‌شد. همچنین مجسمه‌های خدایان یونان باستان (خدایان کوه المپ) و نیز قهرمانان این سرزمین نیز، در آنجا نصب می‌شد. آگوراها همچنین اصلی‌ترین مرکز اقتصادی شهر نیز محسوب می‌شد. معروفترین آگورا در تاریخ یونان باستان آگورای آتن بود که معمولاً اجتماعات عام در آنجا صورت می‌گرفت.

یکی از قوانین مشهور یونان باستان که محل انجام آن در آگورای شهرها بود، قانون استراسیم یا تبعید بود. به موجب این قانون از مردم در مورد تبعید یا نفی بلد اشخاص (معمولاً

اشخاص مقتدر و متشخص) رأی‌گیری به عمل می‌آمد و مردم برای رأی دادن می‌بایستی رأی خود را بر روی تکه‌ای صدف یا گوش ماهی یا سفال بنویسند، و آن را برای انداختن به صندوق مخصوص به آگورا بیاورند. البته قبل از انداختن رأی، مأموران خاصی که در آگورا حاضر بودند، اقدام به شمارش تعداد مردم حاضر در آگورا می‌کردند، تا اگر تعداد این مردم از شش هزار نفر کمتر بود، موضوع نفی بلد منتفی اعلام گردد. انجام امور اقتصادی و تجارتنی در آگورا، از اعتبار و رسمیت بیشتری نسبت به انجام چنین اموری در سایر نقاط شهر برخوردار بود و چنانچه در جریان داد و ستد و فعالیت‌های اقتصادی در آگورا، اختلافی میان افراد بروز می‌کرد، مدعی‌العموم و متصدیان رسیدگی به دعاوی، پرداختن به چنین اختلافی را نسبت به سایر اختلافات، در اولویت بیشتری قرار می‌دادند و جهت رسیدگی بدان، قوانین خاص داشتند.

در این میان، آگورا فقط یک فضای عمومی در شهر نبوده بلکه مرکز شهر و قلب تپنده آن محسوب می‌شده است. علی‌رغم پراکندگی و اختصاصی شدن اجتناب‌ناپذیر فعالیت‌ها طی زمان، آگورا بخش اعظم فعالیت‌های گوناگون خود را حفظ نمود. این مکان که محل اجتماع همیشگی تمام شهروندان بوده به یکباره به وجود نیامده بلکه صحنه حیات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی روزانه جامعه بوده است. برای یونانیان که سخت‌درگیر مسائل فکری و ذهنی بودند، زندگی خصوصی پس از فعالیت‌های اجتماعی و در درجه دوم اهمیت قرار داشت. در شهرهای یونان، مسکن امری فرعی محسوب می‌شده است. آگورا، معابد، تئاتر، ورزشگاه و ... در مکان‌های مقدس باستانی و یا محل‌های مناسب و قابل دسترسی قرار گرفته بودند و واحدهای مسکونی فضاهای خالی را پر می‌کردند (همان، ص ۴۲). علاوه بر آگورا، در پولیس، محل‌هایی برای نشستن شهروندان و تبادل نظر و بحث و جدل تعبیه شده بود که به نشستگاه‌های شهروندی معروف بودند. خانه یا مکان شورا که در یونانی «بولیترون» خوانده می‌شد، فضای بزرگی برای گردآمدن و بحث و مشورت و نهایتاً تصمیم‌گیری (نه فقط



تصویر بالا. گردشگاه سرپوشیده ای از آگورای باستانی تسالونیکي؛ مآخذ: ویکیپدیای فارسی، ۱۳۹۳.

اعضا، بلکه کل شهروندان) محسوب می شد (پیران، ۱۳۸۱، ص ۷۱). به نظر می رسد که محوطه آگورهاها در یونان باستان، از نوعی حرمت و قداست نیز برخوردار بوده اند؛ چراکه متهمین و کسانی که مرتکب جرم یا جنایتی می شدند، تا روز شروع محاکمه شان از اماکن مقدسه دور نگاه داشته می شدند و در عین حال قانون اجازه نمی داد که این افراد حتی به محوطه میدان آگورا نیز وارد شوند.

در روم باستان نیز مشارکت، حق هر شهروند محسوب می شده است. «مشارکت مردمی» در قوانین روم به نام «سایوز^{۳۶}»، بالاترین پایگاه اجتماعی را داشت. قبل از ۲۱۲ میلادی، مشارکت مردمی، خاص گروه ویژه ای از افراد بود. پس از ۲۱۲ بعد از میلاد، برای نخستین بار حق مشارکت به همه ساکنان امپراطوری روم تعمیم داده شد (سیف الدینی، ۱۳۷۶، ص ۴۱). باید توجه داشت که در دادن حق مشارکت به همه ساکنین امپراطوری از سوی کاراکالا^{۳۷}، امپراطور، هدف

فقط به وجود آمدن حس تعهد نسبت به مفهوم حق مشارکت نبود؛ بلکه کاهش شورش در استانها، افزایش مالیات و قدرت بخشیدن به ارتش نیز مورد نظر بود. دادن حق مشارکت به مردم در عمل باعث ایجاد حس تعهد به امپراطوری شد. بنابراین، دو ارزش اساسی مشارکت یعنی «حق مشارکت» و «ایجاد حس تعلق» در تمدن غرب شکل گرفت. نکته جالب توجه در بررسی شهر رومی، وجود عنصری به نام فوروم، مشابه رومی آگورای یونانی است. معمولاً فوروم از یک صحن با ستون هایی در اطراف آن و یک سالن جلسه مستقر در یک سوی آن به وجود می آمد. معبد اصلی، تئاتر و حمام عمومی نیز در نزدیکی فوروم و در مرکز شهر قرار داشتند (موریس، ۱۳۸۵، ص ۶۱). وجود همین فضاها در تمدن غرب بود که موجب شد شهروندان، علاوه بر در اختیار داشتن فضایی در مقیاس شهر برای رفع احتیاجات و گذران اوقات فراغت، محملی یابند که در آن به تبادل اطلاعات پرداخته و ضمن باخبر شدن از وقایع، امکان مشارکت در امور شهر را پیدا کنند.

36. Cives

37. Caracalla

فضاهای عمومی در ایران

در مقابل شهر شرقی و از جمله شهر ایرانی در اکثر ادوار تاریخی خود قرار دارد. در این قبیل شهرها، بیش از آنکه شهر به عنوان زیستگاه افراد صاحب حقوق یا به بیان دقیق تر اجتماع شهروندان به حساب آید، مقر حکومت و جزئی از قلمرو سیاسی محسوب می شود (پیران، ۱۳۷۶، ص ۴۸)؛ حال آنکه در فضاهای عمومی شهرهاست که مفهوم شهروندی شکل گرفته و معنا پیدا می کند؛ ذهن و فکر شهروند در تأثیر پذیری آزاد است و می تواند متناسب با مصالح و منافع خود فکر کرده و عمل نماید. برعکس این حالت، یعنی بی روح کردن فضاهای عمومی شهر، شهروندان کسل را به گذران اوقات فراغت در درون خانه ها می کشاند. در این فرایند است که گویا هر یک از ایرانیان به «جامعه ای مستقل» تبدیل گشته و یا محفلی کوچک ساخته اند و به دور این «جامعه مستقل» و یا این محفل کوچک، حصارهای حصین از رفتار و اعتقاد کشیده و زندگی در اجتماع را برای خود نه یک اصل که یک ضرورت نامطلوب تشخیص داده اند. (رهنمایی و اشرفی، ۱۳۸۶، ص ۲۵).

در ایران گذشته در اجتماع منسجم محلی، مرکز محله محل تبادل اطلاعات و [مکان] تعامل و دیدار اعضای محله بوده است و در مقیاس شهر، بازار، مسجد، حمام، تکیه، قهوه خانه و زورخانه. نمونه بارز فضای عمومی میدان نقش جهان اصفهان و میدان بهارستان تهران (بوده) است. فضای عمومی محلی برای حضور افراد و گروههای متفاوت، شکل گیری یا پدیدار شدن شبکه های متکثر اجتماعی، عرصه ارتباطات غیر شخصی، فضای حضور همزمان و هم بودی یعنی جایی که بازیگران متفاوت در مکانی مشترک قرار می گیرند و جایی که فرد در چارچوب مجموعه ای از امور مشترک و مورد توافق، آزادانه رشد می کند (مدنی پور، ۱۳۸۹، ص ۲۱۰). در ادامه به انواع فضاهای عمومی شهری اشاره می شود. به عقیده دکتر پیران،

زندگی شهری در شهرهای زورمندمدار^{۳۸} برعکس شهرهایی

که جایگاه شهروندان است، در دو عرصه خلاصه می شود:

۱. عرصه خصوصی و

۲. عرصه حکومتی.

عرصه خصوصی که مکان یا فضای خانوادگی را در برمی گیرد، عرصه امن تلقی می شود و خارج از خانه عرصه خصم به حساب می آید. در مقابل، شهروندان شهرهای اروپای غربی از زمان تمدن آتنی - رمی با سه عرصه روبرو بوده اند: عرصه خصوصی، عرصه حکومتی و عرصه عمومی. وجود عرصه عمومی که به شهروندان تعلق داشته است و محل بروز و شکل گیری علایق جمعی است آنان را به شهر علاقه مند می سازد و بخش عمده گذران اوقات فراغت در این عرصه اتفاق می افتد. عرصه عمومی همچنین محل تصمیم گیری جمعی در باب شهر است و نظر شهروندان در تحولات فیزیکی شهر جایگاهی ویژه دارد و حتی برای کوچکترین و به ظاهر بی ارزش ترین امور باید به نظرسنجی از اهالی هر محل پرداخت و رضایت آنان را جلب کرد (همان، ص ۵۰).

نکته ای که باید در اینجا به آن اشاره کرد این است که مراد از ضعف مشارکت در جامعه ایران، مشارکت مدنی به عنوان شهروند صاحب حقوق است و نباید از این غافل شد که ایرانیان، از دیرباز، در زمینه های فرهنگی و به ویژه مذهبی همکاری و مشارکت چشم گیری داشته اند^{۳۹}. آنچه مورد تأکید این بحث است ایجاد عرصه ای است که شهروندان بتوانند در آن جمع شده و به جز گذران اوقات فراغت و فعالیت هایی از این دست، از وقایع مختلف باخبر شده، در تصمیم گیری ها تأثیرگذار باشند و حق اعتراض و اظهار نظر به آن ها داده شود.

بازار

واژه تیم به معنای کاروانسرای بزرگ و تیمچه به معنای تیم کوچک، بازار و کاروانسرای کوچک (به نقل از دهخدا)، جوبه و

۳۸. اصطلاحی که ایشان برای شهر ایرانی در اکثر دوره های آن به کار می برند.

۳۹. نمونه بی بدیل آن هشت سال جنگ تحمیلی است.

پاساژ (فرانسوی) می باشد (رفیعی سرکشی، رفیع زاده، رنجبر کرمانی، ۱۳۸۲، ص ۱۶۷). ریشه واژه تیم از زبان چینی تی ان^{۴۰} برابر دکان است (ابوالقاسمی، ۱۳۷۴). این واژه همچنین به معنای بنایی است تجاری، معمولاً شامل حیاطی در میان حجره ها یا دکان های مختلف در یک یا چند طبقه در پیرامون آن (انوری، ۱۳۸۱، ص ۲۰۲۲). در فرهنگ معین این واژه بعنوان سرایی، دارای چند دکان که تاجران در آن داد و ستد کنند معنی شده است (معین، شهیدی، ۱۳۷۷، ص ۷۲۴۱). به طور کلی تیم واژه ای ایرانی است و در لغت شناسی، به هر چیز گرد و جمع و جور گفته می شود (سامانی به نقل از سلطان زاده، ۱۳۸۹، ص ۲۷). به بیان کریم قربانی (۱۳۸۲، ص ۶۹) تیمچه در واقع مرکز چند تجارت خانه بوده و به معنی مجموعه ای جمع و جور می باشد. تیمچه مکانی مهم برای ملاقات بازرگانان است، یعنی جایی که بیشترین روابط شغلی برقرار می شود. اتاق های تیمچه عمدتاً بعنوان دفتر کار تجار بازار (حجره) مورد استفاده قرار می گیرد و به ندرت جنبه انباری یا فعالیت های تولیدی را دارد. هر تیمچه از یک طرف با راسته اصلی بازار و از سمت دیگر با سرا یا کاروانسرای ارتباط داشت (بلاغی، ۱۳۶۹، ص ۱۹۵). به عبارتی بیشتر تیمچه ها مفصل ارتباطی بین راسته بازار و سرا بوده است (محمد مرادی و دستمالچیان، ۱۳۸۴، ص ۲۵۳). در اکثر تیمچه ها بارانداز وجود داشته و سطح بارانداز ها پایین تر از سطح تیمچه ها بوده است (بلاغی، ۱۳۶۹، ص ۱۹۵). تیمچه ها فضاهای تکین و منحصر بفردی در فرهنگ طراحی شهری ایرانی - اسلامی محسوب می شوند. اکثر این فضاها اگرچه بیشتر برای فعالیت های تجاری، برنامه ریزی، طراحی و معماری شده اند. لیکن در مواقع خاص برای فعالیت های فرهنگی - مذهبی (در مدتی کوتاه) به راحتی تغییر کاربری داده و بصورت یک فضای عمومی برای برگزاری مراسم سوگواری، اعیاد و جشن و سرور نیز مورد استفاده قرار می گیرند (پورجعفر و پورجعفر، ۱۳۹۲). از دوره صفویه تا اواخر دوران قاجار انواع تیمچه ها در گستره

وسیع جغرافیایی ایران زمین بصورت سرپوشیده کامل و نیمه سرپوشیده با فضای مرکزی روباز برنامه ریزی، طراحی و ساخته شدند. از نظر موقعیت تمامی تیمچه ها در جوار راسته اصلی بازار مکانیابی شده اند. در برخی موارد تیمچه مشابه سرا توصیف گردیده است. بسیاری سرپوشیدگی تیمچه در مقایسه سرا را تنها تفاوت این دو عنصر (عناصر مکمل بازار) برشمرده اند. قبادیان نیز تیمچه را از جهت مسقف بودن متفاوت با سرا می داند (قبادیان، ۱۳۸۴، ص ۲۰۰). اما با توجه به معنای لغوی تیم و تیمچه و طراحی آن، که آن را به کاروانسرا مربوط می کند و مصداق هایی همچون تیمچه صرافیان آباده، و سرباز قزوین، می توان با اطمینان بیان کرد که این گونه بناها الزاماً مسقف نیستند. تیمچه های بدون سقف از نظر معماری شکل تکامل یافته کاروانسراهای باقی مانده از دوره صفویه هستند که البته تعداد آنها بسیار اندک است (پیرنیا، ۱۳۸۴، ص ۱۲۵). روند معماری و هنر ایران تا زمان فتحعلی شاه و محمد شاه، همچون زنجیری به هم پیوسته بود (پیرنیا، ۱۳۸۲، ص ۳۴۸). با توجه به وابستگی غیر قابل انکار تیمچه به کالبد بازار و رونق کم و بیش بازارهای ایرانی بویژه در دوره های متاخر انتظار مستمر این عنصر تجاری در معماری بازار، به طور خاص از دوران صفویه به بعد طبیعی به نظر می رسد (امیرخانی و دیگران، ۱۳۸۸، ص ۴۱). اسناد و نوشتارهای سیاحان و مورخان دوره صفوی و قبل از آن در رابطه با تیمچه ها که شامل سفرنامه آفاناس یوئیچ (آفانایویچ، ۱۳۵۴، ص ۳۳۴-۳۳۹)، همچنین اسناد به جای مانده از اصطخری و مقدسی (همای شیرازی اصفهانی، ۱۳۸۴، ص ۶۵) که اکثراً به وجود تیمچه ها در اطراف بازار به دوران پیش از قاجار اشاره نموده اند، خود دلیلی بر این مدعاست. مهم ترین ویژگی اقتصاد ایران در دوره قاجار افزایش واردات کالاهای خارجی به کشور بود که طبعاً به گسترش بیش از پیش سراها و تیمچه ها انجامید. بدین ترتیب در دوره قاجار طرح های متنوعی از تیمچه ها پدید آمد و نمونه های متعددی از چنین



تصویر بالا. میدان امیر چخماق یزد، فضای عمومی در ایران گذشته؛ مآخذ: ارشیو نگارنده.

وکیل نیز در کنار این بازار قرار دارند. معماری این بنا برگرفته از بازار قیصریه لار و همچون بازارچه بلند اصفهان ساخته شده در دوره شاه عباس است، اما عرض بازار وکیل بیش از سایر بازارهاست هم چنین ۷۴ دهانه طاق ضربی بازار با ارتفاع بیش از ۱۱ متر مرتفع تر از طاق سایر بازارهاست. این بازار که از نظر معماری دارای سه فضای عبور و مرور (فضایی برای گذر

فضاهای شهری تخصصی تجاری که بستر رقابت بازرگانان معتبر و تجار عمده را فراهم می نمود، طراحی و ساخته شد. بازار وکیل شهر شیراز یکی از مشهورترین بازارهای سنتی و تاریخی ایران است. این بازار که به فرمان کریم خان زند (۱۱۷۲-۱۱۹۳ ه.ق) ساخته شده اکنون در مرکز شهر شیراز (شرق میدان شهدا) قرار گرفته است. مسجد و حمام تاریخی



تصویر بالا. میدان نقش جهان اصفهان نمونه بارز یک فضای شهری فعال؛
ماخذ: آرشیو نگارنده.

بازار از دروازه اصفهان شروع می شود و تا کوچه جنوبی سرای مشیر ادامه می یابد. قسمت غربی چهارسوق که آن را بازار ترکش دوزها می نامند و دارای ۱۰ جفت مغازه است هم اینک مرکز فروش فرش های ایرانی است.

در شمال شرقی این بازار چند کاروانسرای قدیمی به نام های روغنی، گمرک و احمدی ساخته شده است که بازار ترمه فروش هاست هر یک از این کاروانسراها دارای چندین حجره هستند. راسته شمالی - جنوبی را بازار بزازان نیز نامیده اند - سرای مشیر مجرای چارسوها سرای مشیر یا سرای گلشن از آثار دوره قاجاریه در شیراز است که در انتهای جنوبی بازار وکیل در گوشه شرقی آن قرار گرفته است این سرا که دارای طرح و نقشه ای دایره ای (هشت گوش) است توسط میرزا ابوالحسن خان مشیر الملک احداث شده است. سردر ورودی سرای مشیر دارای دو طبقه کاشی کاری شده است که در زیر آن کتیبه ای کاشی کاری شده با زمینه لاجوردی و خط نستعلیق عبارت سرای گلشن بنای مرحمت پناه حاجی میرزا ابوالحسن خان مشیرالملک شیرازی را نشان می دهد. حجره های طبقه یا اشکوب اول تودرتو می باشد و به وسیله

مشتریان) حریم مغازه (به ارتفاع تقریبی ۲ پله بالا تر از سطح زمین) فضای مغازه (محل فروش) است دارای پنج در بزرگ است که در چهار سوی آن قرار گرفته است. هم چنین شامل دو رشته شمالی - جنوبی و شرقی - غربی است که چون صلیبی یکدیگر را قطع می کنند در تقاطع این دو رشته چهارسوق قرار گرفته است که بر روی یک هشتی قرار دارد این چهار سوق دارای طاق بزرگ ضربی محکمی است و در پای طاق نیز چند ترنج آجر کاری شده است. ضلع شمالی - جنوبی بازار از دروازه اصفهان شروع می شود و تا کوچه جنوبی سرای مشیر ادامه می یابد. در دو طرف این راسته هر قسمت ۴۱ جفت (۸۲ باب) مغازه وجود دارد که در جلوی هر یک سکویی از قطعات سنگی بزرگ که بر روی آن ترنجهایی برجسته حجاری شده است. در این بازار برای مصونیت از رطوبت، مغازه ها را در حدود یک متر فراتر از سطح زمین ساخته اند. مغازه ها اغلب دارای پستو بوده و در دو طبقه طراحی شده اند. قسمت شرق چهارسوق که آن را بازار علاقه بندان می نامند دارای ۱۹ جفت مغازه است که هم اینک مرکز فرش است و مغازه های عطاری نیز در این قسمت قرار دارد. ضلع شمالی - جنوبی



تصویر بالا: گرمابه های قدیمی محلی برای مراودات شهروندان و ایجاد کننده فضایی برای گفتگو میان آنها بوده است که بسرساز بروز فعالیتها و حرکت‌های مردمی در طول تاریخ بوده است؛ عکس: گرمابه عمومی قجر، مآخذ: سایت شهرداری قزوین، ۱۳۹۳.

راهرویی به حیاط متصل می شوند. این حجره ها دارای درهای چوبی منبت و مشبکی هستند که از چوب ساج ساخته شده اند.

حمام های عمومی

امروز هم حمام عمومی در غالب نقاط ایران وجود دارد، منتها فرقی با حمامهای قدیم این است که در حمامهای قدیم از خزینه استفاده می شد؛ ولی در حمام های عمومی جدید دوشهای متعدد جای خزینه را که به هیچ وجه منطبق با اصول بهداشتی نبود گرفته است. در حمام های عمومی خزینه دار که امروزه در ایران کمتر وجود دارد سنن و آدابی را از قدیم رعایت می کردند که بعضاً جنبه ضرب المثل پیدا کرده است. یکی از آن آداب این بود که هر کس وارد حمام می شد، برای اظهار ادب و تواضع نسبت به افراد بزرگتر که در صحن حمام نشسته، مشغول کیسه کشی و صابون زدن بودند، یک سطل یا طاس بزرگ آب گرم از خزینه حمام بر میداشت و بر سر آن بزرگتر می ریخت. البته این عمل به تعداد افراد بزرگ و قابل احترام که در صحن حمام نشسته بودند تکرار می شد. و تازه وارد وظیفه خود می دانست که بر سر یکایک آنان با رعایت

تقدم و تأخر آب گرم بریزد. بسا اتفاق می افتاد که یک یا چند نفر از آن اشخاص مورد احترام در حال کیسه کشیدن و یا صابون زدن بودند و احتیاجی نبود که آب گرم به سر و بدن آنها ریخته شود، مع ذلک این عوامل مانع از ادای احترام نمی شد و کوچکترها به محض ورود به صحن حمام خود را موظف می دانستند که یک طاس آب گرم بر سر و بدن آنها بریزند و بدن وسیله عرض خلوص و ادب کنند. از آداب دیگر در حمام عمومی خزینه دار قدیم این بود که اگر تازه وارد کسی از آشنایان و بستگان نزدیک و بزرگتر از خود را در صحن حمام می دید، فوراً به خدمتش می رفت و به منظور اظهار ادب و احترام او را مشت و مال می داد یا اینکه لیف صابون را به زور و اصرار از دستش می گرفت و پشتش را صابون می زد. سنت دیگر این بود که هر کس وارد خزینه حمام می شد به افرادی که شست و شو می کردند سلام می کرد و ضمناً در همان پله اول خزینه دو دست را زیر آب کرده، کمی از آب خزینه بر می داشت و به یکایک افراد حاضر از آن آب حمام تعارف می کرد. برای تازه وارد مهم و مطرح نبود که افراد



تصویر بالا. گرمابه ای عمومی در شهر تبریز؛ مآخذ: سایت تابناک، ۱۳۹۳.

نرفته است. حمامهای قدیم معمولاً چند متر از سطح کوچه و بازار پایینتر بود؛ چون اگر غیر از این می بود آب به خزانه سوار نمیشد. سر در حمام شکل دیو و رستم و یا شیطان و مالک دوزخ را نقاشی می کردند و هنوز هم بنده فلسفه آن را نفهمیده ام که نقش شیطان و دیو و رستم، با سر در حمام، چه مناسبت دارد. در هر صورت چندین پله پایین می رفتیم تا به سر بنه یا رختکن می رسیدیم. بنه یک حیاط سرپوشیده ای بود که وسط آن حوض بزرگی قرار داشت. اطراف بنه سکوهای بلندی دیده می شد که در آنجا رخت می کنند. استاد حمامی در کنار یکی از آن سکوها یا بالای یکی از سکوها می نشست و جعبه دخیل را هم بغل دستش می گذاشت. از سقف بنه چراغ بزرگ گرد سوز و گاهی هم چهارچراغ تا بالای حوض آویخته بود. دور تا دور سکوهای رختکن تیر می گذاشتند و به آن تیرها گویهای شیشه ای رنگارنگ می آویختند. یک تغار (کاسه بزرگ سفالین) محتوی آلو و آب آلو روی چهارپایه نزدیک حوض بود و چندین کاسه کوچک با قاشقهای چوبی پهلوی تغار می گذاشتند. در ایام زمستان به جای آب آلو، لیو و آب لیو را با کمی سرکه توی تغار می

داخل خزینه از آشنایان هستند یا بیگانه، به همه از آب مفت و مجانی تعارف می کرد و مخصوصاً نسبت به افراد بیگانه بیشتر اظهار علاقه و محبت می کرد زیرا آشنا در هر حال آشناست، و دوست و آشنا احتیاج به تعارف ندارند. در هر صورت این رسم از قدیمترین ایام یعنی از زمانی که حمام خزینه به جای آب چشمه و رودخانه در امر نظافت و پاکیزگی مورد استفاده قرار گرفت، معمول گردید.

بی فایده نیست که اطلاعات زیر درباره حمامهای قدیم و آداب حمام رفتن، از نوشته شادروان علی جواهر کلام نقل شود:

«در عهد قاجاریه حمام رفتن در فصل زمستان کار دشواری بود و غالب مردم اواخر پاییز حمام می رفتند و تا شب عید رنگ حمام را نمی دیدند. این وضع منحصر به ایران نبود، فرنگیها هم تا پیش از جنگهای صلیبی اصلاً اطلاعی از حمام نداشتند و همین که ایام جنگهای صلیبی به شرق آمدند با حمام آشنا شدند. مع ذلک باز هم تا مدتی بعد از آن حمام نرفتن در فرنگستان مد بود و مشهور است که یکی از ملکه های فرانسه همیشه افتخار می کرد که پنجسال است به حمام



تصویر بالا. پارک آب و آتش تهران، عرصه خصوصی کوچک توسط چند دوست می تواند در وسط فضای عمومی شکل گیرد؛ مآخذ: آرشیو نگارنده.

پیش شرط کارایی جمعی فضاهای عمومی شهر، نمود یافتن یک ذهنیت دموکراتیک و عاری از حس تجسس است. در شهرهای توسعه نیافته، افراد در فضای عمومی شهر احساس «آزادی» نمی کنند. فضای عمومی در این گونه شهرها مملو است از افراد بیکار، کنجکاو، انواع و اقسام دوره گرد ها و...؛ بنابراین حضور در فضای عمومی نه تنها آرامش بخش نیست بلکه پریشانی ذهنی و عدم آسودگی را به همراه می آورد. پس به مرور از کسانی که برای کسب «آرامش ذهنی» از آن استفاده می کنند، تهی می شود و درست به بیکاران، معتادان و دوره گرد ها اختصاص می یابد. در شهرهای امروزی که بیشتر محله ها از بین رفته اند فضای عمومی مشوق با هم بودن، ایجاد پیوندهای اجتماعی جدید و ممانعت از انفجار و گسیختگی بافت اجتماعی، محلی برای حضور، دیده و شنیده شدن همه صداها، رشد افکار عمومی، شکل گیری هویت و خرد جمعی و تجلی دموکراسی در جوامع متکثر است. چنین فضاهایی به اعتبار اینکه مکان سرمایه گذاری های مشترک فرهنگی- اجتماعی و روانی- عاطفی (کلیه افشار اجتماعی) خواهند بود، ذهنیت جامعه مدنی را عینیت خواهند

ریختند. علاوه بر استاد حمامی یک نفر به نام جامه دار یک نفر به اسم مشت و مالچی و یک نفر هم به عنوان پادو در سر بینه حضور داشتند و تا مشتری وارد می شد، پادو کفش مشتری را زیر سکو می گذاشت و یک لنگ خشک روی سکو بهن می کرد. مشتری که لخت می شد، پادو یک لنگ دیگر به او می داد. مشتری آن لنگ دوم را به کمر می بست. لباسهایش را توی آن لنگ اول می پیچید و از سکو پایین می آمد. از دالان تاریکی می گذشت، و در صحن حمام را می گشود و توی حمام می رفت. در اینجا چند شاه نشین و چند ایوان و چند طاق نما و یک حوض کوچک آب سرد بود و کارگران داخل حمام عبارت بودند از چند دلاک و یک پادو، آبگیر و دوسه پادو...» این نکته جالب هم ناگفته نماند که ایرانیان تا عصر قاجاریه توی خزانه حمام نمی رفتند، زیرا به گفته مورخ معاصر شادوران رحیم زاده صفوی همه حمامهای ایران، درهایش بسته بود و یک روزنه به نام آخور می ساختند که به خزانه متصل بود و از آنجا آب برداشته خود را می شستند. در آن زمان مردم توی خزانه نمی رفتند و درهای خزانه ها فقط قرن گذشته باز شد و موجب کثافت گرمابه ها گشت.

بخشید؛ چنین فضاهایی امکان کالبد یافتن اندیشه ها، بروز رفتارهای اجتماعی و شکل گیری مردمی را فراهم آورده و روابط شهروندی را تسهیل می نمایند و به مکانهای کار، تفریح، تبادل اطلاعات، تظاهرات اجتماعی، فرهنگی، سیاسی-اقتصادی جامعه تبدیل می شوند. مکان بروز مخالفتها و موافقتها و نمایشهای شهری، مکان برگزاری جشن ها و سوگواریهای ملی و مذهبی و دیگر حادثه ها و اتفاقات شهری (حبیبی، ۱۳۷۹).

فضای عمومی در یک «شهر توسعه نیافته» به عنوان یک محل که از انحرافات گوناگون مملو است نگریسته می شود، نه مکانی برای گریز از جنب و جوش آزار دهنده شهر. این امر تبعات وخیمی را برای شهرنشینان به همراه می آورد. هنگامی که فضای عمومی و وجود آن از حافظه جمعی «Social memory» پاک شود، دیگر مکانی برای تعامل چهره به چهره، حتی به صورت آنی و زودگذر وجود نخواهد داشت و برخورد شهرنشینان با یکدیگر تنها در مکان هایی میسر خواهد شد، که آن مکان ها فاقد کارکرد جمعی یک فضای عمومی هستند.

تالار شهر

تالار شهر^{۴۱}، ساختمانی است که در بسیاری از شهرهای جهان، نقش کلیدی را در برگزاری همایش ها، جشن ها، تئاترها، کنسرت های موسیقی، نمایشگاه ها و پیش از همه این ها در جای دادن فعالیت های رسمی و غیررسمی مدیریت شهری ایفا می کند. ساختمانی که ممکن است قدیمی (همانند تالار شهرهای لیورپول، کلن، ولینگتون و منچستر) و یا جدید (سیاتل، لندن و توکیو) باشد. اما قطعاً یکی از ویژگی های مشترک اکثر تالار شهرهای مهم جهان، ایجاد بستری مناسب برای جلب حضور شهروندان است که در رایج ترین حالت، دارای فضایی باز با معماری زیبا و اصیل می باشد. در تعریف تالار شهر می توان گفت:

«بنایی شاخص، با ویژگی های منحصر به فرد معماری، که علاوه بر جای دادن شهردار و کارمندان و همچنین

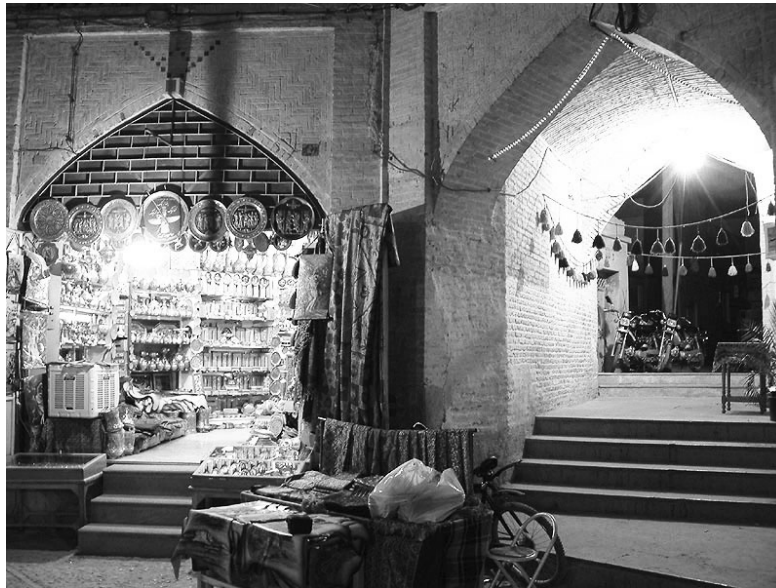
شورای شهر (مجموعه مدیریت شهری) در خود، در ایده آل ترین حالت، با مجموعه درون و پیرامونش به عنوان یک فضای مطلوب شهری، پذیرای شهروندان و همچنین میزبان رویدادهای شهری است.»

در واقع فضای عمومی (از هر نوع همچون میدان، کافه یا خیابان) نماینده تعلق جمعی، مبادله اجتماعی و برخورد غیررسمی است. در اینجا عمومیت یک مکان، مسأله ای [درباره] اینکه چه کسی مالک آن است، نیست. بلکه [مسأله بر سر] حس زندگی عمومی-ای است که تولید می کند (تانکیس، ۱۳۸۸، ص ۱۰۴).

۱- فضای عمومی و شکل گیری محل خاطره از مهمترین ویژگیهای فضاهای عمومی بشمار می روند. فضای عمومی محل خاطره است: فضای شهری بستری است که حیات مدنی در آن جریان می یابد؛ واقعه ها و حادثه ها رخ می دهند، واقعه ها و حادثه هایی که حیات مدنی را به حیات واقعه ای تبدیل کرده و سبب می گردند تا خاطره شکل گیرد و ذهن محل انباشت خاطره گردد. خاطره هیچگاه بی واقعه در خیال نقش نمی بندد و آن چه در ذهن و آن زمان یا حادثه پایان می پذیرد و روزها و سالها از آن می گذرد، آن چه در ذهن باقی می ماند، فضایی است که واقعه یا حادثه در آن رخ داده است، فضایی خالی از ماده ولی مملو از صورت (حبیبی، ۱۳۷۸).

گرچه ایده ها و دیدگاه های متفاوتی (از تمرکز بر ملاحظات محیطی- رفتاری تا تأکید بر گسترش پیاده مداری) نسبت به فضای عمومی وجود دارد (کاشانی جو، ۱۳۸۹)؛ اما آنچه بیشتر در این بحث مورد اهمیت است دیدگاههایی هستند با رویکرد تقویت تعاملات اجتماعی. به اعتقاد ریچارد راجرز فضای عمومی عامل مشوق [حضور] اجتماعی و تحرک در شهرها است. یان گل، معمار و شهرساز دانمارکی که محور اصلی پژوهش خود را بر روی تعامل مسایل جامعه شناسی و روانشناسی با فضای همگانی شهری متمرکز نموده معتقد است جذابیت یک شهر را می توان با توجه به انبوه مردمی

41. City Hall; Town Hall



تصویر بالا. فضای شهری بستری است که حیات مدنی در آن جریان می یابد؛ واقعه ها و حادثه ها رخ می دهند، واقعه ها و حادثه هایی که حیات مدنی را به حیات واقعه ای تبدیل کرده و سبب می گردند تا خاطره شکل گیرد؛ مآخذ: آرشیو نگارنده.

کنشهای اجتماعی معطوف به خیر عمومی و زمینه های لازم برای تأمین حقوق اجتماعی شهروندان و حل مشکلات جمعی فراهم می شود. فضایی که در نتیجه حضور آزادانه مردم در آن نوعی گفتگو شکل می گیرد.

۲- فضای عمومی می تواند به مثابه فضای گفتگو فرض شود. اگرچه فضای عمومی، فضای تعامل و گفتگو است اما باید درباره چستی گفتگو، احساس نیاز به آن و فضای گفتگو تأمل کرد. گفتگو، با سخن گفتن، سخنرانی، مباحثه یا مناظره متفاوت است. گفتگو فراتر از تبادل اطلاعات و برخورد چهره به چهره یا رد و بدل اخبار روزمره است. محصول یک گفتگوی پر ثمر که به منزله ملاقات دو روح، برخورد دو اندیشه و دیدار دو جان است تنها مبادله اطلاعات نیست بلکه نتیجه آن تغییر در واقعیات موجود و خلق واقعیت های نو، ارتقای مخاطبین به ترازهای معرفتی جدید و پدید آمدن منظرهای تازه برای سیر در عرصه های نظر و عمل است... توجه گسترده به گفتگو به مثابه یک روش یا ابزار که می تواند در اندیشه و عمل

که در فضاهای همگانی آن گردهم می آیند و وقت خودشان را در آنجا می گذرانند، شناسایی کرد (پاکزاد، ۱۳۸۶، ۴۳۷)؛ دیگر نظریه پرداز برجسته که البته بدون اینکه معمار یا شهرساز باشد در حوزه مسایل اجتماعی و روان شناسی در فضاهای شهری تأثیرگذار بوده ویلیام رایت می باشد. در نظر او رفتار مردم در فضاهای شهری به صورتی عجیب غیرقابل پیش بینی است و آنچه از هر عامل دیگری مردم را به خود جذب می نماید حضور سایر افراد در فضا است (کاشانی جو، ۱۳۸۹). بنابراین فضای عمومی فضایی گشوده به روی عموم است. فضایی که می تواند مابین ساختمانها (همچون خیابان و پیاده رو) باشد یا محوطه محدوده ای طراحی شده برای جذب مردم و یا احترام به شأن اجتماعی آنها. گاهی فضای عمومی می تواند در ترکیب با یک بنای عمومی تبدیل به پاتوقی شهری شود همچون فضای عمومی پیوسته با طاق دفانس یا ژرژپمپیدوی پاریس، یا تالار شهر تورنتو. در این فضا، قلمرو مشترک شهروندان، عرصه ای برای تعاملات و



تصویر بالا. فضاهای عمومی شهری به مثابه فضاهای گفتگو محل تعامل شهروندی و ایجاد ارتباط شفاهی و بستر شکل گیری خاطرات و محمل بر گذاری آداب و آیین های جمعی بشمار می روند؛ ماخذ: آرشبو نگارنده.

مجله یا رسانه های خبری باشد. فضاهای گفت و گو ایجاد کننده کثرت گرایی شهروندی است و کثرت گرایی شهروندی یعنی فضایی که اخلاق مدنی بتواند شکل بگیرد و روابط بین شهروندان به صورت مسؤولانه مطرح شود (حبیب، ۱۳۸۵)؛ با رشد و بالندگی حوزه عمومی و جو سیاسی، اجتماعی و فرهنگی که خود بستر نقد و توزیع مناسب قدرت، مفاهیم و تعامل میان حاکمان و مردم هستند انگیزه و احساس نیاز به گفتگو افزایش می یابد و تحقق کالبدی فضای گفتگو می تواند گامی مؤثر در تکمیل حلقه گفتگو باشد.

یورگن هابرماس در کتاب **دگرگونی ساختاری حوزه عمومی** به تبیین پیدایش تاریخی اجتماعی افکار عمومی طبقه متوسط و بورژوا و استقلال نسبی آن از سلطنت مطلقه در اروپای قرون هجدهم و نوزدهم می پردازد. وی حوزه عمومی یا به بیان صحیح تر، آن چه «حوزه عمومی بورژوازی» می نامد را زاده ویژگی های اصلی جامعه سرمایه داری روبه رشد در انگلستان سده هجدهم می داند که طی آن کارآفرینان سرمایه دار توانستند برای کسب استقلال از دولت و کلیسا مبارزه کنند و

مخاطبان تأثیر بگذارد، امری نو پدید است (پوریا، ۱۳۷۱) در فضای گفتگو آگاهی به ظهور می رسد و فضای عمومی باید فضای گفتگو و آگاهی باشد. فضای گفتگو یکی از لوازم تحقق گفتگو میان شهروندان است. اما به راستی گفت و گو چگونه در شهر و فضای شهری تحقق می یابد؟

[در شهر بزرگی همچون تهران] بسیار مشکل است نظم دیکته شده ای را حاکم کرد، ولی اگر در هسته های کوچک شهری در سطح محلات متمرکز شویم میسرتر خواهد بود و هویت بخشی در محلات و حرکت افقی و از پایین کارآمدتر و نتیجه بخش تر خواهد بود. این امر با ایجاد گفتگو و تعامل اجتماعی بین شهروندان صورت پذیر است. این گفت و گو مستلزم ایجاد فضای گفت و گو است و فضای گفتگو می تواند پیاده رو مناسب، پارک، فرهنگسرا، سایت های اینترنتی ارتباط محلی مستقر در مراکز فرهنگی، پارک های علمی- آموزشی، کتابخانه، نمایشگاه و سالن های کنسرت، تئاتر، موسیقی، کافه های اینترنتی، فضای مذهبی مسجد، تکیه، حسینیه، سقاخانه، جشنواره، مراسم مذهبی، تعزیه، کارناوال، سمینار،

به خواسته خود دست یابند. او در توضیح این مفهوم می نویسد: حوزه عمومی بورژوایی در وهله اول قلمرویی بود که در آن افراد خصوصی گرد هم می آمدند و «عموم» را شکل می دادند. آن ها به تدریج توانستند حوزه عمومی تحت کنترل دولت را زیر سیطره ی خود در آورند و اقتدار آن را به چالش بکشند (هابرماس، ۱۳۸۴، ص ۵۳).

هابرماس، ابزار اصلی منازعه سیاسی در درون حوزه عمومی را ابزاری جدید و بدون سابقه تاریخی می داند؛ یعنی استفاده عمومی از خرد جمعی. عمده ترین آشکال نهادی حوزه عمومی که هابرماس به آنها اشاره می کند عبارتند از: «سالن ها» در فرانسه، محافل ادبی و آموزشی در آلمان و قهوه خانه ها در انگلستان. که محل بحث و مناظره درباره مسائل و موضوعات بودند. این نهادها سه معیار مشترک داشتند:

۱- همه شرکت کنندگان در بحث، برابر و هم شأن تلقی می شدند؛

۲- مباحث بر موضوعاتی متمرکز بود که به ندرت مورد پرسش اشراف زمین دار قرار می گرفت؛

۳- هرکس مجاز به شرکت در مباحث حوزه عمومی بود (لافی، ۲۰۰۷، ص ۴۹).

در راستای مبارزه برای استقلال از دولت به عنوان استراتژی اساسی حوزه عمومی بورژوایی، مبارزه ای طولانی برای تأسیس نشریات مستقل از دولت شکل گرفت. مطبوعات سده های هجدهم و نوزدهم در عین حال که دربرگیرنده طیف گسترده ای از نظرات بودند، به شکل قابل توجهی خود را متعهد

می دانستند که مسائل مربوط به پارلمان را به طور کامل پوشش دهند و این نشانه بارزی از پیوند مبارزه برای آزادی مطبوعات با مبارزه برای اصلاحات پارلمانی بود. اُبرین با اشاره به آراء هابرماس، سه عنصر اصلی حوزه عمومی را این گونه برمی شمارد:

۱. حوزه عمومی به مکانی برای تبادل نظر نیاز دارد که برای همه قابل دسترسی باشد و امکان بیان و مبادله تجربیات اجتماعی و دیدگاه ها در آنجا وجود داشته باشد.

۲. در حوزه عمومی، مواجهه با دیدگاه ها و نقطه نظرات از طریق مباحثه عقلانی و منطقی صورت می گیرد. به این معنی که انتخاب سیاسی «منطقی» تنها زمانی ممکن است که حوزه عمومی در وهله نخست، شناخت و درک آشکاری نسبت به گزینه های ممکن عرضه کند؛ به طوری که هر شخص بتواند از بین آن گزینه ها دست به انتخاب بزند. رسانه ها باید گسترده ترین طیف ممکن چارچوب ها یا چشم اندازها را عرضه کنند تا شهروندان نسبت به آن چه که انتخاب نکرده اند نیز آگاه شوند.

۳. بازبینی و نظارت منظم و نقادانه بر سیاست های دولت، وظیفه اصلی حوزه عمومی است (اُبرین، ۲۰۰۳: ۳).

هدف اصلی حوزه عمومی این است که میان شهروندان، درباره «خیر مشترک» بحث های انتقادی عقلانی صورت گیرد تا این امر به صورت بندی یا تدوین سلسله اقداماتی که در جهت منافع عموم عمل می کند، منتهی شود. در این میان، رسانه های جمعی با توجه به تمرکزشان بر انتشار اخبار و تحلیل های

جدول زیر: حوزه اقتدار دولت و قلمرو خصوصی در عرصه های عمومی؛ مآخذ: نگارنده.

حوزه اقتدار دولت		
دولت (قلمرو «سیاست»)		
جامعه مدنی		
قلمرو مبادله کالا و کار اجتماعی		
حوزه عمومی ادبی (کلوپ ها و مطبوعات)		
دربار	«شهر»	فضای صمیمی خانواده هسته ای
(محفل اشرافی - درباری)	(بازار محصولات فرهنگی)	(روشنفکران بورژوا)

جدول زیر. سه دوره انتشار خبر؛ ماخذ: لافی، ۲۰۰۷: ۵۰.

نوع رسانه خبری	محتوای مورد تأکید	دروازه بانان اصلی / نفوذ
جزوه های حاوی اطاعات (خبرنامه)	اخبار واقعی	نامشخص
نشریات و گاه نامه های انتقادی (هفته نامه های اخلاقی)	تفسیر / گفت و گوی ادبی و سیاسی	سردبیر / نویسندگان (حوزه عمومی بورژوازی)
[نشریات با] عنوان مصرف کننده (مانند روزنامه های عامه پسند)	آگهی / روابط عمومی	ناشران / مالکان

انتقادی در مورد عملکرد دولت، یکی از ارکان حوزه عمومی کارآمد هستند. هابرماس در کتاب خود، طرح کلی حوزه عمومی بورژوازی در قرن هجدهم در قالب قلمروهای اجتماعی را چنین ترسیم می کند:

«جدایی جامعه و دولت، باعث جدایی حوزه عمومی از قلمرو خصوصی شد. حوزه ی عمومی و حوزه ی اقتدار دولت پا به پای هم گسترش می یافتند. درون قلمرو خصوصی، «حوزه عمومی» واقعی قرار داشت، زیرا از افراد خصوصی تشکیل شده بود. بنابراین، در قلمرویی که جایگاه افراد خصوصی بود، باز هم

بین حوزه های عمومی و خصوصی تمایز وجود داشت. حوزه خصوصی هم شامل جامعه مدنی و هم شامل خانواده ای بود که خود دارای «فضایی صمیمی» بود. حوزه عمومی سیاسی از حوزه ادبی نشأت گرفت و موفق شد از طریق افکار عمومی، دولت را با نیازهای جامعه آشنا و سازگار سازد (هابرماس، ۱۳۸۴: ۸-۵۷).

برای فهم نقش رسانه ها در گسترش حوزه عمومی و گفت و گوی انتقادی و نیز افول حوزه عمومی به واسطه تجاری شدن رسانه ها و فزون خواهی مستمر سرمایه داری، آشنایی با سه دوره تاریخی انتشار خبر در نگاه هابرماس ضروری است:

نشریات و گاه نامه های انتقادی که از دل حوزه عمومی سربرآورده بودند، با بسط و گسترش گفت و گوی عقلانی و انتقادی و هشیارسازی سیاسی، نقش مهمی در پیشبرد و تعمیق مدرنیته سیاسی داشتند. اما بعدها به خاطر تجاری شدن رسانه ها و کاهش محتوای سیاسی، جماعت تحلیل گر فرهنگ، به

توده مصرف کننده ی فرهنگ تبدیل شدند و با ادغام دوباره دولت و جامعه و «باز فتودالی شدن حوزه عمومی»، فضا برای پیدایش نوعی حوزه عمومی فریبکارانه و نمایشی فراهم شد. در پایان باید اشاره نمود که فضای عمومی جهت تحقق گفتگو و مکان خاطره وقتی شکل می گیرد که در آن نوعی حیات جمعی در جریان باشد و فضای عمومی اجتماع پذیری داشته باشیم.

چنین فضایی در کالبدی با ویژگی های زیر فراهم می آید:

۱- تأمین قلمرو (مانند ایجاد فضاهای مناسب جهت نشستن، مکث و یا تأمل در فضا)؛

۲- تأمین امنیت (کنترل دسترسی وسایل نقلیه و امنیت پیاده)؛

۳- ایجاد ساختار منسجم (دسترسی به فضاها به لحاظ بصری و کالبدی)؛

۴- تداوم و خوانایی مناسب؛

۵- قابل پیش بینی بودن فضاها (راه ها و ارتباطات فضایی مناسب در هدایت کاربران به درون فضا)؛

۶- ایجاد تسهیلات مناسب در فضا (پیش بینی عناصر عملکردی در کنار ابعاد زیبایی شناسانه آن، پیش بینی فعالیت های جاذب و ارتباط با سیستم حمل و نقل شهری)؛ و

۷- تعاملات اجتماعی (ایجاد فضاهای قانونی جهت تجمع افراد)؛ و

۸- تأمین شور و هیجان محیطی (دانشپور، ۱۳۸۶).

انواع تقسیم بندی سیاسی فضا و عرصه های عمومی

مقدمه

«اندیشه های نو در فلسفه جغرافیا» تعاریف گوناگونی که در مکتبهای جغرافیایی در خصوص علم جغرافیا صورت گرفته را با رعایت تقدم زمانی ذکر کرده است که جدیدترین آن از دانشمندی بنام کوری در سال ۱۹۹۱م است. وی میگوید: «جغرافیا درباره مکانها، مردم مکانها، چگونگی روابط مردم در یک مکان و از روابط بین مکانها بحث می کند.»

طبق تعریف فوق جغرافیا دانشی است که به مطالعه محیط انسانی کره زمین میپردازد یعنی اینکه کره زمین را از دیدگاه محیط انسانی مورد مطالعه قرار میدهد. حال با توجه به روابط متقابل انسان و طبیعت این محیط میتواند محیط طبیعی باشد یا محیط انسانی- اقتصادی و یا هم محیط سیاسی- امنیتی. جغرافیا دانشی کهن و قدیمی است که پیشینه آن به پیدایش تاریخ بشر میرسد؛ ولیکن شاخه سیاسی آن کاملاً جدید است که همراه با پیدایش مفاهیم «ملت»، «دولت» و «حکومت ملتی» یا دموکراسی در قرن نوزدهم پدید آمد.

سیاست

سیاست به معنی های گوناگونی آمده است، از جمله شدت، حدت، قدرت و...؛ ولی بهتر است — معنی سیاست که به بحث مورد نظر ما نزدیک بوده و با آن همخوانی و مطابقت کرده، عبارت است از «تدبیر» و بکارگرفتن آن در رهبری امور؛ به عبارت دیگر، مدیریت صحیح در امور کشورداری یا اجتماع.

سیاست در ادوار مختلف تاریخ، نقشهای گوناگون را ایفا نموده است. گاهی بخشی از دین بوده (در زمان حکمرانی پیامبران) و گاهی در اختیار مستبدان بوده (فراعنه و نمرودیان)

هدفها و مکانیزم ناحیه بندی سیاسی که بستر و قالبی برای تأمین امنیت یک کشور و ملت، مشارکت دادن شهروندان در امور خود، ایجاد تعادل های منطقه ای و در یک کلام ملت سازی است، در ایران تا حدود زیادی تحت تأثیر جغرافیای قدرت، جغرافیای حمایت، و جغرافیای سیاسی بوده است. این بدان معنی است که تفسیر و تحلیل این قالب ها، تنها با بهره گیری از شاخص های شناخته شده و معتبر جغرافیایی، حقوقی، اداری و سیاسی ممکن نیست، بلکه شناخت فرهنگ سیاسی و مناسبات درونی آنها بویژه مناسبات درونی قدرت، تنوع ملیت، گوناگونی زبان، گرایش های متفاوت مذهبی نیز الزام آور و مهم است. در واقع نوع و قالب تقسیمات سیاسی- اداری یا همان تقسیمات کشوری و حدود اختیارات واحدهای سیاسی و ارتباط متقابل این واحدها با همدیگر و با مرکز اداری- سیاسی ملی، تحت تأثیر رژیم سیاسی، ساختار و نوع دولت و حتی کانونهای خانوادگی و ارتباطات فامیلی، شخصی، صنفی و گروهی- قومی، لسانی و مذهبی و در مجموع الیگارش ها نیز بوده است.

جغرافیای سیاسی

دربرخورد اول با مبحث جغرافیای سیاسی فوراً به این نتیجه میرسیم که عناوین مورد بحث در این زمینه از یک ارتباط تنگاتنگ و دوجانبه بین دانشهای جغرافیا و سیاست — سخن می گوید. پس برای بهتر فهمیدن این مقوله لازم است درک مختصری از هر دو داشته باشیم تا بتوانیم با پیوند دادن معنایی نقش، کارکرد و سیر تحول تقسیمات سیاسی- اداری (جغرافیای سیاسی) یک کشور دچار مشکل نخواهیم شد. زنده یاد دکتر حسین شکوئی در کتاب

و زمانی هم ظاهراً در خدمت دین قرار داشته (قرون وسطی اروپا، حکومت های خلفای اسلامی) به مفهوم دیگر تا قرن هجدهم میلادی سیاست در خدمت ایدئولوژی انسانی بود. اما در قرون نوزدهم با پیدایش مفاهیم «ملت» و «حکومت ملتی» و در قرن بیستم یعنی در دوران مدرن با پیدایش مفاهیم جدیدتری چون «اقتصاد جهانی»، «روابط بین الملل» و امثالهم سیاست در خدمت اقتصاد و رسیدن به اهداف اقتصادی قرار گرفت. حال که قرن ۲۱ و دوران پست مدرنیسم است و نظام دوقطبی فرو ریخته، مفاهیم تازه ای تحت عناوین «نظام نوین جهانی» یا همان گلوبالیزیشن یا دهکده جهانی و جهانی شدن اقتصاد بازار آزاد، نقش سیاست در خدمت به اقتصاد عمیقتر از گذشته شده و سیاست در رابطه با جغرافیا دوران کاملاً تازه ای را در مطالعات علمی منطقه ای و جهانی آغاز کرده است.

دموکراسی

دموکراسی واژه ای است برگرفته از واژه های یونانی دِموس (demos) به معنی مردم و کراسیا (kratia یا kratia) به معنی قدرت (یا، حکومت، حاکمیت). دِموس در کاربرد آتنی یا یونانی به معنای جمع روستائیان بوده است و از این رو هر واحد روستایی را در آتن demoi و ساکنان آن را demotai می نامیدند. در سده پنجم پیش از میلاد تغییری در معنای دِموس پدید آمد و این واژه بر اجتماع همه مردم آتن اطلاق شد که برای اجرای کارهای حکومتی گرد هم می آمدند و کنکاش می کردند. در این معنی، دِموس هر دوی روستائیان و شهریان را در بر می گرفت. در ۵۰۹ پ.م. در نتیجه اصلاحات کلیستن، قانونگذار آتنی، اداره جامعه آتن به دست روستائیان افتاد و از آن پس حکومت آتن را دموکراسیا (demokratia) نامیدند، یعنی حکومت روستائیان. این معنی نیز اندک اندک گسترش یافت تا آنکه دموکراسی اسم عام شد برای حکومت هایی که به دست مردم گردانده شود.

دموکراسی سیاسی مستقیم شکل متقدم دموکراسی است که ابتدا در دولت شهرهای یونان، به خصوص در آتن (رن پنجم

پ.م) ظاهر شد و در آن عموم مردم (به استثنای زنان و بردگان) مستقیماً در وضع قوانین شرکت می کردند. برای امور اجرایی نیز مردم به نوبت عهده دار سمت ها می شدند و دادرسان را با قرعه انتخاب می کردند. افلاطون این نوع حکومت را مطلقاً رد می کرد و ارسطو آن را به عنوان شر کمتر می پذیرفت. یکی از ایرادهای افلاطون به دموکراسی مستقیم، آن است که سرنوشت جامعه را بازیچه هوس توده مردم می کند و توده مردم به عقیده او در امور سیاسی از داوری درست ناتوانند زیرا در زمینه های مهم زندگی اجتماعی، چون سیاست خارجی یا اقتصاد تجربه ای ندارند و اغلب به انگیزه عواطف و تعصب های خود داوری می کنند و هر چند در این داوری نیت پاک داشته باشند، درست نمی اندیشند. ارسطو می گوید که دموکراسی به معنای حکومت اکثریت در نظر جمعی بهتر از حکومت گروه اندک است، زیرا توده مردم اگر چه یکا یک از فضیلت بی بهره باشند لیکن چون گرد هم آیند مجموعاً فضیلتی می یابند. ولی ارسطو می گوید که جمعی با این نظر مخالفند و برای رد آن، مسأله ضرورت تخصص را در کار حکومت پیش می کشند.

ارسطو برای دموکراسی پنج نوع اصلی ذکر می کند و منظورش از شمارش انواع آن بیشتر این است که بر همه آنها به نحو یکسان حکم نتوان کرد. ارسطو فقط نوع اول را مصداق واقعی دموکراسی می داند. در اینجا فقط به نوع اول اشاره می شود. نخستین نوع دموکراسی آن است که از همه انواع دیگر، به اصل برابری نزدیک تر باشد و میان تهیدستان و توانگران فرقی نگذارد و هیچ یک را بر دیگری حاکم نکند و حق هم این است. زیرا اگر آنچنان که گروهی ادعا می کنند، آزادی و برابری را فقط در دموکراسی می توان یافت این ادعا هنگامی درست در می آید که همه شهروندان دموکراسی در حکومت شرکت کامل داشته باشند و مخصوصاً تهیدستان بر توانگران ستم نکنند.

در فلسفه لیبرالیسم حوزه عمومی از حوزه خصوصی تفکیک می شود و از حقوق جامعه مدنی، به ویژه حق مالکیت، در

عبارت اند از:

نشئت گرفتن قدرت و قانون از اراده مردم؛ آزادی بیان افکار عمومی و اتکا حکومت به آن؛ وجود شیوه های مشخص برای بروز افکار عمومی از جمله احزاب سیاسی؛ اصل حکومت اکثریت عددی در مسائل مورد اختلاف در افکار عمومی مشروط به وجود تساهل و مدارای سیاسی؛ محدود بودن اعمال قدرت حکومتی به رعایت حقوق و آزادی های فردی و گروهی؛ تکرر و تعدد گروه ها و منافع و ارزش های اجتماعی؛ امکان بحث عمومی و مبادله آزاد افکار درباره مسائل سیاسی و قدرتمندی جامعه مدنی؛ اصل نسبیت اخلاق و ارزش ها؛ تساهل در برابر عقاید مختلف و مخالف؛ برابری سیاسی گروه های اجتماعی از لحاظ دسترسی به قدرت؛ امکان تبدیل اقلیت های فکری به اکثریت از طریق تبلیغ نظرهای گروهی؛ استقلال قوه قضاییه در جهت تضمین آزادی های مدنی افراد و گروه ها؛ تفکیک قوا یا استقلال حداقل سه قوه از یکدیگر؛ امکان ابراز مخالفت سازمان یافته و وجود گروه مخالف قانونی.

جغرافیای سیاسی

اکثر متخصصان، جغرافیای سیاسی را عبارت از: «مطالعه اثرگذاری تقسیمات سیاسی صاحبان قدرت در محیط جغرافیایی» می دانند. به بیان دیگر، جغرافیای سیاسی از نقش آفرینی های سیاسی - محیطی در چهارچوب «کشور» بحث می - کند؛ یعنی به نقش آفرینی های درون کشوری عناصر سه گانه بوجود آورنده کشور (سرزمین، ملت، حکومت) می پردازد. عبارت ساده تر از پیوند این سه عامل مفهوم «کشور» واقعیت می یابد. مکانیزم اداره سرزمین از سوی حکومت بر اساس اراده ملت پیوند دهنده سه عنصر فوق است که اجزاء جدائی ناپذیر یک موجودیت جغرافیایی - سیاسی هستند. بر این اساس تقسیمات سیاسی کشور و مرزسازی های سیاسی روی صحنه جغرافیایی نیازمند موجود بودن مفاهیم سه گانه فوق است.

از مطالب بالا به این نتیجه می رسیم که «کشور» مفهوم اصلی و هسته مرکزی در پیدایش جغرافیای سیاسی است و موارد

مقابل اقتدار دولتی حمایت و بر ضرورت تحدید قدرت دولت تأکید می شود؛ لیکن از نظرگاه لیبرالی، دولت در مقابل جامعه مسئولیت دیگری جز پاسداری از حقوق فردی ندارد. در مقابل، فلسفه دموکراسی، که به تدریج با تعدیل لیبرالیسم پدید آمد، بر اصل مسئولیت گسترده دولت در برابر جامعه برای تأمین برابری تأکید می کند. البته دولت نباید بیش از حداقل لازم و اجتناب ناپذیر در اقتصاد و فرهنگ دخالت کند، لیکن باید بکوشد تا حداکثر بهروزی و شادی را برای حداکثر مردم تأمین کند. بدین سان در دموکراسی دولت تنها از حقوق جامعه مدنی حراست نمی کند، بلکه در گسترش آن نیز مسئولیت دارد. از همین رو در دموکراسی تا حدی دخالت دولت ضرورت می یابد. به طور خلاصه، دموکراسی تا کنون در سه مفهوم به کار رفته است:

۱. اول، به معنای حکومت اکثریت؛

۲. دوم، به مفهوم حکومت قانون؛ و

۳. سوم، به معنای تعدد نخبگان و گروه های قدرت.

درباره سنت لیبرالیسم آمریکایی در قرن بیستم باید گفت که اندیشمندان لیبرال به طور کلی به یکی از دو سنت فکری دموکراتیک، یعنی دموکراسی جکسونی و دموکراسی جفرسونی، گرایش داشته اند. برخی بیش تر به سنت جکسونی تمایل داشته اند، که دموکراسی را به شیوه ای روسویی در حاکمیت و حکومت اکثریت و دخالت مستقیم مردم در سیاست می بیند. در مقابل، بیش تر اندیشمندان معاصر به دموکراسی جفرسونی متمایل بوده اند، که دموکراسی را حکومت محدود به قانون و پاسدار حقوق و آزادی های فردی تلقی می کند؛ و حکومتی را که محدود به قانون نباشد، حتی حکومت اکثریت را، استبدادی به شمار می آورد. در این سنت، مردم باید شایسته ترین افراد را برای حکومت برگزینند؛ و خود نظارت کلی بر سیاست داشته باشند. از دید سنت جفرسونی مردم پس از انتخاب رهبران در ارزیابی اعمال آنان صلاحیت ندارند، زیرا حکومت نیز حرفه ای تخصصی است. به طور کلی مفهوم دموکراسی را می توان در چند اصل اساسی خلاصه کرد که مهم ترین آنها

دیگر به نحوی مستقیم یا غیرمستقیم با آن ارتباط دارند؛ به طوری که ریچارد هارتشورن جغرافیدان برجسته غربی، مفهوم کشور را مفهوم اصلی پایه در جغرافیای سیاسی می داند.

اما برخی از دانشمندان علوم سیاسی و جامعه شناسی، مانند ریموند و استراسولدوی ایتالیایی، جغرافیای سیاسی را «بعد فضایی» یا بعد سرزمینی علوم سیاسی میدانند؛ درحالی که از دید جغرافیدانان این دانش را باید تشخیص و مطالعه پدیده های سیاسی در محتوای فضایی یا «روی زمینی» آنها دانست؛ حال می خواهد این مطالعه، بررسی پدیده هایی چون «مرز» باشد یا اشکال جغرافیایی ناشی از اعمال حاکمیت اجرائی یا پویایی واحدهای حکومتی محلی؛ (ولایت، شهر، گذر و...) با تمام این وجود توجه اصلی در جغرافیای سیاسی به «کشور» است و «حکومت»، «ملت»، «سرزمین» و «مرز» در مقام پدیده های ترکیب کننده «کشور» جایگاه پراهمیتی در این مطالعات دارند.

مدیریت سیاسی فضا

درخصوص ایجاد ارتباط بین عوامل گوناگون در تقسیمات کشور، نقش حکومت و نحوه اعمال سیاستهای حکومتی مهمترین است. بین نظام حکومتی و الگوی توزیع قدرت سیاسی و احاطه اقتدار تصمیم گیری به نواحی جغرافیایی و واحدهای محلی رابطه ای وجود دارد که این رابطه بدون برنامه ریزی دقیق و کنترل و نظارت دائمی امکان پذیر نیست. بنابراین قبل از آنکه به تشریح نظامهای حکومتی بپردازیم به تعریف دو مفهوم «نظارت» و «کنترل» می پردازیم. تا در فهم مطلب به ما کمک مضاعف نماید.

۱. «تعریف برنامه ریزی»: برنامه ریزی عبارت است از یک سلسله عملیات منظم، سیستماتیک و مرتبط با یکدیگر که به منظور دست یابی به یکسری اهداف معین و مشخص توسط یک نهاد، سازمان و یا دولت برای یک مدت معین (درازمدت، میان مدت، کوتاه مدت) انجام می گیرد.

۲. «تعریف نظارت و کنترل»: نظارت و کنترل عبارت از

فعالیتهایی است که باعث تطبیق عملیات انجام شده با اهداف برنامه می شود؛ بعبارت دیگر نظارت مستمر میتواند اهداف مورد نظر را از انحراف حفظ نماید.

برنامه ریزی و کنترل رابطه بسیار نزدیکی با هم دیگر دارند؛ بطوریکه بسیاری از دانشمندان سیستم برنامه ریزی را بدون کنترل بی معنی دانسته و عنوان میکنند که بدون نظارت و کنترل هیچ سیستمی نمیتواند به بالاترین ظرفیت خود برسد. رایج ترین الگوهای مدیریت سیاسی فضای جغرافیایی یا سیستمهای حکومتی عبارتند از:

۱. الگوی حکومتی بسیط و متمرکز؛

۲. الگوی حکومتی ترکیبی و فدرال؛

۳. الگوی ناحیه ای.

تمرکز و عدم تمرکز فضایی

تمرکز و عدم تمرکز، در رابطه مستقیم با مفهوم «توزیع فضایی قدرت سیاسی» و برخورداری نواحی و مکانهای جغرافیایی از اقتدار تصمیم گیری قرار دارند. توزیع فضایی قدرت سیاسی عبارت است از: «بخش قدرت متمرکز سیاسی در پهنه سرزمین و برخوردار کردن نهادها و سازمانهای مردمی و حکومتی محلی از اقتدار تصمیم گیری و اجراء در امور مربوطه به نحوی که متضمن وحدت و امنیت ملی و توسعه پایدار همه جانبه و پویا در سطوح ملی، منطقه ای و محلی باشد».

قدرت سیاسی متمرکز می تواند در دو بعد توزیع شود:

- بعد فضایی که بیشتر بر نقش مردم و سکنه مکانها و نواحی جغرافیایی تاکید دارد؛

- بعد ساختی که در آن قدرت سیاسی و اقتدار تصمیم گیری در سطوح مختلف ارکان حکومتی انتشار می یابد و بر بعد دولتی و حکومتی تاکید می کند. در واقع حکومت اقتدار سیاسی خود را بیشتر به نهادها و رده های سازمانی مربوط به خود (ایالت، ولایت، ولسوالی، شهر، گذر و...) که بر اساس سلسله مراتبی قرار دارد، تفویض می کند.

تمرکز و عدم تمرکز در تقسیمات سیاسی فضا

تمرکز عبارت است از نظام و شیوه ای که در آن تصمیمات در

زمینه کلیه امور عمومی (ملی و محلی) بوسیله مرکز سیاسی و اداری واحدی که معمولاً در پایتخت مملکت قرار دارد، اتخاذ و اجرا می شود. در این حالت قدرت و اختیار اداره و اجرای امور نیز کلاً در سازمانهای مرکزی تجمع می یابد. برعکس، عدم تمرکز عبارت است از نظام و شیوه ای که امور عمومی و ملی از سوی سازمانهای اداری و سیاسی مرکزی، و امور محلی از سوی سازمانهای محلی که در مراکز جمعیتی و سطوح مختلف تقسیمات کشوری استقرار دارند، انجام می شود. «ویدال دولابلاش» جغرافیدان مشهور فرانسوی، بین پژوهشگران و محققین طرفدار «سیاست عدم تمرکز امور، و تقسیم به نواحی مختلف و دادن امکانات اقتصادی و فرهنگی به آنها» مقام شایسته ای دارد؛ زیرا او از نوآوران «مکتب جغرافیایی کشور فرانسه» است که در زمینه تقسیمات این کشور و قرار دادن آنها در قالب ها و نواحی طبیعی با در نظر گرفتن اصالت جغرافیایی فعالیت چشمگیر و ارزنده ای داشته است.

کشورها برای اداره فضا و سکونتگاه های مردمی و نیز اعمال فرمانروایی خود ناگزیر از سازماندهی سیاسی فضا به شکل سلسله مراتبی توأم با سازمان اداری متناظر با آن هستند. قبلاً گفتیم که نحوه تقسیم قدرت بین مرکز و نواحی (ولایات و...) یک کشور و ناحیه بندی سیاسی درون کشوری، منتج از نوع سیستم سیاسی آن کشور است؛ یعنی حکومتها اعم از این که متمرکز به ناحیه ای یا فدرال باشند، سازماندهی فضاهای سیاسی داخلی (تقسیمات سیاسی- اداری) متفاوت خواهد بود. از این رو، توجه به ساختار فضای داخلی کشور و مردم ساکن در این محدوده که قلمرو فرمانروایی نظام سیاسی و حکومت آن کشور را تشکیل می دهد، امری مهم به نظر می رسد. سازماندهی نامناسب فضای درون کشوری و عدم تعادل و توازن در منطقه بندی اداری- سیاسی منجر به بروز مشکلات می شود و با تحریک و افزایش رقابتهای مکانی، امنیت اجتماعی را تهدید می کند و در پاره ای موارد کشور را با بحرانهای ناخواسته ای روبرو می سازد. درگیر شدن

مردم و مسئولان حکومتی با این موضوع و صرف هزینه های زیاد اقتصادی، اجتماعی و حتی انسانی در این زمینه روند رشد، پیشرفت و توسعه مناطق و واحدهای زیر مجموعه و اطرافی را مختل کرده و سطح توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی آنها را کاهش می دهد که در نهایت موجب بروز نارضایتی، عدم اعتماد، شورشها، انقلابات، جنگهای داخلی و حتی جدائی طلبی و استقلال خواهی از دولت مرکزی می گردد. یکی از مهمترین دلایل و ریشه اساسی بروز اختلافات ملی، جنگهای داخلی و بی اعتمادی به همدیگر (در قالب دولت و حکومت) سیاستهای نادرست و تصمیمات انحصارطلبانه حکومتهای پیشین خصوصاً در نیم قرن اخیر در امر تقسیمات کشوری بوده است. تقسیمات کشوری تابع نظامهای حکومتی است که اغلب به دو نوع متمرکز و نامتمرکز دسته بندی میشوند. در نظامهای متمرکز مانند فرانسه قدرت در دست دولت مرکزی است و همه نواحی داخلی تحت نظارت آن است. در این نظام تفاوتهای مکانی و محلی در اداره و سازماندهی کشور در نظر گرفته نشده است، حال آنکه در نظام نامتمرکز یا فدرال، دولت مرکزی در مورد مسائل عمده مربوط به منافع عمومی مشترک، مانند امنیت، اقتصاد و مسائل پولی و مالی، نشانهای ملی و سیاست خارجی، تصمیم گیری و اقدام می کند و واحدهای محلی به مسائلی که از لحاظ محلی اهمیت دارند می پردازند. اصل در نظامهای فدرالی بر همزیستی و همکاریهای مسالمت آمیز و برخورداری مساوی از امکانات و انکشافات می باشد. البته در دولتهای متمرکز نیز ممکن است بخشی از قدرت سیاسی خود را به نواحی داخلی واگذار کنند.

معیارهای اثرگذار در تقسیمات سیاسی - اداری عبارتند از:

- ۱- شاخص جمعیت؛
- ۲- روابط فاصله ای؛
- ۳- همگنی طبیعی (یکپارچگی طبیعی)؛
- ۴- همگنی فرهنگی (یکپارچگی فرهنگی)؛
- ۵- شیوه یا سبک معیشت؛

۶- حوزه نفوذ مکانهای مرکزی؛

۷- ضرورت های ویژه امنیتی؛

۸- نیازها و فرصت های مشابه؛ و

۹- اندیشه های استراتژیک دولت. در توسعه که معیار اصلی تقسیمات کشوری است سه عامل سیاسی، اداری و اختیارات دخالت دارند که تقسیمات سیاسی پایه و اساس آن است.

تقسیمات کشوری

امروزه شکی نیست که تنها در مورد کوچکترین کشورهاست که امکان دارد تا از پایتخت یک کشور، بدون اتخاذ یک یا چندطبقه واسطه اداری، به طور کامل و مستقیم بر سرزمین آن کشور حکومت کرد. هر چند تقسیمات کشوری به منظور تمرکززدایی، ضرورتی انکارناپذیر و ماهوی برای بیشتر کشورهاست، اما هدف گذاری منطقی برای تقسیمات کشوری واجب تر و مهمتر از هر مسئله دیگر است. در عین حال هدف گذاری برای این تقسیمات، کار سختی نیست؛ زیرا هر نوع تقسیم سیاسی سرزمین ملی، می بایست با هدف پایدار و غیرقابل دگرگونی و دائمی دولت- کشور که «بقای ملی» است، سازگاری و تناسب داشته باشد. بقای ملی خود در گرو «امنیت ملی» و این نیز خود متأثر از دو جریان تهدید درونی و بیرونی است.

در واقع تقسیمات کشوری؛ زمانی منطقی و دارای عملکردی استراتژیک خواهد بود که در حد وظایف خود بتواند ضمن تقویت «منطقه هسته ای» و تقویت ارتباط «محور- حاشیه» و زدودن «مرزهای بحرانی»، زمینه افزایش «قلمرو موثر ملی» را مهیا ساخته و «اقتصادگرایی» را جایگزین «رویکردهای ژئوپلیتیک» منطقه ای نماید؛ بنابراین می توان هدف کلی تقسیمات کشوری را تهیه چهارچوب و بستر مناسب برای تداوم بقای ملی، امنیت ملی و تسهیل توسعه و انکشاف متوازن منطقه ای و ملی محسوب نمود.

کشور

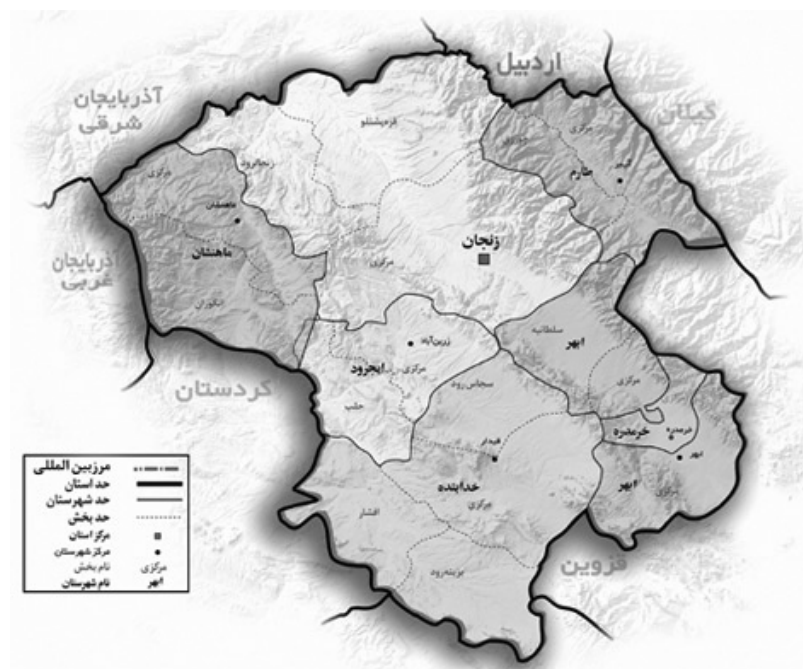
با در نظر داشت پدیده های وجود آورنده کشور در سطح و مقیاس جهانی، هر واحد سیاسی مستقل که دارای سرزمین

مشخص، جمعیت دائمی با نظارت حاکمیتی کامل در امور داخلی و خارجی اش باشد، کشور نامیده می شود. در این تعریف کلمه «سرزمین» مفهوم جغرافیا را تداعی می کند و پدیده ای است فیزیکی، کلمه «حاکمیت» مفهوم سیاست را می رساند و پدیده ای است که بیشتر بار معنایی داشته، اما از پدیده ای فیزیکی (انسان) صادر شده و بر روی پدیده های دیگر (انسان و طبیعت) اعمال نفوذ دارد و بعضاً پدیده هایی مادی و معنوی را بوجود می آورد (قوانین و تاسیسات در یک کشور) و کلمه مشخص بیان کننده جدائی، اسقلال و ویژگی منحصر به فرد یک نقطه می باشد که از آن مفهوم ناحیه مستفاد میگردد. همین ناحیه مهمترین عامل و مبنا در تقسیمات ناحیه ای (اداری- سیاسی) یک کشور به حساب میاید. کشور یک واحد سیاسی است و مجموعه ای از این واحدهای سیاسی نقشه سیاسی جهان را تشکیل میدهد. خانم دکتر دره میرحیدر در کتاب مبانی جغرافیای سیاسی؛ مفهوم دولت-ت و کشور را یکی دانسته و می گوید: واژه دولت در زبان فارسی به دو معنی عام و خاص بکار میرود و دولت در معنای عام تقریباً معادل کشور مستقل است. در مجموع خصوصیات یک کشور را می توان در پنج موضوع زیر خلاصه نمود:

۱. یکی مفهوم قلمرو سرزمینی می باشد و این بدان معناست که یک کشور بایستی یک بخش مشخص از سطح زمین را اشغال نموده و دارای حدود کم و بیش شناخته شده ای باشد؛

۲. جمعیت دائمی و ساکن به عنوان موضوع دوم مطرح میشود؛ یعنی یک کشور سازمانی انسانی است که به توسط مردم برای خدمت دادن به برخی از نیازهای ویژه خودشان ایجاد شده است؛

۳. نکته سوم شامل حکومت می باشد؛ یعنی مردمی که در داخل یک سرزمین زندگی میکنند بایستی دارای نوعی سیستم اداری- اجرایی جهت انجام نقشهای مورد توجه و نیاز مردم باشند. بدون سازمان سیاسی، هیچ کشوری نمیتواند وجود داشته باشد؛



تصویر بالا. نمونه ای از تقسیم بندی کشوری فضا؛ مفهوم استان در تقسیمات سیاسی- اداری کشور؛
ماخذ: اینترنت.

۴. موضوع چهارم شامل اقتصاد سازماندهی شده می گردد؛ عبارت دیگر یک کشور در مورد بسیاری از فعالیت های اقتصادی خصوصاً در حد بین المللی، مسئول می باشد. ۵. سرانجام پنجمین خصوصیت یک کشور شامل سیستم دورانی یا جریانی (خطوط حمل و نقل) است. برای آنکه یک کشور نقش خود را بخوبی ایفا کند آنجا بایستی امکانات سازمان یافته ای برای انتقال دادن کالاها، مردم و عقاید از یک قسمت به قسمت دیگر سرزمین خود فراهم کرده باشد. تمام الگوهای حمل و نقل و ارتباطات و تجهیزات رسانه ای در این مقوله قرار دارند.

مرز و محدوده

انسان برای شناسائی و تعیین هویت خود در بین هموعان ناچار باید نامی داشته باشد تا نشانه تبارز و شاخصه هویت او گردد. به همین ترتیب برای مشخص نمودن قلمرو خویش نیز ناگزیر است با تعیین خطوط و یا سایر علائم قراردادی،

ساحت فعالیت و زندگی خود را از گستره فعالیت همسایگان جدا نماید تا باعث مداخله ایجاد کشیدگی بین شان نگردد و فعالیت و نقوش آفرینیهای هر کدام جدا و مشخص باشد. بعنوان مثال همچنانکه برای جدا نمودن گستره قلمرو خویش در محل زندگی از همسایگان در بخش پایانی و پیرامونی محیط زیست یا قلمرو قانونی خود با ایجاد دیوار، خانه خود را از خانه همسایه ها و از کوچه عام جدا می سازد؛ در عین حال در داخل خانه نیز با قرار دادن مرزبندیها و دیوارکشیها نقش آفرینی هر بخش از خانه نظیر؛ خاک انداز، حمام، آشپزخانه، مهمانخانه و... را از همدیگر جدا می سازد. در مفهوم وسیعتر کشور نیز وضع همینطور است، یعنی بر اساس عوامل فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی برای ارائه خدمات بهتر، بیشتر و سریعتر و کنترل سیاسی و امنیتی آنها به واحدهای کوچکتر سیاسی و اداری تقسیم بندی می کنند. مرزها بر اساس وظیفه و نقشی که ایفا می کنند، انواع گوناگونی



تصویر بالا. رود ارس به مثابه یک مرز سیاسی طبیعی در ایران؛ ماخذ: آرشیو نگارنده.

از خطوط —داری مدارات و نصف النهارات تعیین شده و اکثراً در کشورهای قاره های آمریکا و آفریقا وجود دارند؛ مثل مرز غربی و جنوبی کانادا با ایالات متحده امریکا و یا کشورهای شمال آفریقا.

انواع مرزهای سیاسی فضا

انواع مرزهای سیاسی فضا عبارتند از:

۱. «مرزهای طبیعی»: نوع مرزها بیشتر در امتداد پدیده های طبیعی یا جغرافیایی، مانند کوه، دره، رودخانه و یا کرانه دریاها پدید می آیند و بنابر ماهیت وجودی اش به دو نوع آبی و خشکی دسته بندی می شوند؛
۲. «مرزهای فرهنگی»: اینگونه مرزها وظیفه جداسازی فرهنگهای متفاوت از هم را بعهده دارد و لازم نیست که حتماً روی صحنه جغرافیایی ترسیم شود، بلکه در اکثر اوقات مرزهای اعتباری و معنوی می باشند، ولی هنگامی که قلمرو

دارند و نامهای خاصی بخود می گیرند. جغرافیدانان در مرحله اول مرزها را به دو دسته طبیعی و مصنوعی تقسیم بندی کرده اند. مرزهای طبیعی در ارتباط با سیمای فیزیوگرافیک- توپوگرافیک مشخصی نظیر خط الراس کوهها، خط القعر رودها و دریاچه ها تعیین می شوند. بسیاری از مرزهای بین المللی در امتداد رشته کوهها قرار دارند مثل کوههای آند، آلپ، هیمالیا که در همگی آنها مرز وجود دارد و یا رودخانه آمو (آمودریا) که مرز بین چندین کشور است. اما مرزهای طبیعی بطور همیشگی از ثبات برخوردار نیستند و گاهی مشکلاتی را ایجاد می کنند؛ مخصوصاً گاهی با تغییر مسیر و طغیان رودخانه ها این مشکلات بیشتر می شوند که نمونه بارز آن بخشی از رودخانه هیرمند و دریاچه هامون است که مرز مشترک بین ایران و افغانستان را تشکیل می دهند. نوع دیگر مرزهای مصنوعی یا هندسی می باشد که عمدتاً با استفاده

فرهنگهای گوناگون با قلمرو ملتها جدا از همدیگر باشد، یقیناً که مرزهای سیاسی جغرافیایی میتواند جداکننده آن ملتها شده و مرزهای فرهنگی را بوجود بیاورند.

۳. «مرزهای سیاسی»: این گونه مرزها مشخص کننده فلسفه های سیاسی یا ایدئولوژیهای بشری از همدیگراست و درپاره ای از موارد با جدائیهای معمول سیاسی- جغرافیایی و موجودیت های جدا ازهم سیاسی یا «کشور» تطبیق پیدا میکند. ۴. «مرزهای قومی»: این قبیل مرزها اقوام و قبایل را از همدیگر جدا می سازند و آخرین افقهای گستره جغرافیایی یک قوم در هر سرزمین، مرزهای جدا کننده آن قوم از اقوام دیگر است. این گونه مرزها ممکن است با مرزهای فرهنگی تطبیق پیدا کند و یا هم حتی یک چیز ذهنی و یا خیالی باشد؛ نظیر کشور ایران که از اقوام متعدد و گوناگون آریایی الاصل نظیر: فارسها، بلوچها، لرها، کردها، کاسپینها و افشارها به وجود آمده اند و ملت واحد ایرانی را بوجود آورده اند، مرزهای جداکننده آن ملت از دیگر ملتها «مرز قومی» نیز شمرده می شوند.

۵. «مرزهای تحمیلی»: این قبیل مرزها بر روی چشم اندازهای موجود فرهنگی، قومی، مذهبی، بدون توجه به خواست و رضایت مردمانشان و بی اعتنا به زبانها، مذاهب و وابستگیهای قبیله ای مردمان سرزمینها از سوی امپراتوریا و قدرتهای استعمارگر در قاره های آسیا و آفریقای قرن نوزدهم بوجود آمده اند. بهترین نمونه این قبیل مرزها مرزبین ایران و افغانستان و تاجکستان است که قلمرو وسیع آریائیان کهن و باستانی و خراسانیهای تاریخی و اسلامی را از همدیگر جدا و امپراتوری وسیع پارسی زبانان را تجزیه و متلاشی نموده است و یا خط تحمیلی «دیورند» که نه تنها اقوام بلکه حتی اعضای یک فامیل را ازهم جدا و بین دو واحد سیاسی تقسیم کرده اند و یا در کل امت واحد اسلامی را که زمانی بنام امپراتوری عثمانی یاد میشد، به کشورهای خرد و ریز مبدل ساخته و به اجزاء کوچک چون ترک، فارس و عرب تجزیه و باز هر کدام را جداگانه قطعه قطعه کرده و عراق، کویت، اردن و... ممالک کوچک، ضعیف و دست ساخته خویش را بوجود آورده اند تا

بتوانند زمینه مداخلات، غارت و چپاول دائمی داشته باشند.

مفهوم مرز و سرحد

در این جا نکته دیگری که یادآوری آن ضروری به نظر میرسد، این نکته است که چه در ادبیات گفتاری و چه نوشتاری گاهی با مفهوم «مرز» و زمانی با مفهوم «سرحد» برخورد میکنیم. و سؤال اینجاست که آیا این هردو یکی هستند یا دو مفهوم جداگانه؟ در این خصوص دکتر پیروز مجتهد زاده در کتاب «جغرافیای سیاسی و سیاستهای جغرافیایی» مطلبی را از قول جغرافیدان معروف انگلیسی «پروفسور پیتز تیلور» آورده است: «در تلاش یافتن تفاوت میان مفهوم مرز (boundary) و سرحد (frontier) دیگر جغرافیدانان پویائیهای گوناگونی را جستجو کرده اند؛ برای مثال پرفسور تیلور انگلیسی، اشاره دارد: کریستف (۱۹۵۹) برای یافتن تفاوت میان دو مفهوم سرحد و مرز معنی واژه ای هریک را مورد توجه قرار داده است. سرحد از ایده «حد جلوی» یا «حد بیرونی» ریشه گرفته است؛ مانند نوک سرنیزه شهروندی. مرز از مفهوم «محدوده» (bounds) آمده است که مفهوم محدوده سرزمینی را می رساند. به این ترتیب، سرحد حالت نگاه به بیرون را دارد و مرز حالت نگاه به درون را می رساند. سرحد منطقه تماس دو قدرت است.»

در ادامه دکتر مجتهد زاده نظریات خود را چنین ارائه می دهد: «این مفهوم نگاری میان واژه های اروپایی «frontier» و «boundary» در مورد واژه های فارسی «سرحد» و «مرز» دقیقاً جاری نیست. دو مفهوم مرز و سرحد که در مقام برگردان واژه های «boundary» و «frontier» به کار گرفته میشوند در زبان فارسی پویایی مفهومی جداگانه ای دارند. در حالی که «مرز» در زبان فارسی از مفهوم «سامان» فراتر نمی رود و آن خط جداکننده دو سرزمین است که هیچ گونه نگاه به درون یا بیرون را نمی رساند، «سرحد» در حقیقت مفهوم میزان نهایی یا «اندازه» را می رساند، که در جای خود مفهوم «بس» بودن یا کفایت داشتن را می رساند و بیشتر جنبه نگاه به درون را دارد. و از پویایی سیاسی «نگاه به بیرون داشتن» بهره

چندانی ندارد. در حالیکه «مرز» جلوه گاه خطی فرضی است که در نتیجه فشار سیاسی- نظامی دو قدرت بسوی یکدیگر پدیدار میاید، «سرحد» منطقه تماس دو موجودیت سیاسی- اقتصادی مستقل و جدا ازهم است که میتواند با اطمینان، جلوه گاه محدوده خارجی قدرت و نفوذ یک حکومت عنوان گیرد؛ پدیده سرزمینی که گستره اش از پهنای یک خط مرزی فراتر می رود و حالت منطقه سرحدی را بخود می گیرد..»

ناحیه

باتوجه به تعریفی که از جغرافیا ارائه شد یعنی جغرافیا درباره مکانها، مردم مکانها، چگونگی روابط مردم در یک مکان و از روابط بین مکانها بحث می کند؛ از دانستن کلمه «مکانها» به این نتیجه میرسیم که مکانها با هم فرق دارند و از جهات گوناگون از هم متفاوتند. هنگامی که تفاوت مکانها یا افتراق مکانی مطرح میشود مفهوم ناحیه در ذهن یک جغرافیدان تبارز میابد. در این مفهوم، روابط و پیوند داخلی و خارجی بین پدیده هایی که در یک حوزه ظاهر می شوند و به آن حوزه توازن و تجانس می بخشند و تفاوتهای این حوزه را با حوزه های مجاور به نمایش می گذارند «ناحیه» گفته می شود. پس هر ناحیه جغرافیایی را از کارکرد آن می توان شناخت. ماهیت ناحیه ای با تاکید بر شرایط اکولوژیکی، می تواند تنها روابط متقابل جامعه- زمین را بیان کند.

هر ناحیه جغرافیایی، دارای کانون و مرکزی است که با دارا بودن توانمندیهای کارکردی در مقیاس عمیق، به ناحیه مورد بحث، شخصیت و اعتباری جدا از نواحی مجاور می بخشد. از اینرو هرگاه از کانون ناحیه به اطراف آن حرکت کنیم، بتدریج از توانمندیهای کارکردی آن کاسته می شود و در مجاورت مرزهای نواحی مجاور، این توانمندی یا بکلی ناپدید و یا کاملاً ضعیف می شود که مباحث مورد علاقه و مطرح در جغرافیای ناحیه ای و ناحیه بندیهای سیاسی هستند. گونه سیاسی این مطالعات جغرافیایی نگاه به ساختار تشکیلات اداره کننده نواحی است. همه حکومتهای قبیله ای (ملوک الطوائفی) سرزمینی یا ملتی، موسساتی برای امور مردمان در واحدهای

کوچک جغرافیایی- سیاسی داخلی خود دارند. این واحدها معمولاً بر اساس تفاوتهای قومی، فرهنگی، اقتصادی یا سیاسی در محدوده های گوناگون جغرافیایی شکل می گیرد. مساله تعلق داشتن به یک قوم یا یک واحد جغرافیایی- اجتماعی کوچکتر چون قبیله یا یک محله و مکان خاص، واقعیتی همیشه حاضر در اندیشه های محیطی انسان است. واحدهای کوچکتر درون کشوری ناحیه های جغرافیایی- سیاسی جدا ازهم پویایی ویژه خود را دارند. یک ناحیه در جغرافیا، هنگامی قابل تشخیص است و از یک شخصیت یکپارچه و متمایز از دیگر نواحی جغرافیایی برخوردار است که عوامل پیونددهنده اجزاء آن بخوبی آشکار و قابل شناسایی باشد. این عوامل پیونددهنده ممکن است؛

۱. عوامل جغرافیایی یا فیزیکی باشد مانند واقع شدن در محیط جغرافیایی ویژه ای که از محیطهای دیگر جدا و متمایز باشد؛
۲. یا واقع شدن در محیط جغرافیایی ویژه ای که ساکنانش را بدلیل مشغله خاصی یکپارچه سازد؛
۳. و یا اینکه ممکن است عوامل فرهنگی و معنوی باشد که محیط جغرافیایی- سیاسی ویژه ای را پدید آورد. در مورد نخست معمولاً این گونه ناحیه ها بگونه «ولایت» «شهر» و یا «روستا»، قریه، کوی و برزن یا گذر و... تقسیم میشود و جغرافیای سیاسی یک کشور را شکل می دهد.

مفهوم واحدهای سیاسی

تقسیمات عمومی مکانها، واحدهای سیاسی علیحده ای را بوجود می آورد که مشخصات ملی، قومی، مذهبی، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کشور یا ایالت، ولایت، شهر و... را در خود متمرکز می سازد. در داخل کشورها مرزهای ایالتی یا ولایتی غالباً انتخابی و قراردادی است. از این رو نمیتوان آنها را بعنوان یک واحد مستقل جغرافیایی بکار برد؛ بلکه بیشتر یک واحد سیاسی- اداری قلمداد می شود که در برهه های خاص، بدلائل و لزوم دید دولتها این مرزبندیها ممکن است تغییر کند؛ کوچک و بزرگ شود و یا هم بکلی منحل شده و تبدیل به یک واحد با کارکرد و هویت جدید گردد. حدود نواحی جغرافیایی- سیاسی

یا بعبارت صحیحتر تقسیمات سیاسی- اداری یک کشور اغلب از ترسیم روی نقشه های تقسیمات کشوری فراتر نمیرود و به نسبت گستره و پراکنش شخصیت ناحیه ای ساکنان به گونه «شهر» یا «روستا» خودنمایی می کند و یا هم به گونه تقسیمات کشوری: «ولایت، ولسوالی، شهر، ناحیه، گذر و ...» تعیین و روی نقشه ترسیم می شود.

شهر

در ایران شهر محلی با حدود قانونی است که در محدوده جغرافیایی بخش واقع شده و از نظر بافت ساختمانی اشتغال و سایر عوامل دارای سیمایی با ویژگی های خاص خود بوده، بطوری که اکثریت ساکنان دائمی آن در مشاغل کسب تجارت، صنعت، کشاورزی، خدمات و فعالیتهای اداری اشتغال داشته باشند^۱. علاوه بر این شهر را اجتماع همیشگی و بزرگ ساختمان ها و مردم می دانند که در عین حال مرکز تجاری، صنعتی، سیاسی و فرهنگی و تشریفاتی است و ویژگیهای تجمع شهری را دارد.^۲ به عبارت ساده شهر را می توان یک واحد اجتماعی و سیاسی یک واحد فعالیت فیزیکی و جمعیتی دانست که به عبارت کلی تر شهر عبارت از الحاق یک مکان فیزیکی با مردم ساکن آن است.^۳ در کنار این مفهوم از شهر بایستی به چند مفهوم مرتبط با شهر اشاره شود تا حوزه های متعامل بهم پیوسته در نوع کنش و بازخورد احتمالی آن با مفهوم روستا فراهم شود، بعنوان مثال «روستا- شهر» نوعی ویژگی ترکیبی که به ادبیات جغرافیا معرفی می شود و در مورد شرایط انتقالی و نامعین بین واحدهای شهری و روستایی بکار گرفته می شود.^۴

حومه روستا- شهری

حومه روستا- شهری منطقه ای انتقالی بین ناحیه شهری و

حومه آن است که در آن فعالیتهای شهری و ساختارها با فعالیتهای روستایی آمیخته شده اند. جزء فیزیکی اساسی از پیوستگی روستایی- شهری است.

حوزه شهری

حوزه شهری نیز به کلیه نقاطی اطلاق می شود که در داخل و خارج محدوده قانونی شهر قرار داشته و از حدود ثبتي و عرفی واحدی تبعیت می کنند.^۵

شهرگریزی

شهر گریزی^۶ فرایند اعم تمرکزی که دربرگیرنده حرکت مردم و امکانات اشتغال از شهرهای اصلی به آبادیهای کوچک یا نواحی روستایی فراتر از حاشیه شهر یا به نواحی دورتر شهرها و شهرکهای کوچکتر است. این فرایند برای نخستین بار در آمریکا در اوایل دهه ۱۹۷۰ دیده شد. نتایج سرشماری ۱۹۸۱ در بریتانیا پیدایش این فرایند را نشان می دهد که همه نواحی مادر شهر جمعیت خود را از دست داده و شهرهایی با اندازه میانگین افزایش جمعیت داشته اند. البته این پدیده درجه کلی شهرنشینی را در سطح ملی کاهش نداد، بلکه صرفاً به پراکنش دوباره رشد شهری انجامید که جمعیت را از بزرگترین شهرها گرفته و آن را به مراکز شهری کوچک و متوسط منتقل کرده است. برخلاف شهر نشینی، شهرگرایی^۷ با زندگی روستایی^۸ در ارتباط است. شهرگرایی روندی اجتماعی- اقتصادی^۹ است که طی آن شیوه زندگی، رفتار و عملکرد، اشکال ساختمانی و سایر مظاهر شهری در سکونتگاههای روستایی تقلید می شود یا الگوی جمعیت مهاجر روستایی در شهری در سکونتگاههای روستایی تقلید می شود یا الگوی جمعیت مهاجر روستایی در شهرها مورد تقلید قرار می گیرد. وسایل امروزی ارتباط جمعی (راديو، تلویزیون، روزنامه و مانند آن)، امکانات بهتر برقراری

۱. وزارت کشور (۱۳۷۷) آشنایی با قانون و شرایط احراز شهردار، ج ۷، نشر استانداری تهران، ص ۲۳

۲. سیف الدینی، فرانک، فرهنگ اصطلاحات برنامه ریزی شهری و منطقه ای، ص ۷۱

۳. شیعه، اسماعیل (۱۳۸۰) مقدمه ای بر برنامه ریزی شهری، ج ۱۰، ص ۴

۴. سیف الدینی، فرانک، فرهنگ اصطلاحات برنامه ریزی شهری و منطقه ای، صص ۴۰۳

۵. وزارت کشور، آشنایی با قانون و شرایط احراز شهردار، ص ۲۵

6. counter urbanization

7. Urbanism

8. Rural livelihood

9. Socio- Economic Process

ارتباط فیزیکی (شبکه راهها) و تحرک جمعیتی از عوامل تشدید کننده این روند است. گرایش به شهر نشینی بویژه در کشورهای جنوب یا جهان سوم مشاهده می شود.

بدیهی است روند مهاجرتها عمدتاً به دلیل کمبود امکانات زیستی و رفاهی در روستاها و جاذبه های فرهنگی و اقتصادی شهرها و همچنین در مواردی سوء سیاستگذاری تشدید می شود. به نظر برخی کاشناسان، قطبی شدن و دوگانگی شهری سهم مهمی در این روند دارد و اصولاً عامل اصلی شکل دهنده به نظام شهری- روستایی در بسیاری از کشورهای جنوب به شمار می رود. از ویژگیهای این نظام نبود کارکردهای عمده شهری بیرون از حوزه شهرهای بزرگ و عدم توازن میان رشد و توسعه شهری و روستایی است. به طور کلی می توان گفت انقلاب صنعتی در کشورهای شمال، به روند مهاجرت های روستایی- شهری و گسترش شهرنشینی و در نهایت شهرگرایی دامن زد، اما این رویداد کشورهای جنوب را با نوعی دیگر از شهرگرایی رو به رو ساخت که بیش از هر چیز پیامد روند نادرست صنعت گرایی، تمرکز غیر منطقی واحد های صنعتی و فعالیتهای عمده بازرگانی و اقتصادی و در نهایت تجمع امکانات و تسهیلات زیستی در مراکز شهری است.^{۱۰} روی آوردن روستاییان به این گونه مراکز به امید دستیابی به زندگی بهتر به حاشیه نشینی شهری، رشد حلبی آباد و در نهایت پدیده شبه شهرنشینی یا شهری شدن کاذب منجر شده است.^{۱۱}

شبه شهرنشینی^{۱۲}

گفتنی است که حتی پدیده شبه شهرنشینی یا شهری شدن

کاذب خاص مکانی- فضایی و ملاحظه تفاوتهای بنیادی منطقه ای بررسی کرد. در همین ارتباط اصطلاح روستا- شهری در سالهای اخیر برای توصیف بسیاری از شهرهای کشورهای جنوب مطرح شده است. این اصطلاح از دو صفت انگلیسی rural (روستایی) و urban (شهری) به صورت rurban ساخته شده و عبارت است از ترکیب و ادغام ساختارهای اجتماعی شهری و روستایی در حاشیه مراکز شهری. این پدیده را که در آن شیوه های رفتاری موجود در سکونتگاههای روستایی توسط روستاییان به شهرها منتقل می شود، شهر نشینی روستایی نیز می نامند. این امر بویژه در کشورهایی که زیر ساختهای اجتماعی- اقتصادی نابسامان دارند یا جمعیت شهری آنها از امکانات زیستی کافی برخوردار نیستند، مشاهده می شود. نمودهای ظاهری این پدیده نگهداری مرغ، بز و گوسفند و گاهی کشت مختصر برخی سبزیها به وسیله حاشیه-نشینان یا آلونک نشینان شهری است. طرز ساخت مصالح مورد استفاده در خانه های این قشر نیز تا حد زیادی متأثر از شیوه های روستایی است. به این ترتیب، ممکن است گاهی تمام یک محله شهری به طور کامل چهره ای روستایی پیدا کند. در این گونه مجموعه های نیمه شهری، اشکال روابط اجتماعی روستایی تا حد قابل توجهی دوام می یابد و بویژه مهاجران روستایی با سنخیت قومی یکسان عمدتاً ارتباط نزدیکی با یکدیگر دارند و به صورتی تقریباً بسته زندگی می کنند.

شهرگریزی

شهرگریزی فرایند عدم تمرکزی که در برگرنده حرکت مردم و امکانات اشتغال از شهرهای اصلی به آبادیهای کوچک

۱۰. برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به: پاپلی یزدی و ابراهیمی، نظریه های توسعه روستایی و عباس سعیدی، مبانی جغرافیای روستایی.

۱۱. علی الحسائی به این نکته اشاره دارد که این پدیده تنها مربوط به کشور ما نیست و در واقع از عناصر اصلی زندگی بشر بشمار می رود و با توجه به اینکه هنوز قریب نیمی از جمعیت جهان در کشورهای کمتر توسعه یافته در نواحی و نقاط روستایی زندگی می کنند به همین سبب بسیاری گرفتاری سکونتگاه های معاصر در تقابل دو قطب جمعیتی شهری و روستایی و موارد مرتبط با مناسبات آنها مانند این مفاهیم بروز می یابد.

۱۲. با وجود پیوستگی نزدیک مفهومی شبه شهرنشینی با اسکان غیررسمی؛ حاشیه نشینی، کوخ نشینی، حلبی-آباد نشینی و موارد یگر این واژگان بار معنایی متفاوتی در ادبیات شهری خاصه در کشورهای اروپای شرقی دارد که منظور از آن نوعی حومه نشینی در نواحی حاشیه شهر است که ارتباط اقتصادی اجتماعی و بهره برداری از سطوح خدماتی و تسهیلات شهری را برای ساکنین آن فراهم می کند. در این مقوله هر دو مفهوم مورد توجه بوده است و تلاشی برای جدایی گزینی مفهومی آن صورت نگرفته است.

عبارت کلی تر، شهر عبارت از الحاق یک مکان فیزیکی با مردم ساکن آن است ولی می توان این تعریف را کاملتر نمود و گفت:

شهر مجموعه ای از ترکیب عوامل طبیعی، اجتماعی و محیطهای ساخته شده توسط انسان است که در آن جمعیت ساکن متمرکز شده است؛ جمعیت در این مجموعه به صورت منظمی درآمده و آداب و رسومی را برای خود ابداع کرده است.

علاوه بر آن، جمعیت بصورت مختلف تخصص یافته، ولی از نظر تولید انرژی و غذا معمولاً وابستگی شدیدی به مجموعه های مشابه با طبیعت یا مجموعه های روستایی دارد، در هر صورت تعاریف زیر در رابطه با شهر قابل بیان است:

۱- «تعریف تاریخی»: برخی علما معتقدند که مراکزى که از قدیم نام شهر به آنها اطلاق می شود به عنوان شهر شناخته می شوند و در واقع به افتخار قدمتی که دارند همیشه شهر باقی می ماند.

۲- «تعریف حقوقی»: نوع دیگر تعریف شهر تعریف حقوقی و اداری است. در دوره های گذشته شهرها دارای امتیازاتی بودند که در روستاها وجود نداشت. مانند بسیاری از شهرهای قرون وسطایی که حق داشتند برای خود بازار داشته باشند یا به خدمات نظامی بپردازند. تعاریف دیگری نیز از شهر شده است که ذیلا اشاره می شود: شهر جایی است که شغل سکنه آن غیر از کشاورزی باشد؛ سیمای شهر و مناظر و مساکن آن وجه تمایز شهر با روستاست.^{۱۳}

شهر بصورت یک واحد یا هستی کل درنظر گرفته می شود و شناخت بافت کالبدی و شکل بندی ساختمانی، شناسایی ساختارهای گوناگون و وضع کارکردهای سیاسی، فرهنگی، دینی، اجتماعی- اقتصادی و مرکزیت شهر با دعوی تمام

یا نواحی روستایی فراتر از حاشیه شهر یا به نواحی دورتر شهرها و شهرکهای کوچکتر است. این فرایند برای نخستین بار در آمریکا در اوایل دهه ۱۹۷۰ دیده شد. نتایج سرشماری ۱۹۸۱ در بریتانیا پیدایش این فرایند را نشان می دهد که همه نواحی مادر شهر جمعیت خود را از دست داده و شهرهایی با اندازه میانگین افزایش جمعیت داشته اند. البته این پدیده درجه کلی شهرنشینی را در سطح ملی کاهش نداد بلکه صرفاً به پراکنش دوباره رشد شهری انجامید که جمعیت را از بزرگترین شهرها گرفته و آن را به مراکز شهری کوچک و متوسط منتقل کرده است.^{۱۴}

روستاگریزی و روستاگرایی

در مقابل این اصطلاحات، مفاهیمی مانند روستاگریزی، روستایی شدن و روستاگرایی نیز مطرح می شود که به نحو آشکاری متأثر از مسائل شهری است و در پس مفاهیم مربوطه به شهر و شهر نشینی پنهان یا کمرنگ شده است؛ این امر بویژه در کشورهای غیر صنعتی صادق است. به طور کلی، مفهوم و دامنه شهرنشینی و روستانشینی و همچنین روابط شهر و روستا در کشورهای صنعتی و غیر صنعتی علی رغم شباهتهای ظاهری، از لحاظ ماهوی با یکدیگر متفاوت است، بنابراین در بررسی روابط روستایی- شهری در مناطق مختلف باید ویژگیها و الزامات خاصی را در کنار قانونمندی های عام در نظر داشت. برای بررسی روابط شهر و روستا در کشورهای جهان سوم باید توجه داشت که این روابط و نابرابریها حاصل از آن، اگر چه معمولاً در سطح ملی و بر اساس عوامل و نیروهای شکل دهنده درونی مورد مطالعه قرار می گیرد، اما مسلماً تا حد زیادی حاصل روابط بیرونی این کشورهاست.^{۱۵} به عبارت ساده تر، شهر را می توان یک واحد اجتماعی و سیاسی، یک واحد فعالیتی، فیزیکی و جمعیتی دانست؛ به

۱۳. سیف الدینی، فرانک، مبانی برنامه ریزی شهری و منطقه ای، ص ۱۰۹

۱۴. برای مطالعه در رابطه با مناسبات رابطه شهر و روستا رجوع کنید به: شاریه، ژان برنار (۱۳۷۳) شهرها و روستاها آزمونی در گوناگونی مناسبات شهرها و روستاها در جهان، تهران، نشر نیکا.

۱۵. شیعه، اسماعیل، مقدمه ای بر برنامه ریزی شهری، ص ۶

نگری بطور تام و تمام و با توجه به سلسله رابطه های فضایی، اجتماعی، اقتصادی و معنوی بین عناصر و کارکردهای شهری بررسی و به نیروهای شکل دهنده آنها توجه می شود و روابط متقابل شهر با جایگاه و محیط طبیعی آن و با مناطق پیرامونی هم پیوند دور و نزدیک آن مطالعه می گردد. در عین حال بایستی اشاره کرد که شهر به معنای کامل یک سیستم باز است، یعنی نمی تواند از هر نظر کامل و مجموعه ای از تمام عناصر لازم جهت ادامه حیات خود باشد^{۱۵}.

روشن است که ویژگیهای شهر در دوره های متفاوت و مناطق مختلف یکسان نبوده است و در مفهوم شهر در هر دوره و متناسب با هر سرزمین در سیر تاریخ تفاوتهایی وجود دارد. مشکل مهم، یافتن چنان تعریفی از شهر است که بتواند برای دورانه های متفاوت و نواحی اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی گوناگون صادق باشد. پروفیسور هوفر می گوید:

شهر نتیجه ارتباط میان شش جنبه است: ساخت اقتصادی (تنوع فعالیت و اشتغال)، ساختار اجتماعی (تفاوت طبقات اجتماعی)، ساخت کالبدی (طرح، ساختمانهای عمومی، حصار و غیره)، موقعیت عمومی و موقعیت قانونی (قانون اساسی، دستگاههای حقوقی، محلات) و بالاخره حیات سیاسی. در این میان شهر رشته ارتباط دهنده فرهنگ جامعه است. محرکهایی که باعث پیدایش و گسترش شهرها شده اند ماهیتهای متفاوتی دارند. گاهی اوقات ارزشهای دفاعی و نظامی نیز در شکل قلعه و برج و بارو و حصار تجلی یافته و بقایای آن به جا مانده است^{۱۶}.

مذهب نیز به صورت گوناگون در بافت شهری و عناصر مهم آن تجلی یافته است. مبادلات تجاری با سازمانهای اجتماعی به شکل بازارها، هسته اولیه آبادیها را تشکیل داده اند و کانونهای حیاتی شهرها را پدید آورده اند^{۱۷}. «اما شهر در حیات مدنی از سه رکن اصلی شهروند و کالبد شهر و مدیریت شهری

تشکیل می شود. شهروند و مدیریت شهری ماهیتی فاعلی دارند و کالبد شهری ماهیتی انفعالی. انسان بنا به مدنی الطبع بودن، میل به شهروندی دارد و نیازمند حیات مدنی است و مدیریت شهری، نیازمند به ساماندهی و مدیریت کالبد شهر است. در این مفهوم از شهر، همه اقدامات کمی برای آن است که شادابی و نشاط در چهره شهروندان ظاهر شود و حیات فرهنگی و اجتماعی مطبوع در شهر جریان یابد».

۱- «دیدگاه جامعه شناختی»: از دیدگاه جامعه شناختی تعریف مشهور لوئیس ویرث را از شهر قابل تامل است: «برای مقاصد جامعه شناختی شهر را می توان سکونتگاه دائمی، انبوه و نسبتاً بزرگی برای افرادی که از نظر اجتماعی ناهمگونند، تعریف کرد».

۲- «دیدگاه اقتصادی»: از دیدگاه اقتصادی نیز می توان شهر را اینگونه تعریف کرد: «شهر محل فعالیت گروههای ناهمگن اجتماعی است که شغل بیشتر آنها کشاورزی است».

۳- «دیدگاه تقسیمات کشوری»: از دیدگاه تعاریف و تقسیمات کشوری نیز شهر دارای تعاریف زیر است. طبق قانون تعاریف و تقسیمات کشوری ج.ا. ایران (مصوب ۱۳۶۲/۴/۵):

«شهر محلی با حدود قانونی است که در محدوده جغرافیایی بخش واقع شده و از نظربافت ساختمانی، اشتغال و سایر عوامل، دارای سیمایی با ویژگیهای خاص خود باشد، بطوریکه اکثریت ساکنان دائمی آن در مشاغل کسب، تجارت، صنعت، کشاورزی، خدمات و فعالیتهای اداری اشتغال داشته و در زمینه خدمات شهری از خودکفایی نسبی برخوردار باشند. کانون مبادلات اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و حوزه جذب و نفوذ پیرامون خود بوده و حداقل دارای ۱۰ هزار نفر جمعیت باشد». همچنین در این قانون آمده است:

۱- «حوزه نفوذ شهر»: عبارتست از حوزه فیزیکی پیرامون شهر که ضمن تاثیر پذیری از شهر، بطور متقابل در تغییر تواناییها

۱۵. شیعه، مقدمه ای بر برنامه ریزی شهری، ص ۴

۱۶. منشور آتن، ترجمه محمد منصور فلامکی، انتشارات دانشگاه تهران، بند ۶

۱۷. سعیدنیا، احمد (۳۸۳) کتاب سبز شهرداریها: شهرسازی، ج ۴

و عملکرد شهر موثر می باشد.

۲- «محدوده قانونی شهر»: محدوده قانونی عبارتست از محدوده ای که کل کاربریهای مورد نیاز شهر را تا سال افق طرح در بر می گیرد. بر طبق ماده ۱ قانون تعاریف محدوده و حریم شهر، روستا، و نحوه تعیین آنها، مصوب ۱۳۸۴/۱۰/۱۴ مجلس شورای اسلامی، محدوده قانونی شهر عبارت است از حد کالبدی موجود شهر و توسعه آتی در دوره طرح جامع و تا تهیه طرح جامع مذکور، در طرح هادی شهر که ضوابط و مقررات شهرسازی در آن لازم الاجرا می باشد. شهرداریها علاوه بر اجرای طرح های عمرانی از جمله احداث و توسعه معابر و تامین خدمات شهری و تاسیسات زیر بنایی در چارچوب وظایف قانونی خود کنترل و نظارت بر احداث هرگونه ساختمان و تاسیسات و سایر اقدامات مربوط به توسعه و عمران در داخل محدوده شهر را نیز بر عهده دارند. بر طبق ماده ۵ قانون مذکور، محدوده قانونی شهر در طرح جامع و تا تهیه طرح مذکور، در طرح هادی شهر و تغییرات بعدی آنها به صورت قابل انطباق بر عوارض طبیعی یا ساخته شده ثابت، همراه با مختصات جغرافیایی نقاط اصلی تعیین و به تصویب مراجع قانونی تصویب کننده طرحهای مذکور می رسد:

۱- «محدوده حریم شهری»: بر طبق ماده ۲ قانون تعاریف محدوده و حریم شهر، روستا، و نحوه تعیین آنها، مصوب ۱۳۸۴/۱۰/۱۴ مجلس شورای اسلامی آن قسمت از اراضی بلافصل محدوده قانونی شهر می باشد که کنترل فعالیتهای عمرانی از قبیل تفکیک اراضی، احداث، تعریض معابر و همچنین ایجاد ساختمان با رعایت قوانین و ضوابط ارگانهای زیربط زیر نظر شهرداری و بر اساس ضوابط ومقررات مصوب طرحهای جامع و هادی امکانپذیر خواهد بود. بر طبق ماده ۶ قانون مذکور، حریم شهر در طرح جامع و تا تهیه طرح مذکور، در طرح هادی شهر تعیین و تصویب می گردد.

۲- «محدوده خدماتی»: محدوده ای است کمتر و یا معادل محدوده قانونی که شهرداری در داخل آن در مورد ارائه

خدمات و صدور پروانه ساختمانی اقدام می نماید. بر طبق تبصره ۵ ماده ۳ قانون تعاریف محدوده و حریم شهر، روستا، و نحوه تعیین آنها، مصوب ۱۳۸۴/۱۰/۱۴ مجلس شورای اسلامی، در هر محدوده و یا حریمی که شهرداری عوارض ساختمانی و غیره را دریافت می نماید، موظف به ارائه کلیه خدمات شهری می باشد.

از سویی دیگر، از دو جنبه می توان به انواع شهرها پرداخت؛ یکی از بعد کارکردی (فعالیت و نقش) و دیگر از بعد اندازه (کوچک و بزرگ بودن): از نظر اول با توجه به نوع فعالیت شهرها، به دسته بندی کلی شهرها پرداخته می شود و از نظر دوم تقسیم بندی معمولاً با توجه به جمعیت شهر انجام می شود:

الف- کارکرد و نقش؛ تقسیم بندی شهرها با توجه به محیط بوجود آمده بر اساس فعالیتی که سایر فعالیت های شهر را تحت شعاع خود قرار داده و شهر بر اساس آن نوع فعالیت خاص شناخته می شود: مانند شهرهای فستیوال و کنگره ای، شهرهای فرهنگی، شهرهای مذهبی و زیارتگاهی، شهرهای درمانی و آسایشگاهی، شهرهای بازنشتگان، شهرهای صنعتی، شهرهای تجاری، شهرهای اداری- سیاسی، شهرهای صنعتی- خدماتی، بنابراین در این دیدگاه شهرها بر نوع فعالیت غالب طبقه بندی می شوند که هر شهر با توجه به فعالیت و کشش جمعیتی خود، اندازه و وسعت خاص خود را خواهد داشت.

ب- اندازه و وسعت: در این دیدگاه عامل جمعیت در تقسیم بندی شهرها نقش مهمی را بازی می کند، چرا که در این دیدگاه شهرها از کوچکترین به بزرگترین تقسیم بندی می شوند و شهر کوچک یا بزرگ در وهله اول بیانگر جمعیت کم یا زیاد خود می باشد که البته این جمعیت خود بیانگر سطح فعالیتها، حیطه نفوذ شهر و ... می باشد البته در تعریف سطح جمعیتی و مرز تعریف شده بین انواع شهرها توافق کلی وجود ندارد؛ بطور مثال حداقل جمعیت برای شهر محسوب شدن در ژاپن ۳۰۰۰۰ نفر، در نروژ، ایسلند، و سوئد ۲۰۰۰ نفر، در نیجریه ۲۰۰۰۰ نفر و در ایران در حال حاضر ۱۰۰۰۰ نفر می

باشد. در اینجا با توجه به شرایط کشور انواع شهر ها را با توجه با اندازه آن توصیف می شود:

- ۱- **بازار شهر**: ۱۰-۵ هزار نفر جمعیت. (عملکرد: دهستانی)
- ۲- **روستا- شهر**: ۲۵-۱۰ هزار نفر جمعیت. (عملکرد: بخش)
- ۳- **شهر کوچک**: ۵۰-۲۵ هزار نفر جمعیت. (عملکرد: شهرستان)
- ۴- **شهر متوسط کوچک**: ۱۰۰-۵۰ هزار نفر جمعیت. (عملکرد: شهرستان)
- ۵- **شهر متوسط**: ۲۵۰-۱۰۰ هزار نفر جمعیت. (عملکرد: ناحیه ای)
- ۶- **شهر بزرگ میانی**: ۵۰۰-۲۵۰ هزار نفر جمعیت. (عملکرد: استانی)
- ۷- **شهر بزرگ**: ۱۰۰۰-۵۰۰ هزار نفر جمعیت. (عملکرد: منطقه ای)
- ۸- **کلانشهر (متروپل)**: ۲/۵-۱ میلیون نفر جمعیت. (عملکرد: کلان منطقه ای)
- ۹- **کلانشهر (متروپل ملی)**: ۲/۵ میلیون نفر جمعیت و بیشتر. (عملکرد: ملی)

ملت

مردم یا «ملت» یکی از عناصر مهم وجودی هر دولت یا «کشور» محسوب میشود؛ یعنی کشور باید دارای جمعیتی باشد که دائماً در آن زندگی کنند؛ وگرنه کشور به حساب نمی آید مثل قاره قطب جنوب. به مجموعه به هم پیوسته مردم ملت گفته میشود. دکتر فاطمه بهروز در تعریف ملت میگوید: «یک ملت گروهی از مردم هستند که فرهنگی مشترک دارند و سرزمین خاصی را اشغال کرده اند و به دلیل عقاید و آداب و رسوم مشترک به همدیگر گره خورده اند. این مشخصه های مهم و مشترک میتواند شامل: مذهب، زبان، سازمانهای سیاسی، ارزشها و تجربه های تاریخی باشد و یا دکتر پیروز مجتهدزاده در تعریف ملت گفته است: «جمع افرادی که از پیوندهای مادی، معنوی ویژه و مشخصی برخوردار باشند و با مکان جغرافیایی ویژه ای، سرزمین سیاسی یکپارچه و جداگانه

همخوانی داشته باشند و حاکمیت حکومتی مستقل را واقعیت بخشند «ملت» آن سرزمین یا آن کشور شناخته میشوند.» بدین ترتیب «ملت و ملیت» پدیده هایی سیاسی هستند که در رابطه مستقیم با «سرزمین» واقعیت پیدا میکنند و از این روی، در حالی که مباحثی سیاسی هستند، جنبه ای کاملاً جغرافیایی بخود میگیرند. در اینجا لازم است در ارتباط با ملت به ذکر چند مفهوم متداخل با آن بپردازیم:

۱. «امت»: واژه امت به معنای راه و عزیمت گرفته شده و عبارت از انسانهایی است که دورهم گرد آمده اند تا راه مستقیم و استواری را بطور دسته جمعی پیمایند یعنی جامعه ای متشکل از افراد همفکر، همراه و همگام و هم هدف و مسئول که در حال حرکت به سوی یک مقصد واحد و آشکار هستند؛ نظیر امت اسلامی؛

۲. «قبیله»: به مجموعه ای از افراد که «قبله» مشترک (هدف، مرام و مقصد مشترک) دارند قبیله گفته می شود. افراد قبیله خود را از فرزندان یک جد بزرگ میدانند، برای زندگی خود مقصدی را برگزیده اند و همگی به سوی آن روانند. قبله مشترک این افراد، میعادگاه قبیله (معمولاً چراگاه) است و چون هر قبیله چراگاهی دارد و بیلاق و قشلاق میکند، در پهنه بیابان رو به سوی قبله (چراگاه) خود دارند مثل کوچپها و غیره؛

۳. «قوم»: در این جا همزیستی براساس «قیام» مشترک افراد یک گروه در انجام عمل است. بعبارت دیگر افراد یک قوم انسانهایی هستند که در یک گوشه زمین به منظور انجام عملی مشترک قیام میکنند مثل اقوام ازبک، هزاره، بلوچ و...

۴. «طبقه»: افرادی که در شکل زندگی، کار، درآمد و سایر چیزها، همسان و مشابه هستند یک طبقه را می سازند مثل طبقه تحصیل کرده ها، دکترها، نجارها، نظامیها و غیره.

عوامل شکلگیری ملیت

۱. «فرهنگ و زبان»: فرهنگ و زبان معمولاً به کمک یکدیگر «شخصیت» یک ملت را تشکیل میدهند و هیچکدام به تنهایی عامل مشخص کننده نیستند.

۲. «عامل مذهب»: در بسیاری از کشورهای جهان این عامل

از مهمترین عوامل پیدایش و انسجام یک ملت است مثل نقش اسلام در تشکیل حکومت ایران.

۳. «آداب و رسوم اجتماعی»: جشن ها و مراسم ویژه (نوروز، محرم و...) لباسها و فلکلور ملی، نمادهای مشترک مثل پرچم، سرود ملی، بناها و حماسه ها و افسانه های ملی از عوامل مهم ملیت به شمار می روند.

۴. «سرزمین مشترک»: وجود سرزمین مشترک از عوامل مهم همبستگی میان افراد است؛ یعنی سرحدات سیاسی در طی زمان باعث بوجود آمدن ملتها می شود.

۵. «تاریخ مشترک»: مردمی که دارای تاریخ مدون و طولانی هستند و فراز و نشیبهای تاریخی را پشت سر گذاشته اند، از یک عامل مهم همبستگی بهره میگیرند و خود را بعنوان یک ملت واحد و مستحق کشور واحد می دانند.

۶. «نژاد مشترک»: در گذشته عامل نژادی بویژه در میان اقوام بدوی و قبایل صحرانشین یکی از عوامل مهم همبستگی به شمار می رفت و در حال حاضر کشور ایران و کشورهای عرب شاهد خوبی بر این مدعا هستند و به آن فخر می کنند.

عوامل تاثیر گذار در تقسیمات سیاسی فضا

اگر کشوری از نظر نقش به حوزه هایی تقسیم شود، این حوزه ها می توانند به آسانی همه امتیازات، کمبودها، ثروتها، مهاجرتهای مردم و میزان رشد اقتصادی آنها را در دسترس محققین و مسئولان سازمانهای مختلف قرار دهند. چنین تقسیم بندی از نظر جغرافیایی نیز معتبر شناخته میشود زیرا در مرحله نخست مجموع حوزه ها مبین ساختمان اقتصادی ناحیه و در مرحله بعد نمایشگر توانائی و قدرت اقتصادی کشور میباشد. معمولاً حوزه های کوچکتر و کم جمعیت تر، نیروی فعال خود را جهت انجام کار به بیرون مرزهای تعیین شده می فرستند؛ یعنی گاهی اوقات حوزه های بزرگتر، از نیروی انسانی حوزه های کوچکتر تغذیه می کنند. مهمترین عواملی که ممکن است در تقسیمات ناحیه ای (کشوری) نقش بازی کند عبارتند از: دو عامل یکی طبیعی و دیگری انسانی که در عین جدایی و استقلال ارتباط تنگاتنگ و اساسی باهم دارند. و سایر عوامل

فرعی از این دو عامل منشعب میشود که نظر به اهمیت ممکن است خود بعنوان عاملی مستقل نیز یاد شود که در زیر به شرح هر یک می پردازیم:

الف - عوامل طبیعی: عوامل طبیعی موثر در تقسیمات ناحیه ای (سیاسی - اداری) عبارتند از:

- وضعیت ناهمواریها؛
- پراکندگی پوشش گیاهی؛ و
- ساختمان زمین شناسی.

بین عوامل فوق «ناهمواریها» بیش از همه مورد توجه و تاکید جغرافیدانان بوده است یعنی نواحی جغرافیایی در بیشتر موارد نواحی ناهمواریها بشمار آمده است. علت این تاکید و توجه را می توان چنین بیان کرد:

۱. تغییرات ناهمواریها نسبت به سایر عوامل جغرافیایی نامحسوستر است؛
۲. در تعیین عنوانهای ناحیه ای بر مبنای ناهمواریها شناخت مرزهای نواحی و تعیین حدود آنها آسانتر است؛
۳. ناهمواری ها اثرات عمیقی در شرایط آب و هوایی داشته و آب و هوا نیز در نوعیت خاک، پوشش گیاهی، دوره های یخبندان، خشکسالی و ترسالیها و نوع و شکل فعالیتهای انسان موثر می افتد و یک گره خوردگی جغرافیایی و ارتباط و پیوستگی همیشگی بوجود میاورد بطوری که نوعیت و شکل فعالیت های انسانی همگام با افزایش جمعیت، در نحوه بهره برداری از طبیعت اثر گذاشته و باعث پیدایش سیستمهای پیشرفته و نهادهای پیچیده اجتماعی - اقتصادی می گردد که با گستردگی قلمرو سرزمینی این پیچیدگیها بیشتر و وسیعتر شده و یک الگوی مدیریتی قوی و سیستم اداری مقتدر و نظام حکومتی متناسب با گستره سرزمین را می طلبد تا بتواند در امر اداره فضای سیاسی نقش مفید و ارزنده را بازی کند.
- سایر موارد از عوامل طبیعی؛ یعنی صحرا، دشت، کوهستان، فلات، شیب، دره، جنگل، زمینهای مزروعی یا لم یزرع؛ و... یا پراکندگی و تنوع خاکها، پراکندگی و تنوع آب و هوا، پراکندگی و تنوع آبها و... همگی با توجه به عوامل اصلی سه گانه طبیعی

عرض وجود می کند.

ب- **عوامل انسانی:** عوامل انسانی موثر در تقسیمات ناحیه ای (کشوری) نیز با توجه به ماهیت وجودیشان خود به دو دسته عمومی تقسیم می شوند:

۱- عوامل انسانی مرتبط با بهره برداری از طبیعت، یعنی نوع معیشت که خودش شامل سه بخش به ترتیب زیر است:

○ زندگی متحرک (رمة گردانی) یا کوچ نشینی؛

○ زندگی یکجا نشینی یا روستا نشینی؛ و

○ زندگی ثابت یا شهرنشینی.

۲- عوامل انسانی مرتبط با خصوصیات انسانی که عبارتند از:

○ نژاد، تنوع و پراکندگی آن؛

○ زبان، گروه ها و گوناگونی آن؛

○ دین، گرایش و گستردگی آن؛ و

○ جمعیت، خصوصیات و دگرگونی آن.

ج- در دوران معاصر، بویژه در کشورهای جهان سوم (ملاحظات سیاسی- امنیتی و جنبه های نظامی) نیز به دو عامل فوق اضافه گردیده است و در تقسیمات کشور به آن اهمیت زیاد می دهند. و چه بسا که بدون در نظر گرفتن آن اداره و کنترل کشور و برقراری امنیت ناممکن است و سبب بروز جنگهای داخلی و هرج و مرج می شود. طبعا کنترل این همه گوناگونیهای طبیعی و انسانی، استفاده از نیروهای بلقوه و بلفعل نهفته در درونشان و هدایت استعدادها و قابلیتها به مقصد دلخواه و برآوردن خواستها و آرزوها به نحو مطلوب، نیازمند مدیریتی قوی، برنامه ریزی جامع و سیاستی مدبرانه

است که آن هم با توجه به این همه تنوع و تعدد، خود انواع گوناگونی دارد.

فرایند شهرنشینی

رشد و توسعه شهرنشینی^{۱۸} همراه با پیامدهایی که از فرایند زندگی شهری حاصل می شود، می طلبد تا در بستر نگاهی جامع به بررسی و ارزیابی فرایندهای فرهنگی شهرنشینی پرداخت؛ این امر در ایران که شهرنشینی را نه در روندی مستمر و فزاینده در زمان، بلکه در حرکتی تصاعدی پذیرا شده است و از توزیع متعادل منابع، خدمات و تسهیلات در سطوح ملی و منطقه ای برخوردار نیست، بیشتر دچار چالش می شود. از سویی دیگر شهر را تولیدکننده فرهنگ می دانند و شهر محصول فرهنگ را دارای این توانمندی می دانند که یک قالب فرهنگی باشد^{۱۹}، چنانچه تونیس (Toennies, ۱۸۸۷) شهرنشینی را مرحله گذار از اجتماع^{۲۰} و گماینشافت^{۲۱} می داند که مبتنی بر عقله های خونی و دارای روابط انسانی گرم است، تا به جامعه^{۲۲} و گزلفاشت^{۲۳} که سازمان یافته و مبتنی بر قرارداد و روابط انسانی سرد است، تبدیل شود. باید به این امر نیز اشاره داشت که شهر دیگر حالت استاتیک و ایستا ندارد، بلکه در عین پویایی، متغیرهای درونی و متاثرهای بیرونی فراگیری را در خود می پروراند و در بستر همین نکته است که بزعم والتر بنیامین، تجربه و خاطره زندگی در کلانشهر دچار دگرگونی و دگردیسی می شود^{۲۴}. ذکر این نکته بدیهی است که بدون فرهنگ سازی در زندگی شهری نمی توان انتظار بهبود در کیفیت زندگی^{۲۵} و افزایش رضایتمندی شهروندی^{۲۶}

۱۸. با نگاهی به جمعیت شهری ایران می توان دریافت که نرخ شهرنشینی در حال افزایش است، چنانچه درصد جمعیت شهری به کل جمعیت در سال ۱۳۶۰ در حدود ۲۵ درصد، در سال ۱۳۳۵ در حدود ۳۱ درصد، در سال ۱۳۴۵ در حدود ۳۷ درصد، در سال ۱۳۵۵ در حدود ۴۶/۹ درصد و در سال ۱۳۶۵ در حدود ۵۴/۳ درصد بوده است. هم اکنون میزان جمعیت شهری در حدود بیش از ۶۳ درصد برآورد می شود (برای اطلاعات بیشتر نگاه کنید به: اسماعیل (۱۳۸۰) مقدمه ای بر مبانی برنامه ریزی شهری، انتشارات دانشگاه علم و صنعت).

۱۹. فیالکوف، یانکل (۱۳۸۳) جامعه شناسی شهر، ترجمه عبدالحسین نیک گهر، نشر آگه، تهران، ص ۲۱.

20. Community 21. Gemeinschaft 22. Society 23. Gesellschaft

۲۴. تاج بخش، گلناز (۱۳۸۳) والتر بنیامین: دگرگونی تجربه و خاطره در عصر جدید و کلانشهر مدرن، نشریه علمی پژوهشی هنرهای زیبا، شماره ۲۰، زمستان ۱۳۸، ص ۹.

25. Quality of Life 26. Urbanism Satisfaction

را داشت^{۲۷} و تنها در بستر توجه به فرهنگ زندگی شهری و بهبود شاخص های شهرگرایی است که امکان بهسازی زندگی جمعی در عرصه شهر، ممکن می شود. این امر با نگاهی به ساختار فرهنگ شهری^{۲۸} امروز ایران، خاصه در کلانشهرها بیشتر نمایان می شود، چنانچه سهم فراگیری از مشکلات و پسمندهای زندگی شهری از عدم وجود فرهنگ شهرنشینی بوجود می آید.

نکته قابل تامل در این امر را می توان تفاوت شهر گرایی و شهرنشینی دانست، چراکه شاخصهای بالای شهرنشینی که یک فرایند رشد شهری^{۲۹} است، نشانگر اعتلای شهرگرایی- شیوه زندگی شهری- نمی شود. دلیل این امر را در این نکته می دانند که شهرنشینی^{۳۰} فرایندی است که در آن تغییراتی در سازمان اجتماعی سکونت گاههای انسانی، به دلیل افزایش تمرکز و تراکم جمعیت^{۳۱} بوجود می آید که در واقع فرایندی است که در آن تغییرات اجتماعی، تجدد طلبی و تمرکز جمعیت صورت می گیرد. در واقع این فرهنگ شهر نشینی است که می توان آن را شهر گرایی دانست،^{۳۲} یعنی یک کشور ممکن است سهم بالایی از شهرنشینی داشته باشد ولی در مرتبه پایین شهرگرایی قرار گیرد، چنانچه مردم روستایی می توانند در شهر سکونت کنند ولی به سنت ها و فرهنگ روستایی و بومی خود پایبند مانده باشند.

شهرگرایی تمامی ویژگیها و مولفه های سیاسی اقتصادی و اجتماعی شیوه زندگی شهری را داراست، در حالی که بر خلاف شهر نشینی یک فرایند رشد شهری نیست، بلکه مرحله نهایی و نتیجه شهرنشینی بشمار می رود. در عین حال رابطه میان ارزشها، نگرشها و رفتارهای شهروندی است که یادآور این نکته است که رفتارهای شهروندی^{۳۳} از فرهنگ شهرنشینی،

بوجود می آید.^{۳۴} گسترش روند شهرنشینی در جهان و خاصه در کشورهای درحال توسعه نیز، می تواند بر این نکته صحه گذارد که در صورت عدم فرهنگ سازی در زندگی شهری یا بهبود شاخص های شهر گرایی، ممکن است بر نامطلوبی اوضاع شهرنشینی افزوده شود.

اقتصاد سیاسی و فضای شهری

شهرها و فضای حاکم بر آنها بیش از هر چیز پرورش یافته اقتصاد سیاسی زمان و مکان خویش هستند، شهرهایی که تحت تاثیر تفکرات سرمایه داری تولد می یابند و شروع به رشد می کنند بسیار متفاوت از شهرهای نظام سوسیالیستی هستند و دو فضای جغرافیایی، دو دنیای متفاوت را برای ساکنان خود ایجاد می کنند و همچنین شهرهایی متفاوت از لحاظ نحوه شکل گیری، کاربری ارضی، مکان گزینی فعالیتها و... نسبت به شهرهای کشورهای درحال توسعه نمود پیدا می کنند؛ به طور مثال اگر فضای شهری را، در هنگام شکل گیری، همچون یک کاغذ سفید در نظر بگیریم، اقتصاد سیاسی، ایدئولوژی، فرهنگ، بینش و... همچون طراحان این کاغذ هستند که به انواع گوناگون می توانند بر روی آن نقش آفرینی کنند. بنابراین پرداختن به این موضوع و تاثیر اقتصاد سیاسی بر فضای شهری می تواند بحثی نو در برنامه ریزی شهری و گرایشهای متنوع آن باشد. امروزه در اکثر کشورها چه پیشرفته و چه کمتر توسعه یافته، عوامل گوناگونی در تولید فضای شهری دخالت دارند و بسته به زمان و مکان مختلف، یک عامل بیشتر از عوامل دیگر نمایان بوده است. در قرون وسطا، دوره حاکمیت کلیسا، آنچه به یک شهر عظمت و اهمیت می بخشید، ساختمانها و فضاهای دینی بودند. این مکانها اکثراً در وسط شهر قرار داشتند و همه پدیده ها و مکانهای شهری، تحت تاثیر آنها شکل می گرفتند.

۲۷. محمودی نژاد، هادی و علی اکبر تقوایی (۱۳۸۵) توسعه پایدار شهری و رفاه اجتماعی شهروندی، تهران، نشریه جستارهای شهرسازی، بهار ۱۳۸۵، ص ۳۲

28. Urban Culture 29. Urban Growth 30. Urbanization 31. Population Density

۳۲. شهر گرایی را نحوه رفتار و شیوه زندگی شهری می دانند که با مفهوم فرهنگ شهرنشینی همبستگی معنایی نزدیکی دارد (برای مطالعه بیشتر نگاه: سیف الدینی، فرانک (۱۳۸۱) فرهنگ واژگان برنامه ریزی شهری و منطقه ای، انتشارات دانشگاه شیراز، صص ۴۷۷)

33. Urbanism Behavior

۳۴. محسنی، منوچهر و علی اسدی (۱۳۵۹) گرایشهای فرهنگی و نگرشی اجتماعی در ایران، پژوهشکده علوم ارتباطی و توسعه ایران، تهران

بیشتر این شهرها تحت تاثیر عوامل تجاری بودند، گروههای مختلف بازرگانی، سوداگران در کنار کلیساها، قلعه ها و حصارهای نظامی، به مبادله کالا می پرداختند. شهرهای قرون وسطایی را از لحاظ کالبدی، دیوارهای ضخیم، برجهای دیده بانی، دروازه های بزرگ و خندق هایی جهت دفاع، تشکیل می دادند. کارکرد این شهرها در اوایل شکل گیری بیشتر مذهبی - نظامی و بعدها تجاری بود. در دوره رنسانس کم کم این فضاها اهمیت خود را از دست می دهند و مراکز دیگری به عنوان وجه غالب و تعیین کننده فضای شهری اهمیت می یابند. چشم انداز کلیسایی مقدس مآبانه شهر، اهمیت خود را از دست می دهند و جای آن را قصرهای زیبا، اتاقهای مجلل بازرگانی و بازارهای زیبا می گیرند. اگر در قرون وسطا تحت تاثیر تفکرات حاکم، کلیسا مجلل ترین ساختمانهای شهری به شمار می آمد، در دوره رنسانس، قصرهای بزرگ حاکمان و خاندانها، نهاد فعال شهر محسوب و همه خیابانهای اصلی شهر به آن محسوب می شد. در قرن هیجدهم و نوزدهم، فعالیتهای اقتصادی، باعث تراکم شدید سرمایه ها در شهرها شد. کارخانه های صنعتی در مجاورت معادن عظیم زغال سنگ قرار می گرفتند و نیروی انسانی مشغول کار در آنها، همان جا اقامتگاههای خود را بنا می کردند. بدین ترتیب انگلستان به عنوان اولین کشور صنعتی ظاهر شد. دوقطبی شدن شهرها از لحاظ فیزیکی و اجتماعی از این دوره به بعد شروع شد، بخش مرکزی شهرها را مراکز راه آهن و کارخانه ها تشکیل می دادند، اطراف آن را محله های فقیر نشین تشکیل می دادند و در نقاطی دورتر، بیرون از شهرها ثروتمندان و کارخانه داران زندگی می کردند. در قرن بیستم، عوامل اقتصادی - سیاسی اهمیتی فراوان، نسبت به دیگر عوامل پیدا کردند، و اقتصاد سیاسی حاکم بر شهرها اساس مسائل شهری محسوب می شد، در هر گونه تحلیل و نظریه پردازی، در مورد فضای شهری، به اساس اقتصاد سیاسی توجه بیشتری می شد تا آنجا که این معیار نسبت به کارکردهای اجتماعی، اهمیت بیشتری در ایجاد فضای شهری داشته است. عده ای اوضاع اقتصادی،

تحت تاثیر تفکرات سیاسی خاصی را در فضا سازی جغرافیایی، بخصوص جغرافیای شهری را به عنوان مهمترین عامل تاثیر گذار در شهرها، بخصوص، در نیمه دوم قرن بیستم، می دانند. پس با توجه به اهمیت آن، برنامه ریزان شهری، در قرن حاضر در تحلیل فضای شهری باید به اقتصاد سیاسی، محلی و ملی و نتایج حاصل از آن در کیفیت زندگی مردم توجه بیشتری کنند.

برای درک این مفهوم ابتدا بهتر است فضای شهری را بیشتر مورد بررسی قرار دهیم، تا بتوانیم تاثیر اقتصاد سیاسی در محیطهای مختلف و ایدئولوژیهای متفاوت را بهتر درک کنیم. فضا را اولین بار ارسطو به عنوان ظرفی برای اشیاء توصیف کرد و بعد نیوتن نظریه فضای مطلق را شکل داد و فضا را مکانهای دانست که به صورت واقعی وجود دارند. لایبنیتس با ایده فضای مطلق مخالفت کرد و بحث فضای رابطه ای را مطرح کرد. نظریه های رابطه گرا و نظریه های نسبیت هر دو مخالف فضای مطلق نیوتنی هستند، انشتین فضا را به عنوان کیفیت جایگاهی اشیاء مادی تعریف کرد و اینکه اشیاء مادی دارای مکانی در جهان می باشند، و فضایی در بر گیرنده تمام اشیاء مادی است. فضای مطلق ویژگیها را از نظر تمرکز و پراکندگی مورد توجه قرار می دهد، اما فضای رابطه ای، به نحوه قرار گرفتن مکانها در ارتباط با یکدیگر توجه دارد انشتین هر دو مفهوم فضا را ابزارهایی برای فهم آسانتر تجارب حسی می داند، معماران فضای شهری را حجمی از معماری می دانند که دارای پیوستگی است (سیف الدینی، ۱۳۸۴، ص ۳).

جغرافیدانان در تولید فضا، بخصوص فضای شهری، علاوه بر کالبد و فیزیک، ادراک، باورها، عقاید، ایدئولوژیها، ویژگیهای فرهنگی، سطح آگاهی و به طور کلی شیوه تفکر از جمله نقش اقتصاد سیاسی و نظامهای فرهنگی را قاطع می دانند. از فضای شهری تحلیلهای و تعاریف زیادی شده است و هر یک بسته به دیدگاه خود آن را از جهات مختلف مورد بررسی قرار داده اند. فضای شهری آن بخش از فضا است که به وسیله شهر اشغال

شده است و یا دست کم به ضرورت کارکرد درونی، کانونهای جمعیتی مورد استفاده قرار گرفته است، این فضا مشتمل است بر محدوده های ساخته شده، شبکه راههای ارتباطی، قرارگاهها مؤسسات صنعتی مؤسسات حمل و نقل، باغستانها، اماکن ویژه سرگرمی و تفریح، محلهای مخصوص گذران اوقات فراغت، یعنی آن بخش از فضا که در دسترس شهرنشینان قرار دارد (دولفوس، ۱۳۷۴، ص ۱۰۳).

فضای کاملاً مجهز که به سبب انبوهی و تراکم شدید مؤسسات و رقابت بسیار سخت در امر استفاده از زمین، فضایی گران قیمت به حساب می آید امری که به سبب لزوم دستیابی به حداکثر سودآوری، در نهایت به تمرکز فعالیتهای بسیار فشرده و متراکم می انجامد که در متر مربع بیشترین میزان بازدهی را دارند. ایجاد دگرگونی در این فضا به مراتب دقیق تر و پرهزینه تر از فضاهای دیگر است و علت آن گسترش دامنه جریانها در بخش محدودی از فضا است. از این رو در اینجا سروکار با فضایی است که در برابر دگرگونی ها و نوآوریها، واکنشی مساعد از خود ابراز می دارد؛ فضایی که با این همه، بر اثر رویدادهای که خود عرصه آن بوده در چند دهه اخیر ناگزیر به تحمل دگرگونیهای بسیار شدید شده است. در زمانهای گذشته چون اساس اقتصادی اکثر شهرها، کمتر بر بخش خدماتی استوار بود، اکثراً فعالیتهای بخش اول، یعنی کشاورزی در بیرون از شهرها تعیین کننده رشد شهر بود و فضای شهری دیرتر تغییر و تحول پیدا می کرد و تقریباً در یک مدت زمانی پایدار و ثابت می ماندند. اما با غالب شدن بخش بازرگانی و پررنگ شدن فعالیتهای مربوط به سومین گروه شغلی یعنی خدمات، فضاهای شهری دائماً در حال تغییر و تحول هستند، آنچنان که شهرها در یک محدوده زمانی کوتاه ممکن است کارکردها و فضاهای متفاوتی، تحت تاثیر عواملی همچون سیاست، اقتصاد، فرهنگ، ایدئولوژی و... داشته باشند. شهرها با آرایش محله ها، با توالی استفاده از مقر خود و با مکان گزینی، در واقع انعکاس تاریخ گذشته و تجسم تحولی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، فضای جغرافیایی خود

هستند. شهر سازواره ای زنده به شمار می آید که عناصر تشکیل دهنده آن مدام در حال تغییر است، به کاستی و ضعف می گراید، از نو زائیده می شود و مدام در فضا در حال تغییر و جابجایی است. فضای شهری فضایی است بغایت متمایز و متفاوت از هم، این تمایزها و تفاوتها در عین حال بر اثر مکان گزینی کارکردهای تکمیلی و یا انحصاری و ترکیب اجتماعی جمعیت پدید می آید.

اقتصاد سیاسی و فضای شهری

اقتصاد سیاسی، یکی از پایه های تحلیل فضای نظامهای اجتماعی است و جغرافیدانان بیش از هر رشته دیگری وظیفه تشریح آن را بر عهده دارند، زیرا دید جغرافیا یک دید ترکیبی است. برنامه ریزان شهری نیز نقشی خاص برای اقتصاد سیاسی فضای شهری قائلند، ولی تنها با این دید نمی توان یک تحلیل جامع ارائه داد. پیچیدگی این نظامها مانع از آن است، که بتوان به ترسیم شکل دقیق آنها توفیق یافت عواملی که در این امر به مداخله می پردازند بیش از حد متعدّدند، تا آنجا که اگر بخواهیم تمامی آنها را به طور همزمان به حساب آوریم، ممکن است در توضیح و تفسیر مسئله نتوانیم به راحتی توافق یابیم. تاملی کلی در باره موضوع ما را بر آن می دارد تا مطالعات را بر پایه مدلهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی از فضا متکی کنیم. سازماندهی فضای شهری، بوسیله نیرهای تاثیرگذار، از جمله اقتصاد سیاسی متفاوت است. آنچه که مشخص کننده مناسبات موجود در فضای اشغال شده به وسیله یک جامعه صنعتی است آن است که شبکه های بسیار پیچیده و متراکم روابط و مناسبات، لزوماً همگرا و منقسم به سلسله مراتب نیستند؛ در حقیقت آنچه در این میان بیش از سلسله مراتب حائز اهمیت است مقارنه نظامهای منساباتی است که تار و پود آنها در فضا تنیده می شود؛ وهمچنین سیال بودن جریانها و ناهمسانی شتاب آنها است. سلسله مراتب، اعتباری کمتر از توزیع و پراکندگی ارتباطها و وابستگیها دارد و خود چیزی نیست مگر عاملی که احتمالاً قادر است این توزیع و پراکندگی را تسهیل کند. در فضای کشور های کم رشد رشته

روابط طبقاتی یا به بیانی کلی تر بهره کشی است و این بیان در باره نظرات افرادی مانند متفکر برجسته ایتالیایی آنتونیو گرامشی محسوب می شود که از طریق بررسی رابطه متروپل های شمال ایتالیا و نواحی کشاورزی و نواحی کشاورزی و عقب مانده جنوب، یعنی سلطه میلان و تورین به عنوان مرکز هدایت کننده توسعه، کوشید تا ثابت کند که ایالت پیشرو شمال کارکرد مشابه طبقه حاکم در مبارزه با وحدت ملی داشته و لذا توسعه ناهمگونی مکانی سرمایه داری را تضمین می کند (پیران، ۱۳۷۰، ص ۷۸).

اقتصاد سیاسی پیوند بسیار محکم با نظامهای اجتماعی - اقتصادی مختلف دارد و به همین دلیل است که هر یک از نظامهای رادیکال لیبرال، محافظه کار و ... تاثیر ویژه ای را از نظر اقتصاد سیاسی بر فضای شهری می گذارند. در اقتصاد سیاسی، کیفیت توزیع جغرافیایی سرمایه، درآمد، خدمات، سهم بخش خصوصی و بخش دولتی در برنامه های اقتصادی و امر توسعه، تخصیص منابع، نابرابری میان شهر و روستا و وضع قوانین اقتصادی، همه در ارتباط با هم، سازمان تولید یک کشور را به وجود می آورند و هدف این سازمان تولید را نیز اقتصاد سیاسی تعیین می کند (شکویی، ۱۳۸۱، ص ۱۰۳).

هدف اقتصاد سیاسی فضا، کشف الگوهای فضایی فرایند تولید، توزیع، مصرف و نقش دولت و گروهها و طبقات اجتماعی در شکل بخشی به این الگوها است. یکی از ویژگیهای مثبت متفکرانی که کم و بیش به دیدگاه مکتب اقتصاد سیاسی فضا تعلق دارند، پذیرش این حقیقت است که نظریه در مجموع و نظریه شهر و شهر نشینی [از دیدگاه اقتصاد سیاسی فضا] به صورت فرایندی است (پیران، ۱۳۷۰، ص ۷۸) در زمان ما مطلوب است اقتصاد سیاسی فضا به عنوان عاملی تعیین کننده در همه کشورهای بخصوص کشورهای جهان سوم در قانون تحلیلها و شناخت واقعیتها قرار گیرد تحولات مهم اقتصاد سیاسی، اجتماعی و فرهنگی چند دهه اخیر در سطح کشورها، منطقه نظام اقتصادی سیاسی نوینی در جهان پدید آمده است

های وابستگی در سطوح و در مقیاس مختلف با یکدیگر بر خورد می کنند و یا به تعبیر رایج در میان اقتصاددانان، در بخشهای گوناگون فضای جغرافیایی به نوعی عدم انعطاف بر می خوریم که با آهنگی ناموزون به حیات و تحول خود ادامه می دهد. سازماندهی فضا مبتنی بر حضور بافتی بسیار متراکم، از مجموعه ای به هم تنیده، گوناگون، پیچیده و تکمیل کننده است که با گونه ای شبکه بندی که گره مستحکم آن را شالوده ریزی شهری تشکیل می دهد در ارتباط قرار دارد، یک تصمیم گیری به سبب پیوستگی و تسلسل مناسبات، بخشهای وسیعی را تحت تاثیر قرار می دهد (کلاول، ۱۳۷۳، ص ۷۳).

واژه اقتصاد سیاسی برای اولین بار در قرن شانزدهم بکار برده شد و در قرن هفدهم در بیشتر تحلیلهای اقتصادی، سیاسی و شهری از آن کمک می گرفتند، بخصوص در رابطه با انواع فضای تولیدی خاص نظامها و ایدئولوژیهای مختلف، رویکردی دوچندان داشت. بررسی های اقتصاد سیاسی ابتدا در نوشته های جیمز استوارت مطرح شد و سپس دیوید ریکاردو اولین اقتصاد دانی بود که در زمینه اقتصاد سیاسی، نظریاتی را با توجه به سه عامل سرمایه دار، مالک و کارگر مطرح ساخت. اقتصاد سیاسی بخشی از دانش اقتصاد است که رابطه میان سیاست و اقتصاد، به ویژه، نقش قدرت در تصمیم گیریهای اقتصادی بحث می کند، اقتصاد سیاسی عبارت است از بررسی جریانهای اجتماعی و نهادینی که از طریق آنها گروههای معینی از طبقات متنفذ اقتصادی - سیاسی، تخصیص منابع تولیدی کمیاب را در حال و آینده، در جهت منافع خود مهار می کند (شکویی، ۱۳۸۱، ص ۱۰۰).

اختصاص بودجه های قابل ملاحظه ایجاد انستیتوهای مطالعات مسائل شهری و تقویت سازمانهای موجود، سبب اشاعه مکتب اقتصاد سیاسی فضا، بخصوص در اروپا شد. دیدگاه اقتصاد سیاسی فضا، فضا را در محدوده ملی و بین المللی پدیده ای می داند که تولید می شود، سپس می کوشد تا مکانیسمهای حاکم بر تولید فضا را کشف نماید و در این رهگذر اولین نتیجه گیری آن است که فضا مستقیم و غیرمستقیم، انعکاس

شناخت این نظام مستلزم شیوه های نو و وضع نظریه های جدید است.

ولی باید توجه داشت که اقتصاد سیاسی هر منطقه یا حاکم بر آن، در ایجاد فضای آن تنها عامل نمی باشد بلکه یکی از عوامل تعیین کننده است. اگر چه رهیافتهای اقتصاد سیاسی بر مبنای استفاده از شیوه و نظریه های علم اقتصاد سودمند می باشد، با وجود این چهار چوبی جامع و قابل قبول ارائه نمی کند، مفاهیم، متغیرها و روابط علی، هنوز به طور منظم بسط نیافته اند، نقش عوامل سیاسی و دیگر عوامل غیر اقتصادی ناچیز شمرده می شود. در حقیقت یک متدولوژی یا نظریه اقتصاد سیاسی یکپارچه، نیازمند داشتن درکی کامل از فرایند تغییر اجتماعی، از جمله روشهایی است که از طریق آن جنبه های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جامعه بر یکدیگر اثر متقابل می گذارند. از این رو به نظر می رسد اقتصاد سیاسی بیشتر برای نشان دادن مجموعه ای از سؤالاتی است که باید به وسیله ترکیبی التقاطی از شیوه های تحلیلی و دیدگاههای نظری مورد بررسی قرار گیرند. به طور مثال در یک اقتصاد سرمایه داری در امر توسعه اقتصادی، عامل بازار تنها تعیین کننده نمی باشد؛ بلکه نیروهای اجتماعی - سیاسی خارج از بازار نیز در این امر دخالت دارند، در جهت شناخت این نیروها، لازم است اقتصاد سیاسی سرمایه داری، گردش سرمایه در داخل کشور و خارج آن، ایدئولوژی نظام حکومتی، تحلیل سیاست توسعه درونزا و برونزا در نظریه های مربوط به وابستگی بررسی گردد تا نقش این عوامل در شکل گیری نواحی جغرافیایی شناخته شود. با این طرز تفکر جغرافیای کشورها، نواحی، شهرها و روستاها حاصل کارکرد اقتصاد سیاسی می باشد و مکان و فضا را نیز اقتصاد سیاسی تولید می کند (شکویی، ۱۳۸۱، ص ۱۰۳). اندیشه و تصور نهفته در پشت سر هر برنامه ریزی فضایی، شامل نگرشهای اقتصاد سیاسی به امر توسعه و موانع توسعه می تواند درجه موفقیت برنامه را بر حسب هدفهای آن تضمین کند.

برنامه ریزی به طور روشن و کاملاً مشخص یک فعالیت

سیاسی محسوب می شود که از ایدئولوژی سیاسی مسلط بر جامعه منشا می گیرد. به هنگام برنامه ریزی، طراحان آن از منافع عمومی، مفاهیم مختلفی را به کار می گیرند، این عده همواره تحت تاثیر فشار سازمانهای دولتی، یا گروههای فشار قرار دارند. از این رو چشم انداز جغرافیایی که در پایان مراحل برنامه ریزی در فضای زندگی به وجود می آید، نمادی از ایدئولوژی سیاسی مسلط بر جامعه می باشد در این راستا برنامه ریزی در ایدئولوژی های مختلف، چهره های جغرافیایی مختلفی بوجود می آورد؛ و این چهره های گوناگون جغرافیایی، هر یک بیانگر میزان و سهم منافع در ایدئولوژی های سیاسی می باشد. مثل این است که هر ایدئولوژی و فلسفه سیاسی برنامه خاص خود را دارند که افتراق مکانی ناشی از این امر است. (شکویی، ۱۳۸۲، ص ۵۰). نمونه گویای تاثیر اقتصاد سیاسی سرمایه داری بر شهر رواج الگوی مصرف گرایی و نیز توسعه حومه نشینی است. توسعه حومه نشینی و رشد حومه های شهری در واقع نشان دهنده اراده سرمایه داری برای مقابله با گرایش فزاینده، کاهش سطح مصرف در اقتصاد سرمایه داری است و چنین اقداماتی کاملاً بر شکل گیری فضا، فاصله بر پایه طراحی های نظام حمل و نقل و دسترسی تاثیر گذارده است که اقتصاد سیاسی متغیر مستقل شکل گیری فضا به حساب می آید که خود به عنوان متغیر وابسته مطرح شده است (پیران، ۱۳۷۰، ص ۷۰).

در رابطه بین اقتصاد سیاسی و جغرافیای شهری، تاثیر ایده ها، افکار و اقتصاد شهر و ارتباط آن با صورتبندیهای فضایی در شهر از اولویت خاصی برخوردار است. در این دیدگاه مرز های رشته جغرافیا، کمتر مورد نظر است هدف اساسی دیدگاه اقتصاد سیاسی، در جغرافیای شهری، این است که مسائل جامعه شهری را به صورت گسترده و با تاکید در شیوه تولید مسلط بر آن تحلیل کند؛ از این رو در ایالات متحده، تحلیل اقتصاد سیاسی از مسائل شهری، پایه و اساس جغرافیای رادیکال محسوب می شود و در بیشتر موارد از مکتب ساخت گرایی تاثیر می پذیرد؛ بدین سان با تحلیل

اقتصاد سیاسی از مسائل شهری تنها بر سه عامل مهم تاکید می شود: ۱- اقتصاد بازار؛ ۲- رفاه اجتماعی؛ ۳- شیوه تولید (شکویی، ۱۳۸۰، ص ۲۱). در کشورهای با نظام سرمایه داری سه معیار ذکر شده در تحلیل اقتصاد سیاسی از مسائل شهری پایه و اساس می باشد و سیستمهای شهری با تاثیر گذاری از این سه عامل به وجود می آیند، و کارکرد آنها نیز بر اساس این سه عامل تعیین می شود. توسعه اقتصاد سیاسی شهری مارکسیستی، به سالهای ۶۵-۱۹۶۰ بر می گردد و علت آن نیز بی توجهی و غفلت مارکسیسم، در باره پدیده های مکانی و محلی بود. دیوید هاروی، نماینده مکتب جغرافیای رادیکال و برجسته ترین جغرافیدان نیمه دوم قرن بیستم و کاستلس جامعه شناس، مطالعاتی در رابطه با اقتصاد سیاسی و فضا، انجام داده اند

دیوید هاروی میان رقابت و شکل شهری، که موجب از خود بیگانگی اجتماعی شهری می شود رابطه ای برقرار کرد؛ بدین سان که او مسائل شهری را با نقد از خود بیگانگی سرمایه داری در نوشته های آغازین مارکس و انگلس و نیز نقد هایی از این نوع در قرن بیستم مرتبط دانست. هاروی و کاستلس در باره برداشت فضا به طور ضمنی برای بکارگیری الگوهای نظری، نابرابری فضایی در زمینه مسائل فضایی، استدلالهایی را مطرح کردند. این امر منجر به مباحثات طولانی در باره خصلت فضا و اینکه چه چیزی طبیعی است شد (ادل، ۱۳۷۵، ص ۲۲). شهرهای کنونی جهان سرمایه داری، نتیجه تغییر و تحولات بسیار پر پیچ و خمی است که تدریجا به چنین شکلی در آمده و بازتاب تاریخی و تکوینی شکل گیری خود هستند. سرمایه داری در طول تاریخ شهر را باز آفرینی می کند

از دیدگاه کلاسیک های مارکسیست، از جمله مارکس و انگلس، تقسیم شهر و روستا به تقسیمات طبقاتی که با شکاف میان خراج بگیران شهری و دهقانان آغاز شد، با پیدایش طبقات مدرن یعنی طبقه بورژوازی و پرولتاریا در محیط خاص شهرنشین فئودالی به انجام رسید، مربوط می شود. مبادله و چرخش بی وقفه انباشت، لایه های از رسوب صنعتی را در

فضایی جغرافیایی ته نشین می سازد، سپس در دوره سرمایه داری پیشرفته رنگی دیگر به خود می گیرد. در دوره سرمایه داری پیشرفته، شهرهای صنعتی نه فقط بزرگتر از شهرهای صنعتی اولیه، بلکه بزرگتر از بزرگترین شهرهای بازرگانی بودند. آنها الگوهای داخلی فضایی و اجتماعی مختلفی داشتند که بر بیشتر شدن کنترل کار و سرمایه تاثیر می گذارد، در آغاز قرن بیستم تحت تاثیر همان سرمایه داری پیشرفته برخی از صنایع شروع به تغییر مکان از کلان شهرها، که به تازگی گسترش یافته بودند، به سوی نواحی حومه یا شروع به بازگشت به شهرهای کوچک کردند؛ حرکت داراها به سوی حومه سرعت گرفته و به بخشهایی از طبقه زحمتکش نیز تسری یافت. شهرهای جدید بی حضور جمعیتی که در مراکز شهرهای تجاری و صنعتی متمرکز می شوند، پدید آمدند با این همه برخی از شهرها، چه جدید و چه قدیم، با تراکم فوق العاده نواحی اداری در مرکزشان توسعه یافتند، این رویداد عزیمت صنایع را از مرکز، از طریق افزایش ارزش اموال، شتاب بیشتری بخشید. در این شهرهای جدید دولت نقش تازه و فعال تری در اداره امور شهر و کنترل اجتماعی بر عهده گرفت. مارکسیستها در ابتدا حاشیه نشینی را به صورت خارج ماندن از بخش مدرن در یک اقتصاد دو گانه می دانستند، اما آنها با تعریف مجددی آن را به عنوان شرایط ایجاد شده به وسیله روابط ناشی از مراکز سرمایه داری پیشرفته ارائه دادند و حاشیه نشینی را به مثابه تحمیلی بر تهی دستان می دانند.

گسترش شهری در کشورها با نظام برنامه ریزی سوسیالیستی، اشکال دیگری به خود می گیرد، این تلاش گاه به عنوان نمونه بارز تا مین مسکن عقلایی، بدون شرایط بازار در نظر گرفته شده اند؛ به طور مثال در اتحاد جماهیر شوروی، رانت مطلق از نوعی که به وسیله تکه پاره شدن مالکیت و تولید پیشه وری تحمیل شده بود، از بین رفته و پیشرفتهایی در شیوه پیش ساخت حاصل شده بود؛ با این همه، به وسیله سایر ناکارائیها در ساختمان سازی که بعضی از آنها ناشی از انحصار دولتی ساختمان یا جلوگیری از رانت های انحصاری محلی سرکوب

شده بود، بی اثر شد. به طور خلاصه ویژگی‌های شهرهای سوسیالیستی را می‌توان به شرح زیر خلاصه کرد:

۱- محلات قدیمی به شرط داشتن ساختمانهای باستانی، به ویژه هندسی، مورد حفاظت قرار می‌گیرد و محلات باستانی و قدیمی، منهدم در جنگ جهانی دوم، با احتیاط لازم و با همان طرح قدیمی بازسازی می‌شود؛

۲- بخش اداری و فرهنگی شهر به طور وسیع گسترش داده می‌شود و برعکس بخش بازرگانی شهر، به سبب عدم بازار و بازرگانی آزاد در حد امکان خلاصه شده است؛

۳- در محلات سکونتگاهی، تباین اجتماعی به چشم نمی‌خورد؛ اما آپارتمانها برحسب تقدم و با در نظر گرفتن شغل افراد به آنان داده می‌شود؛

۴- کوچه‌های نوساز به همراه فضا‌های وسیع با آینده نگری خاص ساختمان شده و بدین ترتیب از غلظت تراکم خوابگاهی این محلات کاسته شده است؛

۵- شبکه شهری، متناسب با فعالیت و تخصص شهرها که اصولاً صنعتی هستند، شکل یافته و سعی شده است که شهرها نافرشته سازمان یابند و بخش صنعتی شهر به وسیله فضاهای خالی، که اصولاً برای توسعه فضای سبز در نظر گرفته می‌شود، از بخش اقامتگاهی آن کاملاً جدا باشد؛

۶- شهرهای قابل توسعه جهان سوسیالیستی، شهرهای زراعی هستند که برای سکونت کشاورزان و عرضه خدمات به آنان ساختمان می‌شود؛ در این شهرها ساختمان‌های اداری از ساختمان‌های بهره برداری جدا است (همان، ۱۳۸۳، ص ۵۴). اقتصاد سیاسی کشور های جهان سوم برگرفته و ریشه در کشورهای سرمایه داری دارد، این کشورها بعد از اینکه به صورتهای مختلف تحت تاثیر استفاده و بهره برداری، کشورهای غرب قرار گرفتند، اکثراً به صورت مستعمره و بعضی به صورت نیمه مستعمره، فضای شهری خود را با توجه به تفکرات جهان اول شکل دادند. بر اساس نظریه نظام جهانی، روابط تجاری، به نظام استعماری و شبکه به هم مرتبط مستعمرات در قرن شانزدهم و هفدهم میلادی جان بخشید

و لذا قدرتهای ساکن متروپل یا مرکز، بر جهان استعمار زده حکمروایی آغاز کردند. استعمار نه تنها رابطه اقتصادی و مبادله نابرابر را بنیان نهاد، بلکه توسعه شهری صنعتی مستعمرات را به تاخیر انداخته، جهت آنها را تغییر داد، چنین رابطه ای به ناهمگونی فضای ملی جهان سوم انجامید و چندشهر را در منطقه جان بخشید تا صدور مواد خام و واردات کالا را سامان دهند. این امر به دوگانگی اقتصادی، اجتماعی و فضایی منتهی شده است؛ با پایان دوران استعمار آشکار، شرکتهای چندملیتی و نهادهای مالی، چنین فرایندی را باز تولید می‌کند، متروپلهای کشور های پیشرفته در واقع مرکز کنترل نظام جهانی اند و دستیابی به منابع کشور های فقیر را هدایت می‌کنند. پس فرایندها و صورتبندی های فضایی و روابط طبقاتی، عناصر ساخت تولید و تجارت جهانی اند (پیران، ۱۳۷۰، ص ۸۱).

دربعضی از کشورها، ورود سرمایه داری همزمان است با رشد طبقات میانی، که موجب می‌شود اراضی شهری مرغوب، باغها و فضاهای طبیعی به گونه ای سخت و نا به هنجار به زیر ساخت و ساز برود. مناطق مرکزی و بافت های کهن و هسته های اصلی شهر، زیر فشار الگوهای جدید مصرف، به ویژه حمل و نقل قرار می‌گیرد. کارگاههای کوچک که قرار است رو به اضمحلال بروند، به دلیل ساختار عقب ماندگی و عدم تشکیل بازار و فرایند انباشت، توسعه می‌یابند و خود خریدار تکنولوژی و تجهیزات خارجی یا تجهیزات متکی به قطعات وارد شده از کشور های خارج می‌شوند. آلودگی های فضایی (هوا و زمین) در واقع نهادی می‌شود. کارگاههای کوچک، به عوض آنکه غم اضمحلال بر چهره شان بیفتد و به تدریج از صحنه بیرون روند، با روحیه ای کاسبکارانه و با فعالیتی تکراری، از هر خرده فضایی سود می‌جویند؛ راه پله ها محل فروش جوراب، لباس زیر و شانه می‌شود زیرطاقیهای طبقات آخری ساختمانهای کهنه، پراز ماشین جوراب بافی، کشفاف و تولید همبرگر می‌شود. ساختمان سازی بر بنیاد بافت کهن با ارزان ترین مصالح و با ابعادی که متناسب با این فعالیتها

حتی در کوچکترین تغییرات به تقلید از شهرهای قدرتمند از نظر سیاسی، اقتصادی، فرهنگی می پردازند و جهان در قرن بیست و یک همچون دهکده ای است که همه همدیگر را خواهند شناخت.

جهانی شدن یا جهانی سازی واژه بسیار متداول امروزی است و به روندی گفته می شود که در آن مردم، بنگاهها و حکومت ها در سراسر جهان به طور روز افزونی به یکدیگر وابسته و با هم ادغام می شوند. جهانی شدن می تواند به عنوان منبعی برای فرصتهای بزرگ باشد؛ بازارها، نیروی کار، شرکای تجاری، کالاها، خدمات و مشاغل جدیدی فراهم می شود، ولی می تواند خطر رقابت را نیز به وجود آورد که آن فعالیتهای اقتصادی را که قبل از جهانی شدن کار آمد بود متزلزل کند. این واژه ابتدا در دهه ۱۹۸۰ برای بیان تغییرات بزرگی به کار گرفته می شد که در محدوده بازرگانی بین المللی، و نیز جریانات سرمایه قرار داشتند، این واژه همچنین برابری در آمدی را بین فقراء و اغنیا، رشد و قدرت روز افزون شرکتهای فراملیتی نسبت به دولتهای ملی و نیز ادغام بین المللی، گسترش بازارهای آزاد و تجارت آزاد را بیان می کرد (فرزام، ۱۳۸۴، ص ۱۱۶).

از طرفی دیگر می توان، جهانی سازی و جهانی شدن را جزء جدایی ناپذیر نظام سرمایه داری و نتیجه ادغام بنگاههای کوچک در بنگاههای بزرگ، تشکیل انحصارات قدیمی، ایجاد مازاد اقتصادی و ادغام بازارهای محلی در بازارهای کشورهای بزرگ سرمایه داری، دانست. فضای شهری در اکثر کشورها تحت تاثیر نظام جهانی به یک فضای مصرفی و تقلیدی کامل از کشور های سرمایه داری تبدیل می شود، چندین شهر به عنوان مبدا و پخش کننده الگوهای شهری چه از لحاظ فیزیکی و چه از لحاظ اجتماعی و فرهنگی در خواهند آمد و چون دیگر شهرها قدرت رقابت با آنها را ندارند در نتیجه هیچ وقت به عنوان تولید کننده الگوی فضایی عمل نمی کنند.

در اقتصاد های مدرن شهرها، به دلیل صرفه جوییهای تجمع و

هستند، شکل می گیرد. در این شرایط ناگهان چند گروه از نهاد ها و سازمان های دولتی و شهری پیدا می شود- در ایران شهرداری- شروع به کشف رانت حاصل از تمرکز فعالیت های تجاری و انباری و خرده پیشه وری فعالیت های متمرکز بازاری و سوداگری بسیار پر مایه می کنند، و با صدور اجازه افزایش تراکم و طبقات ساختمانی، بی قواره ترین و آسیب رسان ترین شکل ممکن برای خود ایجاد در آمد می کنند. نتیجه این امر از حیث اقتصاد سیاسی در کشور های کم توسعه پیرامونی آن است که انبوه کارگران نا آشنا با فرهنگ صنعتی از یک سو و انبوهی از طبقات میانی بی پیوند افقی و عمودی- از حیث فرهنگی و اجتماعی- از سوی دیگر وارد مناطق شهری می شوند. مراکز شهر و بافت قدیم از سوی هر دو گروه در معرض تهاجم قرار می گیرد. در حالی که اقشار نوکیسه و خانوار های جوان و تازه تشکیل شده طبقه میانی بالا، فضاهای مرغوب را نشانه می روند بافت مرکزی نیز به همین ترتیب جابجایی گروههای اجتماعی را تجربه کرده است. در همین اثنا شبکه بالای سوداگران، بازارهای امکانات و توانمندیهای ویژه خود را تقویت و در فضای مخصوص به خود تحکیم می کنند (رئیس دانا، ۱۳۸۱، ص ۲۸۱).

به هر حال انبار شدن، سکونت اقشار کم در آمد و شبکه سوداگری حقایقی هستند در ارتباط مستحکم دیالکتیکی و سیستمی با فضا و کالبد محیط، کالبد و فضا به نوبه خود آثاری ساختاری و پابرجا بر مناسبات اجتماعی باقی می گذارند که رستگاری آنها تنها می تواند به مسخ شدگی کالبد و اثر بخشی پنهان با دیگر گونه آن کمک کند. طرحهای بافت مسئله دار، طرحهای نجات بافت کهن، مطالعات فضای قدیمی، مانند بازار و میدان ها و خیابانهای هویت دار مرکزی، باید در روند عمومی، شامل مطالعات تاریخی و فرهنگی، مناسبات اجتماعی، روابط اقتصادی، اقتصاد فضا و کالبد، کالبد شناسی دقیق، برنامه ریزی و سنجش محیطی و فضایی و بالاخره رابطه متقابل فضا - جامعه شکل بگیرد. جهانی شدن امروزه واژه ای متداول است که تا ثیر آن بر شهرها نیز نمایان است شهرهای امروزه دیگر

مقیاس، ترکیب ارگانیک سرمایه و برخی عوامل دیگر، کانون انباشت سرمایه ثابت یا همان اموال غیر منقول است و وظیفه برنامه ریزی منطقه ای در تامین رشد اقتصادی با اتکاء به مفهوم انباشت، جلوگیری از حاشیه ای شدن فضا (نابرابری فضایی) حفاظت از منابع ارزشمند محیطی و میراث فرهنگی، توسعه فرهنگ و آموزش در جهت تحقق توسعه پایدار منطقه ای امری ضروری است (ملک عباسی، ۱۳۸۴، ص ۶۰).

نظریه های طراحی فضاهای شهری

مقدمه

اختیار گرفته شده است و فاصله میان نقاط و اشیا^۱. این

معانی نشانگر برخی از موارد درک مشترک از این واژه اند که در زندگی روزمره به کار می رود. همچنین تصویرگر پیچیدگی این مفهوم و اشاره گر به مباحثی عمیق و ریشه دار درباره فضا است که مدت هاست که مطرح اند. اگر جستجوی مان به دنبال رویکرد فضا را در بطن علوم اجتماعی آغاز کنیم، با عدم حضور این واژه در اکثر کتاب های مرجع جامعه شناسی مواجه می شویم (هولت، ۱۹۶۹؛ میچل، ۱۹۷۹؛ آبرکرومبی، وترنر، ۱۹۸۴؛ بودون و بوریگاد، ۱۹۸۹؛ مارشال، ۱۹۹۴) و این گواهی است بر این مطلب که تاکنون جامعه شناسان به ندرت علاقه ای قوی به فضا از خود نشان داده اند. اما با رجوع به حوزه فلسفه و سابقه طولانی مباحث و موضوعات فلسفی مربوط به مفاهیم فضا در می یابیم که مباحث فلسفی درباره فضا، در سه قرن گذشته تحت سیطره دوگانگی میان انتخاب نظریه های مطلق در برابر نظریه های رابطه ای بوده است. ایزاک نیوتن به نظریه فضایی مطلق شکل داد و او فضا (و زمان) را اشیایی واقعی می دانست، یعنی مکان هایی برای خودشان، آن گونه که برای تمام چیزهای دیگر (به نقل از اسپیک، ۱۹۷۹: ۳۰۹).

طراحی فضاهای شهری

عمده متون مربوط به فضای عمومی شهری و محتوای آن در بررسی های خود از ابعاد کالبدی و فعالیتی فضای شهری به سه منبع «زندگی اجتماعی در فضاهای شهری کوچک»^۲

یکی از مسایل بنیادین در شناخت و درک نقش محیط ساخته شده در زندگی مردم و نیز کسب توانایی در طراحی و دگرگونی آن در راستای ایجاد تأثیرات مثبت، فهم چرایی معنای محیط است. فضای اطراف اصلی ترین معیار تعریف محیط است، قرابت معنایی این دو مفهوم در مباحث طراحی شهری به نحوی است که محیط شهری ساخته شده را با در نظر گرفتن شروطی، فضای شهری می نامند. بنابراین هر تعریف، توصیف یا تبیین ماهیت کارکرد محیط باید با توجه به چیزی در فضای اطراف ما باشد. از این رو شناخت مفاهیم فضا شاید در مرحله اول شناخت محیط اطراف و در نهایت ساختار فضای شهری باشد. اغلب درباره فضا مطالبی می شنویم، واژه ای که به سادگی و آسانی در انواع زمینه ها از آن استفاده می کنیم. طوری آن را به کار می بریم که گویی این واژه از قید هر نوع مسأله و تناقضی آزاد است و مثل اینکه همه ما، بر سر آنچه معنی فضا است با هم توافق داریم. با این حال اگر کاربرد خودمان را از این واژه بررسی کنیم، تعدد معنایی اش اکثر ما را متعجب خواهد ساخت. فرهنگ انگلیسی آکسفورد دست کم ۱۹ معنی برای این واژه می آورد، که از جمله می توان به اینها اشاره کرد: **گستره ای پیوسته که در آن اشیا وجود دارند و حرکت می کنند، مقداری از یک منطقه که چیز خاصی آن را اشغال می کند یا برای هدف خاصی در**

۱. فضاهای شهری به طور کلی نظم عمومی جهان انسانی را بازتولید می کند. در این فضاها تماس میان شهرنشینان اتفاقی آنی و زودگذر است. به زعم جین جاکوبز منتقد معماری آمریکایی؛ پیاده روهای شهری به مثابه یک فضای عمومی در به وجود آوردن یک فضای همدلانه و جو اعتماد و صمیمیت میان افراد موثرند (ادعای جاکوبز با ملاحظه فضای عمومی شهرهای توسعه نیافته به راحتی قابل نقد است). فضای عمومی شهر همانطور که از نام آن پیداست، یک فضای «عمومی» است. عمدتاً به فضای عمومی شهر به عنوان یک واحد محیط شناختی «Ecological Unit» نگریسته می شود و مباحث شکل گرفته پیرامون آن یک نوع ریخت شناسی «morphology» صرف است.



تصویر بالا. یکی از معیارهای طراحی شهری پاسخده، ایجاد فضایی مطلوب و بستری برای تعاملات اجتماعی و مراودات شهروندی است که امکان حضور گسترده شهروندان را فراهم کرده و به فعالیتهای اجتماعی امکان می دهد؛ مآخذ: آرشینو نگارنده.

اثر ویلیام وایت^۳ در ۱۹۸۰، «زندگی در بین ساختمان ها»^۴ اثر جان گهل^۵ در ۱۹۸۷ و «مکان های مردمی: راهنمای طراحی فضای باز شهری»^۶ اثر کلیر کوپر مارکوس^۷ و کارولین فرانسیس^۸ در ۱۹۸۸ ارجاع می دهند.

مارکوس به بررسی انواع میادین شهری پرداخته، وایت پی از بررسی اجزا و عناصری همچون فضاهای نشستن و به دنبال آن عناصر محیطی همچون باران، خورشید و غیره، بحث مثلی بند^۹ در فضای شهری را مطرح کرده و گهل سه گونه فعالیت عمومی شهری را مورد بررسی قرار می دهد.^{۱۰} یک فضای شهری می تواند متناسب با نیازهای زمانی و مکانی افراد

جامعه، خصلت مطلوب یا نامطلوب پیدا کند. بسته به میزان همخوانی و همخوانی کارکردی با اهداف مورد انتظار، مقیاس و حجم روابط، تطابق و تناسب با نیازهای روزمره گروه های اجتماعی و همخوانی با کلیت ساختار شهر، فضای شهری می تواند از وجوه برجسته تری از نظام مطلوب بهره گیرد. فضای شهری در عین دارا بودن ارزش های اجتماعی و فرهنگی جامعه، ظرف فعالیت های شهری و ضرورت های مترتب بر آن نیز محسوب می گردد.

فعالیت در فضاهای شهری

2. The Social Life of Small Urban Spaces

3. William H. Whyte

4. Life Between Buildings

5. Jon Gehl

6. People Places: Design Guidelines for Urban Open Spaces

7. Clare Cooper Marcus

8. Carolyn Francis

9. Triangulation

۱۰. برای اطلاعات بیشتر ر.ک. به:

Larice. Michel (2007) the Urban Design Reader, Rutledge, New York, PP375-348

قرار می دهد:

۱. دسته اول «فعالیت های ضروری»^{۱۱} و با اهمیت که تحت هر شرایطی اتفاق می افتند و ارتباط خاصی با ویژگی های منحصر به فرد اجتماعی ندارند. فعالیت هایی نظیر رفتن به محل کار یا مدرسه، انجام خرید، انتظار در ایستگاه اتوبوس و سایر فعالیت های عمومی و روزمره در این دسته جای می گیرند. این طیف از فعالیت ها درجات متفاوت از مشارکت اجتماعی را می طلبد؛

۲. دسته دوم از فعالیت هایی که در فضای شهری انجام می شوند را، «فعالیت های گزینشی و انتخابی»^{۱۲} تشکیل می دهند که در شرایط مناسب و وضعیت دلخواه افراد ضرورت پیدا می کنند. قدم زدن در هوای آزاد، توقف و مکث در مکان های تفریحی، نشستن و استراحت در مکان های جذاب و دیدنی جزء فعالیت های انتخابی و موردی به شمار می آیند؛

۳. دسته سوم از فعالیت هایی که در فضای شهری رخ می دهند، «فعالیت های اجتماعی»^{۱۳} هستند که بسته به ویژگی های فضای شهری طیف گسترده ای از روابط متقابل افراد را در برمی گیرد. این فعالیت ها به دلیل تأثیرپذیری از سایر فعالیت ها و فضای اجتماعی، فعالیت های نهایی نیز خوانده می شوند. شرایط خاص فضاها جهت ایستادن، نشستن، خوردن بازی کردن و غیره، این فعالیت ها را تحت تأثیر خود قرار می دهند. در فضاها شهری که فاقد جنبه های لازم جهت تقویت روابط اجتماعی هستند، تنها مقدار کمی از این فعالیت ها امکان بروز پیدا می کند که بسته به شرایط افراد نیز متفاوت خواهد بود. در مقابل در فضاهایی که از این ابعاد غنی هستند، سطح و قدر بالایی از فعالیت های اجتماعی شکل می گیرد.^{۱۴}

بسیاری از نظریه پردازان شهرسازی معتقدند که فضاها

عمومی شهری بعنوان یکی از اجزای اصلی، نقش با اهمیتی در شهر سالم دارند. این عقیده فراتر از نقش کارکردی فضاها عمومی است که معطوف به زمانی است که این فضاها، سرمایه اجتماعی را در زمانی که تعاملات اجتماعی زیادی را در این مکان ها به وقوع می پیوندد، افزایش می دهند. در مفاهیم نظری مرتبط، دامنه وسیعی از کارکردهای فضاها عمومی نظیر نقش توسعه یکپارچگی اجتماعی در قالب فرصت سازی برای رویارویی افراد جامعه، تقویت کارکردهای سیاسی جامعه به واسطه ایجاد و تقویت انجمن های آزاد در یک دموکراسی اجتماعی، عرصه ای جهت بروز نمایشات و جشن های فرهنگی، واسطه ای که هویت های خصوصی و گروهی در آن توسعه می یابند و عرصه ای جهت دسترسی عمومی و تمایزی از فضاها خصوصی، مورد مباحثه و جدل قرار گرفته است. اهمیت فضاها عمومی در مطالعات سیاست های شهروندی نیز تأکید شده است، تا جایی که آن را در جهت کلی شدن سیاست های شهری لازم و ضروری می دانند. لفور معتقد است که هر جامعه ای در تاریخ خود فضای اجتماعی مشخصی را ایجاد کرده که در این فضاها به کلیه نیازهای متنوع جامعه- از تولیدات اقتصادی تا محصولات اجتماعی- پاسخ داده می شده است (Arefi, ۲۰۰۳: ۳۳۱-۳۳۲).

فضای عمومی یک دنیای نهادی و مادی مشترک و فضای حائلی است که امکان حضور مشترک را فراهم کرده، روابط متقابل میان افراد را تنظیم می کند. ما با حضور در مکانی که دیگران نیز در آن حضور دارند به تجربه مشترکی از جهان می رسیم و به این ترتیب با همه انسان هایی که در گذشته (یا آینده) چنین واقعیت فیزیکی را تجربه کرده اند (یا خواهند کرد) پیوند برقرار می کنیم. این بخش پیوند دهنده که دوره های مختلف تاریخی را به هم متصل می کند، فضای عمومی

11. Necessary Activities

12. Optional Activities

13. Resultant Activities (Social Activities)

۱۴. برای اطلاعات بیشتر ر.ک. به:

- Gehl, Jon (1987) Life Between Buildings

- Larice, Michel and Macdonald, Elizabet (2007) The Urban Design Reader. Routledge. New York. PP375-348

- رفیعیان، مجتبی و سیفایی، مهسا (۱۳۸۴) فضاها عمومی شهری: بازنگری و ارزیابی کیفی. نشریه هنرهای زیبا، شماره ۲۳، صص ۴۳-۳۵

را از ثبات و تداوم برخوردار می سازد. ما با حضور مشترک در نهاد هایی خاص همچون آیین ها و مناسک، نمایش ها و اجراها، گفت و گوهای دسته جمعی هم می توانیم به تجربه مشترک دست یابیم (مدنی پور، ۱۳۸۴، ص ۳۱). برای تبیین عناصر، عوامل و نیروهای شکل دهنده فضای شهری:

- اولاً باید به رشته هایی توجه داشت که با اثر زندگی اجتماعی بر سازمان فضایی سر و کار دارد،
- ثانیاً فضای شهری باید بستر زندگی عمومی و اجتماعی مردم جامعه تلقی شود و
- ثالثاً محتوای اجتماعی این فضا که آن را بیش از پیش به عنوان پدیده ای اجتماعی - کالبدی می نمایاند، مورد بررسی عمیق قرار داد.

فضای شهری محصول نیروهای تاریخی و اجتماعی - فرهنگی جامعه است و شخصیت آن بیش از عوامل تکنولوژیکی و یا جغرافیایی و فیزیکی ناشی از عناصر متغیر فضا شامل، نظام فعالیت ها و عناصر پایدارتر فضا شامل ظرفیت مدنی جامعه شهری است که نیروهای اجتماعی و فرهنگی جامعه از طریق عواملی مانند نظام عواملی مانند نظام نهادها، فرهنگ و پوشش شهرنشینی این عناصر را پدید آورده و به وساطت گروه های اجتماعی و فعالیت آنها فضای شهری را شکل می دهد (پارسی، ۱۳۸۱، ص ۴۷).

مکان

با تکیه بر تعاریف پدیدارشناسانه، می توان مدعی خاص بودن ماهیت مکان در برابر مفهوم عام تر فضا شد؛ خاصیتی که ناشی از انتساب معنا، بروز تعاملات اجتماعی، در هم تنیدگی با خاطرات و در یک کلام تخصیص هویت به مکان است. از سویی دیگر، با توصیف مکان با مفاهیم امنیت و پایداری، فضا در مقابل متّصف به باز و رها بودن و عدم ثبات است. نوربرگ شولتز در پژوهشهای خود که در حد قابل توجهی متأثر از فلسفه هایدگر است، به تفاوت های ماهوی و بنیادین مکان و فضا و راه یافتن آن حتی به زبان روزمره اشاره می کند. اشاره او به این است که در محاورات روزمره، در حالی که مکانها را با

اسامی مثل میدان، مدرسه و مجتمع و شهر مشخص می کنیم، از فضاها به عنوان ارتباط های تپولوژیک، مانند قبل و بعد و زیر و روی یاد می کنیم. وی هر مکث را سبب امکان پذیری و احتمال تبدیل یک فضا به مکان می داند و فضا را به عنوان مجال جابه جایی بین مکان ها معرفی می کند. در واقع، مکان جزئی تعریف شده از فضای عام و تعریف ناشده است که در ارتباطات مشخصی با انسان و درک و عاطفه و تجربه او شکل می گیرد. مکان به مثابه یک مرکز معنا و یک حوزه توجه که بر تجربیات انسانی، روابط اجتماعی، عواطف و شناخت معرفی شده است. مرسوم ترین تعاریف نیز مکان را برآیند مؤلفه های کالبد فیزیکی، فعالیت های انسان و فرآیندهای اجتماعی و روانی معطوف به کالبد فیزیکی معرفی می مکان در تعبیر روشنتری از کانتز کنند. نیز، به عنوان یک واحد تجربه محیطی و منتج از رابطه ادراکات بین فعالیت ها و مشخصات کالبدی تعریف شده است. آنچه در خصوص ماهیت مکان مورد تأکید است، جدای از تفاوت ماهوی با مفهوم فضا، رابطه وثیق آن با مفاهیم انسانی و ادراکات و تجربیات و تعاملات اجتماعی و از سویی، اتفاق نظر بر ماهیت چند بعدی و فهم کلی نگرانه از مکان است. در باب کیفیت مکان می توان به ماحصل و برآیند کیفیت مکان اشاره داشت؛ یعنی اگر قرار باشد معیارهای کیفیت محیط سنجیده شود، باید در فراشد محصول کیفیت مکان مطلوب، این مولفه ها و معیارها را جستجو کرد. در ادامه به برخی از این برآیندها اشاره می شود.

۱. «حس مکان»: رویکردهای پدیدارشناسانه به مکان و حس مکان با گزاره های محکم و روشنی یادآوری می شوند که در پی شناساندن ماهیت حس مکان بر حیث التفاتی عمدتاً ناخودآگاهانه که مکان ها را به مثابه مراکز پرمحتوا و عمیق از وجود بشری تعریف می کنند. مطالعات مبتنی بر این رویکردها، طول و عرض تجربه در محیط، تحرکات و تعاملات اجتماعی، یا امثال آنها را دستمایه ارائه تعاریف حس مکان قرار داده اند. تعبیر پدیدارشناختی و ذهنیت گرای حس مکان، گرچه بسیار شفاف و محکم بیان شده اند، اما از سوی

منتقدان به قطعی دانستن فرضیات به رغم قابل آزمایش بودن و نیز حبس در ذهنیت و تجربه فردی و عدم قابلیت تعمیم پذیری متهم شده اند. در مقابل رویکردهای اثباتگرا که عمدتاً به رفتارشناسان محیطی منتسب شده اند، با به آزمون گذاشتن فرضیات سنتی و نیز با روشهای کمی و متغیرهای قابل سنجش و اندازه پذیر شناخته شده اند. هر چند منتقدان رویکردهای اثبات گرایانه در نقد آن می گویند که نمی توان حس مکان را به ترجیحات رفتاری و تأثیرات حسی و تعلقات عاطفی و شناخت های منطقی یا سمبلیک تقلیل داد، اما به نظر می رسد این رویکردها با تجزیه حس مکان به ابعاد و مؤلفه های آن در آزمودن پیش فرضها و اعتبار و عمومیت بخشیدن به مفاهیم آن تا حد زیادی موفق بوده اند. در سالهای اخیر مطالعاتی در جهت ارائه یک نظام سنجش و ارزیابی معتبر حس مکان و تعلقات انسانی- مکانی انجام گرفته است. این تلاشها عموماً سعی در ترجمان مفاهیم و ابعاد حس مکان به مفاهیم متناظر در پژوهشها و دانش های مرتبطی دارند که نظام ترمینولوژی و سیستم ارزشیابی تثبیت شده تر و متقنتری برای متغیرها ارائه کنند. ازجمله، نظریه های قضاوت اجتماعی با توجه به نظام ارتباطات روشن و مورد اتفاق نظر، بین متغیرها و همین طور وجود پرسش های مورد آزمون قرار گرفته و تثبیت شده برای پرسشنامه ها، مبنای برخی از این مطالعات واقع شده اند. نقطه اشتراک این پژوهشها اتکا به مفهوم نگرش است. ماهیت سه بعدی نگرش برای پژوهشگران حوزه روانشناسی اجتماعی آشناست. احساس و ارزیابی های مبتنی بر احساسات از یک موضوع بیانگر بعد عاطفی؛ فهم و باور فرد در خصوص یک موضوع شکل دهنده بعد شناختی؛ و تمایلات رفتاری در حضور یک موضوع معرف بعد رفتاری نگرش هستند. برای کاربرد در مطالعات حس مکان، مکان مشخصاً به عنوان یک موضوع نگرش در نظر گرفته و این طیف مطالعات روی ابعاد شکل دهنده حس مکان؛ یعنی دلبستگی به مکان، شخصیت مکان و وابستگی به مکان به عنوان مؤلفه های متناظر با ابعاد شناختی عاطفی و رفتاری نگرش تعمق دارند. بنظر می

رسد که اختلافات از اینجا پررنگ تر و اساسی تر می شوند که وحدت رویه ای حتی در بین این پژوهشگران در ساختار مدل های سنجش، و نیز کلی و جزئی بودن مفاهیم به چشم نمی خورد. در یکی از مهمترین تفاوتها از لحاظ شکلی، مفهوم دلبستگی به مکان، گاهی به عنوان ظرف مفاهیم و شاخص اصلی کیفیت رابطه انسان و مکان تعریف شده است؛ و دیگر مفاهیم (شخصیت مکان و وابستگی به مکان) به عنوان مؤلفه ها و ابعاد و زیر مجموعه های آن در نظر گرفته می شوند و در مقابل، گاهی دلبستگی به مکان هم عرض با دو مؤلفه دیگر و ذیل مفهوم کلی حس مکان مورد بحث قرار می گیرد؛ و تنها منعکس کننده بعد عاطفی روابط انسان و مکان است، نه کلیت آن. باید توجه داشت که در نظام دو مؤلفه ای دلبستگی به مکان نظیر پژوهش ویلیامز، موارد مورد ارزیابی برای شخصیت مکان، شامل مؤلفه های مربوط به شخصیت مکان، به علاوه دلبستگی به مکان در نظام سه بعدی حس مکان یورگنسن و استدمن است؛ و این یکی از نقاطی است که طرفداران نظام سه مؤلفه ای حس مکان، از نظام دو مؤلفه ای یاد شده را به سبب حد قابل توجهی از همپوشانی مفاهیم و از این رو مبهم و غیر شفاف بودن تأثیرات مؤلفه ها بر مفهوم کلی، انتقادی کنند. هرچند، برخی پژوهشگران همه آن ساختارهای چند مؤلفه ای یاد شده را، وابسته به محیطها و زمینه های مختلف، کارآمد و معتبر شمرده اند؛ و برای نمونه سیستم سه مؤلفه ای حس مکان را مناسب ارزیابی در بافتها و محیطهایی با زمینه های تاریخی، مذهبی و روایی قابل ملاحظه می دانند؛ و برای سنجش دلبستگی به مکان در یک محیط تفریحی و کوه پیمایی، مدل دو بعدی ویلیامز را مناسبتر می دانند.

۲. «شخصیت مکان»: شخصیت مکان، به مؤلفه ای اشاره دارد که تحت نفوذ الگوی ارتباطات پیچیده ای از ایده آله، اعتقادات، ترجیحات، احساسات، ارزشها، گرایشهای رفتاری آگاهانه یا ناخودآگاه هویت افراد را در رابطه با یک محیط فیزیکی تبیین می کند؛ بنابراین، شخصیت مکان به بعدی از رابطه انسان- مکان اشاره دارد که امکان بروز و تأکید هویت را برای افراد

با ترجیحات رفتاری فرد در آن محیط نسبت به انتخاب ها و آلترناتیوهای در دسترس دیگر تعلق می گیرد. چند بعدی بودن ارزیابی حس مکان، اشاره ای به ماهیت چند بعدی است که ارتباطات انسان-مکان را شکل می بخشد. هر بعد حس مکان مخاطب وجهی از نگرش آدمی به مکان است. از این رو، برای مطالعات ارزیابی حس مکان نمی توان و نباید تنها به ویژگیهای فیزیکی و یا فعالیتهای واقع شده در محیط اکتفا کرد. تعاریفی که از مکان به عنوان محصول تعاملات ساختار فیزیکی، فعالیتهای اجتماعی و ادراکات ارائه شد، نیز دیدگاههای چند مؤلفه ای ارزیابی حس مکان را تأیید می کند. علاوه بر مبانی تئوری اتکا به مدل های سنجش چن بعدی حس مکان، قیاس آنها با ساختارهای ارزیابی تک بعدی نیز رجحان ساختارهای چند مؤلفه ای را مشخص می سازند. از جمله، یکی از ضعفهای ساختارهای تک بعدی در احتمال بالای همبستگی ضعیف با ترجیحات رفتاری است؛ در حالی که در مدل های چندبعدی، با تفکیک ابعاد حس مکان، همبستگی بین مؤلفه ها و ویژگی ها و ترجیحات رفتاری به نحو مشخص تری و در کنار هم قابل بررسی هستند. از نقاط ضعف دیگر مدل های ارزیابی تک بعدی در مقابل ساختارهای چند مؤلفه ای، به احتمال بسیار بالای خطا و دسته بندی کم دقت جامعه آماری در گروه های کم تعداد در ساختارهای تک مؤلفه ای اشاره شده است؛ ایرادی که کمتر به ساختار مدل های چند مؤلفه ای ارزیابی حس مکان وارد است.

معیارهای کیفیت فضاهای شهری

در ادبیات شهرسازی، سالیان زیادی نیست که این اصطلاح رایج شده است. نگاه به ادبیات موجود حکایت از آن دارد که تمام تلاشها در دستیابی به مفهوم فضای عمومی پایدار یا مکان جمعی پایدار با مفهوم «کیفیت در فضای شهری» پیوند خورده است. به زبانی دیگر می توان گفت بیان معیارهای کیفیت در دیدگاههای متخصصین به نوعی از یک ایده آل ذهنی از فضاهای عمومی شهری در ذهن آنها برمی خیزد که این حالت ایده آل را می توان تعبیری از پایداری این فضاها به عنوان

فراهم می آورد. شخصیت مکان در محیط یک محله شهری رابازتابی از باورها و جنس شناختی تعبیر می کنیم که فرد از محیط محله سکونت خود دارد. ارزیابی و سنجش شخصیت مکان در محله های مسکونی می تواند در برگیرنده داوریهها نسبت به مفاهیم اساسی مدل فرآیند شخصیت بریکول؛ یعنی تفاوت، تداوم، عزت نفس و خود کارایی خود باشد. تفاوت اشاره به میل به یگانه و متفاوت بودن است؛ تداوم به تمایل به حفظ هویت در طی مکان و طول زمان دلالت می کند؛ و عزت نفس در اینجا تعبیری است از حس خوشایندی که فرد از انتساب به یک گروه یا دآوری یک محیط دارد. افراد بر گزاره هایی برای ارزیابی و سنجش احساس تفاوت، تداوم، کارآمدی و حس خوشایندی که فرد در محیط یا از نسبت داده شدن به محیط یک محله مسکونی می کند، می تواند الگوی مناسبی برای ارزیابی شخصیت مکان باشد.

۳. «دلبستگی به مکان»: دلبستگی به مکان در محیط یک محله مسکونی، می تواند بازتابی از ارزیابی های عاطفی ساکنان، نسبت به آن محیط تلقی شود. برخلاف فرضیات برخی پژوهش ها که دلبستگی به مکان را تنها محصول تعاملات اجتماعی در محیط قلمداد کرده اند، مطالعات متعددی اثبات می کنند که تعلق عاطفی به مکان می تواند نسبت به محیط فیزیکی و نیز محیط اجتماعی صورت پذیرد تا آنجا که برخی از مطالعات گزارش کرده اند که احساس تعلق به یک محیط فیزیکی حتی مستقل از تعاملات اجتماعی نیز امکانپذیر است.

۴. «وابستگی به مکان»: وابستگی به مکان ناظر به نظر داشتهای است که یک محیط فیزیکی تا چه اندازه و به چه کیفیتی می تواند امکانات دستیابی به اهداف رفتاری افراد را در قیاس با آلترناتیوهای ممکن و در دسترس تأمین کند بنابراین، یک مکان می تواند به سبب ارزشهای عملکردی هم برای افراد اهمیت و وابستگی ایجاد کند. وابستگی مکانی به محیط یک محله مسکونی شهری نیز به مؤلفه رفتاری در دیدگاههای نگرشی حس مکان اشاره می کند؛ و به ارزیابی مثبت ساکنان از توفیق و امکانات عملکردی یک محله مسکونی در رابطه



نمودار بالا: معیارهای کیفیت محیط از دیدگاه جین جیکوبز؛ ماخذ: نگارنده.

نخستین ریشه های این مطلب را می توان در نوشته های ویتروویوس، معمار رومی پی گیری کرد. وی کیفیت معماری را در یک مثلث با سه رأس: استحکام، سودمندی و زیبایی بیان کرد. پس از او بسیاری دیگر از نظریه پردازان در این باب سخن گفته اند.

در کتب مختلف معیارهایی برای محیط شهری و طراحی شهری خوب آورده شده که الزاماً تحت عنوان کیفیت نیستند. در میان آثار زیاد و متنوعی که از آنها پارامترهای کیفیتی محیط زندگی استخراج شده است، به نظریات چند نظریه پرداز و سازمانهای فعال در عرصه طراحی شهری اشاره خواهد شد. «جین جیکوبز» در سال ۱۹۶۱ در کتاب «زندگی و مرگ شهرهای بزرگ آمریکا»، ۵ معیار را برای محیطی با کیفیت مطلوب بیان می کند:

۱- ملحوظ داشتن فعالیت های مناسب پیش از توجه به نظم بصری محیط؛

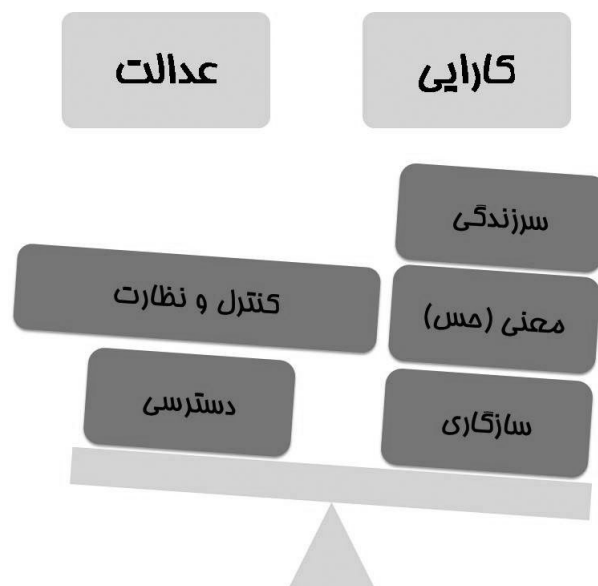
نقطه پیشانی اهداف طراحی شهری دانست. فارغ از تاکید بر مفهوم کیفیت و معنای آن، در میان نظریات مطرح شده برای کیفیت محیط های شهری یک دوگانگی را می توان مشاهده کرد. برخی نظریات که بر عرصه عینی شیء تأکید کرده و به کیفیت محیط شهری به مثابه کیفیت و صنعتی که ذاتی محیط کالبدی بوده و به شکل مستقل از ناظر وجود دارد، نگریسته اند. به نحوی که کیفیت محیط به طور مشخص از فرم نشأت می گیرد. دسته دوم که بر عرصه ذهنی فرد تکیه می کنند کیفیت محیط شهری را به مثابه پدیدار یا رویدادی که در جریان دادوستدی میان خصوصیات کالبدی و محسوس از یک طرف و الگوها و رمزهای فرهنگی و توانایی های ذهنی فرد ناظر از سوی دیگر، شکل می گرد، معرفی می نمایند. نظریه پردازان «تجربه گرایی» همچون «لینچ»^{۱۵}، «اپلین»^{۱۶}، «لنگ»^{۱۷} و «نسر»^{۱۸} را می توان مهم ترین حامیان اینگونه تلقی از مفهوم کیفیت محیط شهری دانست.

11. Lynch

12. Appelyard

13. Lang

14. Nassar

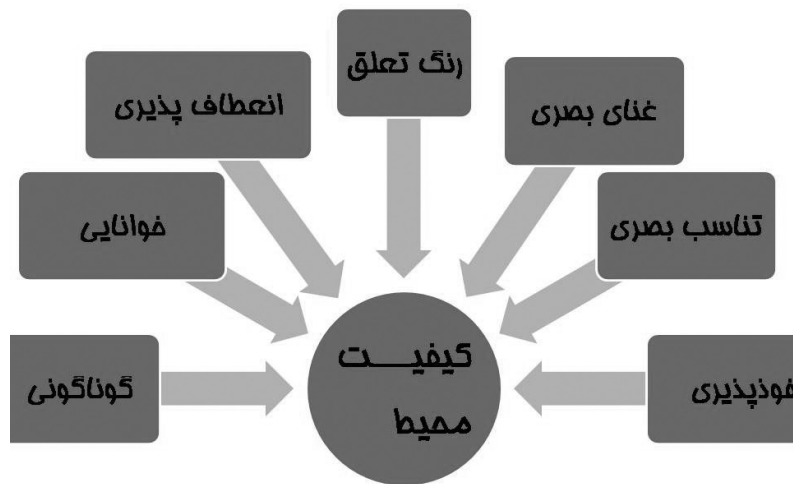


نمودار بالا. معیارهای ارتقاء کیفیت زندگی از دیدگاه لینچ؛ مآخذ: نگارنده.

- ۲- استفاده از کاربری مختلط چه به لحاظ تنوع استفاده و چه از نظر حضور ابنیه با قدمت‌های مختلف در یک ناحیه؛
- ۳- توجه به عنصر خیابان؛
- ۴- نفوذ پذیر بودن (قابل دسترس بودن) بافت؛ و
- ۵- اختلاط اجتماعی و انعطاف پذیر بودن فضاها.
- «کوبین لینچ» با انتشار «تئوری شکل خوب شهر» در سال ۱۹۸۱ میلادی حصول کیفیت مناسب طراحی شهری و به تبع آن ارتقاء کیفیت زندگی شهری را در گرو پنج معیار و دو فوق معیار زیر اعلان می‌دارد:
- ۱- «سرزندگی»: به مفهوم امکان بقای زیست‌شناختی و جامعه‌شناختی انسان در محیط شهر؛
- ۲- «معنی (حس)»: به معنی نقش انگیزی ذهنی و معنادار بودن مکان‌های شهری؛
- ۳- «سازگاری»: به منظور انطباق فرم شهری با فعالیت‌های گوناگون و مدارهای رفتاری؛
- ۴- «دسترسی»: به مفهوم سهولت نفوذ فیزیکی به بخش‌های مختلف بافت شهری؛
- ۵- «کنترل و نظارت»: به مفهوم فراهم بودن امکان انتخاب و مداخله شهروندان در امور مرتبط با مدیریت و استفاده از عرصه همایی؛
- ۶- «کارایی»: کارا بودن هریک از معیارهای فوق با توجه به هزینه؛ و
- ۷- «عدالت»: پرداخته شدن هزینه معیارها از طریق سازمان یا طبقه اجتماعی که باید برای آن هزینه کنند.^{۱۵}
- یکی از مشهورترین مجموعه کیفیتهای طراحی شهری مجموعه ارائه شده توسط «یان بنتلی و همکارانش» در کتاب «محیط‌های پاسخده»^{۱۶} است. این ۷ معیار که باید در ایجاد محیط‌های پاسخده رعایت شوند عبارتند از:
- ۱- «نفوذپذیری»؛
- ۲- «گوناگونی»؛

۱۴. برای اطلاعات بیشتر ر.ک. به: لینچ، کوبین (۱۳۸۷) تئوری شکل خوب شهر. ترجمه: سید حسین بحرینی. انتشارات دانشگاه تهران.

۱۵. برای اطلاعات بیشتر ر.ک. به: بنتلی، یان (۱۳۸۲) محیط‌های پاسخده، ترجمه: بهزادفر، مصطفی، تهران، مرکز انتشارات دانشگاه علم و صنعت.



نمودار بالا. معیارهای کیفیت محیطی از دیدگاه یان بنتلی و همکاران؛ ماخذ: نگارنده.

۳- «خوانایی»؛

۴- «انعطاف پذیری»؛

۵- «تناسبات بصری»؛

۶- «غناى حسی»؛ و

۷- «رنگ تعلق».

۶- تطابق؛ و

۷- تنوع.

در همین زمینه مطالعه ای که ¹⁶PPS بر روی بیش از ۱۰۰۰ قطعه فضای عمومی شهری در کشورهای مختلف دنیا انجام داده است، حاکی از آن است که ۴ عامل اساسی سنجش «مطلوبیت کیفی وضعیت فضاهای عمومی شهری» از اهمیت بیشتری برخوردار بوده است.

• «دسترسی و به همپیوستگی»^{۱۷}

• «آسایش و تصویر ذهنی»^{۱۸}

• «استفاده ها و فعالیتها»^{۱۹}

• «اجتماعی بودن».^{۲۰}

«جان پانترو متیو کرمونا» در کتاب «ابعاد طراحانه برنامه ریزی شهری»^{۲۱} در ۱۹۹۱ نیز بحث کیفیت را در موارد زیر مطرح کرده اند:

- «کیفیت پایداری زیست محیطی»؛

در بسیاری متون این کیفیات در قالب اهداف طراحی شهری بیان شده است، بطور مثال در کتاب «به کمک طراحی» که بیان کننده موفقیت طراحی در سیستم برنامه ریزی است، اهداف طراحی به نوعی بیان کننده کیفیت های مورد توجه در طراحی شهری محیط کالبدی است. این اهداف عبارتند از:

۱- هویت؛

۲- تداوم و محصوریت؛

۳- کیفیت عرصه همگانی؛

۴- سهولت حرکت؛

۵- خوانایی؛

16. Project for Public Spaces (www.pps.org)

17. Access & Linking

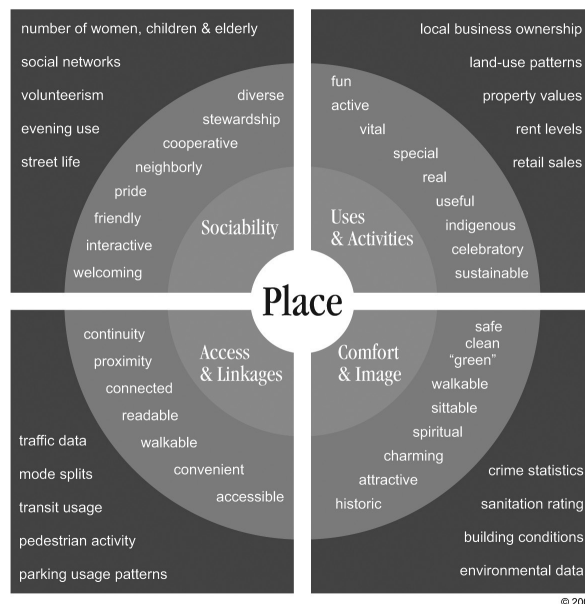
18. Comfort & Image

19. Uses & Activities

20. Sociability

۲۱. برای اطلاعات بیشتر ر.ک. به:

- Punter, J and Carmona, M. (1997) The Design dimension of Planning/E & FN SPON

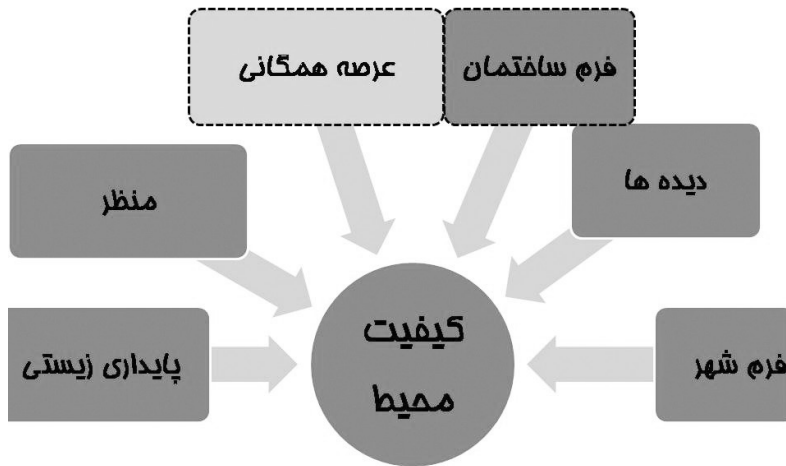


What Makes a Great Place?

PPS
PROJECT for
PUBLIC SPACES

نمودار بالا. معیارهای اصلی کیفیت در سنجش PPS؛ مأخذ: www.pps.org

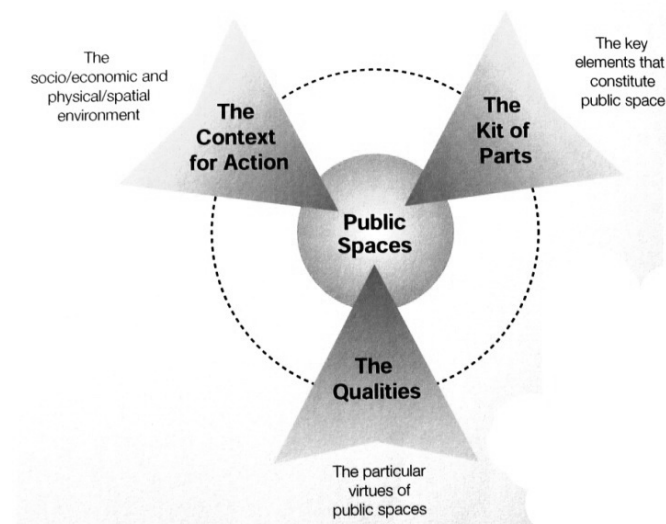
- «کیفیت منظر شهر»؛
 - «کیفیت دیده ها»؛
 - «کیفیت فرم شهر»؛
 - «کیفیت فرم ساختمان»؛ و
 - «کیفیت عرصه همگانی».
- تحلیلی دیگر از «کیفیات محیط کالبدی» در کتاب معروف «متیو کرمونا» تحت عنوان «مکان های عمومی - فضاهای شهری» ارائه شده است. در این اثر کرمونا کیفیات تأثیر گذار بر محیط کالبدی را به ۷ دسته تقسیم کرده است که عبارتند از:
- دسترسی؛
 - سخت و نرم فضا؛
 - فضای همگانی؛
 - ایمنی و امنیت؛
 - منظر شهری؛
 - اختلاط و تراکم؛ و
- همه شمول بودن.
- دفتر معاونت نخست وزیر انگلیس (OPDM) در بررسی شخصیت و هویت فضای عمومی سه بعد را مطرح می کند:
- ۱- «بستر فعالیت^{۲۲}»: که شامل محیط فیزیکی، اجتماعی و اقتصادی می شود؛
- ۲- «جعبه ابزار^{۲۳}»: که عناصر اصلی و کلیدی که فضای عمومی را تشکیل می دهند، شامل می شود؛ و
- ۳- «کیفیتها^{۲۴}»: که برتری های خاص و ویژه فضا را در بردارد.
- سپس در جدولی جعبه ابزار لازم جهت ساختن فضای عمومی را در ۴ بخش ساختمان ها و زیرساختها منظر و کاربردها به عرضه می گذارد. این دفتر در تحقیقی بر روی کیفیت فضاهای عمومی شهری با بررسی منظرهای ۱۵۰ پاسخ دهنده و تحلیل نتایج آنها نشان می دهد که استفاده کنندگان بطور علمی نظیر امنیت، دسترسی و پاکیزگی فضاهای عمومی را مهمترین عامل کیفیت قلمداد کرده و در مقابل برای موارد دیگری نظری



نمودار بالا. معیارهای اصلی کیفیت از دیدگاه جان پاتر و متیو کارمونا؛ مآخذ: نگارنده.

- حفاظت و نگهداری فیزیکی فضاهای عمومی ارزش کمتری قائل شده اند.
۶. «سرزندگی و پویایی»^{۳۴}: تا چه حد از فضا استفاده شده و امکان انجام فعالیت های شاد و زندگی بخش وجود دارد.
۷. «عملکرد»^{۳۵}: تا چه حد قابلیت به مرحله اجرا درآمدن فعالیت های مختلف در فضا وجود دارد؟
۸. «تمایز و تشخیص»^{۳۶}: آیا این فضا یک شخصیت خاص دارد؟
۹. «ایمنی و امنیت»^{۳۷}: آیا این فضاها احساس امنیت را القا می کنند و فضاهای امنی هستند؟
۱۰. «نیرومندی»^{۳۸}: تا چه حد در طول زمان انعطاف پذیر هستند؟ (۲۰۰۴:۱۹.ODPM)
- مدلهای کیفیت سنجی محیط**
- علاوه بر بیان پارامترهای کیفیتی محیط، نظریه پردازان نیز مدل هایی برای طبقه بندی این کیفیات ارائه کرده اند. سه مدل عام در این زمینه عبارتند از:
۱. «نظافت و پاکیزگی»^{۳۹}: آیا این مکان ها تمیز هستند و به تمیزی آنها رسیدگی می شود؟
۲. «دسترسی»^{۴۰}: این فضاها تا چه اندازه در دسترسند و قابلیت تحرک در آنها وجود دارد؟
۳. «جذابیت»^{۴۱}: تا چه اندازه جذابیت بصری دارند؟
۴. «راحتی»^{۴۲}: آیا افراد در گذراندن اوقات فراغت در این مکان راحتند؟
۵. «جامعیت»^{۴۳}: به چه میزان پذیرای طیف های مختلف

26. By Design 27. Commission for Architecture and the Built Environment
28. Department of the Environment transport and the Regions 29. Cleanliness 30. Accessibility
31. Attractiveness 32. Comfort 33. Inclusively 34. Vitality and Viability 35. Functionality
36. Distinctiveness 37. Safety and Security 38. Robustness



تصویر بالا. اجزا سازنده شخصیت فضاهای عمومی؛ ماخذ: (ODPM: ۱۷: ۲۰۰۴)

عاطفی افراد نسبت به محیط است و در این حالت محیط به عنوان محرّکی جهت برانگیختن احساسات و تداعی معانی تلقی می گردد؛

۲ - «حالت عملیاتی»^{۴۲}، که غالباً توسط افراد در زندگی روزمره مانند تردد از مکانی به مکان دیگر جهت کار، ملاقات به کار گرفته می شود؛

۳ - «حالت استنباطی»^{۴۳}، که افراد برای حمایت از فعالیتهای عملیاتی و واکنش های عاطفی فوق، در جستجوی کسب اطلاعات از محیط و نهایتاً فهم معنی آن هستند. در این وضعیت اطلاعات استنباط شده، موجب روشن گردیدن هویت فردی و جمعی محیط و جامعه مرتبط با آن و نهایتاً حس مکان می گردد.

۴ - «مدل کانتر»^{۴۴} مؤلفه های مکان: مدل مشهور دیوید کانتر، از پیشگامان مطالعات ادراکی معماری و طراحی شهری را می توان یکی از چارچوب های نظری که قادر به «تبیین مؤلفه های

۱. «مدل لنگ»^{۴۵}؛ نیازهای انسانی: این مدل با اقتباس از نظریه سلسله مراتب نیازهای انسانی مازلو تدوین شده است. براساس این مدل می توان کیفیت محیط شهری را برحسب برآورده ساختن گونه های مختلف نیازهای انسان یعنی: نیازهای فیزیولوژیکی، نیاز به ایمنی و امنیت، نیاز به وابستگی و احساس تعلق، نیاز به عزت و اعتماد به نفس، نیاز به تحقق خویش و خوشکوفایی و نیازهای شناختی- زیباشناختی طبقه بندی نمود. لذا لازم است تا محیط شهری نیازهای متفاوت انسانی را برآورده سازد (عباس زادگان، ۱۳۸۴).

۲. «مدل اپلیارد»^{۴۶}؛ حالت های ادراک انسانی: براساس مدل پیشنهادی اپلیارد، می توان مؤلفه های گوناگون کیفیت طراحی شهری را براساس پاسخگویی به حالات ادراکی مختلف انسان سازمان دهی و طبقه بندی نمود. اپلیارد واکنش های ادراکی انسان در برابر محیط را به سه حالت زیر تفکیک می کند:

۳ - «حالت واکنشی- عاطفی»^{۴۷}، که در برگیرنده واکنش های

39. John Lang

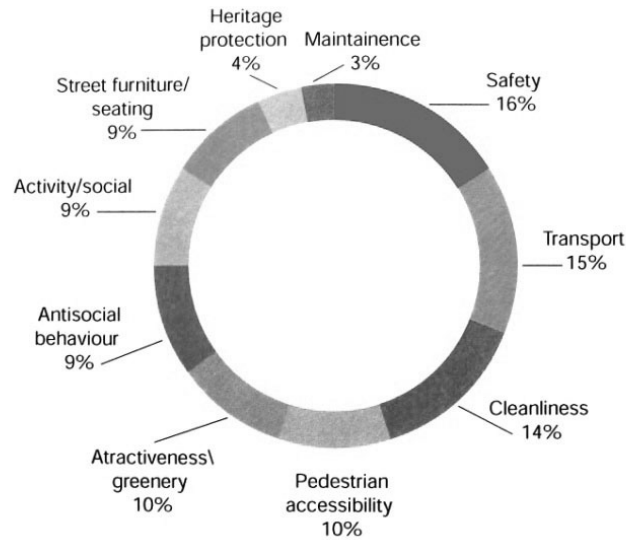
40. Applyard

41. Responsive Mode

42. Operational Mode

43. Inferential Mode

44. Canter



تصویر بالا: تحلیل ODPM از نظر سنجی؛ مآخذ: (۲۰۰۴:۱۸) ODPM

مدل باعث شده است تا دیگر صاحب نظران طراحی شهری نیز با الهام یا اقتباس از آن روایت های متنوعی از مدل مزبور ارائه نمایند. «پانتر»^{۴۷} در ۱۹۹۱ و «مونتگمری»^{۴۸} در ۱۹۹۸ اجزا تفکر طراحی شهری را در قالب این دو مدل به صورت زیر طبقه بندی می کنند:

۱- «مدل حس مکان رلف- پانتر»: مولفه های کیفیت سنجی این مدل عبارتند از:

- «فعالیت»: کاربردی، حرکت پیاده، رفتار، الگوها، بو و صدا، حرکت وسایل نقلیه؛

- «کالبد»: منظر شهری، شکل ساخته شده، نفوذپذیری، منظر، مبلمان؛ و

- «معنا»: خوانایی، تعامل فرهنگی، عملکردهای ادراکی، جذابیت، ارزیابی های کیفی.

۲- «مدل مکان کاتر- مونتگمری»: مولفه های کیفیت سنجی این مدل نیز عبارتند از:

- «فعالیت»: تنوع سرزندگی، زندگی خیابانی، دیدارهای

کیفیت طراحی شهری» است، محسوب نمود. بر اساس مدل مزبور که به مدل مکان شهرت دارد، محیط شهری به مثابه یک مکان متشکل از سه بعد در هم تنیده کالبد، فعالیت و تصورات است. از آنجا که کیفیت محیط شهری یک مکان ناگزیر از پاسخدهی مناسب به ابعاد گوناگون محیط شهری است. می توان مؤلفه های سازنده کیفیت محیط شهری را مؤلفه هایی به موازات مؤلفه های سازنده مکان تعریف نمود. به عبارت دیگر، با اقتباس از نظریه مکان کاتر می توان گفت کیفیت محیط شهری عبارت است از برآیند سه مؤلفه که هریک از آنها متکفل برآورده ساختن یکی از کیفیتهای «کالبدی»، «فعالیتی» و «تصوری» محیط شهر است (گلکار، ۱۳۸۰، ص ۶۵-۳۸).

اگر چه کاتر مدل خود را در سال ۱۹۷۷ ارائه داده است، ولی قبل از وی مولفه های مکان در «ادراکهای رلف»^{۴۵} در کتاب «مکان و بی مکانی»^{۴۶} به صورت سه مؤلفه «کالبد، فعالیت و معنی» در ۱۹۷۶ ارائه شده است. جذابیت ها و کارایی این دو

45. Relph

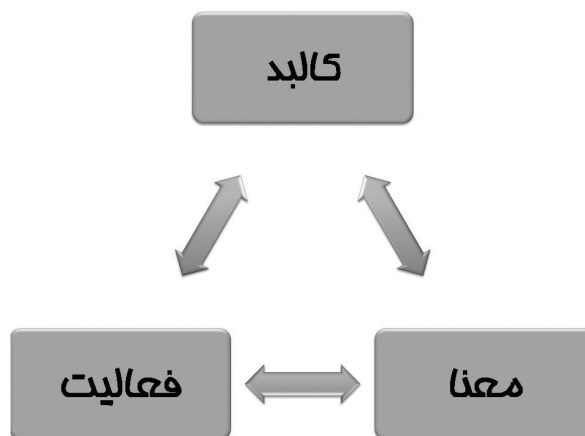
46. Place and Placelessness

47. Punter

48. Montgomery



نمودار بالا. مولفه های کیفیت طراحی شهری از دیدگاه کانتر؛ ماخذ: نگارنده بنقل از: گلکار، ۱۳۸۰.



نمودار بالا. مدل حس مکان رلف پانتز؛ مولفه های کیفی محیط؛ ماخذ: نگارنده.

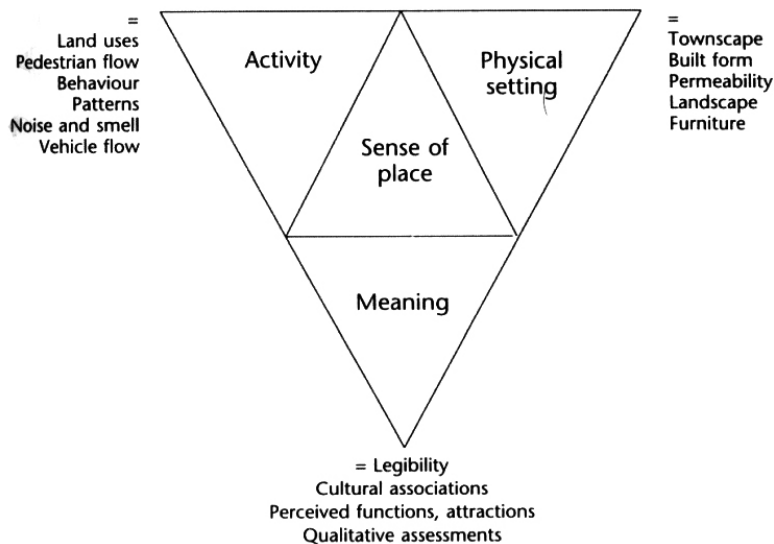
چهره به چهره مردم، سنتها و سرگرمی های محلی، فرهنگ کافه نشینی، ساعت های باز، حرکت، جاذبه ها، دادوستد، بافت نرم اقتصادی

جامعیت و جهان شمول بودن (Carmona, ۱۹۹۳: ۲۰۰۳).

همانگونه که مشاهده می شود، عمده معیارهایی را که در کیفیت محیط شهری ارائه شده به صورت خلاصه تر در معیارهای کرمونا برای پایداری مشاهده کرد. هر چند مجموعه معیارهای ارائه شده توسط متخصصین می تواند به کیفیت ایده آل فضای شهری، که تعبیری از پایداری این فضاهاست، نزدیک شود، ولی همانگونه که به صورت کاملاً بارز مشاهده می شود، به ابعاد محیطی و مولفه های زیست محیطی موثر

– «فرم یا کالبد»: مقیاس، نیرومندی، نفوذپذیری، نشانه های شهری، نسبت فضا به ساختمانها، دانه بندی عمودی، عرصه عمومی

– «تصورات»: نمادگرایی و خاطره، تصویرپذیری و خوانایی، تجربه حسی، قابلیت ادراک، قدرت پذیرش دسترس روانی،



تصویر بالا. مدل مکان کانتر - مونتگمری؛ ماخذ: (Carmona ۲۰۰۳:۹۹)

کلیت طراحی می کنیم. گلکار با اشاره به پیشرفت دانش طراحی شهری در دهه های اخیر و همچنین مطرح شدن بحث پایداری مبتنی بر بوم شناسی و توجه به محیط به نارسایی مدل کانتر به عنوان یک مدل مرجع در این زمینه اشاره کرده و عنصر اکوسیستم را به کالبد، فعالیت و تصورات در مدل کانتر می افزاید. وی این ترکیب جدید را مدل مکان پایدار می نامد.^{۴۹} تطبیق این مدل با معیارهای سه گانه پایداری یعنی مولفه اجتماعی، اقتصادی و محیطی نشان می دهد که مولفه های زیست محیطی دقیقاً منطبق بر بعد محیطی است. دو مولفه دیگر عملکردی و تجربی - زیبایی شناختی را بسته به معیارهای ارائه شده در مورد هر مولفه می توان به صورت زیر مجموعه ای مشترک از دو بعد از ابعاد سه گانه دانست. به طور ویژه مولفه عملکردی و تجربی - زیبایی شناختی را می توان در زیر مجموعه مشترکی از بعد اجتماعی و محیطی دانست. گلکار در آزمون مدل

در کیفیت فضاها توجه ویژه ای نشده است. روشن ترین وجه تبلور این مساله را در مدل های ارائه شده به عنوان دو مرجع مهم می توان دید. ارزش مولفه های محیطی نظیر اقلیم خرد ناشی از آفتاب، باد و غیره به گونه ای است که در صورت فراهم نبودن آسایش محیطی در فضای شهری، صحبت از معیارهای دیگر کیفیت، که نتیجه ای از حضور مردم در فضای شهری است، بی نتیجه به نظر می رسد. شدت این مساله در مناطقی که دارای شرایط محیطی خاص هستند، بیشتر است. وجه دیگر ارزش مولفه های زیست محیطی فضاها را عمومی شهری دامنه گسترده ارتباطی آن است که در یک سلسله مراتب به شهر، منطقه و بنا به تعبیرات پایداری به کلیت کره زمین پیوند می یابد. به زبانی جایگاه فضای عمومی شهری در یک اکوسیستم دیده می شود. به نوعی مبتنی بر تعبیر مک هارگ، ما در هنگام طراحی یک فضای شهری حتی در مقیاسی کوچک داریم در بخشی از کره زمین به عنوان یک

۲۱. برای اطلاعات بیشتر ر.ک. به: گلکار، کورش (۱۳۸۰) مولفه های سازنده کیفیت در طراحی شهری. نشریه صفحه شماره ۳۲، صص ۳۸-۶۵

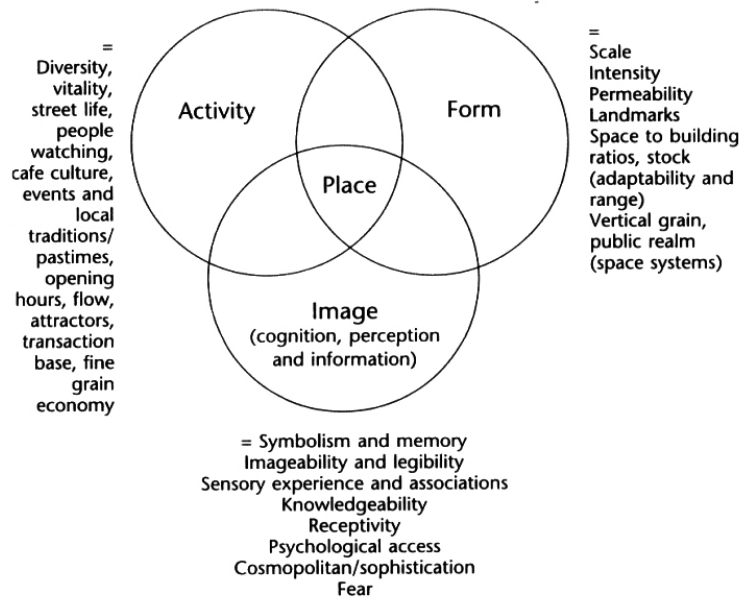


FIGURE 5.7
These diagrams by John Punter (1991) and John Montgomery (1998) illustrate how urban design actions can contribute to and enhance the potential sense of place (source: Montgomery, 1998)

تصویر بالا. مدل مکان رلف- پانتر؛ ماخذ: (۲۰۰۳:۹۹) Carmona

سکونت و زندگی، شهر خانه ای است بزرگ و همان گونه که خانه باید از صفات و مزایایی برخوردار باشد تا سکونت و زندگی را مطلوب و آسایش بخش سازد، شهر نیز باید دارای کیفیات و ویژگی هایی برای تامین آسایش و راحتی باشد و نیز مانند خانه محیطی گرم و صمیمی و دلپذیر که زندگی را مرفه و مطلوب سازد» (لینچ، ۱۳۷۴، پیش گفتار). وی رابطه متقابل و تاثیر کیفیت محیط شهری بر کیفیت زندگی ساکنان شهرها را مورد تاکید قرار داده است. لینچ معتقد است، اگر بناست برنامه ریزی و طراحی شهری مفید واقع گردد، بنابراین باید قادر باشد تا از راه اعتلای کیفیت محیط کالبدی به اعتلای کیفیت زندگی انسان یاری رساند (گلکار، ۱۳۷۸، ص ۴۳).

«ساوت ورث» نیز دوازده معیار کلی را به عنوان عوامل اصلی موثر در کیفیت محیط شهری مطرح می کند:

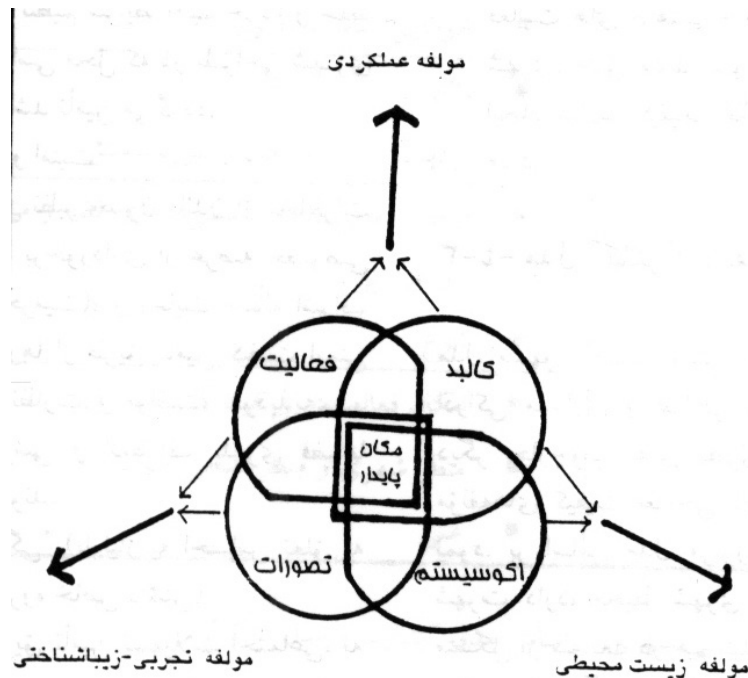
همچنین پروفسور «دوئل» استاد دانشگاه برکلی در اواسط دهه گذشته در کنفرانسی در شهر تورنتوی کانادا چند معیار را به عنوان ویژگی های کیفیت محیط شهرها ارائه کرد:

پیشنهادی خود برای مکان پایدار معیارهای کیفیتهای ارائه شده توسط متخصصین را در ذیل سه مولفه خود طبقه بندی می کند و مجموعه آنها را نمایش می دهد.

نگاه به این جمع بندی عدم حضور ویژه بعد اقتصادی و به دنبال آن بعد مدیریتی را در بیان مکان پایدار نشان می دهد. هر چند وی پاره ای از معیارهای اقتصادی و مدیریتی مطرح شده توسط متخصصینی نظیر لینچ، جیکوبز، هاوتون و هانتز را در ذیل مولفه عملکردی می آورد باید چنین عنوان کرد که سطح بعد اقتصادی فراتر از آن است که زیرمجموعه ای از بعد عملکردی باشد و به نوعی اقتصاد خود شکل دهنده عملکرد است.

کیفیت محیط کالبدی

کیفیت محیط کالبدی از جمله مفاهیمی است که در دهه های اخیر مورد توجه قرار گرفته است. شاید بتوان گفت برای اولین بار توجه به کیفیت محیط کالبدی در نوشته های «کوبین لینچ» مطرح شد. وی در مورد کیفیت محیط شهرها می گوید: «برای



تصویر بالا. مدل مکان پایدار؛ ماخذ: گلکار، ۱۳۸۰، ص ۵۴.

- «وجود خدمات بهداشتی مفید و قابل دسترس برای کلیه ساکنین»؛ و
 - «بالا بودن کیفیت کالبد محیط و مسکن»؛ و
 - «وجود اکوسیستم های سالم»؛ و
 - «وجود محلات فعال و معنی دار»؛ و
 - «رفع نیازهای اولیه هر شهروند»؛ و
 - «وجود روابط اجتماعی در حد معقول»؛ و
 - «وجود اقتصاد متنوع و خودکفا»؛ و
 - «تنوع فعالیت های فرهنگی» (طیبیان و بحرینی، ۱۳۷۷، ص ۴۳).
- سایت PPS.org (Projects for Public Spaces) یک موسسه تخصصی برای طراحی و احیای فضاهای عمومی شهری است. معیارهای زیر را برای افزایش کیفیت محیط های شهری عنوان می کند. برخی نیز بالا بودن کیفیت محیط شهر را در گرو ویژگی های زیر عنوان کرده اند:
۱. کلیه نیازهای ساکنین خود را تامین کند؛
 ۲. دارای ایمنی، امنیت و حفاظت بوده و از نظر بصری و عملکردی محیطی سامان یافته و بانظم باشد؛
 ۳. محیط اجتماعی هدایت کننده باشد و حس مکان را تقویت نماید؛
 ۴. دارای یک تصویر ذهنی مناسب، شهرت و اعتبار خوب باشد و به مردم حس اعتماد و منزلت دهد؛
 ۵. به مردم فرصت خلاق بودن، شکل دادن به فضای شخصی و بیان خودشان را بدهد؛ طراحی شده، از نظر زیبایی شناسی مطبوع بوده و از نظر کالبدی قابل تصور باشد (براندی و هیلدر، ۱۳۸۳، ص ۳۰).
- اگر بخواهیم انواع برنامه ریزی ها را با توجه به کیفیت زندگی مردم شهر بررسی کنیم، می توانیم به سه نوع برنامه ریزی عمده بدین شرح اشاره کنیم: «۱. برنامه ریزی فیزیکی؛ ۲. برنامه ریزی اقتصادی؛ و ۳. برنامه ریزی اجتماعی» (شکوئی، ۱۳۸۳، ص ۳۳).

شادی و شغف	سرزندگی و حیات	راحتی و آسایش	دسترسی
معنی	تنوع و تجانس	حفاظت از محیط	شکل
سلامتی و ایمنی	مرمت و نگهداری	باز بودن فضاها	خوانایی ساخت

تصویر بالا. معیارهای کیفیت محیط شهر از دیدگاه ساوت ورث؛ ماخذ: بحرینی و طبیبیان،

۱۳۷۷، ص ۴۴

مشارکت دارند که در چهارچوب آن، هر یک از آنان، رفتار دیگری را بطرز معناداری به حساب می آورد، در نتیجه رفتار مذکور بر همین اساس جهتگیری می شود. بنابراین، رابطه اجتماعی تماماً عبارت از این احتمال است که افراد بطریقی قابل تعیین و معنادار، رفتار خواهند کرد. رابطه اجتماعی می تواند از طریق رضایت متقابل مورد توافق قرار گیرد (وبر، ۱۳۶۸، ص ۸۰).

افراد به برقراری رابطه اجتماعی نیاز ذاتی دارند و به همین دلیل موقعیت هایی فراهم می آورند تا بتوانند آن را تجربه کنند. رابطه اجتماعی با اهداف خاص صورت می گیرد، یا عاطفی است که شامل دوستی، خویشاوندی و روابط همسایگی است یا عقلانی است که در جست و جوی به حداکثر رساندن شانس افراد در رسیدن به هدف است. نظام فرهنگی و روابط اجتماعی به هم پیوسته اند. بدین معنی که برقراری و تداوم روابط اجتماعی سبب تقویت ارزشها و هنجارها یا فرهنگ می شود؛ و از سوی دیگر، فرهنگ شرایط و نحوه شکل گیری روابط اجتماعی را تعیین می کند. رابطه اجتماعی و فرهنگی در فضا اتفاق می افتد. بنابراین فضا مجموعه ای از روابط اجتماعی و فرهنگی میان گروه خاص و مکان خاص را در بر می گیرد. این روابط مدت زمان خاصی دارد، بنابراین زندگی

با این بیان که در شهرهای امروزی ما، فقط بعد فیزیکی برنامه ریزی شهری را مدنظر دارند، این در حالی است که بعد دیگر برنامه ریزی شهری، برنامه ریزی اجتماعی شهر (رفاه اجتماعی و حمایت از خانواده ها؛ سالم سازی محیط زیست؛ آموزش و تعلیم و تربیت؛ بهداشت و درمان؛ زمینه سازی برای مشارکت شهروندان در امور مختلف؛ حمایت از فقیران و افراد کم درآمد شهری و تلاش برای ارتقای سطح زندگی آنها) می باشد که بر پیشرفت منابع انسانی در جهت قطع دور تسلسل فقر در خانواده ها تأکید دارد. و برنامه ریزی برای فضای سبز شهری، از برنامه ریزی های اجتماعی شهر برای ارتقای سطح زندگی و سالم سازی محیط زیست می باشد. بررسی محیط و رفتار اجتماعی در چند دهه اخیر نظر بسیاری از نویسندگان و پژوهشگران را به خود جلب کرده است. رفتار انسان محصول محیط و بیولوژی و تعامل این دو با یکدیگر است. عوامل فیزیکی گوناگون چون سر و صدا، آب و هوا و فضاهای محصور بطور مداوم در انسان و رفتار وی تاثیر می گذارد (آلتنن، ۱۳۸۲، ص ۱ و ۲).

عوامل فیزیکی بخشی از کیفیت محیطی و انسان و رفتار وی تشکیل دهنده روابط اجتماعی است. اصطلاح رابطه اجتماعی برای ترسیم شرایطی بکار می رود که دو یا چند نفر، در رفتاری

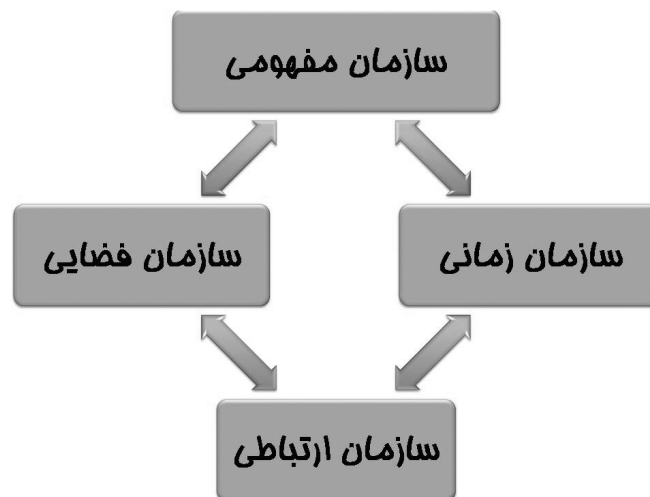


دلیل تفاوتشان از یکدیگر به حال هم مفید واقع می شوند. سودمندی و کارایی در روابط بین افراد شهر به پیشرفته ترین شکل خود در قالب حرفه ها و مشاغل تخصصی متعدد قابل مشاهده است. تخصصی شدن بر پایه وجود بازاری گسترده، صورت می گیرد که به نوبه خود بر تقسیم کار متکی است. در میان اندیشمندان علوم رفتاری که به موضوعات شهری توجه کرده اند، امس راپاپورت فردی است که با طرح موضوع کنش متقابل انسان و محیط را مطرح کرده است. به نظر او هر محیط شهری مجموعه ای از ارتباط متقابل میان عناصر محیطی و مردم است، ارتباطاتی که از الگوهای معینی پیروی می کنند و به این اعتبار معمولاً قابل پیش بینی و سازماندهی اند. راپاپورت دو ویژگی بر اینگونه محیط ها قائل می شود:

۱- «اول- تعدد محیط ها»: هر محیط شهری مجموعه ای از محیط های فیزیکی، اجتماعی، فرهنگی و غیره است.

۲- «دوم- پیوند میان تغییرات محیط فیزیکی با دیگر محیط ها»: با کسب چنین شناختی، در گام بعدی، راپاپورت لزوم آگاهی از چگونگی کنش متقابل انسان و محیط را به هنگام سازماندهی هرگونه محیط شهری متذکر می شود.

اجتماعی در فضا و زمان واقع شده و توسط آن محدود می شود. نوع روابطی که در فضا برقرار می شود و شدت آن، به فضا معنی می دهد (طالبی، ۱۳۸۳، ص ۱۶۲). قوام و دوام جامعه به روابط اجتماعی و کمیت و کیفیت آن بستگی دارد. روابط اجتماعی اشکال متنوعی به خود می گیرد که در قالب دو الگوی کلان روابط مبتنی بر تفاهم و روابط مبتنی بر تضاد قابل دسته بندی است. عوامل متعددی بر هر یک از الگوها، روابط اجتماعی و کیفیت آن موثر است. روابط اجتماعی به عنوان یک فرایند در شهرهای بزرگ با وجود کثرت جمعیت و افزایش مداوم آن و همچنین با گسترش گروه های اجتماعی و سازمان های گوناگون پیچیده تر می شود. گاه گسترش این رویدادها به پیامدهایی منجر می شود که بالقوه برای تمامی جامعه شهری مخرب است. در این شهرها تعاملات انسان ها بسیار زیاد است و به همان نسبت که جمعیت افزایش می یابد، ناهمگنی نیز زیادتر می شود. برخی از صاحب نظران به ابعاد مثبت این خصیصه اشاره می کنند که بر طبق آن شهر زمینه ای مساعد برای گونه های جدید زیستی و فرهنگی ایجاد کرده و مردم نه به دلیل همفکر و همگن بودن، بلکه به



نمودار بالا. کیفیت سنجی بافت محیط شهری (منجمله محلات) بر اساس دیدگاه امس راپاپورت؛
ماخذ: نگارنده.

برای سهولت چنین مطالعه‌ای بافت محیط شهری را به اجزای ساختاری اش تجزیه کرده و آنها را در قالب چهار سازمان طبقه‌بندی و معرفی می‌کند:

۱- «سازمان محیط فضایی محیط»: به اعتقاد او روابط متقابل در محیط‌های فیزیکی، در وهله اول فضایی اند. زیرا اصولاً مردم و اشیاء از طریق جدایی توسط فضا با یکدیگر ارتباط دارند.

۲- «سازمان مفهومی محیط»: که با مفاهیمی که از طریق فرم‌ها، جنس‌ها و اجزای کالبدی محیط درک می‌شوند ارتباط دارد. در اینجا تأثیرات نشانه‌ها، رنگ‌ها، دورنماها، مصالح و غیره مورد توجه قرار می‌گیرند.

۳- «سازمان زمانی محیط»: به معنی شدت و ریتم فعالیت‌های انسانی و سازگاری یا عدم سازگاری آنها با یکدیگر است. به اعتقاد راپاپورت، مردم همان‌طور که از نظر فضایی از یکدیگر جدا هستند، از نظر زمانی هم می‌توانند مجزا باشند.

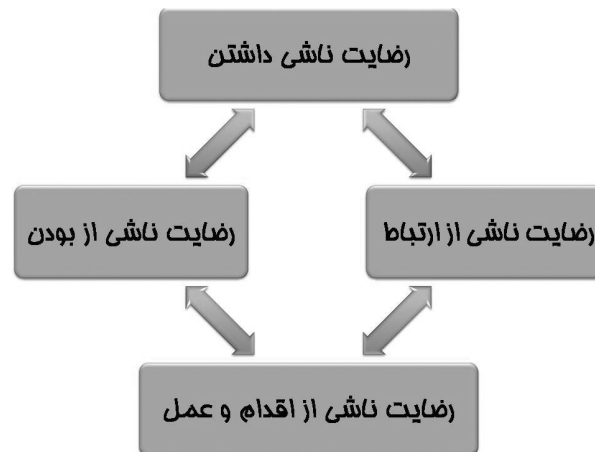
۴- «سازمان ارتباطی محیط»: شامل ارتباط محیط و مردم و ارتباط مردم و مردم در محیط است. از نظر راپاپورت در محیط‌های شهری، این سازمان از دوراه قابل درک است: پیوستگی با سیستم‌های جابه‌جایی و ابزارهای ارتباطی مثل

تابلوها و هم چنین روابط انسانی رودرو (پروند، ۱۳۷۲، ص ۱۵۰).

راپاپورت معتقد است این چهار جنبه محیط شهری با وجود آنکه دارای کنش متقابل با یکدیگرند، هر یک از قواعد منظمی پیروی می‌کنند که قابل شناسایی است. سازمان یک محیط شهری در واقع حاصلی است از اجرای این قواعد که در نهایت منعکس‌کننده مفاهیم متفاوتی از کیفیت محیطی اند. از سوی دیگر، از آنجا که برنامه‌ریزی و طراحی شهری، از دید وی تلاشی است برای شکل دادن به برخی تصورات از یک محیط ایده‌آل، به منظور ایجاد محیطی سازگار از نظر ایده و عمل، داشتن ایده‌هایی از کیفیت محیطی، در آغاز کار برای برنامه‌ریز و طراح ضروری است. وی کیفیت محیط شهری را از دو جنبه قابل بررسی می‌داند:

۱- «اول- جنبه‌های مادی و بیوشیمیایی محیط فیزیکی»، که جنبه ساده‌تر محیطی را تشکیل می‌دهند مثل آلودگی‌های هوایی، صوتی، بصری، تراکم جمعیت و غیره.

۲- «دوم- تعبیر پیچیده‌تر کیفیت محیطی به جنبه‌های روانی، اجتماعی و فرهنگی محیط» برمی‌گردد که کمتر قابل تعریف و بیشتر متنوع اند. عواملی که از نظر آثار مثبت و منفی



نمودار بالا. انواع رضایتمندی ادراکی شهروندان در سطوح محلی؛ مآخذ: نگارنده بر اساس غفاری و امیدی،

۱۳۸۸.

مفهوم توسعه، مطرح شدن کیفیت زندگی و دخالت دادن شاخص های کیفی در ابعاد توسعه شهری است. به کارگیری این مفهوم، در واقع واکنشی است علیه توسعه تک بعدی در مقیاس شهر. یکی از نتایج توجه به مفهوم کیفیت زندگی در فرایند برنامه ریزی و طراحی شهری، تأثیرات مطلوب آن بر حیات معنوی شهروندان می باشد که در گذشته، کمتر موردتوجه قرار می گرفت. این امر به نوبه خود مستلزم شناخت نیازهای انسانی و تنوع آنهاست (مهدیزاده و دیگران، ۱۳۸۵، ص ۴۶). مازلو^{۵۰}، روانشناس آمریکائی نیازهای انسان را این چنین برمی شمرد: نیازهای زیستی، تعلق، زیباشناختی، ایمنی، حرمت و احترام، خودشکوفایی (مازلو، ۱۳۶۷). بنابراین با توجه به تنوع نیازهای انسانی، نمی توان صرفاً به تأمین نیازهای بیولوژیک او پرداخت و از سایر ویژگی ها و نیازها در ارائه برنامه غافل شد. زمانی که سخن از محله و فضای سکونت به میان می آید شاید اولین طرح واره ای که در ذهن، جان می گیرد، مربوط به کالبد آن باشد؛ زیرا کالبد، خود را به سهولت به نمایش می گذارد. از طرف دیگر به واسطه مستقیم بودن پیام های ارسالی برای ذهن، مقایسه آن با نمونه های

که بر احساس و رفتار مردم برجای می گذارند با رضایت آنها از محیط ارتباط دارد (پروند، ۱۳۷۲، ص ۱۵۱).

در ادامه به دیدگاه مارگارت مید اشاره می شود. وی در سطوح محلی و همسایگی اشاره به معیارهایی دارد که می تواند در سنجش کیفیت محیط موثر باشد چنانچه اشاره شده است که: «مارگارت مید» در مقاله ای تحت عنوان «همسایگان سازگار»، معیارهایی برای «کیفیت محیط» ارائه نموده است. این معیارها عبارتند از: «حس محله، حس تداوم، آگاهی از بیوسفر و احساس سرنوشت مشترک، حفاظت اکولوژی»، علاوه بر این وی خصوصیات چون «تنوع، گمنامی، تحرک، انتخاب محل سکونت، اجتناب از جدایی اجتماعی و امکان گسسته شدن از پیوندهای اجتماعی» را مطرح کرده است (رفیعیان و احمدی و اورنگ، ۱۳۸۶، ص ۶).

در ادامه به بررسی دیگر معیارهای کیفیت محیط در سطوح محلی و محلات شهری و دیگر جنبه های سنجش ادراکی شهروندان اشاره می شود.

الف- کیفیت سکونت در محله^{۱۶۳} و کیفیت محیط شهری
یکی از رویکردهای نوین در زمینه اصلاح و گسترش

49. Quality of life

50. Abraham Maslow

مشابه آسان تر است. گرچه معیارهای کالبدی، ابزاری سریع و مفید در تشخیص دادن به محلات شهر به شمار می روند، اما اگر به تنهایی مرکز توجه قرار گیرند، همواره خطری را برای محله ها در بر خواهند داشت. از این رو توجه به معیارهای غیرکالبدی نیز به نوبه خود از اهمیت ویژه ای برخوردار است. (افشار نادری، ۱۳۸۳، ص ۵).

شرایطی که برای شاخص شدن یک مکان به عنوان فضای سکونت مطرح می گردد، در اصل توقعاتی هستند که امکان گذار از مفهوم زیستن به مفهوم سکونت را فراهم می آورند؛ این دو تفاوت های اساسی با یکدیگر دارند؛ زیستن فقط امکان و شرط لازم برای زندگی کردن است. اگر برای زیستن برخوردار از آسایش تا حدودی کفایت می کند، برای سکونت علاوه بر این ها احساس آرامش، امنیت، صمیمیت و رفاه مورد نیاز است (قاسمی اصفهانی، ۱۳۸۳، ص ۱۶۰-۱۴۷). کیفیت سکونت مفهومی چندوجهی، نسبی، متأثر از زمان، مکان و ارزش های فردی و اجتماعی است؛ که از یک سو ابعاد عینی و بیرونی و از سوی دیگر ابعاد ذهنی و درونی را در بر می گیرد (رضوانی، ۱۳۸۷، ص ۴).

سکونت در برگیرنده اجزاء ملموس و غیرملموسی است که کوچکترین واحد عینی آن مسکن می باشد. رضایتمندی از مسکن ابعاد کالبدی و اجتماعی نسبتاً مشخصی را داراست؛ در ارتباط با جنبه های کالبدی آن می توان به مقدار فضای واحد مسکونی، تعداد اتاق ها، مساحت خانه، سرانه زیربنا، سرانه فضای باز، ظاهر درونی و بیرونی و تأسیسات و در ارتباط با ابعاد اجتماعی آن می توان به شاخص هایی همچون نفر در اتاق، نفر در واحد مسکونی، خانوار در واحد مسکونی اشاره نمود. بعلاوه به نظر می رسد در میان قشر کم درآمد و محروم همواره نگرانی از وقوع جرم و تجاوز به حریم واحد مسکونی وجود دارد و امنیت واحد مسکونی یکی از استانداردهای مطلوب مسکن برای آنها تلقی می گردد. همچنین مالکیت مسکن نیز می تواند یکی از عوامل مهم در ایجاد رضایت-خاطر شهروندان از زندگی در شهر باشد (Varady & Priers, ۱۹۹۸).

در مجموع به نظر می رسد که در ارتباط با کیفیت واحدهای کالبدی نظیر مسکن استانداردهای نسبتاً مشخصی وجود دارد که هر یک به فراخور زمان، مکان و بینش افراد می تواند نقش پررنگ تر یا کمرنگ تری را در رضایت از واحد مسکونی، ایفا نماید. به دیگر سخن در ارتباط با شاخص های مطلوبیت مسکن، توافق و اشتراک زیادی بین افراد و گروه های مختلف و حتی بین شهروندان و شهرسازان وجود دارد؛ این در حالی است که به نظر می رسد، در ارتباط با عوامل مؤثر بر کیفیت و مطلوبیت محیط سکونت چنین توافقی به ندرت حاصل شده و اغلب، این مفهوم از دید افرادی با بینش های مختلف به گونه ای کاملاً متفاوت جلوه گر می-شود. در شکل گیری مفهوم رضایتمندی، عناصر زمان و مکان تأثیر بسزایی دارند؛ آنچه که رضایت خاطر انسان دیروز را می-آفرید شاید در ذهن انسان امروزی کمرنگ شده و یا حتی نقشی نداشته و معیارهای پیشین، جای خود را به مجموعه ای از ارزش-های جدید داده باشند. از سوی دیگر شرایط مکانی و محیطی نیز بر تعبیر انسان از این مفهوم مؤثرند. این تأثیر از آن جهت می باشد که توقعات و تمایلات افراد تا حد زیادی وابسته به هنجارهای اجتماعی و فرهنگ حاکم بر جامعه بوده و این ویژگی ها از جامعه ای به جامعه دیگر و گاه حتی در مقیاس کوچکتر - از محله ای به محله دیگر- متفاوت خواهد بود. برخی از محققان، رضایت از زندگی را به عنوان مؤلفه اصلی کیفیت زندگی مورد تأکید قرار می دهند و در خصوص آن چهار نوع رضایت از زندگی را بر می شمارند:

- «رضایت ناشی از داشتن» که متأثر از میزان برخورداری افراد از امکانات می باشد.

- «رضایت ناشی از ارتباط» که معطوف به روابط اجتماعی است.

- «رضایت ناشی از بودن» ، که پنداشت فرد نسبت به خویشتن و تعریف از کیستی خود بوده و دلالت بر معناداری و کنترل بر زندگی خود در مقابل از خود بیگانگی دارد.

- «رضایت ناشی از اقدام و عمل» که بیشتر معطوف به

چگونگی زمان در اختیار، در قالب اوقات فراغت و غیره می شود. (غفاری و امیدی، ۱۳۸۸، ص ۴).

نتایج حاصل از پژوهشی که در سال ۲۰۰۵ در دو بافت قدیم و جدید شهر استانبول در ارتباط با رضایت از محله صورت گرفته، نشان می دهد که در مناطق جدید شهر مهمترین عامل نارضایتی مردم از زندگی خود، وجود احساس تنهایی است و باید با ایجاد یکپارچگی های اجتماعی در این مناطق به افزایش کیفیت سکونت در آن پرداخت. از طرفی در مناطق قدیمی شهر، محدودیت فضا برای تجمع افراد و بازی کودکان که موجبات مزاحمت برای ساکنین را فراهم آورده است، مهمترین عوامل نارضایتی را تشکیل می دهد که رفع آن مستلزم بافت کالبدی برای ایجاد فضاهای باز جهت تجمع، بازی کودکان، ایجاد فضاهای سبز برای جذابیت بیشتر فضا و تحمل پذیر نمودن تراکم زیاد مسکن در محله می باشد (Topcu, ۲۰۰۵). در واقع در این نمونه بخش مهمی از نارضایتی مردم از فضای سکونت آنها به مسائل روانی و اجتماعی که نتیجه کالبد نامناسب و همچنین همبستگی ضعیف ساکنین است، باز می گردد. در این زمینه جین جیکوبز به الگوهای مناسب فعالیتی، اختلاط کاربری ها، نفوذپذیری و انعطاف-پذیری فضاها به عنوان عوامل ارتقاء ارزش ها و کیفیت محیط سکونت اشاره می کند، این عوامل در نظر کوین لینچ جای خود را به سرزندگی، معنی، سازگاری، دسترسی، کنترل و نظارت و عدالت و کارایی می دهد.

رضایت از محیط سکونت یکی از نتایج مستقیم وجود کیفیات موردانتظار در محیط زندگی خواهد بود اگرچه به نظر می رسد، گاه سطح توقعات افراد بر روی میزان رضایت بخشی این کیفیات اثرگذار باشد به گونه ای که محیطی با کیفیت بالا حس خوشبختی و رضایت را از طریق مولفه هایی که ممکن است فیزیکی، اجتماعی یا نمادین باشند تا حدود زیادی به ساکنانش القاء می کند. بنابراین برای درک معیارهای زمینه ساز رضایتمندی شهروندان باید مروری بر ادبیات کیفیت سکونت و معیارهای آن داشت. مروری بر ادبیات

مربوط به کیفیت زندگی نشان می دهد که در خصوص سازه کیفیت زندگی با تعدد معیارها مواجه هستیم، که این امر می تواند ناشی از سه عامل مختلف باشد؛ یکی چند بعدی بودن این مفهوم، دیگری کاربرد آن در رشته ها و حوزه های حرفه ای کاملاً متفاوت و در نهایت سطح تحلیل که می تواند مربوط به عاملان، فرایندها، موقعیت ها و یا ساختارها باشد (غفاری و امیدی، ۱۳۸۸، ص ۳). با این حال در تحقیقات مختلف، تعاریف و ویژگی هایی برای این بعد از برنامه ریزی شهری ارائه گردیده است. مرور مفاهیم موجود، نشان دهنده دو نگرش و رویکرد متفاوت در تعریف مفهوم مورد نظر است؛ تعدادی از نویسندگان قائل به ماهیت مستقل این مفهوم بوده و با تأکید بر مؤلفه های دوگانه (عینی - ذهنی) کیفیت محیط، به تبیین و تشریح آن پرداخته اند. این مقوله، موضوعی پیچیده دربرگیرنده ادراکات ذهنی، نگرش ها و ارزش های گروه ها و افراد مختلف بوده بنابراین کیفیت محیط برآیندی از کیفیت اجزای تشکیل دهنده آن است (رفیعیان و سایرین، ۱۳۸۹).

کوین لینچ رابطه متقابل و تأثیر کیفیت محیط شهری بر کیفیت زندگی ساکنان شهرها را مورد تأکید قرار داده است. وی می گوید اگر بناست برنامه ریزی و طراحی شهری مفید واقع گردد باید قادر باشد تا از راه اعتلای کیفیت محیط کالبدی به اعتلای کیفیت زندگی انسان یاری نماید (گلکار، ۱۳۸۰، ص ۴۳).

معیارهای زیست محیطی، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، بهداشت، امنیت شخصی، آموزش و پرورش، حمل و نقل، مسکن و دیگر خدمات شهری، مهم ترین معیارهایی است که چنانچه در ساختار مدیریت شهرها به درستی به آن پرداخته شود، می تواند محیط شهری سالم و با کیفیت را برای زندگی شهروندان فراهم سازد (مختاری و نظری، ۱۳۸۹، ص ۱۳).

لازم به ذکر است معیارهای کیفیت سکونت و عوامل رضایت ساکنین از شهر و اجزاء آن می تواند وابسته به شرایط فرهنگی، مکانی، و زمانی ساکنین باشد. در این زمینه حتی مقیاس مکان مورد بررسی هم اثرگذار خواهد؛ بر اساس تحقیقی که «مارانز»

و «راجرز» (۱۹۸۵) انجام داده‌اند در مقیاس محله و کوچکتر ایفا می‌نمایند. با جمع‌بندی تعاریف و نظریات مورد مطالعه از آن، معیارهای اجتماعی و در مراتب بالاتر (ناحیه، منطقه، شهر) معیارهای فیزیکی در رضایت خاطر ساکنان نقش مهمی شاخص‌هایی به شرح جدول شماره یک، معرفی می‌گردد.

جدول زیر. ارزش‌های مؤثر بر کیفیت فضای سکونت سکونت در محلات؛ مأخذ: روشن و شکیبائی، ۱۳۹۰.

معیار	زیرمعیار
کالبدی	نفوذپذیری، دسترسی به مراکز مهم، تراکم مناسب، کفایت خدمات محلی، اختلاط کاربری‌ها، سازگاری و مطلوبیت کاربری‌ها، مقیاس انسانی، شبکه دسترسی، سلسله مراتب فضایی، محصوریت مناسب، خوانایی محیط، پایداری و استحکام بناها و غیره.
اجتماعی و فرهنگی	سرزندگی، هویت و تعلق خاطر، کنترل و نظارت اجتماعی بر فضاهای عمومی، دسترسی عادلانه به فرصت‌ها، محوریت عرصه‌های عمومی، تحقق مشارکت شهروندان در امور، شکل‌گیری جامعه محلی و غیره.
اقتصادی	بهره‌وری اقتصادی از زمین، هزینه‌های دسترسی به مراکز خدمات و اشتغال، تنوع درآمدی و در نتیجه تنوع مسکن در سطح محله، خودکفایی و خوداتکائی محله یا شهر و غیره.
زیبائی‌شناسی	کنترل محورها و کریدورها، تنوع بصری، سازگاری بصری، تناوب بصری، وحدت اجزاء، تنوع رنگ، کاربرد عناصر بومی و نمادین
زیست‌محیطی	زمینه‌سازی برای حفاظت از اکوسیستم‌ها، سبزی‌نگی، کارآیی مصرف انرژی، سیستم دفع پسماندهای خانگی، تعادل محیط طبیعی و مصنوع، عدم آلودگی هوا، عدم آلودگی صوتی، تراکم بهینه جمعیتی و ساختمانی.

۵

نظریه های سیاسی فضاهای عمومی

مقدمه

به قدرت سیاسی و کنترلش به دست آنان است و در این عرصه دسترسی بیشتر اطلاعات [و تبادل آن]، دستمایه تحقق دموکراسی اصیل است زیرا این امر شهروند معمولی را قادر می سازد تا به مشارکت آگاهانه در سیاست بپردازد. ظهور نظریه فضا با نخستین جنبش معماری مدرنیستی یعنی آرت نوو، مصادف شد (وان دِن وِن، ۱۹۹۳). مفهوم فضا برای مدرنیست ها، رابطه ای میان فضاهای درهم چفت و بست شونده شد و این مفهوم به مثابه ذات معماری پذیرفته شد. زیگفرید گیدئین در برداشت و تلقی از فضا در طول تاریخ معماری، سه مرحله را مطرح کرد:

۱. در مرحله اول که نمونه آن در مصر باستان، سومر و یونان موجود است، فضای معماری با جابجایی و بازی با حجم ها، ساخته می شد و به فضای داخلی کمتر توجه می شده است.
۲. در مرحله دوم که در نیمه دوران رومیان آغاز شد، فضای معماری مترادف بود با فضای مجوف شده داخل ساختمان.
۳. مرحله سوم که در آغاز قرن بیستم آغاز شد، با برچیدن دید منفرد پرسپکتیوی که منجر به انقلابی بصری شد. اما نقد شهری پست- مدرن به تفکر «یک فضای نامتمایز شده انتزاعی» حمله ور شد (کولکوهن، ۱۹۸۹:۲۲۵).

باید توجه داشت که مبنای دموکراتیک شدن فضاهای شهری تنها از طریق امکان دهی به عرصه های عمومی شهر^۱ ممکن می شود؛ عرصه هایی که حوزه عمومی، حوزه ای واقع در میان جامعه مدنی و دولت است و فضای طرح آزاد مسائل عمومی و استدلال و تحقیق درباره آنها و نهایتاً تکوین اراده عمومی را تشکیل می دهد. حوزه عمومی در مقابل عرصه آمریت، عرصه فکر، گفتگو، استدلال و زبان است. شرایط مکالمه باز و آزاد در حوزه عمومی، متضمن این اصل است که هیچ فرد یا گروهی نمی تواند در خارج از حوزه عمومی یعنی در عرصه قدرت به صورت قانع کننده ای مدعی شناخت بهتر خیر و صلاح جامعه باشد. حوزه عمومی آنچه را که ماهیتاً عمومی است از عرصه های بسته و خصوصی و منفعت رهایی می بخشد. پرسش هایی از این قبیل که آزادی، عدالت، برابری، عقلانیت و جز آن چیست تنها در حوزه عمومی هر جامعه خاص ممکن است پاسخ داده شده و مورد پذیرش و باور قرار گیرد. با رشد حوزه عمومی، حضور آزادانه و مشارکت شهروندان در عرصه های حیات مدنی میسر و هدف دموکراسی متحقق می شود. هدف دموکراسی در اصل دسترسی مردم

۱. اما شرط اساسی برای اینکه یک فضای عمومی، فضای شهری تلقی شود این است که در آن تعامل و تقابل اجتماعی صورت گیرد. روی همین اصل، هیبرت، تنها راه حل ممکن برای ایجاد ارتباطات عمومی را، نه روزنامه ها و وسایل ارتباط جمعی، بلکه در حوزه فعالیت فضاهای همگانی می داند (رهنمایی و اشرفی، ۱۳۸۶، ص ۳۰). کوین لینچ اعتقاد دارد فضای شهری صحنه ای است که داستان زندگی جمعی در آن گشوده می شود و در این فضا فرصت آن وجود دارد که برخی مرزهای اجتماعی شکسته شده و برخوردهای از پیش تدوین نیافته اتفاق افتاده و افراد در یک محیط اجتماعی جدید با هم ارتباط برقرار کنند (همان، ص ۲۵). از منظر اجتماعی تنها آن دسته از فضاهای باز شهری که کنش اجتماعی در آنها رخ می دهد یا اثرات اجتماعی قابل توجهی دارند، از جمله استراحت و تجدید قوا، معاشرت و تعامل اجتماعی یا خبر گیری و اطلاع رسانی در زمره فضاهای عمومی بالفعل تلقی می شوند (خاتم، ۱۳۸۳، ص ۱۱). حتی به اعتقاد والزر، شخصیت فضای عمومی، زندگی عمومی ما، فرهنگ شهر و زندگی روزمره ما را نشان داده و تنظیم می کند (رهنمایی و اشرفی، ۱۳۸۶، ص ۲۹). راجر نیز اهمیت فضاهای عمومی را در شهر به حدی می داند که اعتقاد دارد شهرهای بزرگ به واسطه فضاهای عمومی ایده آل خود شناخته می شوند.

می شود و به آن مرتبط است. این مفاهیم در تعاریف مختلف فضای عمومی بازتاب یافته اند» (مدنی پور، ۱۳۸۴، ص ۲۱۳). [حوزه یا] عرصه عمومی به مجموعه فضاهای عمومی، قوانین و مقررات مردمی، تشکلهای غیر رسمی [غیر دولتی] همگانی اطلاق می شود که تلاش و کوشش برای شهروندان برای تعمیم و تثبیت حقوق شهروندی، کنترل و محدود کردن دخالتهای عرصه حکومتی در اداره و مدیریت شهرها، همچنین تلاش برای عمومی کردن برخی از فعالیتها و وظایف تحمیل شده به عرصه خصوصی را سازمان می دهد (مسعودی، ۱۳۸۰). باید گفت که هابرماس بر [حوزه یا] عرصه عمومی نهادینه شده و نه مادی تمرکز داشته و یک عدم تعادل را با دیگری جابجا می کرد در حالیکه آرنت^۶ متوجه جهان مشترک مادی و نه نهادها بود. برای هابرماس، نهاد ضروری [حوزه] عمومی، روزنامه نگاری بود. علاقه او این بود که بفهمد چگونه افکار عمومی در جامعه مدرن توسط رسانه های عمومی شکل می گیرد و چگونه این فرآیند از حالت رو در رو و مناظره عقلانی و منتقدانه (که ویژگی عرصه عمومی در شکل گیری اولیه اش در قرن هجدهم بود) دور شده است. (habermas, ۱۹۸۹) او بر این اساس به ارایه نظریه عمل ارتباطی می رسد که در آن نوعی گفتگو و ارتباط بین افراد را بر اساس مفهوم فراگیر عقلانیت پیشنهاد می کند. (habermas, ۱۹۷۸).

دیدن فضا به صورت ماده ای با گسترش یکسان که می توانست به شیوه های مختلف شکل گیرد، زیر عنوان «واقع بینی ساده لوحانه» نقد و رد شد (نوربرگ شولتز، ۱۹۷۱: ۱۲). یکی از بحث های مهم امروزی در میان متفکران مسائل شهری موضوع فضاهای عمومی در شهر است. این مفهوم در طراحی و برنامه ریزی شهری تحت عناوینی همچون «عرصه عمومی»^۲، «فضای شهری»^۳، «مکان عمومی»^۴ مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. ساده ترین بیان عرصه عمومی دربرگیرنده گروههای اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و غیره است که از متن مردم و فعالیت های آنها ریشه گرفته است؛ به نوعی عرصه عمومی یک عرصه همگانی است که عموم مردم یک شهر حق حضور در آن را دارند.^۵ بر اساس «فرهنگ انگلیسی آکسفورد»، واژه Public به معنای کلی و در اکثر معانی متضاد خصوصی است. همچنین تعریف مربوط یا متعلق به مردم به عنوان یک کلیت، نیز برای آن ذکر شده است. در جدیدترین ویرایش فرهنگ آکسفورد تعریفی مشابه مطرح شده است:

«متعلق یا متوجه مردم به مثابه یک کلیت در دسترس یا اشتراکی برای همه مردم و ارائه شده توسط دولت محلی یا مرکزی. به اتکای این تعریف برای مثال خیابانی عمومی، متعلق و مرتبط با تمام مردم به عنوان یک کلیت است، به روی شان باز است، موجودیتی محدود نشده دارد، از طرف دولت ارائه

2. Public Realm 3. Urban Space 4. Public Place

۵. لیبتون، فضای عمومی را با عنوان «اتاق زندگی بیرونی» و «مرکز تفریح و فراغت بیرون از خانه» تعریف می کند. به اعتقاد والزر، فضاهای عمومی فضاهایی هستند که ما با غریبه ها شریک می شویم؛ مردمی که اقوام یا دوستان و همکاران ما نیستند. آنها فضایی برای فعالیت های سیاسی، اعمال مذهبی، تجارت، بازی و غیره هستند. فضایی برای همزیستی با صلح و برخورد های غیر شخصی (رهنمایی و اشرفی، ۱۳۸۶، ص ۲۵). کر و سایرین، فضای عمومی را «بستر مشترکی که مردم، فعالیت های کارکردی و مراسمی را که پیوند دهنده اعضای جامعه است در آن انجام می دهند» می دانند؛ چه این فعالیت ها روزمره و معمولی و چه جشنواره ای و دوره ای باشند. به عبارت دیگر، فضای عمومی «صحنه ای است که به روی آن نمایش زندگی اجتماعی، در معرض دید عموم قرار می گیرد.» (رفیعیان و سیفایی، ۱۳۸۴، ص ۳۶). در جایی که فضای عمومی توسط گروه های مختلف مردم برای فعالیت های گسترده و متنوع مورد استفاده قرار می گیرد، آن ها می توانند به افزایش هویت جمعی اجتماع کمک کنند. از دیدگاه سیاسی، فضای عمومی جایی است که مردم می توانند در زندگی اجتماعی مشارکت کرده و ادعا کنند که می توانند نظر خود را بیان کنند.

۶. فرانسویس تیبالدز، عرصه عمومی را چنین می داند: «تمام بخشهای بافت شهری که عموم مردم به آن دسترسی فیزیکی و بصری دارند. بدین ترتیب، خیابان ها، پارکها و میادین شهرک یا شهر، با ساختمان هایی که محصورشان می کنند گسترش می یابند». از منظر او، عرصه های عمومی «مهم ترین بخش از ساختار شهرک ها و شهرهای ما هستند؛ جایی که بیشترین میزان تماس و تعامل انسان ها در آن روی می دهد» (رفیعیان و سیفایی، ۱۳۸۴، ص ۳۶).

۱۹۸۴؛ Calhoun, ۱۹۹۲؛ maccarthy) برای هابرماس عرصه عمومی در توسعه جامعه مدنی که مبدأ آن در اروپای قرون وسطی متأخر است، ریشه دارد. (مدنی پور، ۱۳۸۹، ص ۲۰۱)؛ جامعه مدنی اگرچه مفهومی سیاسی- فلسفی است اما همواره عاملی مؤثر بر ویژگیهای کالبدی و فضایی شهرها بوده است. جامعه مدنی مفهومی است که بنابر مقتضیات زمانی و مکانی تعبیر مختلفی از آن شده است. همچنین جامعه مدنی از منظر مدرنیسم و پست مدرنیسم متفاوت است. در عصری که قطعیت، جزئیّت و باید و نبایدهای مدرنیستی جای خود را به نسبیّت، انعطاف و می تواندها داده است و جامعه مدنی مبتنی بر کثرت گرایی، گفتمان، مشارکت، فرد باوری و قانونمندی دگربار با مفهومی کاملاً نو رخساره می نماید (حبیبی، ۱۳۷۹).

تأثیر عرصه های عمومی بر فضای عمومی

حوزه عمومی فراهم کننده شکل گیری و تحقق جامعه مدنی بوده و فضای عمومی (شهری) تجلی کالبدی حوزه عمومی است. اگرچه از مجموعه نهادها، مؤسسات، انجمن ها، اصناف و تشکلهای مردمی، رسانه ها و مطبوعات به حوزه عمومی تعبیر می شود اما جایگاه فعالیت، ظرف زندگی و عمل جمعی، تعامل و گفتگوی آنها کالبد (فضای) شهر و فضای عمومی است. فضاهای شهری نتیجه شرایط جامعه ای است که در آن به وجود آمده، از وضعیت و شرایط جامعه تأثیر می پذیرد و به واسطه انعطاف پذیری، خود را با شرایط تطبیق می دهد و یا خود را بر آن تحمیل می نماید و می تواند نقشی تازه یابد و تغییر کند و یا از بین رفته و فضای دیگر جایگزین آن شود (حبیبی، ۱۳۷۵). در حقیقت، فضای شهری همراه با تاریخ یک ملت در دورانهای مختلف به وجود می آید، شکل می گیرد و دگرگون می شود. این عصر که فعالیتهای مختلف فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی- سیاسی همواره در آن جریان داشته، همیشه با قلب تاریخ شهر تپیده و سرگذشت شهر را رقم زده است.

مفهوم عرصه های عمومی

زندگی و حیات مدنی در کالبد و ظرف شهر و فضاهای عمومی

آن جریان می یابد؛ بدین سبب حیات مدنی به عنوان دستاورد، رشد اندیشه و درک سیاسی در برهه ای خاص از تحول و تطور جامعه، در فضاهای عمومی شهر تبلوری کالبدی می یابد، حیات مدنی بر مبنای [حوزه یا] عرصه عمومی قرار دارد و بنیادی ترین مفهوم جامعه مدنی، عرصه های حایل میان فرد و حکومت است. تقریباً تمام تعاریف طراحی شهری حاکی از این است که طراحی شهری با عرصه عمومی (یا قلمرو عمومی و یا فضای عمومی) و عناصر تشکیل دهنده آن سر و کار دارد. طراحی شهری از پروژه هایی با چند ساختمان تشکیل می شود که از نظر اندازه متفاوت بوده و از مجموعه های ساختمانی شروع شده و بخش هایی از شهر و در نهایت کل شهر ختم می شود. گاهی طراحی شهری، طراحی خود ساختمان ها را نیز دربرمی گیرد، اما اغلب تنها تا آن حد وارد معماری بناها می شود که کاربرها و نمای ساختمان های به ویژه در طبقه همکف، عرصه عمومی را تعریف می کنند.

یورگن هابرماس، فیلسوف اجتماعی و سیاسی آلمانی یکی از چهره های برجسته تفکر در قرن حاضر محسوب می شود. وی یکی از افراد مکتب فرانکفورت بوده است، اما بسیاری از اندیشه های این فیلسوف که در انتقاد از متفکران نسل اول مکتب فرانکفورت مطرح شده او را از پیروی صرف مکتب فرانکفورت باز می دارد. فرانکفورتی ها (مارکوزه، هورکهایمر و آدورنو) معتقد بودند که عقل دوران روشنگری قرن هجدهم به ابزار استیلا و به عقل ابزاری مبدل شده است. هابرماس در رابطه با اندیشه های مکتب فرانکفورت مفهوم شیء گشتگی سراسری در جامعه مدرن را مورد نقد قرار داده و در جست وجوی مجرای رهایی از این وضعیت برآمده است. وی با نقد فرآیند عقلانیت ابزاری مفهوم عقلانیت ارتباطی را عرضه می دارد که اساساً فرآیندی رهایی بخش است. به نظر هابرماس باید فضاهایی را که هنوز دستخوش عقلانیت ابزاری و شیء گشتگی نشده اند، یافت. هابرماس تعبیر حوزه عمومی را در اطلاق به عرصه ای اجتماعی به کار می برد که در آن افراد از طریق مفاهیم و استدلال مبتنی بر تعقل و در شرایطی عاری

«مدنی پور» در فصل هشتم از کتاب «فضاهای عمومی و خصوصی شهر»^۹ با یک نگاه ریشه ای، بنیادی ترین تفاوت میان فضاهای عمومی و خصوصی را تفاوت میان فضای درونی انسانی و فضای بیرونی جهان پیرامون می داند. وی در یک تحلیل، خصوصی ترین فضا را فضای درون بدن بر شمرده سپس اولین لایه که رفتار شخص، حرکات بدن و زبان در آن تبلور می شود را فضای شخصی می داند. وی به دنبال این مطلب خصوصی بودن فضا را عمدتاً به ملک خصوصی ارجاع داده و در یک تعریف کلی حوزه خصوصی را بخشی از زندگی شخص می داند که وی در محدوده ای شخصی و به دور از دید و اطلاع مردم یا کنترل حکومت و مقامات رسمی، آن را کنترل می کند. تعبیر عده ای از داشتن حریم شخصی این است که فرد حق دارد تنها و به حال خود باشد. بر اساس این تعبیر، فضای خصوصی بخشی از فضا است که فرد بر آن مالکیت و اختیار دارد و حق داشته از آن بهره انحصاری ببرد و دیگران را در آن راه ندهد (مدنی پور، ۱۳۸۴، ص ۲۷-۲۶)

«حوزه خصوصی»، همزمان، هم جایی در خلوت ذهن دارد، هم دامنه آن تا فضای شخصی بدن گسترده می شود. هم در قالب ملک خصوصی با مفهوم زمین در می آمیزد و هم در خانه با واحدی اجتماعی پیوند برقرار می کند. لایه های مختلف فضای خصوصی تشکیل شده است از: «فضای غیرعینی ذهن، فضای شخصی اجتماعی - روانی بدن، فضای نهادینه شده ملک خصوصی و فضای صمیمی خانه» (همو، همان، ص ۲۹).

حوزه خصوصی^{۱۰} حوزه ای مجرد مستقل و کاملاً جدا از محیط

از هرگونه فشار، زور و در شرایط برابر برای تمام طرف های مشارکت کننده مجموعه ای از رفتارها، مواضع و جهت گیری های ارزشی و هنجاری را تولید می کند. آنچه موجب جلب نظر هابرماس به مقوله حوزه عمومی شده است، اهمیت این مفهوم به عنوان اساس نقد جامعه مبتنی بر اصول دموکراتیک بوده است. حوزه عمومی عرصه ای است که در آن افراد به منظور مشارکت در مباحث باز و علنی گرد هم می آیند. از نظر هابرماس حوزه عمومی به معنی دقیق کلمه عرصه ای است که هیچ حد و حدودی بر فعالیت آن وضع نشده باشد، حوزه عمومی حوزه عقلانی و حقیقت یاب و حقیقت ساز جامعه است. این حوزه، عرصه فکر، گفت وگو، استدلال و زبان است. شرایط مکالمه باز و آزاد در حوزه عمومی متضمن این اصل است که هیچ فرد یا گروهی نمی تواند در خارج از این حوزه (یعنی در عرصه قدرت) مدعی شناخت بهتر خیر و صلاح جامعه باشد. پاسخ به پرسش هایی از این قبیل که آزادی، عدالت، برابری، عقلانیت و جزء آن چیست تنها در حوزه عمومی هر جامعه ای ممکن است داده شود و مورد پذیرش و باور قرار گیرد.^۶

باید گفت که؛ سازمانها و ساختارهای عمومی از اجزای عمومی و خصوصی تشکیل می شوند. تمایز بین اینها همیشه روشن نیست، زیرا رفتارها و مکانهای «نیمه عمومی»^۷ و «نیمه خصوصی»^۸ هم وجود دارند. به علاوه اینکه چه چیزی را خصوصی یا عمومی تلقی کنیم از فرهنگی به فرهنگ دیگر و در درون هر فرهنگ طی زمان تفاوت دارد.

۶. لدر کتاب ها، مقالات و سخنرانی های مختلف، تعاریف گوناگونی از فضای عمومی ارائه شده است. نظریه پردازان بسیاری به موضوع فضای عمومی به ویژه در بستر شهر پرداخته اند و با بیان ویژگی های آن، هر یک، معیارهایی را برای توصیف «فضای عمومی مناسب» تشریح کرده اند. گاهی نیز این تعاریف، تحت تأثیر ویژگی های این گونه فضاها در شهرهای تاریخی قرار گرفته اند. به گفته مدنی پور، در محیط های شهری دوره پیش از مدرن، فضاهای عمومی، مانند میدان های شهری و مکان های تجاری، نقش عرصه های ارتباطات اجتماعی را بازی می کردند. این اتفاق در جایی می افتاد که شکل های مختلفی از تعاملات اجتماعی توسط گروه های زیادی از مردم ظهور پیدا می کرد.

7. Semi-Public 8. Semi Private 9. Public and Private Spaces

۱۰. فضای عمومی، فضای باز و در دسترس عموم است؛ فضایی که مردم برای فعالیت های فردی و جمعی به آن می روند. این فضاها ممکن است شکل ها و نام های متفاوتی داشته باشند: پارک، میدان، بازارچه، کافه یا مرکز فرهنگی؛ ممکن است تحت مالکیت عمومی یا خصوصی باشند؛ اما به هر حال به روی مردم باز هستند. این فضاها ممکن است به صورت برنامه ریزی شده خلق شده باشند یا به صورت خودجوش و در نتیجه استفاده مکرر مردم از یک فضا برای یک فعالیت معین به وجود بیایند؛ مثل برخی پاتوق ها و مکان های مکث و گپ زدن محلی و ... (خاتم، ۱۳۸۳، ص ۱۰).

اطراف نیست، بلکه وابستگی متقابل با حوزه عمومی دارد. نمود این وابستگی متقابل، مرز میان این دو حوزه است که انتظار می رود روشن و واضح باشد، اما اغلب مبهم و محل مناقشه است. فضاهای عمومی شهرها تقریباً در همه زمان ها و مکان ها بیش از آنکه با فضاهای شخصی و صمیمی ارتباط داشته باشند، مکان هایی هستند خارج از حوزه کنترل افراد با گروه های کوچک. این فضاها واسطه و میانجی فضاهای خصوصی بوده و کاربردهای عملی دارند. از این رو در توصیف فضاهای عمومی می توان گفت که این فضاها، فضاهایی هستند چند منظوره و در دسترس عموم که هم از قلمروهای اختصاصی و مرزبندی شده خانواده ها و افراد متمایزند و هم میانجی آنها محسوب می شوند. اصولاً این فضاها را در صورتی عمومی تلقی می کنند که تأمین و مدیریت آنها برعهده مسئولان دولتی باشد، با مردم به صورت یک کل واحد ارتباط برقرار کنند، مردم آزادانه و به راحتی به آنها دسترسی داشته باشند و یکایک اعضای جامعه بتوانند از آنها بهره ببرند یا مشترکاً از آنها استفاده کنند. بنابراین وقتی از قلمرو عمومی صحبت می شود منظور فضاهایی است که برای استفاده مشترک عامه مردم است و توسط مسئولان عمومی اداره می شود یا چنان که مدنی پور می گوید:

«فضای عمومی را می توان به مثابه فضایی تعریف کرد که اجازه می دهد مردم به آن و فعالیت های درون آن دسترسی داشته باشند و فضایی است که یک کارگزار عمومی آن را کنترل می کند، فضایی که در جهت منافع عمومی تأمین و اداره می شود» (Madani Pour, 148:1996).

از دید «والزر»^{۱۱} فضای عمومی فضایی است که در آن با غریبه ها سهیم هستیم، مردمی که اقوام، دوستان یا همکار ما نیستند. فضایی است برای سیاست، مذهب، داد و ستد و ورزش، فضایی برای همزیستی مسالمت آمیز و برخوردهای غیر شخصی. (Walzer, 470:1996). «تیبالدز»^{۱۲} هم در تعریف خود از عرصه عمومی به این مفهوم اشاره می کند. از

دیدگاه وی عرصه های عمومی مهمترین بخش شهرها و محیط های شهری هستند. در چنین عرصه هایی بیشترین تماس ارتباط و تعامل بین انسان ها رخ می دهد. این عرصه ها تمام بخش های بافت شهری را که مردم به آن دسترسی فیزیکی و بصری دارند، در برمی گیرد. بنابراین این مکان ها از خیابانها، پارکها و چهارراه ها تا ساختمان های محصور کننده آنها را شامل می شود (تیبالدز، ۱۳۸۲، ص ۱۵). وی همچنین اشاره می کند در حالی که عرصه عمومی در حال تنزل است، عرصه خصوصی با تأکید بر حریم خصوصی، خلوت گزینی آسایش فردی، مصرف شخصی و امنیت فردی رو به افزایش است. از دید تیبالدز اگر بخش خصوصی را به حل خود رها کنیم، هرگز نمی تواند محیطی شهروندگرا بیافریند.

فضای عمومی به عنوان بستر مشترکی است برای انجام فعالیت های کارکردی و مراسمی که پیوند دهنده اعضای جامعه است. چه روزمرگی های معمولی باشد و چه جشنواره های دوره ای. صفحه ای است که در آن نمایش زندگی جمعی در معرض دید قرار می گیرد (Carr, 110:1992).

همچنین فرهنگ، محصولی بین ذهنی است، که عموماً در برگرفته پدیده هاست. [فرهنگ به ما] کمک می کند تا منبعی از هویت، ابزار تبادلات [یا تعاملات] اجتماعی و حسی از اجتماع [یا جامعه پذیری] را فراهم کنیم. طی قرن بیستم، فرهنگ های عمومی دموکراسی های اجتماعی، به تدریج جنبه مادی و داد و ستدی به خود گرفتند. به جای فرهنگ های تلفیقی کهنه ی ملت ها، فعلاً فرهنگ جهانی تجزیه شده ای به وجود آمده است، که موجب رضایت عمومی بیشتری شده است. این فرهنگ فراملیتی، هویت های جدیدی ساخت و نسخه های قدیمی تر یکپارچگی ملی را محو کرد. دیدگاه انتقادی حوزه عمومی به ما کمک می کند، تا این فرآیند را با تردید مورد بررسی قرار دهیم. به نظر می رسد رشد فن آوری های جدید و اشکال فرهنگی به جای متکی بودن به بحث و گفتمان آزاد، به انواع خصوصی سازی شده مصرف وابسته است. در ضدیت با این

11. Walzer

12. Tibbalds

تمایلات، نویسندگان خاصی که با سنت‌های سوسیالیستی، کمونیستی و جمهوری خواهانه در جستجوی توسعه راه‌های جدید در زمینه جوامع مدنی هستند، ممکن است اخلاق یکپارچگی (وحدت) و عقلانیت انتقادی را مورد کشف و بررسی مجدد قرار دهند. در حالیکه، مارکسیست‌ها با قاطعیت تحلیل خود را از چگونگی تسلط گروهی تعاملات فرهنگی ساختارمند ارائه می‌کنند. لیبرال‌ها به نیاز برای محدود ساختن قدرت دولت (حکومت) به وسیله وضع قوانین جمعی اشاره می‌کنند. همانگونه که در اینجا اشاره شد، قوانین و الزامات ارتباطات در [جوامع] مدنی آزاد از تسلط پول و قدرت نشأت می‌گیرد. در نتیجه نیازهای اجتماعی شهروندان را برآورده می‌سازد. این [موضوع]، پروژه‌ای رهایی‌بخش را ورای قوانین لیبرالیسم و مارکسیسم، ارائه می‌کند. نویسنده‌ای که با این دیدگاه‌ها بیشترین وابستگی را نشان داده - و یکی از مهمترین سلسله بحث‌های کنونی مرتبط با فرهنگ‌های رسانه‌ای را ترسیم کرده- یورگن هابرماس است. سلسله بحث‌های یورگن هابرماس [در این زمینه] تأثیر به‌سزایی بر گفتمان‌های مدرن، در رابطه با نظریه‌ی اجتماعی نهاده است. نوشته‌های وی، تنوع حوزه‌های ذهنی [ما] شامل جامعه‌شناسی، تاریخ، فلسفه و علوم سیاسی را به منظور ایجاد بخشی از مدرنیته پیچیده و اصولی، تحت تأثیر قرار داده است. علیرغم بالا رفتن میزان اهمیت نظریه هابرماس در گفتمان‌های معاصر، نوشته او در رابطه با ارتباطات جمعی به اندازه‌ای که [حقیقتاً] شایستگی‌اش را داشت، مورد توجه قرار نگرفت. رشد پیوسته و آرام بدنه متنی که واقعاً با [نظریه] هابرماس در زمینه‌ی حوزه عمومی همراه می‌شود، (آن را به چالش می‌کشد) اغلب این قضایا را از رشد ذهنی [متون] مؤخرتر وی دور نگاه می‌دارد و سلسله بحث‌های او را بیش از آنچه خودش تمایل داشته باشد، «رسانه-محور» می‌کند. تحلیل ارائه شده در اینجا، برخی از مفاهیمی را که هابرماس در نوشته‌هایش در زمینه‌ی حوزه عمومی مطرح کرده است، مورد تأکید قرار می‌دهد. این رویکرد ویژه بدان جهت مورد توجه قرار می‌گیرد، که نقاط ضعف و قوت

دفاعیه‌ی هابرماس را در زمینه فرهنگ‌های عمومی در متون جدیدتر، به بحث و بررسی می‌گذارد. اغلب پژوهش‌های رسانه‌ای اخیر، تلاش کرده‌اند تا معانی فرآیندهای معاصر جهانی شدن، متنوع‌سازی، همجوشی و چندبخشی شدن برای فرهنگ‌های دموکراتیک مدرن را به تفصیل ارائه کنند. مروری بر نوشته‌های مربوط به حقوق نشان می‌دهد که در واژگان حقوقی، اگر فضایی، فضای عمومی به حساب آید، مالکیت و حق دسترسی را نمی‌توان مانعی بر سر راه کاربردی عمومی آن دانست، علی‌رغم محدودیت‌های ذاتی که برای دسترسی عمومی وجود دارد. حتی مکانی عمدتاً خصوصی در اکثر اوقات می‌تواند در دسترس عموم باشد و اگر هم منع شده باشد، می‌توان آن را از مجرای قانونی طلب کرد. مکان‌های عمومی نمی‌توانند قانوناً تعامل با دیگر استفاده‌کنندگان را ممنوع کنند، بلکه فقط می‌توانند ماهیت آن را تعیین کنند (مدنی پور، ۱۳۸۴، ص ۲۱۵).

فضای عمومی مکان هم زمانی فعالیت هاست، مکانی برای عرضه و نمایش، محک زدن واقعیت، کنکاش در تفاوتها و هویت‌ها، عرصه‌ای برای بازشناخت، مکانی که فرد با باز نمایی تفاوتها از خود و دیگران شناخت بدست می‌آورد و امکان بررسی رابطه امر خاص و کلی و امر شخصی و غیرشخصی را پیدا می‌کند. در این مکان حقایق چندوجهی همزیستی پیدا می‌کنند و میزان تحمل عقاید و دیدگاه‌های گوناگون به بوته آزمایش گذاشته می‌شود (مدنی پور، ۱۳۸۴، ص ۳۱). البته به نظر می‌رسد که شهرهای مدرن مانع این جریانند، چون مردم سوار بر اتومبیل‌های شخصی خود از میان فضاهای عمومی می‌گذرند، با تقسیم شهر به مناطق و محله‌های مختلف خود را از دیگران جدا می‌کنند و تنها به واسطه نهادهای پیچیده انتزاعی و مبتنی بر مقررات خشک اداری با دیگران ارتباط ایجاد می‌کنند؛ بنابراین فضای عمومی باید شرایطی را برای انسان فراهم کند که علاوه بر رابطه‌های باواسطه، بی‌واسطه هم با یکدیگر ایجاد ارتباط کنند. «لنگ» اشاره می‌کند که از دید متخصصان حرفه‌ای در هریک از زمینه‌های طراحی

محیط، عرصه عمومی از دو جزء تشکیل می شود:

۱- جزء اول با عناصر عمومی محیط کالبدی (مصنوعی و طبیعی) که رفتارها در آن روی می دهند ارتباط دارد؛ و

۲- جزء دوم چگونگی تصمیم گیری های جمعی توسط دولت یا در چارچوب سازوکار بازار براساس قانون اساسی هر کشور را در برمی گیرد.

وی سپس با تأکید بر عرصه عمومی کالبدی اشاره می کند که عرصه عمومی الزاماً با املاکی که در مالکیت عمومی است یکی نخواهد بود. وی جزء اول را **عرصه عمومی کالبدی** و جزء دوم را **عرصه عمومی تصمیم گیری** نام می نهد (Lang, ۲۰۰۵: ۶-۲۲). در این تعریف از عناصر تشکیل دهنده عرصه عمومی نقش دو عنصر اساسی کالبد به عنوان عنصر عینی فضا و فعالیت به عنوان عنصری که ارتباطی فراتر از محدوده کالبدی داشته و به عناصر بالا دست مؤثر در فضا متصل می شوند را به وضوح می توان مشاهده کرد. در جامعه ای که حق مالکیت عمومی مقدس شمرده می شود و هر فرد حق دارد و آزاد است که آنچه را می خواهد بسازد، عرصه عمومی و فضاهای باز عمومی یعنی فضاهایی که عموم مردم حق ورود به آن را دارند به یک معنی استناد دارند. وی همچنین باتوجه به این تعریف که عرصه عمومی از آن دسته مکان هایی تشکیل می شود که همه به آن دسترسی داشته باشند، هرچند در زمان هایی محدود، چنین بیان می دارد که این تعاریف هم فضاهای درونی و هم بیرونی را شامل می شود. فضاهای بیرونی مانند خیابان ها، میداين، پارک ها و فضاهای درونی مانند رواق ها، سالن های ایستگاه های قطار، ساختمان های عمومی و فضاهای دیگری که عامه مردم به آن دسترسی دارند، نظیر فضاهای داخلی مجتمع های تجاری.

«کرمونا» نیز عرصه عمومی را در دو بعد «**عرصه کالبدی**»^{۱۳} و «**عرصه عمومی فرهنگی-اجتماعی**»^{۱۴} مورد بررسی قرار می دهد. (Carmona, ۲۰۰۳: ۱۱)

«کوستوف»^{۱۵} علی رغم اینکه در تعاریف خود از قلمرو عمومی

بیشتر «**فضاهای باز**» را مدنظر دارد، اما به دلیل تعریفی که از فعالیت های انجام شده در این فضاها می کند به نظری مشابه لنگ می رسد:

«شاید به صورت بنیادی، آیین های خاص خود ما در زمینه تعامل اجتماعی به آهستگی در درون یک رشته فضاهای خصوصی شده عمومی که منحصر به زمان ماست، رفته اند که شامل آنزیم، پارک های موضوعی و مراکز خرید می گردد» (اھری، ۱۳۸۵، ص ۲۰۸؛ به نقل از Kostof, ۱۹۹۲: ۸۲).

هانا آرنت نیز از شاخص ترین و برجسته ترین فیلسوفان سیاسی در قرن بیستم است که نه به عنوان یک منتقد، بلکه در جایگاه یک متفکر و نظریه پرداز برجسته و کامل شناخته می شود. همچنان که هر متفکری متأثر از جریان های فکری خاصی است آرنت نیز در بیان اندیشه های خود تا حد زیادی متأثر از آراء هایدگر و مکتب اگزیستانسیالیسم است. آرنت بسیاری از مفاهیم موجود در نظریات خود و وجوه مهمی از اندیشه اش را متناسب با برخی از مفاهیم مهم در اندیشه هایدگر چون هستی و نیستی، زادایی (پرتاب شدگی)، عمومیت و همگانیت شکل داده است. بنا بر دیدگاه هایدگر ما در زندگی انسانی با ۳ جهان Umwelt (با جهان)، mitwelt (جهان مشترک با دیگران) و sebwelt (خویش جهان) مواجه هستیم بنا بر این دیدگاه انسان ها در بدو حیات در سرنوشت یکسان با یکدیگر به جهانی با امکان های فرهنگی- اجتماعی متفاوت و متنوع پرتاب شده و از آنجا که جهان میزبان وی فاقد هرگونه معیار کلی و عینی جهت راهنمایی بشر است او در برابر امکان های متفاوت به عنوان عواملی اساساً آزاد و به تبع آن صاحب مسئولیت است هرچند نه فارغ ازهر قیودی. وجود و هستی انسانی، وجود متناهی و میراست لذا آنچه در این سیر می بایست مورد توجه قرار بگیرد تلاش این انسان آزاد در جهت بقا و پایداری است. برخلاف هایدگر که از میان ۳ جهان انسانی خویشتن جهان را به عنوان مهمترین

13. Physical Public Realm

14. Socio-Cultural Public Realm

15. Kostof

جهان معرفی می کند آرنت به سبب مهم دانستن عرصه سیاست برای mitwelt اهمیت فراوانی قائل است و از همین جهت است که اندیشه خود را در واکنش به اگزیستانسیالیسم هایدگری شکل می دهد.

آرنت مسئله این انسان آزاد پرتاب شده در جهان را مسئله بقا و پایداری معرفی می کند او در یک بررسی تاریخی به تلاش دو سنت مسیحی و یونانی جهت دستیابی به جاودانگی اشاره می کند او تلاش مسیحی را تلاشی فردگرایانه و غیر این جهانی و جاودانگی مورد جست و جوی سنت یونانی را این جهانی و سیاسی معرفی می کند گرچه وی معتقد است هر دو اینها سرانجام با مهم تر قلمداد کردن زندگی نظر ورزانه در مقابل زندگی عمل ورزانه توجه لازم را به عرصه سیاست مبذول نداشته اند؛ لذا خود با مهمتر دانستن زندگی عمل ورزانه این دو سنت را پشت سر می گذارد.

آرنت در زمینه زندگی عمل ورزانه سه مقوله را از یکدیگر تفکیک می کند: زحمت، کار و عمل. بنابراین تقسیم بندی زحمت فعالیتی یدی، در حوزه انسان زحمتکش و با برخورداری از کمترین حد از آزادی و خلاقیت؛ کار فعالیتی در حوزه انسان سازنده، با دوام و پایداری بیشتر و با حفظ آزادی افزون تری برای انسان و عمل فعالیتی با بالاترین حد از آزادی است و گرچه بنا بر طبیعتش در خطر بیهودگی و بی حاصلی است اما سیاست می تواند آن را از این خطر برهاند.

آرنت سیاست را مهمترین عرصه تجلی عمل انسانی می داند، همان که او را به آزادی می رساند. برای آرنت عمل سیاسی نه عرصه خشونت و زور که تجلی گاه عمل هماهنگ افرادی است که بر اساس توافقات بینابین میان آنها شکل می گیرد. تکرر که در ادبیات و تفکر آرنت از اهمیتی بالایی برخوردار است در عرصه ی سیاست است که تجلی و بروز می یابد. بنابر این دیدگاه هر شهروند به شکل بالقوه شخصیتی برجسته، یگانه و جایگزینی ناپذیر است که می تواند در عرصه سیاست به مهمترین تصمیمات و اعمالی دست بزند که در سرنوشت

بشریت دارای مهمترین پیامدها باشد. بنابر دیدگاه آرنت سیاست فعالیتی است که خود توجیه گر خود می باشد حاصل و نتیجه در سیاست مهم نیست. سیاستمدار نباید و نمی تواند در سیاست در جست و جو هدفی خاص چون رفع فقر، برپایی عدالت، برابری و... باشد. آرنت معتقد است هر تلاشی برای حل مسئله اجتماعی با استفاده از وسایل سیاسی منجر به خشونت و ترور که از موجبات و اصول توتالیتریسم است، می شود. سیاست مقوله ای خارج از مسئله وسیله و هدف است. ساختن و منوط به هدف و نتیجه بودن خاص انسان سازنده و حیوان زحمتکش است که این او را پایبند ضرورتها و قیدهایی طبیعی می کند که در رابطه ای متقابل و تنگاتنگ با آن است و این همان چیزی است که بشر را از دست یابی به آزادی و در پی آن بقا و دوام دور نگه می دارد. بر همین اساس است که آرنت سیاست را با هنرهای نمایشی قیاس می کند و می گوید در هر دو موفقیت در خود اجراست و نه در حاصل نهایی. سیاست را باید برای خود سیاست خواست تا ما را به سرانجام وضعیت ایده آل بشری یعنی پایداری و بقا موفق بگرداند. آرنت در بیان اندیشه های خود علاوه بر اگزیستانسیالیسم متأثر از تجربه زیست در دو نظام توتالیتری نازیسم و نظام سرمایه داری آمریکا نیز می باشد.

به نظر می رسد تعاریف عموماً بر دسترسی بدون محدودیت به فضا و فعالیت های متنوع تأکید می کند که تعامل اجتماعی بارزترین وجه نتیجه این دسترسی محدود نشده است که در فضای عمومی رخ می دهد. لنگ اشاره می کند که در مورد محدوده فضای عمومی و خصوصی ابهام وجود دارد. به این دلیل که هر دو سطوح مشترک کالبدی می یابند. در واقع محدوده فضای عمومی گاه به درون محوطه هایی که دارای مالکیت خصوصی هستند، نفوذ می کند و این محوطه های را (به دلیل استفاده عمومی از آنها) به عنوان فضای عمومی مطرح می کند؛ یعنی محدوده اجتماعی فضای عمومی با محدوده حقوقی و کالبدی آن، روی هم قرار نمی گیرند. در نتیجه مرز کالبدی فضا با قلمرو اجتماعی آن یکسان نیست. وی در این ابهام

فضاهای عمومی اعتقاد دارد که اگرچه مردم از نظر دسترسی به آنها از آزادی نسبی برخوردارند، اما این مکان ها در مالکیت خصوصی قرار دارند. از آن جایی که قلمرو عمومی و مشترک شهرها به طور فزاینده ای در حال خصوصی شدن است (یا شاید بهتر است بگوییم قلمرو خصوصی، فضاهای عمومی را در اختیار می گذارد)؛ بنابراین ابهام گفته شده شاید در آینده نیز ادامه خواهد یافت. در توضیح این نکته لنگ می گوید: اگرچه، درمورد آنچه که قلمرو عمومی را تشکیل می دهد، مقداری ابهام وجود دارد، ولی چنان که تحلیل مختصری از عناصر محاط کننده آن نشان می دهد، قلمرو عمومی را کف و سطوح ساختمان های احاطه کننده آن دربر گرفته است. برخی از این سطوح دیوارهای خارجی هستند که فضای عمومی و خصوصی را از هم جدا می کنند، اما سطوح دیگر، دیوارها و سقف هایی هستند که فضاهای داخلی را در خود جای می دهند. ابهام به دو دلیل ایجاد می شود:

۱- عناصر تعریف کننده قلمرو عمومی (به ویژه دیوارهای ساختمان ها) غالباً در مالکیت خصوصی هستند که مسائلی را در رابطه با مالکیت عمومی در برابر خصوصی مطرح می کند و

۲- بسیاری از فضاها، هم در داخل و هم در خارج ساختمان ها نیمه عمومی هستند (Lang ۱۸۷: ۱۹۹۴-۱۸۹).

با این توضیح وی نتیجه می گیرد که حیطه فضای عمومی از حد فضای باز شهری فراتر می ورود و جایی است که در آن فعالیت عمومی صورت می گیرد (اهری، ۱۳۸۵، ص ۲۰۷). این متفکر طراحی شهری همچنین می نویسد: اگر تاریخ گذشته بتواند در این زمینه و راهنما باشد، وضعیت خصوصی و عمومی در آینده از یک الگوی حلقوی پیروی خواهد کرد. دامنه آنچه عمومی شمرده می شود، کم و زیاد خواهد شد. درک این نیاز که آنچه طراحی شده را تا چه حد با خواست

عموم کنترل کنیم یا نکنیم، تابع تغییرات و تحولات سیاسی خواهد بود. به دنبال این مطالب وی در بررسی عناصر عمومی کالبدی با اشاره به این جمله لوکوربوزیه^{۱۶} که عناصر اصلی طراحی شهری عبارتند از: خورشید، درخت، آهن و سیمان برحسب درجه اهمیت اظهار می دارد که فهرست لوکوربوزیه هیچ کمک خاصی به روشن کردن ماهیت عرصه نمی کند. وی سپس با وام گرفتن مفهوم بسترهای رفتاری از روانشناسان اکولوژیست دهه ۶۰ اشاره می کند که یک روش مفید برای نگاه کردن به عرصه عمومی این است که آن را به عنوان یک دسته بسترهای رفتاری در نظر بگیریم. یک بستر رفتاری از یک الگوی رفتاری ثابت (یا تکرار شونده)، یک محیط و یک دوره زمانی تشکیل شده است. این محیط باید دارای شرایط لازم برای وقوع رفتارها باشد. اما وجود این شرایط به این معنی نیست که رفتار خاصی در آنجا انجام می شود. این که در واقع چه اتفاقی روی خواهد داد، بستگی به موقعیت، انگیزه، دانش و شایستگی افراد مربوط به آن دارد. بنابراین یک الگوی واحد از محیط (شکل ساخته شده) ممکن است الگوهای رفتاری مختلفی را برای افراد مختلف در زمان های مختلف روز، هفته یا سال دربرداشته باشد. لنگ در زمینه عملکردهای عرصه های عمومی کالبدی اشاره می کند که از نظر کلی عملکردهایی که توسط محیط مصنوع انجام می شود طی هزاران سال تغییر چندانی نکرده است. آنچه که تغییر کرده است چیزهایی است که استفاده کنندگان سیاستگذاران و طراحان آنها را مهم می دانند.^{۱۷} نکته مهم که باید به آن توجه داشت این است که بین عرصه خصوصی که حریم شخصی را در خود دارد تا عرصه عمومی که یک قلمرو مشترک است، سلسله مراتبی وجود دارد که عرصه های نیمه خصوصی و نیمه عمومی را دربر می گیرد.

«چرمایف»^{۱۸} و «الکساندر»^{۱۹} به طور کلی سلسله مراتب

16. Le Corbusie

۱۷. جهت اطلاعات بیشتر راجع به نظریات جان لنگ در عرصه عمومی به دو منبع اصلی زیر رجوع کنید:

-Lang, Jon (2005); Urban Design: A Typology of Procedures and Products Architectural Press, Oxford PP22-6

-Long, Jon (1994). Urban Design: The American Experience. New York. Van Nostrand Reinhold

18. Chermayeff

19. Alexander

فضاهای شهری یا عرصه های زندگی جمعی و زندگی خصوصی را در شش دسته زیر طبقه بندی می کنند:

• «**فضاهای عمومی شهری**»: جاها و تسهیلاتی که متعلق به عموم مردم است، مانند شاهراه ها، جاده ها، راه ها و پارهای شهری؛

• «**فضاهای نیمه عمومی شهری**»: فضاهایی خاص از شهر که مورد استفاده عموم قرار می گیرند ولی دولت یا مؤسسه ای بر آنها نظارت می کند و سرپرستی آنها را به عهده دارد. مانند بنای شهرداری ها، دادگاه ها، مدارس دولتی، دفاتر پست، بیمارستان ها، ایستگاه های مسافربری، پارکینگ ها، گاراژها، استادیوم ها و تئاترها.

• «**فضاهای عمومی خاص یک گروه**»: جاهایی که در مرز عرصه خدمات و تسهیلات عمومی و خصوصی قرار گرفته اند و هر دو عرصه باید به آن دسترسی داشته باشند و در قبال آن مسئول هستند. مانند جاهایی که از خدمات پستی، آب و برق، آتش نشانی از آن استفاده می کنند.

• «**فضاهای خصوصی خاص یک گروه**»: انواع جاهایی کم اهمیت تر که تحت نظارت دستگاه اداره کننده ای باشند از جانب بخش دولتی یا بخش خصوصی برای مستأجرین حقیقی و یا حقوقی. مانند باغ های عمومی، زمین های بازی، انبار و غیره.

• «**فضاهای خصوصی خانواده**»: فضاهایی در عرصه خصوصی که در اختیار یک خانواده واحد باشد مانند صرف غذا، تفریح و غیره.

• «**فضاهای خصوصی فرد**»: اتاق اختصاصی هر شخص یا هریک از اعضای خانواده (چرمایف و الکساندر، ۱۳۷۶، ص ۱۵۷).

نظریه های سیاسی عرصه عمومی

عمده منابع و متون مربوط به عرصه عمومی در بررسی جایگاه این موضوع در فلسفه و سیاست به «یورگن هابرماس»^{۲۰}، آخرین بازمانده از حلقه فیلسوفان فرانکفورت و «هانا آرنست»^{۲۱}،

واضع «نظریه توتالیتاریسم»، ارجاع می دهند. اینان تا اندازه ای به تفکیک قلمرو خصوصی، حوزه عمومی و قلمرو اقتدار عمومی یا دولت پرداخته اند. از دیدگاه جامعه شناختی می توان جامعه را به سه عرصه تقسیم کرد: **عرصه خصوصی، عرصه عمومی و عرصه دولتی**.

عرصه خصوصی از آن خانواده است. عرصه عمومی دربرگیرنده گروههای شغلی، مذهبی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، روزنامه ها، مجلات، رادیو و تلویزیون و دیگر وسایل ارتباطی جمعی است؛ و عرصه دولتی هم دولت و ساختارهای آن است. مطالعات هابرماس در مورد ظهور حوزه عمومی بورژوازی کماکان موضوعی مرتبط، باقی مانده است. این بدان دلیل نیست که [این مطالعات] مدلی فراهم می کنند که قابل تحقق یا نسخه برداری باشند، بلکه [بدان جهت است که] شاید بتوانند اصولی راجع به بهترین عملکرد فرهنگ های عمومی ارائه کنند. سازمان نظام مند فرهنگ های رسانه ای قادر است، چارچوب هایی (خط مشی هایی) را که هم تنوع فرهنگی و هم الزامات منطقی دارند، به آن دسته کسانی که تمایل به شرکت جستن در بحث های (گفتگوهای) سیاسی یا فرهنگی دارند، معرفی کند و مورد بازبینی و توجه مجدد قرار دهد. در واقع، در این رویکرد، از شکست های [نظام] سرمایه داری لیبرال و ناکامی سوسیالیسم علمی برای استفاده از فرصت های جدید برای تحلیل رسانه ای، همچون مباحثی که توسط هابرماس پیشنهاد شد، خبر می دهد.

جامعه مدنی درگرو به وجود آمدن شرایط ویژه در هر سه عرصه و در روابط این سه عرصه با یکدیگر است. اما در مقایسه با دیگر جوامع، در جامعه مدنی عرصه عمومی دارای اهمیت زیادی است. هابرماس در این زمینه با ارائه دو مفهوم «**حوزه عمومی، سیطره عمومی یا حوزه همگانی**»^{۲۲} و «**کنش**

مفاهمه ای» پایه ای فلسفی در رابطه با عرصه عمومی را بنا می نهد. هابرماس نخستین بار این مفهوم را در ۱۹۶۲ در کتاب «تغییر ساختاری حوزه عمومی»^{۲۳} مطرح کرد (هوهندال،

20. Yorgen Hubermas

21. Hanna Arendt

22. Public Sphere

23. The Structural Transformation of Public Sphere

۱۳۸۱، ص ۲۷۳). وی در این راه از «دیالکتیک هگل»^{۲۴} و نظرات «مونتسکیو»^{۲۵} و «ژان ژاک روسو»^{۲۶} نیز الهام می گیرد.^{۲۷}

یورگن هابرماس و فلسفه سیاسی فضا

حوزه عمومی که هابرماس از آن صحبت می کند، حد واسط میان دولت رسمی (اقتدار عمومی) که بر ابزار اعمال خشونت کنترل دارد و حوزه خصوصی است و کارکرد فعال اجتماعی آن وابسته به تمایز قطعی و جدایی این دو حوزه است. از اهداف اولین حوزه عمومی می توان نظارت بر دولت و شفاف کردن تصمیمات سیاسی و اداری را نام برد. هر کس بالقوه حق شرکت در این فضا را دارد، و هیچ کس را امتیازی نسبت به دیگران در این فضا نیست، چنین موقعیتی است که نقش «دولتمردان یا عناصر سرمایه-دار» را هم ارز نقش «شهروندان عادی» می کند.

حوزه عمومی مورد نظر هابرماس، ریشه در حوزه خصوصی دارد به این ترتیب در هر گفت وگویی افراد خصوصی گرد هم می آیند تا پیکره ای عمومی را تشکیل دهند، در این پیکره عمومی می توان مسائل و موضوعات مورد علاقه عمومی را به بحث و بررسی گذاشت، عرصه ای که در آن می توان اختلاف نظرات آرا و افکار را از طریق بحث و استدلال منطقی و نه از طریق توسل به جزمیات جا افتاده و یا با توسل به احکام سنتی صادره از سوی عرف و عادات حل کرد. حوزه عمومی در مقابل حوزه های تاریک قدرت و منافع خصوصی حوزه روشنی است. تنها اثر کامل هابرماس تا به این تاریخ در زمینه رسانه های جمعی، بیانگر فراز و نشیب تاریخی حوزه عمومی بورژوازی است. این اثر علیرغم آنکه در سال ۱۹۶۲ تکمیل گردید، اما تا سال ۱۹۸۹ به زبان انگلیسی چاپ نشد. این [موضوع]، آن گونه که توماس مک کارتی در مقدمه ای «دگرگونی ساختاری حوزه عمومی» در سال ۱۹۸۹ تأکید می کند، ماجرایی پیچیده دارد، که به نویسندگان دیگر و اعتقاد عمومیت یافته وی در مورد اهمیت ارتباطات انسانی، کمک می کند.

نظریه عمومی بورژوازی، خارج از سیستم فئودالی که اصول

مربوط به گفتمان عمومی آزاد (باز) در موضوعات جهانی را مورد انکار قرار می دهد، توسعه یافت. با وجود آنکه حوزه عمومی در یونان قدیم نیز وجود داشته، اما تا قرن ۱۷ و ۱۸ میلادی که رشد سرمایه داری مطرح گردید، این مفهوم نیز به صورتی متمایزتر مطرح شد. در این دوره دولت، به عنوان حوزه اقتدار عمومی، که ادعای قانونی استفاده از خشونت را نیز داشت، مطرح شد. دولت مدرن می توانست آشکارا از جامعه مدنی، چه از نظر قضایی و چه از نظر سازمانی جدا باشد. جامعه مدنی، همان اندازه که از دولت (حکومت) متمایز بود، از دامنه محصولات تولیدی و مبادلات کالایی، همانگونه که در یک خانواده خصوصی وجود دارد، نیز تشکیل می شد. در قلمروی اقتدار (استبداد) عمومی و جامعه مدنی، فضایی انتقادی از حوزه عمومی به چشم می خورد. هدف حوزه عمومی آن بود که افراد را قادر سازد تا به صورت انتقادی نسبت به خود (حوزه عمومی) و روش های اداره حکومت واکنش نشان دهد. حوزه عمومی، در آغاز، خارج از قهوه خانه ها و سالن های که مردان عضو طبقه ی بورژوا و افراد برجسته و اندیشمند با یکدیگر راجع به آثار بحث برانگیز ملاقات می کردند، گسترش یافت. هنگامی که این مکالمات (گفتگوهای) بی پایان، به صورت همیشگی، بر پایه روش های ممانعتی (ممانعت از ورود به محافل) استوار گردید، دست کم برای هابرماس، این محافل به عنوان موجودی خاص [یا شاید مبهم] مورد توجه واقع شد. پتانسیل انتقادی این مکالمات مداوم به سه دلیل عمده حفظ شده است:

۱. نخست، مبادله اجتماعی که نهایتاً از نقدادی به سوی نقد سیاسی حرکت کرد و فضایی اجتماعی ای فراهم ساخت، که در آن اقتدار بحث ها بهتر می توانست در مقابل وضعیت موجود مطرح گردد.

۲. دوم، سطوحی از بحث های اجتماعی که به واسطه ی فئودالیسم مورد تأیید قرار گرفت و هاله مقدسی "aura" را که توسط کلیسا و صومعه حمایت می شد، محو کرد و به

24. Hegel

25. Montesquieu

26. Rosu

۲۷. برای اطلاعات بیشتر ر.ک. به نودری، حسینعلی (۱۳۸۶) بازخوانی هابرماس. نشر چشمه. چاپ دوم. تهران

طور فزاینده‌ای در طول گفتگوهایی که بدون توجه به وضعیت مشارکت‌کنندگان، صورت می‌پذیرد، مشکل‌آفرین گشت.

۳. در نهایت، هابرماس می‌خواهد [چنین] بگوید، که جلسه‌هایی که در اروپا، در سالن‌ها و قهوه‌خانه‌ها به‌ویژه در طول سال‌های ۱۶۸۰ تا ۱۷۳۰ برگزار می‌گردید، به همان اندازه که انحصاری بود، جامع نیز بوده است.

هنگامی که این مشخصه‌ها، آشکارا، بخش فعالی را در گفتگوها به صورت انحصاری به خود اختصاص دادند. ادعایی که مطرح گردید، آن بود، که این فعالیت، سخنگو یا مبلغی را برای عموم فراهم کرده است. هابرماس می‌گوید، زمانی که عموم (عامه) کوچک باقی بمانند، اصل گستردگی (عمومیت) شروع به پذیرفته‌شدن می‌کند. مردان و افراد متمکن و آنهایی که خصیصه‌ی عقلانی شدن در آن‌ها وجود دارد، می‌توانند از طریق مشارکت فعال در حوزه‌ی عمومی، منتفع و بهره‌مند شوند. از طریق اصل عمومیت است که وی ادعا می‌کند، کاربرد عمومی عقل فراتر از کاربرد خصوصی آن است. هابرماس خاطر نشان می‌سازد، که بی‌گیری حقیقت به‌واسطه بُعد بین موضوعی است، که هم در جامعه مدنی و هم در دولت (حکومت) انعکاس می‌یابد، که این خود امکانات متمایزی را برای اصلاح روابط نامتقارن قدرت فراهم می‌آورد. بنابراین افراد عضو طبقه‌ی مسلط سرمایه‌داری، این وضعیت تسلط آمیز را از طریق روش‌های ممانعتی حفظ می‌کنند؛ در حالیکه به طور همزمان بسترهای فرهنگی‌ای برای نقد به وجود می‌آورند.

تراژدی حوزه‌ی عمومی بورژوازی آن بود، که نیروهای بسیار اجتماعی که آن را به‌وجود آوردند، در نهایت موجب نزول و سقوط آن شدند. گفتگوهای مرسوم در سالن‌ها و قهوه‌خانه‌ها، نشان‌دهنده‌ی راهی بود که به‌واسطه‌ی آن ارتباطات به طور فزاینده‌ای از طریق مؤسسات بزرگ بازرگانی، سازماندهی شد. هر چه حوزه عمومی بیشتر گسترش یابد و هر چه حوزه قدرت بیشتر در آن جذب شود زمینه عقلانی شدن دولت و سیاست بیشتر گسترش می‌یابد. مهم‌ترین شاخص حوزه عمومی

رهایی از حوزه اقتدار دولتی است، از این قرار حوزه عمومی حوزه‌ای مستقل و سازمان یافته است که در عین حال که تنظیم رفتار شهروندان و محدود ساختن مداخلات دولتی را بر عهده دارد میانجی مناسبات دولت و اتباعشان نیز هست. تنها در حوزه عمومی جامعه می‌توان اهداف و خواست‌های معقول را تعیین و دولت و سیاست را عقلانی کرد. فلسفه رای دادن در دموکراسی هم اصولاً این بوده است که افراد بتوانند در حوزه عمومی از طریق استدلال در امور و علایق کلی - عمومی سهمی داشته باشند؛ نه اینکه صرفاً حزبی را به قدرت برسانند. رشد و گسترش حوزه عمومی لزوماً تابعی از روند نوسازی و مدرنسم نیست، و حتی حوزه عمومی می‌تواند در جامعه سنتی شکل بگیرد، گسترش حوزه عمومی در واقع تابع پیدایش امکان گفت و گو و تعقل آزاد است. این دو با یکدیگر در ارتباط هستند و گسترش حوزه عقلانیت مستلزم گسترش توانایی‌های کلامی و ارتباطی است. از این جا هابرماس به مفهوم «وضعیت کلامی ایده آل» می‌رسد که در آن توانایی‌های ارتباطی و کلامی لازم برای ایجاد جهانی عقلانی، تحقق می‌یابد. رهایی و رسیدن به وضعیت کلامی ایده آل نیازمند نقد ایدئولوژی یعنی زدودن کژی‌ها از پیکر ارتباط کلامی است. هابرماس «وضعیت کلامی ایده آل» را در مقابل نظریه‌های اثباتی و تک ذهنی مطرح می‌کند. به طور کلی عمل ارتباطی و کلامی راه حل مسائل مربوط به حقیقت و اعتبار و رسیدن به علایق کلی را تشکیل می‌دهد که این علایق کلی تنها در حوزه سیاسی به مفهوم خاص آن تحقق پذیر است. هابرماس اصول وضعیت کلامی ایده آل را قواعدی اخلاقی به حساب می‌آورد اما این قواعد که برخاسته از کنش ما در گفتار هستند، تنها از یک باید اخلاقی صرف سرچشمه نمی‌گیرند، بلکه ریشه در واقعیت موجود دارند.

«هابرماس» در شرح حوزه یا سیطره عمومی می‌گوید:
«منظور ما از سیطره عمومی در وهله اول قلمروی از زندگی اجتماعی ماست که در آن چیزی شبیه به افکار عمومی می‌تواند شکل گیرد. دسترسی به این قلمرو برای تمامی

شهروندان تضمین شده است. در هر گفتگویی که در آن افراد خصوصی گرد هم آیند تا پیکره ای عمومی را شکل دهند، بخشی از سیطره عمومی شکل می گیرد.^{۲۸} در چنین شرایطی رفتار افراد نه شبیه رفتار تجار یا افراد حرفه ای است که در مورد امور شخصی به تبادل نظر می پردازند و نه شبیه رفتار اعضای موسسه ای قاعده مند است که تابع محدودیتهای حقوقی بوروکراسی دولتی اند. شهروندان هنگامی به مثابه پیکره ای عمومی رفتار می کنند که به شیوه ای بی قید و شرط و آزاد به تبادل نظر یعنی با تضمین آزادی گردهم آیی و مراد و آزادی بیان و انتشار عقایدشان در باره علایق عام بپردازند. در پیکره عمومی وسیع این نوع از ارتباط مستلزم ابزار خاصی برای انتقال اطلاعات و تاثیرگذاری برگیرندگان این اطلاعات است. امروزه روزنامه ها و مجلات و رادیو و تلویزیون رسانه های سیطره عمومی هستند. هنگامی از سیطره عمومی سیاسی سخن می گوئیم و برای مثال آن را در مقابل سیطره عمومی ادبی قرار می دهیم، که بحثهای عمومی، مربوط به موضوعاتی درباره فعالیتهای دولت باشد. هرچند اقتدار دولت اصطلاحاً مجری سیطره عمومی سیاسی است ولی بخشی از آن نیست.^{۲۹} یقیناً به طور معمول اقتدار دولت، اقتدار عمومی تلقی می شود اما وظیفه مراقبت از رفاه تمامی شهروندان بدو از همین جنبه سیطره عمومی نشأت می گیرد. فقط زمانی که اعمال کنترل سیاسی به نحوی کارآمد تابع این خواست دموکراتیک باشد که اطلاعات باید در دسترس عموم قرار گیرد، سیطره عمومی سیاسی از طریق ابزار هیاتهای قانونگذار تأثیری نهادی شده بر حکومت می گذارد. اصطلاح «افکار عمومی» به وظایف انتقاد و کنترلی اشاره می کند که پیکره عمومی شهروندان به طور غیررسمی - و به همان سان به طور رسمی در انتخابات

دوره ای - در رویارویی با ساختار حاکم که در قالب دولت سازمان یافته است، بدان عمل می کند. مقرراتی که طالب آنند که برخی از امور در ملاء عام صورت گیرد، برای مثال آنهایی که به برگزاری علنی دادگاهها مربوط هستند به این کارکرد افکار عمومی مربوط می شوند. سیطره عمومی به مثابه سیطره ای است که میانجی جامعه و دولت است و در آن عموم خود را چونان حاملان افکار عمومی سازمان می دهند. تصادفی نبوده است که این برداشتها از سیطره عمومی و افکار عمومی برای نخستین بار فقط در قرن هیجدهم ظهور کردند. این برداشتها معنای خاص خود را از وضعیت تاریخی انضمامی کسب می کنند. در آن زمان بود که افکار^{۳۰} و افکار عمومی^{۳۱} از یکدیگر تمایز یافتند. هرچند به نظر می رسد^{۳۲} (هابرماس، ۱۳۸۱، ص ۲۶۵-۲۶۶).

این دگرگونی به بهترین نحو، از طریق صنعت روزنامه نگاری دنبال شد. صنعت روزنامه نگاری، در آغاز به عنوان صنعتی کوچک پایه ریزی شد و مدت ها با نقطه نظرات و دیدگاه های رقابتی، مورد توجه قرار گرفت. هابرماس این دوره را به عنوان شکلی از روزنامه نگاری (ژورنالیسم) ادبی، دسته بندی می کند. اهداف تجاری تولید اخبار، از این نقطه نظر، رو به خاموشی نهاد. در حالیکه خبرگزاری ها به چیزی تبدیل شدند، که هابرماس از آن به عنوان اسپ چوبی نجیب زادگان، یاد می کند. اما تا پایان عصر لیبرال، که هابرماس آن را اوایل دهه ۱۸۷۰ میلادی می داند، ظهور سرمایه داری انحصاری در مورد تجاری شدن خبرگزاری ها اتفاق افتاد. بازنمایی فرم های ادبی به وسیله روزنامه نگاران متخصصی که به واسطه علایق شخصی مالکان [خبرگزاری ها] هدایت می شدند، جایگزین می گردید. جستجو برای نمایش تسلط سیاسی به وسیله استفاده از عقل و به واسطه

۲۸. مفهوم سیطره عمومی از نظر هابرماس را نباید با مفهوم «عموم» یعنی افرادی که گردهم می آیند یکی دانست مفهوم مورد نظر او متوجه نهاد است

که البته از طریق مشارکت مردم شکلی انضمامی به خود می گیرد. به هر رو نمی توان آن را صرفاً انبوهی از مردم دانست

۲۹. دولت و سیطره عمومی برهم منطبق نیستند بلکه با یکدیگر به عنوان خصم روبه رو می شوند. هابرماس سیطره ای را عمومی متصور می شود که در عهد باستان خصوصی تلقی می شد یعنی سیطره ساختن افکار عمومی غیر دولتی.

30. opinion

31. opinion publique, public opinion

۳۱. برای اطلاعات بیشتر ر.ک. به هابرماس، یورگن (۱۳۸۱) سیطره عمومی. ترجمه: هاله لاجوردی. فصلنامه ارغنون، شماره ۲۰، صص ۲۷۲-۲۵۶

تحمیل اِجماع ایدئولوژیکی، از طریق مکانیسم‌های اقتصادی و سیاسی جایگزین می‌شد.

بعدها با حذف حوزه خصوصی اشخاص از گفتمان نهادی، ضمن گفتگو در مورد حوزه عمومی، تأکید بر رشد جداگانه زندگی خصوصی و اجتماعی نیز، مطرح شد. از این نقطه نظر در فرهنگ تجاری که به طور خصوصی از بین رفت، به بحث یا مناظره بیشتری نیاز نداریم. برخلاف فرهنگ مکتوب پراکنده و استدلالی لای‌های بورژوا، اغلب رسانه‌های جدید (مثل تلویزیون، سینما و رادیو) به مخاطبان امکان شرکت کردن در بحث‌ها را نمی‌دهند. به محض اینکه رسانه‌های جمعی مدرن در بسترهای اتوماتیک (خودکار) جای می‌گیرند، رشد تکنیکی اشکال فرهنگی جدید برای یک جامعه، بر پایه آنچه ریموند ویلیامز (۱۹۸۵) خصوصی‌سازی متحرک (Mobile privatism) می‌نامد، اتخاذ می‌گردد. به موازات خصوصی‌سازی فرهنگ، هابرماس اضافه می‌کند که یکسان کوچک شمردن تولیدات فرهنگی با هدف کسب سهم بیشتر بازار، صورت می‌گیرد. برای هابرماس، عملکرد بازار به بهترین وجه به‌عنوان فرآیندی دوگانه و ضد و نقیض مطرح است که تأثیرات و معانی تسلط‌گرایانه و آزادخواهانه را، توأمان در خود دارد. برای مثال، بازار کتاب بخش کوچکی از جامعه‌ی خوانندگان را با دسترسی به آثار (متون) با کیفیت، تغذیه می‌کند. به هر روی، کاستن از ورود این پیش‌نیازها سبب شده است، که این متون (آثار) با فرهنگ اوقات فراغت جمعی که نیازمند راحتی و آسایش در دریافت است، انطباق یابند. این اشکال جمعی فرهنگ، دارای کارکردهای ایدئولوژیکی خاصی هستند. اشکال فرهنگی جدید، موضوعات را با فرهنگ سیاست‌زدا که حوزه‌ی عمومی را دور زده، ترکیب کرده‌اند، [درست] در جایی که تقاضاها با حقانیتی که می‌تواند مورد بحث قرار گیرد، پیوند یافته است.

اگر در دگرگونی‌های فرهنگی و فرآیندهایی که در بالا تشریح شد، از هابرماس پیروی کنیم، به فتودالی شدن دوباره‌ی حوزه عمومی رهنمون خواهیم شد. از آنجا که سابق بر این،

تبلیغات به معنای نمایش تسلط (حاکمیت) از طریق کاربرد عقل (خرد) بود، اکنون حوزه‌ی عمومی، جزء مرحله تئاتر سیاسی مدیریت‌شده، محسوب می‌گردد. فرهنگ‌های رسانه‌ای معاصر، به‌وسیله پیشبرد خصوصی‌سازی [در بخش] شهروندی و کوچک شمردن و پرزرق و برق کردن پرسش‌های مربوط به زمینه‌ها و قضایای حوزه‌ی عمومی، تحقق می‌یابد. کالاربابی پرسمان‌های ارتباطاتی به‌وسیله‌ی شرکت‌های انحصارطلب، ظاهراً شهروندان را به مصرف‌کننده و سیاستمداران را به ستارگان حفاظت‌شده‌ی رسانه‌ای از پرسش‌های عقلانی و منطقی، تبدیل کرده است.

این [موضوع] خیال‌پردازانه نیست، که ادعا کنیم، تشابهات خاصی میان هابرماس و نوشته‌ی تام نیرن (Tom Nairn) در سال ۱۹۸۸ در بریتانیا وجود دارد. تام نیرن، که از جمله هواداران آن چیزی است، که خود «جمهوریخواهی آرام» (Quiet Republicanism) می‌نامد، می‌گوید، که فرهنگ غالب (مسلط) طبقه‌ی حاکم بریتانیا نیاز به اصلاح و بازسازی دارد. با توجه به اظهارات وی، فرمانروایی سلطه‌گرایانه بلوک جنوبی، عمدتاً به‌واسطه‌ی تسلط فرهنگی خانواده سلطنتی، به یکدیگر پیوند خورده است. برتری نمادین «شیشه طلسم شده» (Enchanted glass) پیش زمینه‌ی ضد صنعتی شدن را در میان طبقه حاکم بریتانیا، پرورش داده است. این بحث منجر به چیزی شد، که در دهه‌ی ۱۹۶۰ میلادی تحت عنوان «نظریه‌های نیرن- اندرسن» (Nairn-Anderson Theses) شناخته شد. نیرن (۱۹۶۴) و اندرسن (۱۹۹۲ و ۱۹۶۴) چنین مطرح کردند، که پیوستگی میان افزایش بورژوازی و اشرافیت در قرن هفدهم میلادی، شرایط ایدئولوژیکی سترونی (عقیمی) را به وجود آورد.

بورژوازی بریتانیایی، در مقایسه با دیگر نقاط اروپا، چه از نظر تولید و چه از نظر مبارزه‌ی اقتصادی یا تحول ایدئولوژی سیاسی شکست خورده بود. علاوه بر این، به دلیل طبیعت زودرس انقلاب صنعتی و فقدان ایده‌هایی که در بالا مطرح گردید، طبقه کارگری، ایدئولوژی اصلاح‌طلبی را گسترش داد.

برای طبقه‌ی کارگری بریتانیا، مارکسیسم بسیار دیر رسید. نیرن چنین ادامه می‌دهد که در زمان‌های جدیدتر، راه حل این مشکل عجیب و غریب بریتانیایی، شکلی از رستگاری جمهوری خواهانه است. فرهنگ ملی غالب نیاز به احیاء شدن دارد، تا از طریق بحث پایان‌ناپذیر فرهنگ روشنگرانه‌ی عقلانی بتواند عمل کند. که این خود می‌تواند تنها به واسطه‌ی فرهنگ قانونی- مدنی صنعتی شمالی تحقق یابد.

هابرماس در ریشه‌یابی زمینه‌های تاریخی این موضوع اشاره می‌کند که واژه Le Public در فرانسه قرن هفدهم برای اشاره به سخنرانان، مخاطبان و منتقدان هنر و ادبیات به کار می‌رفت. وی سپس با بررسی دامنه این موضوع از بورژوازی وابسته به دربار تا رسوخ این امر به کافه‌ها و قهوه‌خانه‌های عمومی، شکل‌گیری این فرهنگ - که به دنبال آن در دهه اول قرن هجدهم سه هزار قهوه‌خانه در لندن ایجاد می‌شود- را از پایه‌های اصلی بحث حوزه عمومی می‌داند (هابرماس، ۱۳۸۶، ص ۵۸).^{۳۲}

کاملاً مشخص است که مفهوم حوزه عمومی هابرماس فراتر و عام‌تر از مفهوم فضای عمومی است و به نوعی فضای عمومی بخشی از حوزه عمومی محسوب می‌شود. فضای عمومی فضای باز و در دسترس عموم است، فضایی که مردم برای فعالیت‌های فردی و جمعی به آن می‌روند. این فضاها ممکن است شکلها و نام‌های متفاوتی داشته باشند: پارک، میدان، بازارچه، کافه یا مرکز فرهنگی. ممکن است تحت مالکیت عمومی یا خصوصی باشند، اما به هر حال به روی مردم باز هستند. این فضاها ممکن است به صورت خودجوش و در نتیجه استفاده مکرر مردم از یک فضا برای یک فعالیت معین به وجود بیایند، مثل برخی پاتوق‌ها و مکان‌های مکث و گپ زنی محلی. حوزه همگانی در تعریف هابرماس از آن حوزه رشد آگاهی اجتماعی در جامعه مدرن است. این حوزه‌ای است که افکار عمومی در آن با بکارگیری خرد انتقادی و

قضاوت عقلانی شکل می‌گیرد و به تنها منبع مشروعیت بخش به قوانین حاکم بر حیات اجتماعی مبدل می‌شود. حوزه همگانی هابرماس مستقل از دولت و بازار است و مباحثه انتقادی در آن، فارغ از قدرت و منزلت افراد جاری می‌شود. در این حال حوزه همگانی در مقابل حوزه خصوصی- که مسئله فردی در آن پیگیری می‌شود و دولت که امر همگانی را از بالا دنبال می‌کند- قرار می‌گیرد. (خاتم، ۱۳۸۴، ص ۱۱).

هم نیرن و هم هابرماس، به صورت‌های حقیقتاً متفاوت از یکدیگر، چنین نتیجه‌گیری می‌کنند، که حوزه‌ی عمومی به وسیله فرهنگ نمادین کم‌مایه‌ای که به جای روش‌های تصمیم‌گیری دموکراتیک باز (آزاد) بر پایه‌ی آداب و رسوم استوار گشته، غالب شده است. علاوه بر این، آن‌ها با این قضیه موافقت می‌کنند که فرهنگ غالب، نیرویی منسجم فراهم می‌آورد، که به مردم، به جای شهروند، همچون مصرف‌کننده نگاه می‌کند و از لحاظ ایدئولوژی، آن‌ها را به صورتی خاص از اشکال ملی وابستگی، درمی‌آورد. به هر صورت، در حالیکه نیرن و اندرسون، میراث فرهنگی بورژوازی اشراف را به عنوان چیزی ذاتاً ایدئولوژیکی در نظر می‌گیرند، هابرماس دیدگاهی دیالکتیک‌تر در همگامی با رسوم مکتب فرانکفورت اولیه پیشنهاد می‌کند. همانگونه که هابرماس این موضوع را مورد بررسی قرار می‌دهد، مشکل ورود یا ظهور بسیار دیر هنگام مارکسیسم به منظور جلوگیری سلطه‌آمیز از فرهنگ ارتباطاتی آگاه‌تر نیست. فعلاً، توده‌ها برای اصلاح اجتماعی رادیکال فریاد نمی‌زنند. زیرا آن‌ها از یکدیگر جدا افتاده‌اند و از اکثریت تولیدات رسانه‌ای گریزان هستند.

نوشته‌ی هابرماس نشان‌دهنده‌ی گسست معرفت‌شناختی با مکتب فرانکفورت اولیه است. نظریه‌ی عقلانیت ارتباطی وی معمولاً به عنوان فلسفه‌ی خودآگاهی مورد توجه قرار می‌گیرد، که در اشکال عینی و ذهنی عقلی توسط لوکاج (Lukacs)، بنیامین (Benjamin)، آدورنو (Adorno)،

۳۲. برای اطلاعات بیشتر ر.ک. به هابرماس، یورگن (۱۳۸۶) دگرگونی ساختاری حوزه عمومی: کاوشی در باب جامعه بورژوازی. ترجمه: جمال محمدی.

هورکهایمر (Horkheimer) و مارکوزه (Marcuse) به کار برده شده است. ایده‌ی عقلانیت ارتباطی از فلسفه‌ی سنتی که با موضوع خودکفایی افراد به سوی جهان مدار شدن در تضاد است، [در گذر زمان] دچار دگرگونی شده است. شکل تعاملی‌تر از ذهنیتی که هابرماس پیشنهاد می‌کند، این است، که خودخواهی تنها قادر است از طریق اجتماع زبانی میان موضوعی به وجود آید. برای هابرماس (۱۹۸۱، ۱۹۸۳) این عین حقیقت است که ما به عنوان کاربران زبانی هنگامی معنا می‌یابیم، که قادر باشیم به صورت ارتباطاتی از دیگری شناخت حاصل کنیم. هابرماس چنین بحث را ادامه می‌دهد، که در هر حالتی از گفتار، ما توانایی آن را داریم که به طور ذاتی سه نمود معتبر، در ارتباط با آنچه بیان شده است را داشته باشیم. اضافه می‌کند این سه نمود معتبر، پیش زمینه‌ی اجماع (توافق) طبیعی هر روزی کاربرد زبان را در جامعه‌ی غرب، تشکیل می‌دهد. این سه نمود - که به وسیله‌ی نمایندگان جهت سنجش صحت گفتار به کار برده می‌شود - می‌توانند به عنوان نمودهای حقیقی پیشنهادی، نمودهای هنجاری مرتبط با مناسبت‌ها و نمودهای مرتبط با صمیمیت، تقسیم‌بندی گردند. این بعد خاص از اندیشه‌ی هابرماس در جاهایی دیگر - به صورت عمیق - مورد بحث واقع می‌شود. سه موضوع واقع‌گرایانه‌ی همگانی، اصولی برای وضعیت کلامی ایده‌آل (ideal speech situation) فراهم می‌آورند. وضعیت کلامی ایده‌آل، بهترین وسیله‌ی نشان‌دهنده‌ی ارتباطی در نبود موانع است. این امر، تنها در برقراری فرصت مساوی برای مشارکت در ارتباط مهم است. تنها هنگامی کلام در جایی واقعیت قلمداد می‌گردد، که بتواند به صورت بالقوه، رضایت هر کسی را فراهم کند. بنابراین، این وضعیت کلامی ایده‌آل تنها در بستر دموکراسی رادیکال، برخلاف آنچه تاکنون وجود دارد موجود است و به شرایط اجتماعی این امکان را می‌دهد، که افراد را کاملاً نسبت به نیازها و علاقتشان آگاه سازند.

هابرماس مدرنیته را پروژه‌ای ناتمام می‌داند که در صورت تلاش و کسب موفقیت انسان در به کمال رساندن آن،

سرنوشت و آینده‌ای مثبت در انتظار جامعه بشری خواهد بود. وی رمز این موفقیت را در ارتباط جستجو کرده و شاه‌کلید آن را کنش ارتباطی انسان معرفی می‌کند. هابرماس در مقام پاسخ‌گویی به این سؤال که حال چگونه می‌توان این‌گونه کنش (کنش ارتباطی) را ترویج داد؟ مسأله حوزه عمومی را مطرح می‌کند. در واقع وی رهایی از سلطه را در گرو ممکن ساختن کنش ارتباطی دانسته و عرصه عمومی یا حوزه عمومی و یا به عبارت دیگر گستره همگانی را پایه‌ای برای این کنش به شمار می‌آورد که در صورت بسط و رهایی از هرگونه تحدید می‌تواند فضای ارتباط و گفتگو را مهیا کند. حوزه عمومی مورد نظر هابرماس همان حوزه سیاست و اجتماع است که افکار عمومی می‌توانند در آن به طور آزادانه به گفتگو بپردازند و به عبارت بهتر افراد در حوزه عمومی از طریق مفاهمه و استدلال و در شرایطی عاری از هرگونه فشار، اضطراب یا اجبار دورنی یا بیرونی و بر مبنای آزادی و آگاهی تعاملی و در شرایط برابر برای تمام طرف‌های مشارکت‌کننده در حوزه مذکور، مجموعه‌ای از رفتارها، مواضع و جهت‌گیری‌های ارزشی و هنجاری را تولید می‌کنند که در نهایت به صورت ابزاری مؤثر برای اثرگذاران بر رفتار و عملکرد دولت به‌ویژه در عقلانی کردن قدرت دولتی عمل می‌کنند. حداقل تصور از این حوزه همان بحث آزاد و باز بوده که در آن تصمیم‌گیری به وسیله استدلال عقلانی صورت می‌پذیرد و به عبارت دیگر گستره همگانی فضای اظهارنظر، مکالمه و بحث چارچوبی در مسایل همگانی به‌صورتی است که هر کس بالقوه حق و قدرت شرکت در این فضا را دارد و هیچ کس را امتیازی نسبت به دیگران در این فضا نیست. نانسی فریزر (Nancy Fraser, ۱۹۹۲) مفهوم حوزه عمومی هابرماس را به اختصار این‌گونه توصیف کرده است: «این مفهوم، تأثیری را در جوامع مدرن مشخص می‌کند که در آن مشارکت سیاسی از طریق گفتگو اجرا می‌شود. حوزه عمومی فضایی است که در آن شهروندان درباره امور مشترکشان گفتگو می‌کنند و از این‌رو عرصه نهادینه کنش متقابل گفتگویی است.» شایان

ذکر است که به لحاظ تاریخی، مهم ترین نقش را در گستره همگانی، نشریه ها و روزنامه ها داشته اند.

هابرماس در نوشته ی اخیر خود، از کم شدن و فتودالی شدن مجدد حوزه ی عمومی صحبت می کند و از افزایش خردشدن (تکه تکه شدن) حوزه ی فرهنگی به وسیله اقتصاد و حکومت (دولت) سخن می گوید. هابرماس این مسأله را به عنوان مستعمره سازی زیست-جهان (life-world) توصیف می کند. (هابرماس، ۱۹۸۳) زیست-جهان می تواند به گونه ای از مستعمره سازی، توسط مکانیسم های هدایت شده نظام مند پول و قدرت اطلاق گردد، [یا] گستره ای که کنش ارتباطی (communicative action) را در هواخواهی از عملی سودمند با موفقیت تطبیق می دهد. از این منظر، هابرماس بر این باور است، که امکان دستیابی به اشکال عقلانی شناخت، به وسیله ی اشکال ابزاری عقل که سیستم اجتماعی ناروا را مورد پشتیبانی قرار می دهند، دچار آسیب می شود. علاوه بر این هابرماس معتقد است واکنش های تدافعی جنبش زیستی (محیط زیست) و جنبش صلح، می توانند از این طریق تشریح گردند. جنبش های اجتماعی جدید، با توجه به این نظریه ی تئوری کنش ارتباطی، تلاش کرده اند، تا از گسترش رسانه های خط دهنده، عمدتاً به وسیله افزایش پرسش های مربوط به زندگی خوب غیر سودمند! جلوگیری به عمل آورند. برخلاف فرهنگ های رسانه ای، این بدان معنی است که افزایش تأکید بر فرهنگ های تجاری که از لحاظ فرهنگی تسلط داشته اند، باعث به وجود آمدن ساختار تشدید انباشتگی سرمایه داری و ساختار محدودتر شدن نقد آگاهانه [به طور توأم] بوده اند. فشارهای دوگانه اقتصادی و قدرت اجتماعی ایجاد شده، در این نوشته، سعی می کند، که پرسمان یابی انتقادی اجتماعی را از طریق بعد فرهنگی، مورد بحث قرار دهد.

بابک احمدی در مقاله «گستره همگانی در نگرش انتقادی هابرماس» حوزه عمومی را چنین معنا می کند:

«هابرماس از گستره یا فضایی اجتماعی یاد می کند که میان

دولت و جامعه مدنی قرار می گیرد و کارکرد فعال اجتماعی اش وابسته به تمایز قطعی و شکاف میان آن دو است. این گستره مجموعه ای است کنشها و نهادهای فرهنگی که البته کارکردهای غیر فرهنگی یعنی نقش های سیاسی-اجتماعی و اقتصادی نیز می یابند. این کارکردها جنبه عمومی ویا همگانیت دارند که در بهترین حالت از نفوذ نیروها و نهادهای دولتی مستقل و مصون هستند. در عین حال نهادهای حوزه عمومی دارای آن استقلال زندگی شخصی و خصوصی که ویژه جامعه مدنی است، نیستند.^{۳۳}

حوزه عمومی، حوزه ای واقع در میان جامعه مدنی و دولت است و فضای طرح آزاد مسائل عمومی و استدلال و تحقیق درباره آنها و نهایتاً تکوین اراده عمومی را تشکیل می دهد. موسسات خصوصی جامعه مثل سازمانها و اصناف را در صورتی که صرفاً متوجه مسایل خصوصی و صنفی باشند نباید جزء حوزه عمومی به شمار آورد؛ اما به طور کلی حوزه یا حوزه های عمومی درجایی تشکیل می شود که در آن تعقل و گفتگو در مسایل عمومی صورت می گیرد. حوزه عمومی در مقابل عرصه آمریت، عرصه فکر، گفتگو، استدلال و زبان است. شرایط مکالمه باز و آزاد در حوزه عمومی، متضمن این اصل است که هیچ فرد یا گروهی نمی تواند در خارج از حوزه عمومی یعنی در عرصه قدرت به صورت قانع کننده ای مدعی شناخت بهتر خیر و صلاح جامعه باشد. حوزه عمومی آنچه را که ماهیتاً عمومی است از عرصه های بسته و خصوصی و منفعت رهایی می بخشد. پرسشهایی از این قبیل که آزادی، عدالت، برابری، عقلانیت و جز آن چیست تنها در حوزه عمومی هر جامعه خاص ممکن است پاسخ داده شده و مورد پذیرش و باور قرار گیرد. وقتی سرچشمه تعریف چنین مفاهیمی در عرصه قدرت و یا در عرصه منفعت باشد، پاسخهای داده شده با روح جامعه پیوند پیدا نمی کند.

وضعیت زیست-جهان نه تنها به واسطه ی فتودالی شدن دوباره ی آن و مستعمره سازی، بلکه به واسطه آنچه که

۳۳. برای اطلاعات بیشتر ر.ک. به: احمدی، بابک (۱۳۷۲) گستره همگانی در نگرش انتقادی هابرماس. مجله گفتگو، شماره ۱

هابرماس آن را ضعف فرهنگی می‌داند، تحریف شده است. به پیروی از وبر، هابرماس بحث را چنین ادامه می‌دهد، که از قرن هجدهم، تفکیک سه ادعای جداگانه‌ی مرتبط با دانش، عدالت و ذوق (سلیقه) مورد تصدیق واقع شده است. تقسیم و توجیه این حوزه‌های ارزشی برای ظهور سیاست‌های آزادی‌بخش لازم بود. اما علاوه بر این، موجب لطمه خوردن به این مفهوم در بستر زندگی روزمره گردید. هابرماس، این پدیده را به رشد تفکیک فرهنگ‌های خبره از بسترهای رسوم معمولی، نسبت می‌دهد. بنابراین، آشکال آزادی‌بخش‌تری از سیاست‌ها، بایستی پیامید تلفیق‌شده‌ی زمینه‌ی سازمانی کنش ارتباطی را همراه با گفتگوی مداوم (جاری) به‌جای حوزه‌های اجتماعی گوناگون، دربرگیرند. (هابرماس، ۱۹۸۱b)

هنگامی که هابرماس [هنوز] این ارتباط ویژه را مطرح نکرده بود وی برخی مباحثات را در نوشته‌های بعدی خود گسترش بخشید، که توانست با رشد و توسعه‌ی مطبوعات بریتانیا ارتباط یابد. در مطالعه‌ی مهمی که کارن (Curran) و سیتون (Seaton) در سال ۱۹۸۵ انجام دادند، آن‌ها به این بحث پرداختند، که جنبه تجاری بخشیدن به مطبوعات، به صنعت روزنامه‌نگاری کمک کرد، تا به الگوسازی دو قالب اساسی دست بزند. مطبوعات باکیفیت، در این نوشته، به منظور دستیابی به مخاطبی کوچک (کم تعداد) توجه دارد، که هم در قبال کیفیت اطلاعاتی که دریافت می‌کنند، توانا باشد و هم - مهمترین دلیل برای تبلیغاتچی‌ها را تأمین کند و از نظر اقتصادی آن‌ها را در قبال قدرت خرید، قدرتمند سازد. از سوی دیگر، مطبوعات تابلوئید (سطحی/ نازل)، کمتر به تبلیغات وابسته هستند. در عوض بیشتر به توزیع و انتشار تیراژ بالا برای کسب درآمد اتکا دارند. نظریه‌های هابرماس در مورد مستعمره‌سازی و ضعف فرهنگی توانستند، به صورت بالقوه مفهوم ملودراماتیک (مهیج) مطبوعات تابلوئید را بیش از پیش مورد نقد و تفسیر قرار دهند. (اسپارکس، ۱۹۹۲)

جنبه‌ی تجاری شدن و کالایی شدن نشریات عامه‌پسند، توانایی خود را جهت فعالیت به عنوان مراکز عقلانی بحث

و گفت‌وگو دچار خدشه نمودند. علاوه بر این موجب ایجاد فرمی از فروپاشی فرهنگی شدند، که توده‌های سیاست‌زدا را از بحث‌های مرکزی فرهنگ سیاسی‌مان منع می‌کنند. همزمان با افزایش شمار نویسندگانی که [این موضوع را] مورد نقد و تفسیر قرار داده‌اند، پیدایش جامعه‌ی اطلاعاتی برای آفرینش شهروندی اشتراکی بر پایه‌ی دسترسی عمومی به اطلاعات شکست خورده است. این موضوع تنها از طریق اجبار اصول جهانی و عمل ارتباطاتی قابلیت مباحثه می‌یابد، که ضعف و مستعمره‌سازی فرهنگی نیز توانست از لحاظ دموکراتیک با این موضوع مواجه گردد. هابرماس به واسطه نظریه‌ی کنش ارتباطی، قادر است اساسی فلسفی برای تشکیل دوباره‌ی حوزه عمومی، ارائه کند. این کار را بدینی فرهنگی مکتب فرانکفورت اولیه نمی‌توانست انجام دهد.

نظریه‌ی آدورنو و هورکهایمر در رابطه با صنعت فرهنگ طی دهه‌ی ۱۹۴۰ به صورت گسترده در کالیفرنیا گسترش یافت، که این گسترش با هدف آشکارسازی چگونگی گردهم‌آوردن فرهنگ توده مسلط سرمایه‌داری صورت پذیرفت. (آدورنو، ۱۹۹۱، ۱۹۷۳).

بحث آنان این بود، که عقلانیت مربوط به تولیدات و اثرها در آشکال گوناگون خرد سودمند، آشکالی سطحی و کم‌مایه از فرهنگ مصرف را مدیریت، کنترل و تولید می‌کند. تأثیر صنعت فرهنگ به‌واسطه‌ی یک ایدئولوژی فریبنده محفوظ نگاهداشته نشد. بلکه به‌وسیله‌ی خودآگاهی توده‌ها از هر جایگزینی برای سرمایه‌داری، تحقق یافت. فرهنگ غالب نظام سرمایه‌داری اخیر، به ترویج سرکوبی همه‌ی آشکال تضاد، ناهمگونی‌ها، به ویژه خصوصیات مربوط به حوزه‌ی فرهنگی همت گماشت. این شکل از فرهنگ خوش‌بینانه (affirmative culture) هم، مبادله بُت‌وارگی‌ها (=fetishises)، با ارزش‌هاست، (جایی که ارزش یک کنسرت از طریق نرخ بلیط آن به‌جای کیفیت اجرایش تضمین می‌شود.) و هم اشتیاقی است که در مخاطب برای موارد مشابه یا تکراری ایجاد می‌شود. از دیدگاه آدورنو، فرهنگ جدید، اشتیاقی نزولی (پس‌رفتی) و بچه‌گانه

برای تکرار آفرینش فرمول‌های فرهنگی معتبر را داراست. اینجا تنها آشکال جدید هنر بود، که اهمیت خیال‌پردازانه‌ی مباحث مربوط به تعالی را، به خوبی و به دقت دیدگاه‌های بنیادین فردگرایی و آشکال حسی خصوصیت‌گرایی حفظ نمود. زمانی که هابرماس درستی بدینی بالای فرهنگی آدورنو و هورکهایمر را مطرح می‌سازد، بر تولید فرهنگ توده به عنوان تسلیم‌شدگانی برای نیازهای سرمایه‌داری تأکید می‌ورزد. هابرماس و مکتب فرانکفورت اولیه، فرهنگ تجاری را به صورتی گسترده به منزله‌ی فقدان مخاطبان مستقل و ذاتاً انتقادی، در برابر مخاطبان منفعل مورد بحث قرار می‌دهند. علیرغم صحت این موضوع که هابرماس آشکال فرهنگی جدید را در سبکی پرظرافت‌تر از آدورنو و هورکهایمر نشان می‌دهد. اما اندیشه وی، در این مرحله، دربرگیرنده‌ی شباهتی قابل ملاحظه با اندیشه‌های نیاکان ذهنی‌اش یعنی آدورنو و... می‌باشد. علاوه بر این، در حالیکه آدورنو و هورکهایمر، هنر تجدیدطلب را برای آرمانگرایان عقلانیت مورد توجه قرار می‌دهند، هابرماس آزادی و منطق آرمانگرایانه‌ی جمعیت‌های بورژوازی را همسان با آن‌ها می‌یابد.

هابرماس حوزه عمومی را به عنوان حوزه پیدایش «اخلاق عقلی» توصیف کرده است. وضعیت کلامی ایده آل، تنها در حوزه عمومی می‌تواند پیدا شود. به عبارت دیگر هابرماس گسترش یافته ترین و کاملترین حوزه عمومی را وضعیت کلامی ایده آل خوانده است. وی انحطاط حوزه عمومی در سرمایه داری متاخر را بررسی کرده و نشان داده است که حوزه عمومی از حوزه نقد و تفکر به حوزه مصرف فرآورده های فکری تبدیل شده است. به نظر وی تحول انقلابی در جوامع صنعتی سرمایه داری معاصر نیازمند تحول در عرصه عمومی است.^{۳۴}

اصل اساسی حوزه عمومی آن است که افراد بدون اینکه تابع اجبار باشند، آزادانه به طرح دیدگاه‌های خود می‌پردازد و افکار و عقاید خصوصی و درونی خود را علنی می‌کنند. وقتی

موضوع این بحثها، سیاستها و عملکردهای دولت با قوانین و قواعد کلی ناظر بر جامعه باشد، حوزه عمومی سیاسی شکل می‌گیرد. به اعتقاد هابرماس اگر چه حوزه عمومی در عصر حاضر تضعیف گشته و کارکردهای نقادانه آن دچار استحاله شده است اما ایده اساسی آن، یعنی تجمع آزادانه و فارغ از اجبار افراد خصوصی برای بحث درباره سیاستها و امور مورد علاقه عموم و کمک به شکل گیری افکار عمومی و به عبارتی «عقلانی کردن اقتدار» از طریق مشارکت در بحث علنی و عمومی، هنوز زنده است و می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد. این امر به معنی تلاش در جهت تغییر در ساختار درونی سازمانها و گروهها (اعم از گروههای نفوذ، و احزاب) به نحوی است که سیاستهای آنها بر اساس بحث محلی و توافق جمعی و آزادانه (بر اساس ملاکهای عام مورد توافق جمع) تدوین شود. همچنین فرآیندهای تصمیم گیری در دستگاههای اداری (بوروکراسی دولتی) باید تحت نظارت عمومی قرارگیرد و محدود شود. حوزه عمومی ماهیتی ایستا و مرزهایی مشخص ندارد و درهر مکالمه ای که اشخاص خصوصی گردهم آیند تا جمعی تشکیل شود که به مسئله ای علاقه مند است بخشی از حوزه عمومی شکل می‌گیرد. آرنت در مقدمه وارد شدن به بحث حوزه عمومی از عمل انسانی صحبت به میان می‌آورد و نظریه وی در باب حوزه عمومی بیشتر به سیاست پیوند می‌خورد.

عضو دیگر مکتب فرانکفورت، که حضور عقایدش به وضوح در اثر هابرماس پیرامون حوزه‌ی عمومی، نمایان می‌باشد، والتر بنیامین است. مارکس به واسطه‌ی تأثیر فناوری جدید (کارگر مرده) در قبال فرآیندهای کارگری (کارگر زنده) مورد توجه قرار گرفت. اما بنیامین (۱۹۷۳) ذهن خود را به تأثیر بازتولیدهای مکانیکی [نسخه‌های ماشینی] در مقابل شاهکارها هنری و پذیرش‌شان، معطوف ساخت. از آنجا که مطبوعات گوتنبرگی تولیدات فرهنگی را دگرگون ساخته بود و این دگرگونی نه تنها نسخه‌های چاپی جمعی را دربرمی‌گرفت،

۳۴. برای اطلاعات بیشتر ر.ک. به نوذری، حسینی (۱۳۸۶) بازخوانی هابرماس. نشر چشمه. چاپ دوم. تهران

پایان شیوه‌ی پیچیده‌ی تجربه‌گرایی را نشان می‌داد. بنیامین، با دیگر اعضای مکتب فرانکفورت اولیه، دائماً در این اندیشه بودند، که هنرهای زیبا، اگر به صورتی شایسته دربرگیرنده‌ی تعهدی آینده‌نگرانه از فراهم ساختن شادی باشند، امکان پیشرفت تعالی را فراهم می‌کنند. اما علاوه بر این بنیامین بحث را، در راستای سخنان برشت و در مخالفت با آدورنو و هورکهایمر، چنین ادامه می‌دهد، که کمونیست‌ها می‌کوشند تا هنر را سیاسی کنند. این موضوع به واسطه‌ی خطرات بسیار زیادی که می‌توانست زیبایی‌شناسی آشکار سیاست فاشیسم برای انسان‌ها را در پی داشته باشد، بروز یافت.

نهایتاً از نگاه هابرماس وضعیت کلامی ایده آل، تنها در حوزه عمومی می‌تواند پیدا شود، به عبارت دیگر هابرماس گسترش یافته‌ترین و کامل‌ترین حوزه عمومی را وضعیت کلامی ایده آل می‌خواند که از لحاظ موازین و هنجارهای گفت و گو ایده آل‌ترین شکل ممکن است. نکته مهم و اساسی در این فرآیند آن است که رفتار افراد در جریان مفاهمه و گفت و گو در حوزه عمومی باید عاری از فشار و سلطه و در شرایطی عادلانه، آزادانه، آگاهانه و برابر صورت گیرد. مجموعه این شرایط و تعاملات در وضعیت مذکور، بستری را فراهم می‌سازد که مطلوب‌ترین و آرمانی‌ترین وجه آن یعنی کنش ارتباطی خود را نمایان می‌سازد.

کنش ارتباطی و عرصه های عمومی

هابرماس در مقابل اعتقاد وبر که کنش معقول و هدفدار یعنی کار را بارزترین و فراگیرترین پدیده بشری دانسته و فعالیت انسان را به کار محض تنزل داده است، کنش ارتباطی یا عمل تفاهمی را مطرح می‌کند. هابرماس در مقابل این اعتقاد وبر اظهار داشت که نوعی از فعالیت انسانی وجود دارد که اساساً از کار ابزاری متمایز است. این فعالیت همان فعالیتی است که از طریق آن انسان‌ها تلاش می‌کنند تا با یکدیگر تماس برقرار کرده و همکاری کنند، و هابرماس از آن تحت عنوان کنش ارتباطی یاد می‌کند. این نوع کنش که با هدف رسیدن به تفاهم ارتباطی دنبال می‌شود ناظر به رابطه

بلکه شامل عکس‌ها و فیلم‌ها نیز می‌شد، چنین گفته می‌شد که شاهکارهای اصیل، بن‌مایه‌ی روح خود را از دست داده‌اند. به دلیل پیشرفت در تکنیک‌های تولید، جابجایی بعد فرهنگی در فرآیندهای پذیرشی افزایش یافت. با توجه به نظر بنیامین، نزول سبک‌های اسطوره‌ای هنر و دسترس‌پذیری عمومی‌تر آن، دورنمای معمولی شدن هنر و، به طور ضمنی، مشارکتی‌تر شدن آن را افزایش داد. در رسانه‌های جدید، به طور قابل ملاحظه‌ای - به واسطه‌ی کاربرد تکنیک‌های پیشرفته‌ی تولید - از اقتدار آثار اصیل، کاسته شد. برای مثال، در زمینه‌ی عکاسی، [این موضوع] مبحثی مختصر راجع به نسخه‌های اصیل (اصلی) را، در صورتی که تمام نسخه‌ها دارای کیفیت مشابه باشند، به وجود آورد. این شکل سراسرتر از تجربه، به افراد عادی این امکان را می‌دهد، تا به کارشناسانی در فرم‌های فرهنگی عامه‌پسند تبدیل گردند.

آدورنو به مقاله‌ی بنیامین با دفاع از پیشگامان و همچنین نقد صنعت فرهنگ، پاسخ داد. (جمسون، ۱۹۷۷: ۴۱-۱۰۰) تنها، شاهکارهای صورت‌گرایی که برای توده، دست‌نیافتنی بودند، قادر شدند تا در مقابل منطق تغییر شکل داده‌ی سرمایه‌داری تازه، ایستادگی کنند. تخریب و نابودی بعد فرهنگی، که بنیامین بر تأثیر بالقوه آزادی‌بخش آن تأکید می‌ورزد، از دیدگاه آدورنو فقط سبب تولید مصرف‌کنندگانی با هارمونی نامتناسب (Consumers in diabolic harmony) می‌شود.

(آدورنو، ۱۹۹۱: ۳۸۰) علیرغم مخالفت‌های آدورنو، بنیامین به نزول گفتمانی روح آثار، با دیدی مثبت می‌نگرد. ابزارهای تکنیکی بازتولید، به ویژه از طریق رسانه‌های جدید، دیدگاهی دموکراتیک‌تر و آشکالی جمعی - مشارکتی از تولید و پذیرش فرهنگی را عرضه کرد. بنیامین چنین بحث را ادامه می‌دهد، که اگر رشد قدرت‌های فرهنگی تولید با دگرگونی در روابط اجتماعی همراه شود، این موضوع دورنمای ایستایی هنر را در حمایت و حفاظت از آثار برگزیده ارتقا می‌بخشد. اما وی عمیقاً به صورتی ضد ونقیض زدودن ابهامات از آثار هنری را مورد توجه قرار می‌دهد. این امر بدان دلیل بود، که هنرهای زیبا،

دوجانبه‌ای است که در آن افراد کنشگر به هیچ‌وجه در فکر موفقیت شخصی خود نبوده بلکه کنشگران از یکدیگر توقع دارند که اغراض و افعال متفاوت‌شان را از طریق اجماعی که محصول ارتباط و مفاهمه است هماهنگ کنند و اساساً تلاش برای رسیدن به توافق و درک متقابل است و بنا به گفته هابرماس افراد در وهله اول به‌سوی موفقیت‌های فردی خود سمت‌گیری نکرده بلکه هدف‌های خود را تحت شرایطی دنبال می‌کنند که بتوانند نقشه‌های کنش خود را بر مبنای تعاریف مشترک از وضعیت هماهنگ کنند. هابرماس میان عقلانیت کنش هدفدار (عقلانیت ابزاری) و عقلانیت کنش ارتباطی (عقلانیت ارتباطی) تمایز قائل شده و عقلانیت کنش ارتباطی را راه‌حل مسأله عقلانیت کنش معقول و هدفدار قلمداد می‌کند. هابرماس با خلق و بسط نظریه کنش ارتباطی درصدد احیای حوزه های عمومی است. مباحثه (گفت وگو) عقلانی فارغ از سلطه و آسیب های زبان شناختی و وفاق و اجماع دقیقاً همان نوع محلی است که مناسب حوزه عمومی است. به نظر هابرماس نظریه کنش ارتباطی می تواند به عنوان مبنای اصول کلی بیان به کار برده شود. کنش ارتباطی دارای موقعیت اجتماعی است. در کنش ارتباطی فرد عامل برای به دست آوردن تفاهم و توافق هیچ سلاحی جز استدلال منطقی و قانع کننده ندارد، انسان ها آزادتر و آسوده تر می توانند بدون دغدغه مستقیم و بلاواسطه مشکلات ضروری مادی، در یک فرآیند تبادل نظر به توافق و همبستگی دست یابند. هدف این نوع کنش اجتماعی، شناخت همگانی و پذیرش حقایق واحد است. این حوزه در واقع یک آرمان اجتماعی است. جواب ها از پیش آماده نیست بلکه افراد با تبادل نظر و نقادی خود راه هایی را برمی گزینند.

در کنش ارتباطی، شرکت کنندگان بر همکاری خود می افزایند و دیگر محاسبات خشک ریاضی وار و فشار سنت های از پیش موجود در میان نیست بلکه افراد با گفت وگو سعی دارند راه‌هایی برای توافق برگزینند. این کنش در ذات خود رهایی بخش است چرا که با خود کنش های متعالی را همراه دارد.

این رهایی در بستر و زمینه ای می تواند تحقق یابد که در آن خودشناسی از طریق گفت‌وگو امکان پذیر باشد. «هابرماس معتقد به دفاع همه جانبه از توان بالقوه رهایی بخش عقل در مبارزه مستمر برای تحقق آزادی بود، عقلانیت ارتباطی با خود نشانه هایی به همراه دارد که طی آن مشارکت کنندگان مختلف بر نقطه نظرات صرفاً ذهنی خود غلبه کرده و به یمن دوطرفه و متقابل بودن عقیده ای عقلانی، در خصوص وحدت دنیای عینی و بین الازدهانیت خود اطمینان خاطر حاصل کنند.» بنابراین کنش ارتباطی با ایجاد زمینه فهم گذشته تاریخی و با تامین ارتباط میان فرهنگ ها و گروه های عصر حاضر در برقراری وفاق و اجماع نقشی اساسی دارد. عقلانیت ارتباطی ناظر بر ارتباط متقابل و چندجانبه اذهان انسانی و متضمن گفت وگو درباره احکام معطوف به حقیقت است که منطق دوجانبه یا دودهنی دارد. به نظر هابرماس هسته وجودی و اصلی عقلانیت ارتباطی، اختیاری و سبب نوعی وحدت و اجماع در گفت وگوی دوطرفه است. انسان ها با شرکت در یک مباحثه است که از دیدگاه های هم آگاهی می یابند، مباحثات تضمین کننده مشارکت برابر و آزاد است؛ برای جست وجوی جمعی حقیقت.

افول حوزه عمومی

هابرماس به چگونگی تضعیف حوزه عمومی اشاره دارد و معتقد است که دخالت دولت، سیاست های حزبی و دستکاری رسانه های جمعی حوزه عمومی را تضعیف می کند و حوزه عمومی به عنصری ایدئولوژیک بدل می شود. به عقیده هابرماس علت زوال مباحثه دموکراتیک راستین نقشی است که رسانه های جمعی انحصاری در ناآگاه و خوش باور نگه داشتن عامه مردم ایفا می کنند. اگر حوزه عمومی تحت سلطه و سیطره تعداد معدودی از سازمان ها و تشکیلات عظیم و قدرتمند قرار گیرد، این حوزه به وسیله و ابزاری برای دستکاری منافع و اذهان عمومی تبدیل می شود و هر گروه ذی نفع خاصی می کوشد با دست پیدا کردن بر وسایل ارتباط جمعی، منافع خصوصی خود را به عنوان منافع عمومی جلوه دهد که این تاثیرپذیری

منفعلا نه يکي از ويژگي هاي حکومت هاي توتاليتر و اقتدارگر است که به سادگي مردم را به گله هاي رام شدي تبديل مي کنند. بنابر اين دخالت در حوزه عمومي يکي از ستون هاي حکومت هاي اقتدارگر است.

نگرش انتقادي هابرماس

هابرماس، نظريه انتقادي خود را بر اساس ترميم و بازسازي نظريات مارکس، وبر، لوکاخ و مکتب فرانکفورت تدوين کرده است. در اين نگرش نو، مفهوم عقلانيت، مفهومي اساسي و مرکزي است و در واقع بايستي اساسي ترين ويژگي نگرش انتقادي هابرماس را بازسازي نظريه عقلاني شدن جهان در اندیشه وبر دانست. در اين بازسازي، هابرماس در کنار برداشت معروف وبر از عقلانيت ابزاري که تصويري از قفس آهنيين جامعه مدرن نوين است، مفهوم عقلانيت ارتباطي را عرضه مي کند که اساساً فرايندي فرهنگي و مبتني بر پيشرفت اندیشه ها براساس منطق دروني خود آنهاست. عقلانيت ارتباطي که همان عقلانيت در قالب مفهوم کنش ارتباطي هابرماس به شمار مي رود، به معنای از ميان برداشتن موانعي است که ارتباط را تحريف مي کنند و به معنای کلي تر، نظامي ارتباطي است که در آن افکار آزادانه ارائه مي شوند و در برابر انتقاد حق دفاع داشته باشند. براي هابرماس عقلاني کردن عرصه زندگي به معنای ايجاد يک نظام ارتباطي است که در آن ایده ها امکان انتقاد بيابند و در واقع عقلانيت مورد نظر او به واسطه امکان ايجاد يک ارتباط و گفتمان فارغ از فشار بيروني و ترس و تهديد به وجود مي آيد و مهم ترين شرط عقلاني، انتقاد پذيري و دليل پذيري مي باشد. عقلانيت در عرصه کنش ارتباطي، به ارتباط رها از سلطه و ارتباط آزاد و باز انجاميده و مستلزم رهاسازي و رفع محدوديت هاي ارتباط مي باشد. ايجاد اين نوع عقلانيت در جامعه به عقیده هابرماس مشروط به وجود کنش ارتباطي که بر توافق و اجماع عقلاني متکي بوده، در سطح جامعه است، همچنان که تحقق جامعه اتوپيائي و آرمانی هابرماس نيز در گرو آزاد بودن کنشگران يک جامعه در ارتباط با همدیگر و رسيدن ايشان به درک مشترک از

طريق استدلال و به دور از فشار و محدوديت مي باشد. در مقابل عقلانيت ارتباطي، عقلانيت مربوط به کنش معقول و هدفدرا که بدان ابزاري و تکنولوژيک مي گویند و ريشه در افکار وبر دارد قرار مي گيرد. وبر بر اين باور بود که نوعي عقلانيت ويژه و منحصر به فرد در اندیشه مغرب زميني وجود دارد که همان باعث ظهور و رشد نظام سرمايه داري شده است. اين عقلانيت و بري که بدان عقلانيت رسمي نيز گفته شده است، عقلانيتي است که بي توجه به ارزش ها، ساده ترين و ارزان ترين راه را براي رسيدن به هدف انتخاب مي کند و فقط مي خواهد کارها به بهترين شکل (منظم با حسابگري دقيق و مديريت علمي) انجام گيرد. خردباوري در اين ديده گاه به معنای رشد نيروهاي توليد، گسترش نظارت تکنولوژيک بر طبيعت و سرانجام گسترش شکل هايي از نظارت بر زندگي اجتماعي خواهد بود و در واقع اين نوع عقلانيت موجب رشد نيروهاي توليد و افزايش نظارت فني بر زندگي در دنياي مدرن شده است.

هابرماس در مقام نقد عقلانيت ابزاري معتقد است که عقلانيت ابزاري در عصر سرمايه داري باعث تضعيف و نابودي حيات فکري و فرهنگي و معنوي انسان ها گشته اند. به نظر او وظيفه نگرش انتقادي آن است که دقيقاً جا يگاه هاي شيعه گونه ي عقلانيت ابزاري و نيز فضاهاي که هنوز دستخوش اين فرايند نگريده اند را پيدا کند و بتواند ديده گاهي تئوريکي توسعه دهد که براساس آن اجازه بازسازي معني و تعهد در زندگي اجتماعي را داشته باشد. از اين رو هابرماس در مقابل مفهوم عقلانيت ابزاري، فرايند مثبت و رهايي بخش عقل ارتباطي و تفاهمي را مطرح مي کند و معتقد مي شود که بايستي از گسترش و نفوذ عقلانيت ابزاري به حوزه زيست جهان جلوگيري کرد و منطق کنش ابزاري فقط به نظام (دولت و مؤسسات بزرگ و نهادها) محدود گردد و در عوض منطق کنش ارتباطي و عقلانيت ارتباطي را بر زيست جهان حاکم کرد. تز اصلي نظريه انتقادي هابرماس اين است که ليبراليسم مادامي که در پيوند تنگاتنگ با سرمايه داري بوده و به تبع آن در تحکيم سلطه عقلانيت

ابزاری و ستم نظام کارمزدی نقش ایفا می کند هرگز قادر به حمایت و تقویت ایده‌ال‌های خود نخواهد بود.

جهان‌زیست (زیست‌جهان) و نظام

هابرماس، در تئوری کنش ارتباطی دو مفهوم جهان‌زیست (Life World) و نظام (System) را در تقابل با همدیگر مطرح می‌کند. جهان‌زیست را باید همان جهان معنی و کنش ارتباطی و توافقی و رابطه ذهنی بین انسان‌ها دانست، جهانی که یک مفهوم مکمل برای کنش ارتباطی بوده و فضایی است که در آن کنش ارتباطی صورت می‌گیرد. این فرایند شامل حوزه‌ای از تجربیات فرهنگی و کنش‌های متقابل ارتباطی بوده که به‌طور اساسی قابل درک و ذاتاً آشنا هستند و پایه‌ای برای تمام تجربیات زندگی به‌شمار می‌روند. مولفه‌های اساسی این فرایند عبارت‌اند از: فرهنگ، شخصیت و جامعه؛ اما نظام یا سیستم، همان فرایند عقلانیت ابزاری است که حوزه‌های عمده‌ای از جهان‌زیست را تسخیر کرده است. هابرماس که نظام را جدای از جهان‌زیست می‌داند، اقتصاد، سیاست و خانواده را به‌عنوان اجزاء اصلی نظام طبقه‌بندی کرده و معتقد است که قدرت و پول عناصر اساسی نظام را تشکیل می‌دهند. وی از تمایز بین نظام و جهان‌زیست برای انتقاد از جامعه معاصر استفاده کرده و استدلال می‌کند که در عصر سرمایه‌داری پیشرفته، حوزه‌های وسیعی از جهان‌زیست در درون نظام مستحیل و بر حسب سیستم اقتصادی و نظام قدرت بازسازی شده است. از دید هابرماس در جوامع صنعتی جدید، کنش معقول و ابزاری حوزه کنش تفاهمی و ارتباطی را در خود هضم کرده و اعمال متکی بر محاسبات عقلانیت ابزاری، بخش اعظم کنش‌های افراد را تشکیل می‌دهد. او حاصل وضعیت فعلی سلطه نظام بر جهان‌زیست را از دست رفتن معنا، تزلزل هویت جمعی، بی‌هنجاری، بیگانگی و شی‌گونگی جامعه قلمداد می‌کند.

مشروعیت که به مفهوم تأیید و به رسمیت شناختن شایستگی یک نظام سیاسی می‌باشد، در اندیشه هابرماس به‌معنای آن است که دلایل خوب و درستی در تأیید ادعای یک نظم سیاسی مبنی بر اینکه نظامی صحیح و عادلانه است وجود داشته

باشد. به عبارت دیگر هرگاه نظم سیاسی بتواند استدلال‌های مناسبی بر اثبات ادعای خود مبنی بر اینکه نظامی صحیح و عادلانه به رسمیت شناخته‌شده اقامه نماید، در آن صورت نظم سیاسی مشروعی خواهد بود. بر اساس این تعریف، مفهوم مشروعیت فقط در مورد نظم‌های سیاسی و جوامع برخوردار از دولت یعنی در مورد جوامعی که در چارچوب ساختارهای سلطه سیاسی اداره می‌شوند، می‌تواند کاربرد داشته باشد که در این صورت مفهوم قدرت مشروع فقط زمانی معنا می‌یابد که ساختارهای سیاسی مقتدر را مفروض بگیریم. از نظر هابرماس زمینه‌های اساسی ایجاد و بحران مشروعیت در جوامع سرمایه‌داری جدید عبارت‌اند از:

۱. کاهش ارتباط عمومی و توده‌ای؛

۲. دخالت دولت در اقتصاد؛

۳. تسلط دانش بر زندگی جمعی و تسلط دولت بر آن، که در نتیجه موجب کنترل تکنولوژیکی بر جامعه و زندگی افراد شده است؛

۴. تناقض‌های طبقاتی و تحمیل منافع سرمایه‌دارها بر توده مردم از ناحیه دولت. این عوامل می‌توانند عدم وفاداری مردم به نظام سیاسی خود و بی‌انگیزگی آن‌ها برای ادامه حیات با آن نظام را به‌دنبال داشته باشد.

نقطه جدایی اصلی هابرماس از وبر این است که هابرماس کنش ارتباطی را بارزترین و فراگیرترین پدیده بشری می‌داند که بنیاد سراسر زندگی اجتماعی و فرهنگی و نیز همه علوم انسانی را تشکیل می‌دهد، در حالی که وبر بر کار کنش معقول و هدفدار تأکید می‌کند و اساساً فعالیت انسان را به کار تنزل می‌دهد. وبر در مقام فیلسوف و نظریه‌پرداز اجتماعی به جنبه‌های بین‌ذهنی و ارتباطی بی‌توجه ماند و به بیان هابرماس نتوانست میان دو عنصر شناختی که از نظر تحلیلی سازنده نوع بشر بودند یعنی کار کردن (یا کار به‌عنوان کنش معقول) و کنش ارتباطی یا کنش متقابل اجتماعی و یا به عبارت دیگر کنش نمادین، تمایز قائل شود. این امر در حالی بود که هابرماس میان کار و کنش متقابل تمایز قائل شد و علاوه بر

مقوله کار اجتماعی، مقوله ارتباط اجتماعی را نیز در تحولات جامعه سهیم دانست.

هابرماس، دگرگونیهای فرآیندهای فرهنگی جدید را، در حالتی دوجانبه یعنی ضد و نقیض مورد بررسی قرار می‌دهد. کالایی شدن فرهنگ در راستای تفکیک سازمانی حکومت و جامعه‌ی متمدن، منجر به کاربرد اصطلاح وبر یعنی حوزه عمومی شد. اُفول جامعه‌ی فئودالی زیباشناسانه، که به سکولاری شدن و تفکیک حوزه‌های اجتماعی اضافه گردید، به طور بالقوه راه را برای جامعه‌ای بازتر (= more open) گشود. نوشته‌های بعدی هابرماس به طور خاص با استفاده از آرای پوپر (هابرماس، ۱۹۸۱: ۷۰)، آشکار می‌سازد، که عقلانی شدن زیست-جهان، جزئی اساسی و لازم برای پیشبرد امکان آزادی محسوب می‌گردد. رسوم فرهنگی، برای هابرماس، باید از لحاظ تعصب (دگماتیسم) تهی گردند، تا اینکه بتوانیم اعتبار بین موضوعی اصول و قواعد اخلاقی عمل را از طریق روابط مقارن‌تر قدرت، امتحان کنیم. به هر روی، با توجه به گفته‌های هابرماس وابستگی بیش از حد بنیامین به اسطوره است، که وی را اساساً از تولید نظریه‌ی اجتماعی باز می‌دارد. هابرماس چنین ادامه می‌دهد، که بنیامین، علیرغم علاقه‌اش به سیاسی شدن هنر، بیشتر به گسترش نظریه‌ی عمومی تجربه به نسبت جلب شدن به نقد ایدئولوژی توجه می‌کند. هانگونه که هابرماس تشریح می‌کند، پرداختن به نقد ایدئولوژی به توانایی جهت بازتاب انتقادی و تحلیل اشکال سازمانی خشونت ساختاری نیازمند است. پروژه بنیامین می‌تواند به قدر کافی به‌عنوان نابودکننده‌ی اسطوره و زیبایی مطرح گردد، تا بدین وسیله این اجزا را جهت کسب تجربه، دسترس‌پذیرتر کند. برای بنیامین، منابع فرهنگی است، که به بشر اجازه می‌دهد، تا در زمینه‌ی مفاهیم گنجانده‌شده در رابطه با اسطوره، سرمایه‌گذاری کنند. علاوه بر این، در نوشته‌های بنیامین، اسطوره، کاملاً با حقیقتی که ادعا می‌کند، غیروابسته و بی‌ارتباط است. (Menninghaus ۱۹۹۱)، در نتیجه برداشت وی نسبت به مفاهیم آرمانگرایانه و اسطوره‌ای از تاریخ، بر پایه‌ی نظریه‌ی

بازتابی انتقادی به‌عنوان دیدگاهی از تجربه استوار نبود. در کلام هابرماس وابستگی بنیامین نسبت به رهایی از اسطوره، نشان‌دهنده‌ی دورافتادگی محافظه‌کارانه‌ی ذهن است. در اینجا کوشش بنیامین جهت جداسازی بخش‌های گفتگوهای فرهنگی از ادعاهای واقع‌گرایانه، به صورتی قهرآمیز توسط هابرماس رد می‌شود.

قاعده‌سازی هابرماس در زمینه‌ی حوزه عمومی در سطح معینی از انسجام، - توسط برخی از اعضای مکتب فرانکفورت اولیه - باقی مانده است. نکته اصلی تفاوت‌ها، فلسفه‌ی احیاء شده‌ی موضوعی وی و تلاش او در جهت گردهم آوردن رشته‌های مختلف در مکتب فرانکفورت به شیوه‌ای تازه و چالش‌برانگیز است. هابرماس، از آدورنو و هورکهایمر جهت‌گیری بدبینانه نسبت به مفهوم انتقادی فرهنگ جدید را به ارث برد و از بنیامین، علیرغم تفاوت‌های بی‌شمار، پیامدهای آزادی‌بخش اُفول هنرهای زیبا را.

علیرغم انحراف همنوای (سمپاتیک) ارائه شده در این مقاله، نوشته‌ی هابرماس نشان‌دهنده‌ی توجهی ناکافی نسبت به فرهنگ مُدرن است. زمانی که او برخی جنبه‌های نافذ انتقادی‌تر مکتب فرانکفورت اولیه را ساخت، به صورتی بحث برانگیز، بعضی از جنبه‌های محافظه‌کارانه فرهنگی‌تر آن را نیز مورد مکاشفه قرار داد. به پیروی از برخی نظرات و پیشنهاداتی که توسط تامپسون (J.B.Thompson) در کنار سایر نظرات مطرح گردید، مقاله‌ی هابرماس را می‌توان نهایتاً در چهار مورد یافت:

- (۱) تمرکز بیش از حد بر تولید و مفهوم اشکال فرهنگی؛
- (۲) نظریه‌ی ایدئولوژی غالب که به‌واسطه‌ی توجه وی به فرهنگ جمعی عمل می‌نماید؛
- (۳) سوگیری بدبینانه بیش از حد فئودالی شدن دوباره‌ی حوزه‌ی عمومی، در بستر تاریخی بریتانیا؛
- (۴) درک محدودشده‌ی وی از حوزه‌های عمومی محلی و جهانی.

گسترش رسانه‌های کنونی و مطالعات فرهنگی در طول دهه

یا دهه های گذشته، بوسیله ی ارتباط هر چه بیشتر آن با جامعه شناسی و توجه ویژه بر متمرکز شدن بر روی پذیرش بسترهای صریح تر، مدنظر قرار داد. هنگامی که توجهات، نسبت به خط مشی های اتخاذ شده، همچون رشد اهمیت تحلیلی جهانی شدن (کینگ، ۱۹۹۱) و روانکاوی (الیوت، ۱۹۹۲) به یک اندازه اهمیت یافت، جنبشی قابل تشخیص در راستای جامعه شناسی و پژوهش مخاطب به وجود آمد. در بستر جوامع آلمان و بریتانیا، ارتباطی قوی میان اشکال ادبی تحلیل و توسعه ی مطالعات فرهنگی وجود دارد. چه اشکالی که آدورنو و هورکهایمر ارائه می کنند، چه آنهایی که ریموند ویلیامز و ریچارد هوگارت مطرح می سازند، نقطه اشتراکشان آن است، که یافته های مربوط به اشکال عامه پسند آن ها، عمیقاً به وسیله ی وابستگی های مشترک شان به فرهنگ ادبی، ساختار بندی شده اند. شکل برتر (= high) فرهنگ، به وسیله ی این نویسندگان، در خطر فنا شدن توسط فرهنگ نازل آمریکایی تشخیص داده شد. این فرهنگ کم مایه متجاوز، نه تنها به عنوان خطری برای گسترش دموکراتیک فرهنگ هنری غنی تر شناخته شد، بلکه علاوه بر این قرار شد، تا برای مهمترین بخش جامعه مبحثی ایدئولوژیک باشد. پیر بوردیو به صورتی کاربردی وضعیتی از نقد را توصیف کرد که در آن عوامل روزمره، اشکال فرهنگی عامه پسند را که به طریقی مشابه با آنچه مردم در جوامع دانشگاهی، یا به عنوان استدلال غلط تحصیلی می یابند، مطرح می کند.

در کتاب فرهنگ عوام (۱۹۹۰) که پل ویلیز (Paul Willis) آن را نوشت، بررسی ای انجام گردید، که در آن افراد جوان طبقه کارگر، به صورتی فعالانه در اشکال عامه پسند و مردمی مفهوم می یابند و محافظه کاری فرهنگی نقدهای ادبی پیرامون فرهنگ عامه پسند به میزان قابل ملاحظه ای مورد توجه واقع شد. بدون انتظار کشیدن برای مزیت های آموزشی مربوط به فرهنگ ظاهراً پرمایه تر است، که افراد جوان، رضایت مندی، خودمختاری و خویش شناسی را به واسطه ی فرهنگ تجاری جستجو می کنند. برای ویلیز، نویسندگانی مثل آدورنو و

هورکهایمر، که تمایز آشکاری میان تولید و پذیرش اشکال فرهنگی جدید قائل نیستند، معمولاً جهت توجیه پیامدهای برابر سازی حقوق ممکن، در رابطه با بیشتر فرهنگ های مدرن ناتوان هستند. دو مثال برای شناخت و درک هر چه واضح تر بحث ویلیز کفایت خواهد کرد. نخست، اذعان خود ویلیز است، که بسیاری از افراد جوان طبقه کارگر، اگر شغل مورد علاقه خود را همراه با درآمد مکفی بیابند، اغلب در مشاغل که کارگرها از بروز سطوح بسیار بالای مهارتی و خودمختاری شان ناتوان هستند، استخدام می شوند. در مقایسه، اوقات آزادشان اغلب دربرگیرنده ی میانجی گری های پیچیده با شمار متنوعی از اشکال فرهنگی است. همانگونه که ویلیز می نویسد:

روابط کاری و تلاش جهت بالا رفتن بازدهی، امروزه به سرکوبی کار سمبلیک غیررسمی در بیشتر کارگران، به منطق صنایع فرهنگی و مباحث مربوط به وقت آزاد که فراروی استعداد و تمایل ذاتی شان است و به توانمندسازی و آزادسازی شان وابسته است.

در مقابل، مدل ایده آل برای یک کارگر آن است، که از وقت و زمانش به خوبی بهره ببرد و بدون دغدغه و ساختارمند فعالیت کند. از سوی دیگر مدل ایده آل برای مصرف کننده ی خوب آن است، که سرشار از اشتها ی بی حد و حصر برای مباحث نمادین باشد. (۱۹۹۰: ۱۹) در اینجا بحث ویلیز آن است، که هر گونه نقد فرهنگ تجاری باید کار نمادین (سمبلیک) و غیررسمی را که دربرگیرنده ی پذیرش آن کار است، شناسایی کند. به هر روی، گرایش جامعه شناسانه ی نویسندگانی نظیر گیلروی و ویلیزگ، لزوم اعمال رویکرد تحقیقاتی تر را به منظور فاصله دار کردن بسترهای پذیرش، کاملاً به اثبات رسانده است. با اینکه، خطرات آشکاری برای تحلیل فرهنگی وجود دارد، پیشنهاد می کنم اگر این بحث اجازه دهد، به سمت مباحث غیرانتقادی فرهنگ عامه پسند پست مدرن حرکت کنیم. تحلیل فیسک (۱۹۸۹) (Fiske, ۱۹۸۹) از وجود شکافی آشکار میان تولیدات اشکال فرهنگی جهت کسب سود و نوشته های خرابکارانه ای که به آن تولیدات وابسته شده اند، خبر می دهد.

در اینجا طبیعت استدلالی باز متون عامه‌پسند، با مرجع خاصی که جهت امتناع عامه‌پسندانه روش‌های استدلالی گروه‌های قدرت ساخته شده، مورد بحث قرار گرفته است. فرهنگ غالب برتر، با توجه به نظر فیسک (۱۹۹۲)، کوشش‌هایی را به واسطه‌ی توسل جستن به بی‌غرضی و بی‌طرفی جهت تولید و ایجاد اعتقاد به جای موضوعات شک‌گرایانه، به کار می‌بندد. در مقابل، فقدان وضعیت موضوعی یکی شده که به‌وسیله‌ی روزنامه‌ها و مجلات تابلوئیدی (سطحی) نشان داده شد، شمار زیادی از ضد و نقیض‌گویی‌های متنی را پیشنهاد می‌کند، که نیازمند مذاکرات فعال کارگزاران اجتماعی است. برای مثال، تیرهای هیجان‌انگیز از طریق مبالغه و اغراق، خواننده را به پرسیدن سئوالات رسمی و جدی دعوت می‌کند. زمانی که نویسندگانی مانند فیسک به شیوه‌ای سودمندانه این موضوع را، که چگونه مباحث عامه‌پسند می‌توانند محلی برای سیاست‌های خرد مربوط به مقاومت تلقی گردند، به تصویر کشیده‌اند. تحلیل وی، در مقایسه با تحلیل دیگران، بسیار دور از ذهن است.

به‌طور خلاصه، مسأله‌ی فیسک آن است، که وی فضایی کوچک برای شناخت هر چه بیشتر سازمانی و تاریخی فرهنگ جمعی را که توسط نویسندگانی چون هابرماس پیشنهاد گردید، مورد جستجو قرار می‌دهد. فرهنگ عامه‌پسند، شکل جمعی فریفتگی‌ای که هابرماس وجود آن را بدیهی فرض می‌کند، نیست. بلکه بر این باورم که موضوع فرهنگ مشارکتی بازی است، که برخی از جامعه‌شناسان عرصه‌ی پذیرش، توصیف می‌کنند. فیلیپ شلسینگر (Philip Schlesinger) به آن دسته‌ی کسانی تعلق دارد، که فرآیندهای پذیرشی را به‌عنوان تجدید نظر طلب‌های جدید مورد اغراق و غلو قرار می‌دهد. (شلسینگر، ۱۹۹۱: ۱۴۴) شلسینگر به درستی بحث را چنین ادامه می‌دهد، که رضایت از متن نباید همچون موضوعی که اجازه جایگزین کردن تحلیل قدرت سازمانی را می‌دهد، مورد بی‌توجهی قرار گیرد. همانگونه که هابرماس، در رابطه با نادیده‌انگاشتن فعالیت تفسیری مخاطبان، نقد و

بررسی‌ای انجام داده است. ی نقد سیاسی آشکار مربوط به سازوکار بدیهی در مورد فرهنگ ما را، در غیاب نویسنگانی چون فیسک پیشنهاد کرد و ارائه داد. برای مثال، ممکن است که من هر شب در خانه بنشینم و متون طعنه‌آمیز برنامه‌های مباحثات سیاسی را دنبال کنم (شلسینگر، ۱۹۹۲: ۳۴۵)؛ چنین متونی ممکن است در برابر برنامه‌هایی که راهبردهای از پیش در نظر گرفته‌شده‌ی جهت موقعیت‌سازی برای من به‌عنوان شهروندی سیاسی با علایق خاص در موضوعات مورد بحث فراهم می‌آورد، مقاومت نمایند. این موقعیت که آشکارا از دیدگاه فیسک، خرابکارانه محسوب می‌شود، چنین القاء کند، که من بایستی در مقابل رژیم خاصی از واقعیاتی که توسط بلوک قدرت تحمیل می‌گردد، مقاومت کنم. آشنایی با مقاله‌های هابرماس به طور متناوب، به من این امکان را می‌دهد، که متون سیاسی بیشتری از برنامه‌ها را گسترش بخشم. ممکن است شخصی، آغازگر کاری تفسیری به‌واسطه‌ی گوشه چشم داشتن به طیف ناچیزی از اصواتی باشد، که می‌تواند در زمان انتقال شنیده شود، که اغلب آن‌ها نیز به‌وسیله‌ی احزاب عمده سیاسی انتخاب شده‌اند و نسخه‌پیچی می‌گردند. آن‌گاه ممکن است من درباره‌ی این موضوع بیندیشم که چگونه به یک مخاطب اجازه داده می‌شود، که تنها نقشی انفعالی در بحث‌های سیاسی بعدی داشته باشد. مورد فکر کنم که چگونه آن‌ها در این وضعیت توانمند خواهند شد. علاوه بر این، ممکن است به این سمت پیش روم، که نقد سازمانی خدمات تلویزیونی تجاری و عمومی را گسترش بخشم و به شکلی ابتکاری راه‌هایی که می‌توانند آن (نقد سازمانی) را به صورتی دموکراتیک مورد بازسازی قرار دهند، مورد توجه قرار دهم. به‌طور خلاصه وقتی هابرماس در مورد نادیده‌انگاشتن افق‌های تفسیری مخاطب، گناهکار شناخته می‌شود، به نظر می‌رسد اگر که در گسترش چارچوب‌های سازمانی هم‌تراز قصوری رخ داده باشد، بخش عظیمی از آن، متوجه مطالعات رسانه‌ای و فرهنگی باشد.

مکاتب فرانکفورت اولیه و اخیر، این‌گونه فرض می‌کند، که صنایع رسانه‌ای زمینه‌های نقد را در هنگام محدود کردن

رسانه‌ها به شکل تسلط‌آمیزی در قبال وضع موجود، جابجا می‌کنند. توصیف آدورنو و هورکهایمر از هموارسازی فرهنگ مُدرن به موازات اندیشه‌ی هابرماس در رابطه با فرهنگ قرار دارد و نمی‌تواند برای اشکال انتقادی گفتگو معتبر شناخته شود. این امر نه تنها سبب کم شدن تعداد مخاطبان کسل معناد به تلویزیون می‌شود، بلکه موجب گسترش آن به سمتی که در آن رسانه‌ها مسئول بازتولید روابط اجتماعی نامتقارن، از طریق گفت‌وگو غالب هستند، خواهد شد. برای هابرماس فرهنگ جمعی سیاست‌زدا، که نیازمند تعهد از سوی مخاطبان نیست، بهترین جانشین فرهنگ همبستگی انگیزشی است. (هابرماس، ۱۹۸۹، ص ۱۷۳). در اینجا هابرماس، مضمونی غالب را در حکومت‌های مارکسیستی غربی مجسم می‌کند، که بازتولید وضع موجود می‌تواند بهترین توضیح را از طریق تشکیل ایدئولوژیکی گروه‌های اجتماعی فرمانبردار ارائه کند. این مضمون علاوه بر این در برخی دیگر از نوشته‌های هابرماس نیز نمود می‌یابد. مفروضات اساسی او در بحران مشروعیت (= Legitimation Crisis) در سال ۱۹۷۶، به طور سیستماتیک در حال فرسایش یافتن است. این وضعیت که نظم را برای سیستم‌های اجتماعی جهت توجیه خودشان از نظر تسلط و برتری در نظر می‌گیرد، نشان می‌دهد که آن‌ها از لحاظ هنجاری نیازمند تلفیق موضوعات اجتماعی به جامعه هستند. در عوض، آن‌گونه که دیوید هلد (۱۹۸۹) بحث می‌کند، ثبات در جوامع مدرن شباهت زیادی به چیزهایی دارد، که از طریق تجزیه‌ی فرهنگی به جای توافق تحمیلی عوامل بیرونی تولید می‌گردد. مشابه همین بحث را مایکل مان (Michael Mann) در سال ۱۹۷۰ پیشنهاد می‌کند، که جامعه‌شناسان باید میان پذیرش واقع‌گرایانه و فرمایشی تمایز قائل شوند. می‌توانیم بحث را چنین ادامه دهیم، که پذیرش فرمایشی زمانی اتفاق می‌افتد، که گروه‌های اجتماعی غالب جهت کسب رضایت از این طریق، موقعیت اجتماعی خود را مشروع جلوه دهند. پذیرش واقع‌گرایانه، از دیگر سو، جایی بروز می‌کند، که اشخاص از موقعیت اجتماعی‌شان تبعیت می‌کنند. زیرا آن‌ها

نمی‌توانند جایگزینی واقعی، پیدا کنند. تجزیه‌ی هویت‌های مُدرن می‌تواند از لحاظ اقتصادی، سیاسی و فرهنگی نیز تشریح گردد. برای مثال، اشاره به این موضوع که در مطالعات فرهنگی، تبلیغ‌کنندگان محصولات صنعت موسیقی، روزنامه‌ها، مجلات و برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی چگونه صراحتاً بخش‌های مشخصی از مخاطبان را هدف قرار می‌دهند، به امری عادی تبدیل شده است. نظام سرمایه‌داری به مصرف عمومی، که به صورتی نامتجانس در تقاضاهای شیوه‌ی زندگی اشخاص تجلی می‌یابد وابسته است. این حقیقت که زنجیره‌ی وحدت ایدئولوژیکی، هنوز در مطالعات فرهنگی پنهان مانده، می‌تواند دوباره به شکلی مغرضانه به تأثیر مداوم حکومت‌های مارکسیستی غربی نسبت داده شود. نظریه‌ی ایدئولوژی غالب مسلط، هم ناتوانی تشریح تنوع الگوهای فرهنگی جدید را نشان می‌دهد و هم ناتوانی فرآیندهای پیچیده‌ی هویت روحی (فراماده‌ای) را که از طریق پذیرش به وجود می‌آیند. این گونه که گفته شد، علاقمندم که نهایتاً بحث مربوط به ارائه‌ی اشکال برتر تحلیل را گشوده نگاه دارم. این بحث این نکته را بر جای می‌گذارد، که عموم، ساختار بی‌ثبات‌تری از لحاظ ایدئولوژی به نسبت آنچه هابرماس معتقد است دارند. حتی اگر این بحث به سمت و سویی برود، که اثر ارتباطات جمعی در مورد پرسش‌های پیرامون قدرت فرهنگی را ناچیز به شمار آورد. این، رسانه‌های جمعی هستند، که نقش ایدئولوژیکی مشخصی در مدرنیته بازی می‌کنند، که نباید دست کم گرفته شود. رسانه‌ها ممکن است قادر به محدود ساختن عموم به یکدیگر - از لحاظ فرهنگی - به شیوه‌ای که هابرماس پیشنهاد می‌کند نباشند. اما توانمندی‌های تسلط‌آمیز معمولاً به شکل مشخص توسط رسانه‌ها نگاه داشته می‌شوند. در اینجا نکته مهم جهت یادآوری آن است که پژوهش‌(های) ارتباطات جمعی، نباید موردی را از میان وحدت ایدئولوژیکی یا تجزیه‌ی فرهنگی مورد گزینش قرار دهند. فرهنگ‌های رسانه‌ای، شرایط ساختاری معینی ارائه می‌کنند، که قادر به اثرگذاری نیز هستند. رویکردی ریزبینانه‌تر می‌کوشد، تا تنش‌های مربوط

به اتحاد و انفکاک را مورد تأکید قرار دهد و گفتگمانی را میان تشکیلات سلطه و وحدانیت اجتماعی سازمان بخشد و برقرار سازد.

دیدگاه فتودالی سازی دوباره ی حوزه ی عمومی هابرماس، زمانی که نگهداری از تکیه گاه انتقادی معینی را مطرح می کند، جهت تجسم عملکرد فرهنگ های میانجی گرایانه جدید، بسیار کلی نگرانه باقی می ماند. استدلال هابرماس مبنی بر اینکه جامعه ی مبتنی بر چشم انداز، جایگزین حوزه ی عمومی عقلانی محور گردیده است، منجر به وجود حقانیتی گردیده که به صورت قابل ملاحظه ای این مورد را بزرگنمایی می کند. نکته ی اصلی انتقاد هابرماس این است که کوشش های جاری جهت بازآفرینی اشکال جدید همبستگی اجتماعی در طی یک گفتگمان شهروندی، بستگی به ایجاد شرایط مادی ای دارد که توسط گروه توسعه یافته شهروندان، باعث ایجاد تعهد دموکراتیک عمومی می شود. در اینجا من باید به طور مختصر یک سری از مشکلات یا مسائل مربوط به کوشش نظری هابرماس را برشمارم که نقطه نظرات شهروندی را در ارتباط با حوزه ی عمومی، مورد توجه قرار می دهد. در آخرین بخش، من مدعی می شوم که حداقل در مورد نگرش هابرماس در خصوص شهروندی معاصر، سه مشکل وجود دارد. در اینجا به این بحث خواهم پرداخت که نوشته ی هابرماس در مورد حوزه ی عمومی و اشکال مشارکتی دموکراسی نیازمند این است که:

۱- به طور بسیار مشخص بازشناسی شود که فعالیت ارتباطی می تواند تابع چه محدودیتهای خاصی باشد.

۲- تا آنجایی که به رابطه ی میان دموکراسی انتخابی [از طریق پارلمان] و دموکراسی مستقیم مربوط می شود، این مسئله مشخص تر شود.

۳- از لحاظ نظری، باید بتواند جهت گیری جهانی شده اش را بازنگری کند، تا قدرت جبران تغییرات را داشته باشد.

پری اندرسون می گوید: در پشت افکار هابرماس، خواسته های مصمم و خوش بینی جدی ای در مورد روشننگری آلمانها وجود دارد. (اندرسون، ۱۹۸۳، ص ۶۵)؛ با وجود قصد هابرماس

جهت ایجاد یک تجربه و تحلیل ساختاری از نیروهای اجتماعی معاصر، عقیده ی وی فاصله ی قابل توجهی با بحران سیاسی رایج نظام سرمایه داری اخیر داشت. تمایل فلسفی تفکر هابرماس، در حین ایجاد یک سری بینش های کلیدی، غالباً از یک تجزیه و تحلیل از ساختارهای اجتماعی معاصر دور می افتد. بر اساس اظهارات اندرسون یک قضیه باعث رسمیت افراطی و حالت آموزشی در سیاست، در نوشته های هابرماس شده است. ضعف مینی مالیزم اخلاقی هابرماس وقتی مشخص می شود که شخصی، درخواست یک دلیل قانع کننده کند. چنانچه چالرز تیلور (۱۹۸۹، ۱۹۹۱) اظهار داشته است، این مشکل باقی می ماند و هابرماس نمی تواند به من بگوید که چرا من باید آرزو کنم که به صورت معقول زندگی کنم یا به درکی نسبت به دیگران برسم. کاستوریادیس، (۱۹۹۱) که از خط مشابه بحث و استدلال تیلور پیروی می کند، در این مورد به بحث می پردازد که هابرماس در نهایت در جستجو برای پاسخ دادن به این سؤال پاسخ خود را بر اساس یک پایه و اساس بیولوژیک خیالی بنا کرد. مجادله ی هابرماس بر سر اینکه بشریت، کاربران زبان بیناموضوعی ای هستند که عمل هر روزه آنها شامل آزادی و رهایی می باشد، نمی تواند سریعاً ما را مطلع کنند که چرا ما باید در جهت به دست آوردن آزادی بجنگیم. تمامی اطلاعاتی که هابرماس به ما می دهد این است که اکثر اشکال رها شده از قید و بندهای اجتماعی زندگی، از طریق به کاربردن ادعاهای معتبر جهانی امکان پذیر می باشند. نمی تواند از طریق علم اخلاق بسیار محدود، دلایل ارزیابی شده ی با نفوذی را ارائه دهد. به این خاطر است که من چارچوب های دموکراتیک استدلالی قابل اختیارتی را ترجیح می دهم. همانطور که تیلور (۱۹۹۱: ۳۲) معتقد است که این حقیقت که ما درک استدلالی را، نسبت به مکانیزم های هدایت کننده ی بدون معیار اخلاقی، ترجیح می دهیم، منحصراً محدود به درک ما از ارزش و مقام انسان می شود. برای ارائه مثال دیگر، به این دلیل بسنده می کنم که حرکت صلح آمیز در قبال جنگ خلیج - به نسبت اشکال فراوان رنج و محنت مردم -

کمترین کاری بود که در مقابل کم شدن ارتباط و وضعیت بحرانی انجام شد. اگر هابرماس قادر نباشد به شهروندان مدرن، دلایل ارزیابی مؤثری پیشنهاد کند، راجع به اینکه چرا گفتگو باید یک وفاق و همزبانی همگانی را به وجود آورد، در آن زمان، مکالمه یا گفتگوی آزاد احتمالاً فقط تنفر و سوء تفاهم ایجاد می کند.

هابرماس، جز اینکه بتواند به طور قابل توجهی، حدی بین مسائلی همچون عدالت و زندگی خوب ایجاد کند، قادر نخواهد بود که به بعضی از موارد اساسی بحث - که در کارش بی شک به وجود می آید - پاسخ دهد. سیلا بن حبیب (۱۹۹۲) گفته است، برای اینکه یک مسئولیت یا تعهد به اخلاقیات محاوره ای از لحاظ معنوی متقاعد کننده باشد، ارتباط یا وابستگی آن نسبت به پیش فرض های حقیقی (معین) باید شناخته شده باشد. بن حبیب فرض می کند که در میان اشکال متقارن ارتباطات، ما با دیگران با احترام یکسان برخورد می کنیم و می دانیم که تمامی افراد درگیر در این گفتگو، از حقوق یکسانی برخوردارند. این شروط لازم اخلاقی بر طبق اشکال مساوات طلبانه ی ارتباطات در معرض پرسش قرار می گیرند. اما وی پیشنهاد کرد که پایه های هنجاری و قانونی آنها نمی تواند از طریق کلام انسان ایجاد شود. تمام چیزی که ما می توانیم بگوئیم این است که اگر آنها مورد تجاوز قرار گیرند، سلطه جای مرام و مسلک را می گیرد. به منظور روشنائی این اعتراضات و مخالقات، تلاش زیاد اخلاقی تری جهت محفوظ نگه داشتن اصول ارتباط، مورد استقبال قرار گرفت

همانطور که جی.بی تامپسون (۱۹۹۵) اظهار کرده است، دیگر واضح نیست که اخلاقیات مورد بحث و مذاکره ی مرتبط با عمل، برای فرهنگ رسانه های جهانی چه چیزی دارند. به طور عملی، اخلاقیات گفتمان، برای کسانی به کار برده می شود که دارای یک موقعیت اجتماعی معمول هستند و قادرند که به طور مستقیم با دیگری گفتگو داشته باشند. اما تحت شرایط جهانی و کلی، در جایی که رسانه ها قادرند، تصور و خیال را در بسترهای محلی دوباره تلفیق کنند، یک گفتگو یا مذاکره ی

کامل و جامع چه شکلی خواهد داشت؟ چگونه میلیونها انسان متعلق به فضاهای گوناگون که زندگی شان تحت تأثیر فقر ناشی از آلودگی و ایدز، تا تولید و تکثیر تسلیحات اتمی قرار می گیرد، کاری کنند که صدایشان را به گوش دیگران برسانند؟ این نگرانی ها نمی تواند به طور خود کار پرسش های ایجاد شده توسط اخلاقیات گفتمان را از بین ببرند. هر چند که آنها درک بیشتری را نسبت به محیط های اجتماعی ای که در آن کار می کنند، می طلبند.

هابرماس اخیراً گفته است که این وظیفه ی فیلسوف نیست که چگونگی استفاده از اصول دموکراسی را برای ما تجویز کند. (دوز، ۱۹۸۶) هابرماس همانند مارکس، گفته است که به صورت ناخواسته یک برنامه ی کلی برای تغییر تهیه می کند. چون نتیجه ی آینده ی یک اجمال نظر جعلی دموکراتیک، از پیش تعیین می شود. اما از آنجایی که این بحث و مجادله انسجام پیوسته ای دارد، در این بحث برای یک سری از مخالفت ها گشوده است. مخصوصاً برای دفاع و حمایت هابرماس از اشکال مشارکتی دموکراسی، غیر عادی نیست که هابرماس سعی نکرده مقوله ی دموکراسی های انتخابی را از طریق پارلمان و دموکراسی مستقیم، مشمول مرور زمان کند. (شکلی که تطابق بیشتری با ارتباط دارد، دموکراسی مستقیم نامیده می شود.) دموکراسی مستقیم و اشکال ایده آل سخنرانی، تنها بعد از یک دوره مذاکره بین همگی احزاب علاقه مند، دارای یک اجماع نظر مستدل می شود. اما هابرماس دقیقاً پذیرفته است که اشکال مستقیم دموکراسی تنها می توانند مجوز بیان محدودی، آن هم در یک جامعه پیچیده ی بزرگ، بیابند. (بویو، ۱۹۸۳، هلد، ۱۹۸۹) در حالی که هابرماس به طور مداوم گفته است، محدودیت های عمل ارتباطات می تواند تنها از لحاظ تجربی مورد آزمایش قرار گیرد. واضح نیست که چگونه اخلاقیات کمینه ای می تواند به سرعت مورد استفاده قرار گیرد، در حالی که از اهمیت اخلاقیات ارتباطاتی کاسته نشده است. فعالیت دموکراتیک جاری به مثابه ی درخواست قدرت از مادون و بازتوزیع قدرت در تقابل با تمرکز آن،

به بهترین صورت متمایز شده است. پیرو آن نوربرتو بوبیو (۱۹۸۷)، ادعا کرد که بحث، در قیاس با اینکه چگونه ترکیب متمایزکننده‌ای میان دموکراسی مستقیم و انتخابی می‌تواند باعث بیان شود، کمتر به این مورد که چگونه قوانین مربوط به عمل ارتباطاتی را می‌توان به کار گرفت، پرداخته است. در بحث کردن بر اساس نظریه‌ی هابرماس که سوسیالیستی شدن جزئی مکانیزم‌های هدایت‌کننده‌ی جامعه، بستگی به کاربرد اخلاقیات کمینه دارند، این نکته از بین می‌رود. تمرکز جهانی شایع بر روی مالکیت و کنترل سیستم‌های رسانه‌های گروهی بدین معنی است که قدرت اقتصادی، اغلب به قدرت فرهنگی و سیاسی تعبیر می‌شود. تأثیر رسانه‌های گروهی در اروپا، باید ما را مطلع سازد که نیاز به اطمینان دادن از طریق مطبوعات، رادیو و تلویزیون، توسط انحصارطلب‌ها کنترل نمی‌شود. همان طور که هابرماس به خوبی درک کرده است، الزاماتی از این دست، تنها می‌تواند به طور ناکافی به مثابه‌ی نیازی جهت مشارکت مستقیم فرمول بندی شود. نیاز به عوامل اقتدار سیاسی جهت کنترل بر توزیع مالکیت و تعهدات ارتباطی تحمیل شده در تمامی سطوح دموکراسی‌های انتخابی، مهم تلقی می‌شود. علاوه بر این، یک مورد از سیستم‌های عمومی ارتباطی در سطوح جهانی ملی-محلی می‌تواند از لحاظ دموکراتیکی پاسخگو باشد. این چنین پیشنهادهایی استحقاق رفتار قابل توجه‌تری نسبت به آنچه داریم، دارند. آنچه هنوز آشکار است، این است که این قضا در تعریف بوبیو از دموکراسی انتخابی [دموکراسی از طریق مجلس نمایندگان]، در مقایسه با مسئله‌ی مورد نظر هابرماس که معطوف به اخلاقیات گفتمان است، بیشتر و مؤثرتر بیان شده‌اند.

هابرماس بر روی اشکال جهانی شهروندی، به عنوان وسیله‌ای جهت معرفی دوباره‌ی مقوله‌های انسجام و اجتماع در مباحث سیاسی جاری تأکید داشت. همانطور که ما مشاهده کردیم، این ارزش‌ها بر علیه صدای فردگرای آزادی‌خواهی نو، به عنوان یک اصلاح‌کننده عمل می‌کنند. به هر حال، در میان مذاکراتی که در زمینه‌ی شهروندی انجام شده است، یک آگاهی روز

افزون وجود دارد که می‌گوید، تئوری‌های جهانی تمایل دارند، از گوناگونی بنیادین و طبیعت خاص نیازهای بشری غفلت کنند. (پارخ، ۱۹۹۱) این مقوله در میان نویسندگان طرفدار برابری حقوق زن و مرد [فمینیست‌ها]، عمیق‌ترین بازتاب را یافته است. (بن حبیب، ۱۹۹۲، لیستر، ۱۹۹۱، پاتمان، ۱۹۸۹، فیلیپس، ۱۹۹۱) طبق اظهارات این نویسندگان، تئوری شهروندی باید نیازها و علایق جهانی را، هم‌زمان با توجه‌ی قابل ملاحظه به آشکال متفاوت شهروندی که از تعهدات و الزامات عمومیت یافته تخطی نمی‌کند، تبیین کند. همانند سایر تئوری‌هایی که توسط هابرماس تشریح شده‌است، این مورد مشخصه‌ای ویژه از تئوری‌های مربوط به مکتب کانت می‌باشد که پوشیدگی خاصی در تفاوت فرهنگی و ساختاری ایجاد می‌کند. به همان صورتی که تی.اچ. مارشال (۱۹۹۲) به خوبی درک کرد، تحمیل معیارهای جهانی، اغلب مطلوب گروه‌های خاصی واقع شده‌اند تا همه‌ی گروه‌ها. همانطور که لیستر (۱۹۹۱) و پاتمن (۱۹۸۹)، به طور خاص روشن کردند، به نظر می‌آید که فرضیه یکسان بودن، یک تمایل درونی جهت غیر حساس کردن نیازهای زنان دارد. اما آنها اضافه کردند که فمینیسم متفاوت می‌تواند به همان نسبت زنان را در وضعیت‌های وابستگی و تابعیت قرار دهد. آنچه که مورد نیاز است، آشکال مدرن شهروندی است که هم در اصلاح اعمال نادرست حوزه‌های خودکامگی دولتی بکوشد و هم برای دوباره سازی شکل غالباً برابرخواه از جامعه‌ی مدنی کوشش کند. (هلد، ۱۹۸۹)

اینکه نوشته‌های هابرماس در مورد طرفداری از حقوق زنان معاصر مشکل دارد، انکار ناپذیر است. در حالی که این واقعیت وجود دارد که هر تئوری متعلق به یک حوزه عمومی تمایز بین عمومی بودن و خصوصی بودن را پیش فرض می‌کند. مشکل نویسندگان طرفداران حقوق زنان ما را آگاه می‌سازد که وضعیت سنتی ایجاد کردن این تمایز ظلم زنان را قانونی می‌کند. در این مورد، کارول پاتمن می‌گوید:

در خرد همگانی (و دانشگاهی)، دوگانگی [میان زنان و مردان

اغلب به دنبال نشان دادن یا سرپوش گذاشتن بر سلسله‌ای از تعارضات و شکاف‌های آزادی‌خواه بوده است. این تعارضات اغلب به جنسیت، احساسات شخصی، عشق، حریم خصوصی، زیرکی، اخلاق، تصدیق مالکیت، هدف‌دار بودن، فرهنگ‌گرایی، سیاسی بودن، عدالت، قدرت، آزادی مربوط می‌شود. (پاتمن، ۱۹۸۲)

روسی برایدوتی (۱۹۸۶)، به گونه‌ای در این مورد بحث کرده است که محرومیت زنان از یک حوزه عمومی مردانه‌ی مستقل، منتهی به شکلی مستدل از سلطه‌ی مردانه می‌شود. ظاهراً با پیشرفت و رشد دیگر نویسندگانی چون جسیکا بنیامین (۱۹۸۸) و نانسی چادارو (۱۹۷۸) وی [پاتمن] به این بحث پرداخت که فرزند پسر از طریق کناره‌گیری از هویت اولیه‌ای که با مادرش کسب کرده است، قادر است حد و مرزهای استقلال را ایجاد کند و یک شخصیت مستقل به‌دست آورد. قطع رابطه‌ی مذکر از مؤنث دنیای عمومی‌ای بازتولید می‌کند که از اشکال تفکیک شده استدلال حمایت کند. در محاسبه‌ی عقلانی هابرماس از حوزه‌ی عمومی، ایده‌ی جنس مؤنث، همچون دیگر ایده‌ها دوباره‌سازی می‌شود. برای برایدوتی، روشن‌فکرانی چون هابرماس، تضاد دوگانه‌ای بین جنس مؤنث و استدلال ایجاد می‌کنند. این مورد شاید اکثراً در سخنرانی آرمان‌خواهانه‌ی هابرماس نشان داده شده باشد. در جاییکه به نظر می‌آید، پیروزی بحث بهتر، بستگی به محرومیت احساس و اثر دارد. علاوه بر این، اختلاف در مقصود هابرماس از حوزه‌ی عمومی، میان گفتمان جدی و دلخواه و میان گفتمان عمومی و مصرف‌گرایی، به صورت متمایزی میان مردانگی و زنانگی طراحی شده است. همانطور که جوک هیرمس (۱۹۹۷) اظهار داشته است، این مورد سیاست شهروندی و سیاست دلخواه را به گونه‌ای نشان می‌دهد که گویی این دو به سیارات جداگانه تعلق دارند. [منظور این است که گویی این جهانی نیستند.] در این فرضیه، به نظر می‌رسد که لذت و شغف عمومی، عاری از هرگونه محتوای سیاسی است. لی ارتباط به درک جنسیتی از فرهنگ عمومی و جنس مؤنث تعلق دارد. این نکات بر خلاف

جداسازی هابرماس بین استدلال و مطلوبیت به خوبی مورد بررسی قرار می‌گیرند. اما من به این بحث می‌پردازم که این نکات همگی نوعی مذاکره هستند که به طور ذاتی زمینه‌های انتقادی بحث را از بین می‌برند.

همانطور که کیت سوپر (۱۹۹۰)، اظهار داشته است، این فرض که حوزه عمومی مردان، یک حوزه‌ی عاری از تظاهر است، با سوءبرداشت ذهنی مردانه هم‌داستان است. برای سوپر، حوزه‌ی عمومی تعریف شده برای مردان چیزی جز انصاف نیست و این را با رجوع به نظرات قضات مرد، در دادرسی‌های تجاوز به عنف می‌توان دریافت. آشکال استدلالی اخلاقی که در این موارد پیداست، می‌تواند غیر از بی‌غرض و منصفانه بودن، هر چیز دیگری به نظر بیاید. علاوه بر این اگر مستدل بودن و منصفانه بودن، در ذات خود آشکال استدلال جنس مذکر است، فمینیست‌ها در موقعیتی نیستند که به طور منسجم مخالف برتری جنس مذکر باشند. بخشی از قضیه‌ی فمینیست‌ها در قبال انفکاک خصوصی (جنس زن) و عمومی (جنس مرد)، غیرمنصفانه است. جلوگیری از ورود زنان به حوزه‌ی عمومی، فقط آنها را از اشکال برابر مشارکت عمومی محروم نساخته است، بلکه مردان را از درگیری فعالانه با بچه‌داری [نیز] دور نگه داشته است. نظم سیاسی این حوزه‌ها، بستگی به کاربرد جهانی اصول یکسانی دارد که تفاوت حساسی ایجاد می‌کند. مردود شمردن چنان مباحثاتی در ذات خود به این معناست که جنس مذکر ذاتاً منطق‌رهای از قید و بند اجتماعی‌اش را انکار و زنان را وادار به تملک غیرمنطقی کند. بحثی که در اینجا لازم است به آن بپردازیم همین است. پس از آن لازم است، عقل و احساس را در یک جامعه‌ی سلطه‌پذیر که کمتر مشارکتی است، پیوندی دوباره داد. ابتدای چنان حرکتی بازشناسی گفت و شنودها (=Talk Shows)، پخش‌های خبری، نمایش‌های پراحساس و باورنکردنی (=soap operas) و مصاحبه با افراد مشهور و برنامه‌های ورزشی است. این‌ها قادرند پرسش‌هایی مطرح کنند که مورد نظر شهروندان مدرن است. در حالیکه هابرماس هنوز می‌تواند برای چشم

پوشی از طرف دیگر برهان خرد مورد انتقاد قرار گیرد، تأکید وی بر روی یک حوزه‌ی عمومی عقلانی، نمی‌تواند به طور کافی توسط این انتقادات تکذیب شود. در واقع ما می‌توانیم به صورت متناسبی در این مورد مذاکره کنیم که اشکال ارتباطی استدلال و منطق از لحاظ نیازهای احساسی به ما اجازه‌ی آرامش بیشتری می‌دهد. ارتباط میان عقل و احساس می‌تواند دوباره ترسیم شود و برای شهروندان فرصت‌هایی پیش آورد که حقوق‌های قطعی مشارکتی را ایجاد کند و روابط صمیمانه‌ای با دیگران برقرار سازد. باز هم، استدلال ارتباطاتی یک پیچیدگی فرهنگی مدرن را در پی دارد و احساسات ناآگاهانه، نمی‌تواند به موضوعات اجتماعی اجازه دهد که خود انتقال باشند. اما قطعاً چهارچوب حقوقی و مقرراتی را ایجاد می‌کند که اجازه‌ی ظهور وضعیت‌های جدید و غیرایزاری را می‌دهد.

از سوی دیگر، نانسی فراسر (۱۹۹۴) اشاره کرد که تجزیه و تحلیل هابرماس از حوزه‌ی عمومی، بی‌اعتنا به راه‌ها و روش‌هایی است که از آن طریق پول و قدرت، تسلط جنس مذکر را در حوزه‌ی خصوصی تقویت می‌کند. ی اظهار داشت که فرضیه‌ی استعماری هابرماس تمایل دارد، بر روی روشی تمرکز کند که در آن این دو رسانه، نهادهای عمومی را نسبت به نهادهای خصوصی احیا کند. برای مقصود یا هدف ما، این مورد، بُعد مهمی در مطالعات ارتباطات توده‌ای ایجاد می‌کند. همانطور که بخش بعدی نشان خواهد داد، نیروی مذکر در خانه، اغلب به این معنی است که خانواده‌هایی که جنس مذکر، هسته‌ی اصلی آن را تشکیل می‌دهد، در تعاملات هر روزه‌ی خود با تکنولوژی‌های ارتباطی، روابط مربوط به قدرت را بازتولید می‌کند. علاوه بر این، تحقیقی که توسط طرفداران حقوق زنان هدایت می‌شود، باید در پی این باشد که روش‌هایی را که در آنها اعضای مطیع خانواده یعنی زنان و بچه‌ها با ترسیم فرهنگ‌های نشانه‌گذاری شده‌ی دوبهلو، استراتژی‌های ایستادگی را توسعه می‌بخشند، برجسته کند.

تحلیل هابرماس از ظهور محیط عمومی، منبع مهم مناقشه برای حفظ نظام‌های عمومی ارتباطات شد. اصول عمومی‌سازی

در نظر می‌گیرد که فرهنگ به طور بیناموضوعی تولید می‌شود و باید تحمل پرسش‌های عقلانی را داشته باشد. فعالیت‌های ارتباطاتی دلالت‌هایی بر حقوق و وظایف شهروندی مدرن نیز دارد. هر چند که لازم است این هنجارهای جهانی، به طور ماهرانه‌تری با عطف نظر به تفاوت‌ها و تأثیرات فرهنگ الکترونیک، اعمال گردد. تئوری هابرماس، همچنین برای در بر گرفتن شماری از نقاط کور معطوف به زیبایی‌شناسی همگانی، بسترهای مورد توافق، تاریخچه‌ی ارتباطات، ابعاد فضایی محیط عمومی و قدرت مردانگی، ایجاد شده است. صرف نظر از این‌ها، پیش‌بینی‌های هابرماس، سهم عمده‌ای در مطالعات ارتباطات دارد و باید برای روشنگری در پژوهش‌های انتقادی این حوزه، تداوم یابد.

هانا آرنت و فلسفه سیاسی فضا

قرن بیستم یکی از پر ماجراترین ادوار زندگی بشر بر روی زمین است. تغییر و تحولات عظیم اجتماعی، صنعتی - علمی، ظهورنحله‌های فکری با طیف گسترده‌ای از چپ رادیکال تا راست افراطی و هواداری توده‌های عظیم انسانی از این آراء و یا ضدیت با آنها، تضارب شدید افکار سیاسی و اجتماعی، وجود چندین پارادایم متضاد در یک زمان، همگی این قرن را متمایز از سایر قرون گذشته ساخته است. اما شاید بتوان شاخص‌ترین وجه تمایز قرن بیستم از دیگر سده‌های پیشین را وقوع دو جنگ جهانی اول و دوم دانست. دو جنگی که شاید بیش از تمام جنگ‌های بشریت خسارت جانی و مالی و معنوی برای او به بار آورد. در این میان شاید ج. ج. دوم بسیار مصیبت‌بارتر از دیگری است. جنگی که دامنه آن از قلب اروپا تا دورترین نقطه خاوری یعنی ژاپن و منتهی علیه باختری یعنی امریکا کشیده شد. جنگی که به یمن پیشرفتهای گسترده علمی صنعتی که حاصل انقلاب صنعتی اروپایی بود و با مخوف‌ترین سلاح‌های کشتار جمعی بدور از هرگونه ارزش‌ها و اخلاقیات که آن نیز ثمره مدرنیزم و فرد گرایی مطلق غربی بود به مقابله با نوع بشر آن هم از نوع ددمنشانه برآمد و اتفاقاً تا رسیدن به کمال مطلوب خود یعنی نابودی کامل انسان

قدیمی فاصله نداشت. پس از رهایی جهان از این جنگ خانمان سوز اندیشمندان زیادی در صدد برآمدن تا علل وقوع آن را ریشه یابی نمایند و تقریباً قریب به اتفاق این تلاشها، پدیده توتالیتاریسم را یکی از اساسی ترین علل وقوع جنگ جهانی دوم شناخته و سعی در آسیب شناسی آن نمودند و نظریه پردازان علوم سیاسی و اجتماعی مجبور به بازبینی جدی از برداشت های خود نسبت به مدرنیته گشتند. در واقع انسان توانای مدرن، آن فاعل مایشایی که قرار بود جامعه ای آرمانی را بنا نهد به آنچنان جنایاتی دست زده بود که در تاریخ بشریت بی سابقه بود. همین واژگونی انتظارات، مفاهیم رایج و مدرن از فردیت و فرد گرایی را نیز شامل شد. در این میان هانا آرنست نامی است پر آوازه که تمام تلاش خود را جهت شناساندن رژیمهای توتالیتار که تا پیش از جنگ جهانی دوم نامی نه چندان شناخته شده بود مصروف نمود و با قدرتی مثال زدنی در تجزیه و تحلیل این پدیده شوم و شناساندن عوامل موثر در شکل گیری رژیم توتالیتار سعی در عریان و عیان کردن همه ابعاد تاریک و زشت آن نمود.

هانا آرنست یکی از برجسته ترین و شاخص ترین اندیشمندان در میان متفکران سیاسی قرن بیستم است. شاید در مورد کمتر متفکر سیاسی آن قرن این مطلب به اندازه آرنست مصداق دارد که زندگینامه ی هر متفکری برای درک اندیشه او بسی حیاتی است و زندگی هیچ متفکرسیاسی دیگری به اندازه او مظهر تاریخ سیاسی قرن بیستم نبوده است. شاید تا حدودی بتوان این را درباره مارکوزه هم گفت. هردوی آنها یهودی هایی آلمانی بودند که در دوره جمهوری وایمار به دوره بلوغ خود پا گذاشتند و سقوط آن و جایگزینی نازیسم آلمان را دیدند. هر دو نیز به اروپای غربی و در نهایت به امریکا گریختند و هر دو آلمانی زاده شدند و امریکایی در گذشتند. هانا آرنست فیلسوف و متفکر یهودی آلمانی در سال ۱۹۰۶ در یک خانواده یهودی سکولار در شهر لیندن در نزدیکی هانوفر آلمان متولد شد و در شهرهای کوئینگزبرگ و برلین بزرگ شد. در دانشگاه ماربورگ نزد مارتین هایدگر فیلسوف معروف

و برجسته آلمانی فلسفه آموخت و در ضمن رابطه یی دوستانه و رمانتیک نیز با هایدگر برقرار ساخت تا زمانی که به واسطه پیوستن هایدگر به حزب نازی این رابطه دچار بحران شد و بعد از چندی ادامه یافت. به واقع رابطه آنها را می توان در سه دوره تقسیم بندی کرد؛ از دوران دانشجویی وی تا زمانی که هایدگر به حزب نازی پیوست (اوایل دهه ۱۹۳۰). از این زمان تا ۱۹۵۰ و از ۱۹۵۰ تا زمان مرگ آرنست. بعد از مدتی آرنست راهی دانشگاه هایدلبرگ شد و تز دکترای خود را با عنوان مفهوم عشق در فلسفه آگوستین قدیس نزد فیلسوف و روانشناس اگزیستانسیالیست، کارل یاسپرس، به انجام رساند. وی در سال ۱۹۲۹ با گونتر اشتروتن در شهر برلین ازدواج کرد که بعدها در سال ۱۹۳۷ از همدیگر جدا شدند. رساله دکترایش در همان سال به چاپ رسید ولی آرنست به واسطه یهودی بودن از تدریس در دانشگاه های آلمان خودداری کرد. وی قبل از اینکه مورد تعقیب گشتاپو قرار بگیرد، مدت زیادی در مورد ضدسامی گری و ضدیهودی گری تحقیق می کرد و در همین ایام نگارش نخستین کتاب خود را که زندگینامه راحل فارن هاگن است، آغاز کرد. سپس وی از برلین به پاریس رفت. در آنجا وی با فیلسوف مارکسیست و از اقوام همسرش والتر بنجامین ملاقات کرد و رابطه نزدیکی برقرار ساخت. در پاریس آرنست که به حمایت و کمک به پناهندگان یهودی می پرداخت، پس از مدتی دستگیر و به کمپ گورس منتقل شد که بعد از چند هفته موفق به فرار از آنجا شد. وی بعدها با فیلسوف و شاعر مارکسیست مارتین بلوشر ازدواج کرد و در سال ۱۹۴۱ همراه با همسر و مادرش به امریکا رفت. در نیویورک آرنست در انجمن آلمانی - یهودی به فعالیت پرداخت و در فاصله سال های ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۵ در روزنامه آلمانی زبان Aufbau مقاله می نوشت. از سال ۱۹۴۴ وی برای کمیسیون اروپایی تجدید فرهنگ یهودی تحقیق و در این حین به صورت متناوب به آلمان سفر می کرد. بعد از جنگ جهانی دوم وی به آلمان بازگشت و برای موسسه الیاس جوان کار کرد. در این حین وی رابطه بسیار نزدیکی با کارل

آرنت فیلسوفی بود که علاقه ای به سیاست نداشت. او زیر نظر دو تن از رهبران و بنیانگذاران اگزیستانسیالیسم فلسفی یعنی مارتین هایدگر و کارل یاسپرس تحصیل کرد و این خود تاثیر مهم وبزرگی در نحوه شکل گیری اندیشه و افکار او داشت. آرنت در مورد عناصر اگزیستانسیالیسم هایدگر چنین توضیح می دهد:

وجود یا هستی فرد انسانی همواره و اساسا وجودی در زمان و مکان خاص است (دازاین). یعنی هستی و وجودی در جهانی محیط بر اوست. علاوه بر آن بنا به منطق به یکسان بودن در جهان بودن انسانها، جهان همواره جهانی است که من در آن با دیگران شریک هستم. جهان دازاین در واقع به جهان بودن است.

هایدگر به درستی وضع جهانی و اجتماعی زندگی بشر را تشخیص داد ولی او در صدد بی اعتبار کردن این جهان بر آمد. از دید هایدگر این هستی مشترک، عینی، کلی و پایدار بود در حالی که از نظر وی واقعیت وجود و هستی بشری؛ ذهنی، منفرد و متناهی است. در واقع از نگاه هایدگر مرگ نهایت غایت انسان است و این غایت موجب تنهایی مطلق اوست. آرنت با قبول تعریف دازاین نتیجه حاصل از آن را نمی پذیرد و آن را رد می کند؛ زیرا نمی خواهد با نگاه تحقیر آمیز به بعد سیاسی هستی و زندگی بشر و بی اعتنائی به آن بنگرد. از نظر آرنت مسایل و امور سیاسی را نه باید و نه می توان نادیده گرفت یا تحقیر کرد. اگر از دید هایدگر به امور نگاه کنیم شاید به نوعی فردگرایی آن هم از نوع افراطی آن برسیم. فردگرایی که نتیجه آن (من-محوری) خواهد بود solipsism)). این فردگرایی از دید آرنت بیان تنهایی افراد متمیز شده در جامعه توده ای است، همان وضعیتی که وی آن را در شکل گرفتن توتالیتاریسم موثر می داند. به همین خاطر است که آرنت معتقد است نمی توان بعد سیاسی هستی و زندگی را نادیده و کنار گذاشت. با تمام این تفصیل، آرنت بسیاری از مشکلاتی را که هایدگر مطرح می کند جدی می گیرد و از بسیاری از مفاهیم او استفاده می کند. مفاهیمی چون

یاسپرس و همسر یهودی اش داشت و رابطه فکری عمیقی با یاسپرس برقرار ساخت. در سال ۱۹۵۰ آرنت شهروند امریکا شد و در قالب فرصت مطالعاتی در دانشگاه های کالیفرنیا، برکلی، پرینستون و نورفوسترن به تحقیق پرداخت. همچنین وی به عنوان استاد کميته مطالعات اجتماعی در دانشگاه شیکاگو کار می کرد. وی در دانشگاه ییل و وسلین نیز فعالیت تحقیقاتی می کرد. در سال ۱۹۵۹ وی به عنوان اولین زن استاد تمام در دانشگاه پرینستون دست یافت. هانا آرنت در ۶۹ سالگی در سال ۱۹۷۵ درگذشت.

تجربه شخصی آرنت از نازی و تهدیدهای توأم بر زندگی و افکار سیاسی وی نقش مهمی را ایفا می کند. او پس از فرار از آلمان در سال ۱۹۳۳ بدلیل سیاسی از طرف پلیس بازداشت شد و هشت روز از وی بازجویی کردند. سپس در فرانسه مدتی در اردوگاه خارجیان بازداشتی به سر برد. بنابراین نوشته های او و در مورد پناهندگان و افراد را نده از وطن همراه تجربه ای ملموس و متقن بود. آرنت از لحاظ فکری فردی تنها و منزوی بود و هرگز به گروه روشنفکری که قابل قیاس با مکتب فرانکفورت باشد تعلق نداشت. همچنین با وجود علاقه وی به مارکس، ولی با این وجود نظریات سیاسی او هیچگونه مارکسیستی نمی باشد. اگر بخواهیم خیلی ساده و خلاصه بگوییم آرنت یک جمهوری خواه بود. فردی که به واسطه تجربیات تلخ خود و دیگر معاصران هم عصر خود- یعنی همان پناهندگان و راندگان از وطن- با توصیف وضع بشری، خواهان تجدیدنظر جایگاه انسان در محیط زندگی اجتماعی و سیاسی وی بود. لذا نقل این جمله از وی فتح بابی خواهد بود در مورد شناخت گوشه ای از اندیشه های هانا آرنت:

«حقوق بشر که بنا به فرض می باید مستقل از همه حکومتها باشد، اما معلوم شد که زمانی که انسانها حکومتی از خود ندارند و ناچارند به حقوق انسانی خود روی آورند، دیگر مرجعی نیست که از آنان حمایت کند و هیچ نهادی راغب به ضمانت این حقوق نیست».

تا پیش از ظهور نازیسم و تهدیدات آن نسبت به یهودی ها،

جهان و همگانیت، فنا پذیری و مرگ. او حتی کتاب معروف خود- وضع بشری- را به نوعی برای پاسداشت آموزه های اگزیستانسیالیسم به این نام می نهد. بر همین اساس است که آرنت اعتقاد دارد که چیزی به نام طبیعت ثابت یا ذات بشری وجود ندارد و انسانها عواملی آزاد هستند. هر چند نه فارغ از قیود و شرایط میرایی و زادایی از جمله این قیود هستند.

آرنت که با کتاب «ریشه های توتالیتاریسم» در ۱۹۵۱ به شهرت رسید، اعتقاد دارد که عمل، عالی ترین نوع فعالیت انسان است و اقدام، مبادرت، تهور، انقلاب، حضور در عرصه عمومی ابتکار، و تجربه عمل آزاد را شامل می شود. عمل وجوهی تجربی از زندگی آدمی را در بر می گیرد که با آزادی در ارتباط است. در واقع همین مفهوم عمل اساس فلسفه سیاسی آرنت به شمار می رود. در نگاه پدیدار شناسانه آرنت هر انسانی مبین آغازی تازه در جهان است و می تواند طرحی نو درافکند و کاری پیش بینی ناپذیر کند. به نظر آرنت هر کس موجودی جدید و بی نظیر و پیش بینی ناپذیر است. عرصه عمل آزاد، گستره ای عمومی و متکثر است که انسانها خود آن را برقرار ساخته اند. با این حال هر کس با نگاه خاص خویش به این عرصه می نگرد. از مجموعه اعمال پیش بینی ناپذیر افراد شبکه ای پیچیده از روابط محتمل پدید می آید که محصول عمل است و انسان ها خودشان رابه منزله افرادی بی همتا آشکار می سازند. عمل فعالیتی آزاد است. عمل تنها فعالیتی است که مستقیماً میان انسانها جاری است بدون آن که اشیا یا مواد در آن دخیل باشند، عامل نمی تواند پیامدهای عمل خویش را تعیین و تنظیم کند؛ بنابراین نتیجه عمل را نمی توان از نیت او حدس زد. همین نظم ناپذیری و پیش بینی ناپذیری عمل آزاد انسان سرشت تاریخ و سیاست را رقم می زند. حتی نوری که زندگی خصوصی و درونی ما را روشن می سازد بالمآل از نور روشن تر حوزه عمومی ساطع می شود. طبعاً تنها انسان تاریخ و سیاست دارد. بنابراین عمل خصلتی جمعی دارد و نیازمند عرصه ای عمومی است. دولت- شهر یونانی از مظاهر اصلی عرصه عمل عمومی و آزاد بود. آزادی به منزله

پدیدار سیاسی همزمان با ظهور دولت- شهرهای یونانی پدید آمد؛ واز زبان هرودوت به وضعی تعبیر شد که شهروندان در آن بتوانند بی آنکه به کسی فرمان برانند و فرقی میان فرمانروایان و فرمانبرداران وجود داشته باشد باهم زندگی کنند؛ بنابراین سیاست در دولت- شهر یونانی وضع شد زیرا در آن جا فضایی عمومی وجود داشت که عرصه عمل آزاد و عمومی، یعنی عمل سیاسی، شهروندان بود. در آن جا حوزه عمومی و حوزه خصوصی از یکدیگر متمایز بود. خانه درحکم حوزه خصوصی عرصه ضرورت و تلاش برای معاش بود و فقط سروران و برده داران از این ضرورت معاف بودند و در حوزه عمومی یا آگورا با همقطاران خود در زندگی سیاسی شرکت می کردند. بر خلاف خانوار، عرصه عمومی حوزه آزادی و عمل بود. البته با ظهور استبداد و خودکامگی عرصه عمومی از میان رفت و افراد به عرصه خانواده محدود می شدند. حوزه عمومی عرصه عمل، آزادی، گفتار، افتخار، شجاعت، سخن آوری، و حتی جنگ آوری بود. آرنت پریکلس و آشیل در یونان و رهبران انقلاب آمریکا را قهرمانان عرصه عمل می خواند. به نظر آرنت امروزه هم امکان عمل آزاد وجود دارد، اما لازمه آن برقراری حوزه ای عمومی است که در جامعه مدرن رو به زوال بوده است. به این تعبیر، در دنیای مدرن سیاست رو به زوال است. علت پیدایی سیاست از دیرباز، از زمان یونانیان، تامین حوزه ای عمومی برای عمل بوده است.

در بحث مربوط به امپریالیسم، وی نژادپرستی و بوروکراسی را ابزار اجرایی امپریالیسم برای سلطه بر ملت ها می داند. از دیدگاه آرنت، تفکر نژادی حاکم بر ملت های استعمارگر بر اثر امپریالیسم به نژادپرستی مبدل شد و ملت های استعمارگر خود را در مرتبه یی نژادی بالاتر از ملت های مستعمره می دانستند که بر اثر نفوذ و استیلای آنان بر مستعمرات، تفکرات نژادپرستانه تکوین شد. در بحث مربوط به توتالیتاریسم، آرنت میان استبداد و توتالیتاریسم تفاوت قائل شده و نتیجه و حاصل یک حکومت توتالیتار را نابودی زندگی انسانی می داند. وی دلیل اصلی شکل گیری حکومت های توتالیتار را ظهور توده

هولناک ترین دوران های تاریخ که بشر شاهد دو جنگ جهانی، جنایات نژادپرستانه، بمباران اتمی، جنگ ویتنام و دیگر وقایع خشونت بار بود، بسیار متأثر از این وقایع بود و به نوعی در واکنش و عکس العمل به این خشونت ها و در جست وجوی راهی برای نجات و خوشبختی انسان ها شکل گرفت. فلسفه آرنت به واقع تبیین ویژگی های جهان مشترک انسانی با در نظر گرفتن تمایز و تشخیص و هویت انسان ها در عین برابری آنها است. آرنت سیاست و اخلاق را با هم درمی آمیزد و قلمرو سیاسی را قلمروی اخلاقی می داند که شامل گفتار، عمل و آزادی انسان ها است. وی حقوقی برابر برای انسان ها در کردار و گفتارشان قائل است. از نظر وی حقوق بشر باید با هویت سیاسی انسان ها همراه باشد و در قلمرو سیاسی می توان جهان انسانی مشترک بنا نهاد.

آرنت در مجموعه آثارش توجه زیادی به مفاهیم خشونت، شر، توتالیتاریسم، زندگی عمل ورزانه و زندگی نظرورزانه داشته و در موارد متعددی به ریشه یابی و تحلیل این مفاهیم پرداخته و در جست وجوی راه های برون رفت از وقایع هولناک بوده است. آرنت متأثر از فلسفه های دیگر که یکی از استادان و نزدیکانش بود، از منظری پدیدارشناسانه به این مفاهیم و حوادث مرتبط با آنها پرداخته و تحلیل های عمیقی ارائه داده است. در سرچشمه های توتالیتاریسم، آرنت در سه بخش به بررسی و مطالعه یهودستیزی، امپریالیسم و توتالیتاریسم می پردازد:

در بحث یهودستیزی وی با روشی پدیدارشناسانه ریشه های این امر را مورد موشکافی قرار داده و میان نفرت از یهودیان به واسطه تضادهای دینی و یهودستیزی به واسطه تفکرات نژادپرستانه تفاوت قائل می شود. از منظر وی نفرت از یهودیان به واسطه دین می تواند با تغییر دین یهودیان از بین برود ولی از دیدگاه نژادی یک یهودی همواره اصالتی یهودی دارد و لذا در این حالت یک یهودی هیچ گاه نمی تواند از شر یهودی بودن خلاصی یابد.

از نظر وی عوامل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی دست به دست

ها به واسطه فروپاشی و اضمحلال ساختارهای طبقاتی که بر مبنای منافع و مشترکات جمعی شکل گرفته بودند، می داند و توده را جمعیتی تک افتاده، منزوی و تنها تعریف می کند که نه به دلیل نیازها و اهداف مشترک، که به واسطه خلاء هویتی در خدمت هدف اقلیتی خاص در قالب سازمانی سیاسی قرار می گیرند. دموکراسی توده ها، در واقع کارکردی ضددموکراسی داشته و برخلاف دموکراسی اصیل که حکومت اکثریت است، منجر به حکومت اقلیت می شود. تبلیغ و ترور دو ویژگی اصلی حکومت های توتالیتار هستند که از دیدگاه آرنت حتی از ایدئولوژی نیز موثرترند. توده ها به واسطه انزوا و تنهایی از خرد جمعی بی بهره بوده و لذا به تخیل بیش از عقل بها می دهند. بدین واسطه، تبلیغات ابزار کارایی برای جهت دادن به اذهان آنها است. تبلیغات تصویری جعلی از واقعیت ارائه داده که به مرور در اذهان توده ثبت می شود. از طرفی سازمان توتالیتار این جهان جعلی خلق شده توسط تبلیغات را به جای واقعیت جا می زند. در این میان ترور و ارباب نیز به منظور تحقق بخشیدن به اصول ایدئولوژیک و دروغ های جعلی به کار می رود. در حکومت های توتالیتار، توده و به ویژه هواداران حکومت جلوه یی ظاهری به حکومت بخشیده که تصویری متفاوت از واقعیت هم برای ناظران خارجی و هم خود اعضای جامعه توتالیتاری ایجاد می کند. در جوامع توتالیتار با وجود اینکه توده به دلیل انزوا و حس تنهایی و تک افتادگی به این جنبش می پیوندد، هیچ گونه هویت و تشخیصی نمی یابد بلکه برعکس هویت و شخصیت مردم در قالب هدف یا شخصیتی خاص در جامعه توتالیتار که همان رهبر یا رهبران آن جامعه است، فروکاسته می شود. از نظر آرنت، وجود اهداف مشترک و پیوندهای اجتماعی در کنار امید به آغازی تازه بهترین موانع و راه های مقابله با توتالیتاریسم است.

مهم ترین مشخصه های تفکر هانا آرنت را می توان در دو حوزه فلسفه سیاسی (بررسی ماهیت سیاست و حیات سیاسی بر مبنای روش پدیدارشناسی) و سیاست اخلاقی دسته بندی کرد. فلسفه آرنت به واسطه زندگی در یکی از پرحادثه ترین و

هم دادند تا یهودستیزی و نژادپرستی تشدید و موجب ایجاد سختی و بحران برای یهودیان شود. او یهودیان را به دو دسته یهودیان نودولت و مطرود تقسیم بندی کرده که یهودیان نودولت آن دسته از یهودیان هستند که پذیرفته اند در جامعه ادغام شوند. با این حال به واسطه یهودی بودن به صورت گروهی خاص در جامعه پذیرفته می شوند. یهودیان مطرود، یهودیانی هستند که از جامعه و یهودیان نودولت جدا شده اند و به واقع از حقوق شهروندی برخوردار نیستند یا حقوق شهروندی شان در معرض خطر است. از دیدگاه وی با غلبه قلمرو اجتماعی بر عمومی و امورات اجتماعی بر سیاسی، مساله یهودیان از دایره قانون بیرون آمد.

از موضوعاتی که آرنت در مورد آن مباحث قابل توجهی دارد، مفاهیم زندگی نظری و زندگی سیاسی است که این مفاهیم ریشه در فلسفه افلاطونی یونان باستان و سپس مسیحیت دارد. اگوستینوس این دو واژه را به دو اصطلاح زندگی نظرورزانه و زندگی عمل ورزانه تفسیر و ترجمه کرد. مسیحیان نیز مانند یونانیان اولی را برتر از دیگری می دانستند. اما آرنت معتقد بود که آن مفهوم دومی دیگر آن معنای نهفته سیاسی خود را از دست داده است. بنابراین وی در صدد بر می آید تا در وضع بشری زندگی عملی و به خصوص زندگی سیاسی را مورد مطالعه و ارزیابی مجدد قرار دهد و ارزش از دست رفته را به آن باز گرداند. او در این بازنگری معتقد است باید در زندگی عمل ورزانه سه مقوله را از هم تشخیص داد:

زحمت (Labour)؛ کار (Work) و کنش (Action).

نخستین تمایزی که آرنت بین این سه مفهوم قائل می شود این است که زحمت و کار حالت هایی از فعالیت هستند که در آنها انسان بر روی محیط طبیعی عمل می کند. در حالی که کنش در واقع عمل متقابل میان انسان ها است. اما با این حال زحمت و کار یکی نیستند. وی معتقد است این تفاوت را پیشینیان، حتی مارکس هم نتوانسته بودند بین این دو مفهوم تشخیص دهند و این دو را یکی می دانستند. زحمت فصل مشترک بین انسان و حیوان است.

عملکردی بیولوژیک جهت بقای زندگی که تنها مختص انسان نیست. آرنت موجود در این وضعیت را حیوان زحمت کش می نامد. وضعیتی فروبشری که حیوانیت ما را ایجاب می کند. انسان ها در این وضعیت کمترین آزادی را دارند. وضعیتی توأم با درد و رنج. هدف حیوان زحمتکش فقط حفظ بقا است. از دید آرنت دامنه زحمت با دامنه فعالیت اقتصادی مطابقت دارد و همه انواع تولیدی را که هدف از آن مصرف است را در بر می گیرد. بنابراین در فعالیت اقتصادی انسان آزادی واقعی و اصیل ندارد، بلکه از احکام ضرورت پیروی می کند. اما در مورد کار هرچند مانند زحمت، کنش و واکنش با محیط طبیعی است، اما عملی خلاق و کاملاً انسانی است. در این قسمت انسان سازنده جای دارد و خبری از حیوان زحمت کش نیست. انسان سازنده ای که چیزها را برای بهتر زیستن می سازد و جهانی را خلق می کند، همان جهان مصنوعی چیزها تا در آن جهان راحتتر زندگی کند. این کار که مصنوعات مختلف و متفاوتی را می آفریند طیف گسترده ای از فعالیت را دربرمی گیرد. از جمله تکنولوژی، هنر، و ... و همه اینها فرهنگ مادی را می سازند.

مصنوعات ساخت دست انسان سازنده بنا به نوع مصرفشان عمر متفاوتی دارند. بعضی کم دوام و بعضی با دوام هستند. حتی با دوام تر از عمر سازنده آن. هر چه عمر این ساخته ها کمتر باشد بیشتر در خدمت حیوان زحمتکش قرار می گیرد و جنبه مصرفی صرف پیدا می کند. بنابراین از دید آرنت ناب ترین شکل کار یا خلق جهان، آثار هنری هستند. چیزهایی که نه برای مصرف بلکه برای هرچه بیشتر ماندن در این جهان مصنوع آفریده می شوند. این آثار ارزشمندترین قطعات جهان ما هستند و خلق آنها والاترین شکل کار است. آنها شاید جاودانه نباشند ولی نوعی پیش آگاهی از جاودانگی به ما می دهند.

از دید آرنت انسان سازنده با ساختن ابزار به کمک حیوان زحمتکش آمده و زحمت و رنج او را کاسته است. این ابزار در خدمت انسان سازنده است و کاملاً در اختیار او. اما با پیدایش

ماشین، این رابطه شکل منطقی خود را از دست داده و انسان تبدیل به نوکر ماشین شده است. بنابراین می توان گفت که استفاده کنندگان از ماشین، زحمتکش هستند و آزاد نیستند. همان گونه که حیوان زحمتکش آزاد نیست. تقسیم کار ناشی از وجود ماشین (تقسیم کار با تخصصی شدن تفاوت دارد) نیز انسان را هر چه بیشتر از محصول ساخته شده و نهایی دور می کند.

سومین مقوله؛ کنش است. از نگاه آرنت کنش فرایند آشکار کردن خویش است. او می گوید انسانها با عمل (کنش) کردن و سخن گفتن نشان می دهند که هستند و هویت یگانه شخصی خویش را آشکار می سازند و بدین ترتیب در جهان انسانی حضور می یابند. این کنش، یعنی حضور. یعنی عرضه خود به دیگری و دیگران. همان واقعیتهایی که بازیگر نمایش با ظاهر شدن در برابر تماشاگران به آن دست می یابد. کنش انعکاس دهنده اساسی ترین جنبه انسانی وضع بشری است یعنی تکثر یا به قول خود آرنت این که دنیا جایگاه انسان نیست بلکه جایگاه انسان ها است.

اما با این حال آرنت این را می گوید که کنش بنا به طبیعتش در خطر بیهودگی است. کنش برخلاف کار هیچ محصول نهایی ملموسی ندارد. چون کنش (عمل) همواره کنش و واکنش یک عامل آزاد با دیگران است. اما سیاست می تواند نجاتبخش عمل (کنش) و حتی خود وضع بشری شود، اما به شرطی که به هنجار بنیادین تکثر وفادار بماند. بنابراین از نگاه آرنت بهترین نمونه کنش فعالیت سیاسی است و سیاست والاترین جایگاه آزادی انسان است. او می گوید علت وجودی سیاست، آزادی است؛ همانگونه که در ابتدای این گفتار آمد، آرنت نگاهی جمهوری خواهانه به سیاست دارد. او می گوید که قدرت سیاسی اگر به درستی فهمیده شود از خشونت سرچشمه نمی گیرد، بلکه از عمل هماهنگ افراد ناشی می شود. سیاست حوزه اقتناع است نه زور. او نگاهی تکثرگرا به سیاست دارد. همین طرفداری از تکثر باعث شده بود تا آرنت با مفهوم ناسیونالیسم بجنگد و آن را تحریف دولت به صورت

ابزار ملت از طریق یکسان پنداری شهروند با اعضای ملت توصیف کند. همین مخالفت با ناسیونالیسم سبب شد تا آرنت از صهیونیسم ارتوکس سرخورده شود و به همین دلیل نیز با مفهوم اراده عمومی روسویی هم هیچ میانه ای نداشت که آن را ریشه ناسیونالیسم اروپایی می دید که در انقلاب فرانسه ظهور می یافت.

از دید آرنت هر نوع مطلق گرایی سیاسی، هر نوع خودکامگی، هر نوع سلطنت و سروری، تحریف سیاست است. زیرا سیاست اساسا رابطه ای است میان افراد برابر، میان شهروندان. او اعتقاد دارد نگاه استبدادی یا سلطنتی به سیاست، قلمرو سیاست را قلمرویی می بیند که در آن حاکم فرمان می دهد و اتباع فرمان می برند و این نگاه منعکس کننده نگرش انسان سازنده است که خودش را سرور طبیعت می بیند. آرنت می گوید مستبدان علاوه بر اینکه بیرحمانه و سرکوبگرانه عمل می کنند بلکه آزادی انسانی را که فقط می تواند حاصل عمل باشد را نابود می کنند و زندگی معنادار را از میان می برند. وی سیاست و اخلاق را با هم در می آمیزد و قلمرو سیاسی را قلمرویی اخلاقی می داند که شامل گفتار، عمل و آزادی انسانها می باشد. او حقوقی برابر برای انسانها در کردار و گفتارشان قائل است. از نظر آرنت حقوق بشر باید با هویت سیاسی انسانها همراه باشد و در قلمرو سیاسی می توان جهان انسانی مشترک بنا کرد. او در آثارش توجه زیادی به مفاهیم خشونت، شر، توتالیتریسم، زندگی عمل ورزانه و نظر ورزانه داشته و در موارد متعددی به ریشه یابی و تحلیل این مفاهیم پرداخته و در جستجوی راه های برون رفت از وقایع هولناک بوده است. با نقل قول دیگری از وی به بررسی گوشه هایی از نظرات او در مورد توتالیتریسم خواهیم پرداخت. جنبشهای توتالیتار، سازمانهای توده ای متشکل از افراد ذره ذره شده و جدا از هم اند. ویژگی آشکار این جنبشها این است که از فرد فرد اعضایشان وفاداری تام و نامحدود، بی چون و چرا و دگرگونی ناپذیر می خواهند. در ارتباط با توتالیتریسم، وی میان استبداد و توتالیتریسم تفاوت قائل می شود و نتیجه و

حاصل یک حکومت توتالیتار را نابودی زندگی انسانی می داند. وی دلیل اصلی شکل گیری حکومت های توتالیتار را ظهور توده ها به واسطه فرو پاشی و اضمحلال ساختارهای طبقاتی که بر مبنای منافع و مشترکات جمعی شکل گرفته بودند می داند و توده را جمعیتی تک افتاده، منزوی و تنها تعریف می کند که نه به دلیل نیازها و اهداف مشترک، بلکه بواسطه خلاء هویتی در خدمت هدف اقلیتی خاص در قالب سازمانی سیاسی قرار می گیرند. بنا به نظر او: در هر کجا که توده هایی وجود داشته باشند که به دلایلی به سازمان سیاسی گرایش پیدا کرده باشند، شکل گیری جنبش های توتالیتار امکان پذیر است. این توده ها را نمی توان در احزاب سیاسی و حکومت های محلی یا در سازمانهای حرفه ای و اتحادیه های کارگری متشکل کرد.

هانا آرنت دو گونه زندگی برای انسان ها قائل است؛ زندگی نظرورزان و زندگی عمل ورزانه. با وجود تاکید وی که آرنت در کتاب وضع بشری بر زندگی عمل ورزانه دارد، به مرور زمان به ویژه پس از محاکمه آیشمان، آرنت به زندگی نظرورزان و تفکر نیز اهمیت زیادی می دهد. از نظر آرنت، طبیعت بشر به واسطه آفریده بودن آدمی و نه آفریننده بودن وی به طور کامل قابل شناخت و تعریف نیست ولی وضع بشر به واسطه شمول بر توانایی های ایجاد شده توسط انسان ها قابل بررسی و شناخت است. وضع بشری مجموع تمام فعالیت هایی است که در مجموع محیط اختصاصاً انسانی به وجود آورده است. آرنت قلمروی سه گانه برای جوامع انسانی قائل است که تحلیل های خود را با تاکید بر این سه قلمرو خصوصی، عمومی و اجتماعی انجام می دهد. از این دیدگاه می توان امر شخصی را مربوط به قلمرو خصوصی، امر اجتماعی را مربوط به قلمرو اجتماعی و امر سیاسی را مربوط به قلمرو عمومی دانست. وی قلمرو خصوصی را قلمروی پیشاسیاسی دانسته و زحمت را که فعالیتی انسانی به منظور برآورده کردن احتیاجات انسان و تامین نیازهای معیشتی وی است، مربوط به این قلمرو می داند. از منظر وی قلمرو عمومی، قلمرو عمل و گفتار است و

تصمیم گیری به واسطه استدلال و اقناع در این قلمرو صورت می پذیرد. آزادی، برابری و جهان انسانی مشترک در این قلمرو ایجاد می شوند. از دیدگاه آرنت و با استفاده از روش پدیدارشناسانه این دو قلمرو در یونان باستان ریشه دارند ولی با تنگ شدن قلمرو عمومی و کم شدن تمایز و تشخیص انسان ها و جایگزینی رفتار به جای عمل و کردار و تعریف برابری به صورت هم رنگی اجتماعی، قلمرو اجتماعی شکل گرفت. از نظر آرنت گسترش قلمرو اجتماعی منجر به کم رنگ شدن تشخیص و هویت و فردیت بشر شده و روزمرگی و تکرار جایگزین وقایع برجسته در دوره های تاریخی شده، بوروکراسی جایگزین حکومت افراد شده و مدیریت جایگزین حکومت کردن می شود. مالکیت خصوصی به ثروت شخصی فروکاسته شده و نهایتاً قلمرو خصوصی در قلمرو اجتماعی مستحیل و در آزادی و برابری محدودیت ایجاد می شود. بدین سان فهم آرنت از سیاست و کار ویژه های آن با دریافت مدرن رایج در علوم اجتماعی تفاوتی عمیق دارد. در دیدگاههای مدرن کار ویژه های سیاست عبارت است:

تامین منافع و رفاه شهروندان، حل منازعات و ایجاد سازش و اجماع اجتماعی؛ تامین نظم و امنیت، تمهید شرایط برای رشد اجتماعی افراد، آموزش اخلاقی و مدنی. در همه این دیدگاه ها افراد همچون کارگزاران سیاسی بوده و پذیرای نقش های ساختاری پنداشته می شوند. اقتصادی سازی زندگی سیاسی به تعبیر قدیم یونانی موجب خصوصی سازی آن شده است در نتیجه کل جماعات مدرن به اجتماعات کارگران و کارمندان بدل شده اند.

در مقابل آرنت بر انسان به منزله فاعل و کارگزار عمل آزاد تاکید می کند. به نظر او مفعول و کارپذیر شدن انسان محصول ظهور مفهوم جامعه در قرون اخیر بوده است که به معنای عرصه ای خصوصی و جدا از عرصه عمومی سیاسی است و در نتیجه موضوع عمل سیاسی است. با ظهور مفهوم جامعه، تمایز قدیم یونانی میان عرصه خصوصی و عرصه عمومی از میان رفت، در تمایز قدیم، خانواده های خصوصی به سبب عرصه

عمومی وجود داشتند نه بالعکس، چنان که در اعصار اخیر با ظهور مفهوم جامعه پیش آمده است. در فلسفه مسیحی مفهوم ارسطویی انسان، یعنی حیوانی سیاسی و مربوطه به عرصه عمل آزاد و عمومی، طبعاً به گونه موجودی اجتماعی ترجمان یافت. همچنین سیاست به مفهوم یونانی آن یعنی فعالیتی آزاد که به فراسوی طبیعت و ضرورت های آن می رود به فعالیتی تعبیر شد که هدف آن تامین نیازها و ضرورت های طبیعی زیست آدمی است. پیشتر جامعه و اقتصاد (تدبیر منزل) در خدمت سیاست بود، اما اکنون سیاست در خدمت جامعه و اقتصاد قرار می گیرد. چنین است بنیاد کل نظریه پردازی سیاسی در ادوار مدرن (بشپیره، ۱۳۸۵، ص ۹۷-۱۲۴).

یکی از ویژگیهای سر بر کشیدن نازی در آلمان و جنبشهای کمونیستی در اروپا پس از ۱۹۳۰، این بود که آن ها اعضایشان را از میان همین مردم آشکارا بی تفاوت پیدا می کردند، مردمی که احزاب دیگر به دلیل بی حسی یا خرفتی مفرطشان آنها را نادیده می گرفتند. در واقع می توان این گونه بیان کرد توتالیتاریسم نظامی سیاسی است که هدفش عامه سازی مردم است تا مرزهای جامعه سیاسی را با گسترش اولی و تحدید دومی بطور مداوم تغییر دهد. اما مهمترین مشخصه های یک نظام توتالیتار کدام است:

می توان بارزترین ویژگیهای سه نظام سیاسی مهم قرن بیستم که عموماً توتالیتار خطاب می شوند (آلمان هیتلر، اتحاد شوروی زمان استالین و چین کمونیست) را چنین شرح داد:

۱- پابندی به هدف اساسی واحدی که با قاطعیت تدوین شده؛ مثل: صنعتی شدن، برتری نژادی یا اتحاد پرولتاریا و همزمان عدم پابندی به شیوه های حکومتی ثابت.

۲- پیش بینی ناپذیری و عدم قطعیت ناشی از شرایط بی ثباتی که در آن قهرمان دیروز خائن امروز و رفتار وفادارانه امروز عملکرد براندازانه فردا تلقی می شود.

۳- کاربرد وسیع خشونت سازمان یافته توسط نیروهای نظامی و شبه نظامی و پلیس و پلیس مخفی.

۴- به راه آوردن یا سرکوب سازمانها و انجمنهایی که با هدف

اصلی رژیم هماهنگ نیستند.

۵- جلب مشارکت گسترده مردم در تشکیلات دولتی برای دستیابی به آن هدف واحد.

۶- جهانشمول ساختن هدف نظام از طریق ادعای بازسازی نوع بشر طبق تعریفی که از آن به دست می دهند.

آرنت توده وار شدن جامعه و گسترش جایگاه ایدئولوژی در جامعه مزبور (جامعه توده وار) را دو تحول مهم در هستی بشر معاصر می دید و آن را ریشه تمامیت خواهی می دانست. او می گوید هنگامی که انسان غربی اعتقاد به دین و همراه آن عقیده به بستگی قانون با دین و عدالت آنجهانی را از دست داد در معرض تاثیر پذیری از قدرت اجبار انگیز ایدئولوژی قرار گرفت. اما نکته مهم اینکه آرنت اعتقاد داشت که پیروزی جنبشهای توتالیتار در میان توده ها به معنای دو توهم بود:

یکی توهم وجود کشورهای دارای حکومت دموکراتیک و

دیگری توهم وجود دولت های ملی در اروپا.

در واقع این توده های از نظر سیاسی خنثی و بی تفاوت به آسانی می توانند در کشوری که به گونه ای دموکراتیک اداره می شود، اکثریت را تشکیل دهند و تنها یک اقلیت قوانین کارکردی آن دموکراسی را به رسمیت بشناسند. توده سرخورده و خشمگینی که در همه دولتهایی که پس از جنگ جهانی اول یکی پس از دیگری در این کشورها پدید آمده بودند وجود داشتند و از جنگ جهانی دوم به این سو همین توده از جنبشهای افراطی در فرانسه و ایتالیا پشتیبانی کردند. همان توده هایی که همواره در تاریخ رسمی نادیده انگاشته شده بودند. همان هایی که زمانی مارکس سعی کرده بود تا وسیله ای بیابد تا سرگذشت آنها را در خاطر نسلهای آینده زنده نگاه دارد.

عملکرد استالین در دهه ۳۰ در شوروی نیز بر همین طرح و نقشه پایه ریزی شده بود که با خرد کردن و به انزوا کشاندن افراد و از بین بردن اتحادیه ها و حتی شوراهای کشاورزی و کارگری هر نوع ارتباط و انسجام منطقی افراد با یکدیگر و وابستگی آنها به سازمانی خاص را نابود کرده و با تصفیه

طبقات کارگر و نابودی کشاورزان خصوصاً کولاکها هرگونه انسجام و یکپارچگی را مانع شود. تبدیل جامعه شوروی به توده ای از ذرات، با استفاده زیرکانه از تصفیه های مکرر که مقدم بر هرگونه انهدام بالفعل گروهی بود، تحقق پذیرفته بود. برای نابود کردن هرگونه پیوندهای اجتماعی و خانوداگی، تصفیه ها به شیوه ای اعمال می شدند که متهم و بستگان او، از آشنایان صرف تا نزدیکترین دوستان و خویشاوندانش را سرنوشت یکسانی تهدید کند. پیامد ترفند ساده و ماهرانه گناه همدستی این بود که همین که فردی متهم می شد، دوستان پیشین او بی درنگ به صورت سرسخت ترین دشمنانش در می آمدند. بستگان و دوستان متهم برای نجات جان خودشان داوطلبانه علیه او گواهی می دادند و او را زیر رگبار نكوهش هایشان می گرفتند و بدین گونه مدارک واهی علیه متهم را تأیید می کردند. این تنها راه اثبات قابل اعتماد بودن خودشان بود. با این ترفند حاکمان توتالیتار توانستند جامعه ای متشکل از افراد جدا از هم و ذره ذره شده بیافرینند. کاری خارق العاده که تا به حال هیچکدام از مصائب روزگار به تنهایی نمی توانستند آن را به وجود آورند. اگر هدف فاشیسم تنها بدست گرفتن قدرت و استقرار فرمانروایی بی چون و چرای نخبگان فاشیست در ایتالیا بود ولی توتالیتاریسم به فرمانروایی با وسایل خارجی یعنی فرمانروایی از طریق دولت و یک ماشین خشونت هرگز قناعت نمی کند، بلکه به برکت ایدئولوژی عجیب خود و نقشی که به ایدئولوژی در این دستگاه زور واگذار کرده است. وسایل ارباب و چیرگی بر انسان ها را از درون کشف نموده است. بنابراین توتالیتاریسم فاصله میان فرمانروایان و فرمانبرداران را از میان بر می دارد و وضعی را ایجاد می کند که در آن قدرت و خواست قدرت به همان گونه که ما می شناسیم نقشی ندارد یا دست کم نقش ثانوی دارد.

در این میان رهبران توتالیتاریسم نقش کارگزارانه دارند و هر زمان می توان فرد دیگری را جای او گذاشت. همان قدر که توده ها به او وابسته اند، او نیز به اراده توده هایی که خود نمونه متجسم آن هاست متکی است. توده ها بدون او

بصورت جماعتی بی شکل در آمده همچنان که رهبر نیز بدون توده موجودی بدون هستی است. از دیدگاه ایدئولوژیک نیز توتالیتار دارای یک منطق سخت است. دنیایی که ایدئولوژی توتالیتار را می سازد به گونه ای روشن متوهم و یکپارچه است. توتالیتاریسم ایدئولوژی خود و ترویج آن را چنان جدی می گیرد که مالا به نظامی مشابه پارانویا، که در آن به مجرد پذیرش نخستین اقدام همه چیز در حالت صریح و حتی جبری در هم می آمیزد، تبدیل می شوند. هیچ چیز جز منطق یکپارچه کردن اعضای نظام، یکپارچه شدنی که تا حد بی محتوا شدن پیش می رود، اهمیت ندارد. از دید لفظی اعترافات کمونیست های قربانی دوران استالینی که در آن افراد مورد نظر با پذیرش اتهامات بی اساس و واهی حذف می شدند اصولاً و تنها بر اساس اظهاراتشان در باره فشارها و شکنجه هایی که دیده اند یا شاهد آن بوده اند قابل فهم نیست: کمونیستهای شکنجه شده نمی توانند خود را از تسلط ایدئولوژی توتالیتار رهایی بخشند، اینان قصد به محاکمه کشیدن نمایندگان حزبی را در سر می پروراند که کلید توصیف جامعه و تاریخ را در دست دارد. قبلاً که این افراد در دستگاه بوروکراتیک نظام کار می کردند واقعیت حاکمیت چهره واقعی خودش را به آنان نشان نمی داد ولی اکنون که در بند روزگار می گذرانند چهره واقعی خود را ظاهر ساخته و آنان را در دسته مطرودان قرار می دهد. از این رو اینان دیگر حقیقت را نمی شناسند. کاملاً بر عکس، از دید خودشان بازداشتشان دلیلی نداشته و نتیجه یک اشتباه یا فهم و درک نادرست از این بوده که استالین را رهبر مسلم فرض نکرده اند. لفظ علت این امر را جز تسلط داشتن این ایدئولوژی سخت بر سوژه هایش و این دانش برتری که در حزب و رئیس آن تجلی پیدا می کند، چیز دیگری نمی تواند باشد. به گفته آرنست: توتالیتاریسم در راس قدرتهما استعداد های ناب را بدون هیچ اعتنائی به هواداری آن ها از جنبش از سر کار بر می دارد و به جای آنها عقل باختگان و بی خردانی را می نشاند که همان بی عقلی و عدم آفرینندگی شان بهترین تضمین برای وفاداری

آنهاست. به تعبیری توده های پیرو نه تنها به راحتی به مرگ و نابودی دیگران گردن می نهند بلکه حتی اگر لازم باشد با همان خوشنودی خویش را هم فدا خواهند کرد. شاید به طعنه بتوان گفت که توتالیترایسم مانند نظامهای دموکراتیک بر مبنای رضایت قرار دارد با این تفاوت که در نظامهای دموکراتیک این وضعیت از عقل ناشی می شود و در نظامهای توتالیترا از عقل باختگی.

به تعبیری می توان بطور خلاصه این را گفت که آرنت در صدد اثبات آزادی انسان در برابر همه کوششهایی است که می خواهند او را به یک ماشین بی اراده تقلیل دهند که صرفاً تابع مقتضیات و شرایط است. سه توانایی عمده یی که در خلق ساختار جهان و زندگی عمل ورزانه انسانی و قلمرو سه گانه بسیار موثرند، زحمت، کار و عمل هستند. زحمت به منظور تامین ضرورت های معیشتی و تناسلی صورت پذیرفته و در دایره یی بسته انجام می شود. زحمت فعالیت های جسمانی آدمی را شامل شده و تاکید بر آن و معطوف شدن به آن، جامعه یی مصرفی پدید می آورد. در چنین جامعه یی دغدغه های گفتار و کردار از آدمی دور می شود. کار فعالیتی یدی بوده که خصلتی ابزاری دارد. کار به جهان استمرار داده و صرفاً مصرفی نیست. کار در قلمرو اجتماعی بوده و بازار مبادله ایجاد می کند. تاکید بر کار منجر به شکل گیری جامعه یی فایده محور و سوداگر می شود. کارهای هنری جنبه یی امیدبخش از کار بوده که حاصل آن محصولی غیرفانی ساخته موجودات فانی بوده که توانایی اندیشیدن آدمی را بیانگر است. از دیدگاه هانا آرنت، کامل ترین نوع زندگی انسانی، زندگی مبتنی بر عمل بوده که مستلزم همراهی و ایجاد روابط بین انسان هاست. عمل و گفتار نیاز به محل بروز دارند که آن همان جهان مشترک انسانی است. عمل برخلاف زحمت و کار که موجب از دست رفتن فردیت و هویت انسان ها و فروکاسته شدن جامعه به جامعه یی مصرفی یا منفعت محور شده، جامعه یی انسان محور ایجاد کرده و بر تشخیص و هویت و فردیت انسان ها تاکید دارد. آرنت دیدگاهی پدیدارشناسانه

به خشونت داشته و خشونت را مبادرت به عملی بدون بحث و گفتار و بدون اندیشیدن به نتایج آن و آن را ناشی از ناکام ماندن عمل می داند. به معنایی دیگر، با کمرنگ شدن قلمرو عمومی و به حاشیه رفتن عمل و گفتار، خشونت پررنگ می شود. خشونت ماهیتی ابزاری داشته و در مقابل عمل و اندیشه قرار می گیرد. آرنت میان خشونت با قدرت، اقتدار، زور و نیرو تفاوت قائل می شود. از دیدگاه او قدرت قابلیت است انسانی، نه فقط برای انجام عملی، بلکه برای اتفاق میان انسان ها و اقدام مشترک آنان. نیرو از دیدگاه آرنت از ویژگی های پدیده های طبیعت است که از خصایص آدمیان است. زور خشونت نبوده خصلتی ابزاری داشته و دلالت بر انرژی های آزاد شده بر اثر جنبش های اجتماعی دارد. به نظر آرنت تامین و استمرار اقتدار، نیازمند احترام بی چون و چرا به یک شخص یا یک نهاد است چرا که ماهیتی اعطاشدنی دارد. هانا آرنت میان قدرت و خشونت تفاوت ماهوی قائل شده و خشونت را دارای سرشتی ویرانگر برخلاف قدرت که سرشتی سازنده دارد، در نظر می گیرد. وی سرشتی اجتماعی و جمعی برای قدرت در نظر گرفته و بیان می دارد که خشونت نیازی به توجیه خود ندارد، زیرا امری است فی نفسه و در ذات جوامع انسانی وجود دارد. اما قدرت نیازمند مشروعیت است. البته مشروعیت قدرت بر اهداف یا وسایلی که یک گروه اجتماعی به کار می گیرد، استوار نیست، بلکه از سرچشمه قدرت که با تشکیل گروه به وجود می آید، برمی خیزد. قدرت برای مشروعیت خود به گذشته متوسل می شود، در حالی که هدفی که وسیله را توجیه می کند، امری مربوط به آینده است. خشونت را می توان توجیه کرد، اما هرگز نمی توان برای آن مشروعیت قائل شد. وی جدا شدن نهاد قدرت و حاکمیت از منشاء اصلی خود که همان مردم هستند را موجب از خودبیگانگی قدرت دولت دانسته و حاصل آن را جایگزینی خشونت به جای اقتدار دولت می داند چرا که وی قدرت را از آن مردم دانسته که آنان آن را در قالب اقتدار به حکومت و دولت تفویض می کنند، در این حال راه حل، بازگشت دولت به ملت و قدرت به سرچشمه

خود است. در غیر این صورت خشونت جای اقتدار حکومت را گرفته و نهایتاً منجر به ایجاد حکومت ترور و وحشت می شود. دغدغه اصلی آرنت در نظریه سیاسی تبیین اعمالی بود که موجب خلق و گشایش حوزه بروز شود. وی بر تفکر نقادانه و رد تلقین عقیده تاکید داشت. از نظر وی ناتوانی در فکر کردن منجر به بروز شر می شود. وی شر را به دو دسته بنیادین و مبتذل تقسیم بندی می کند. شر بنیادین شری است که نه می توان مجازاتی برایش تعیین کرد و نه می توان از آن گذشت. شر مبتذل حاصل ناتوانی در تفکر و عدم توانایی تشخیص درست از غلط است. وی پس از محاکمه آیشمان و به مرور زمان به تفکر اهمیت بیشتری داده و نتیجه عدم تفکر و اندیشیدن را ایجاد شر می داند چرا که به عقیده وی عدم تشخیص خوب از بد و عدم تفکر است که موجب می شود فرد بدون هیچ گونه تحلیلی دستورات و اوامری را که به او فرمان داده می شود، اجرا کند و شر بیافریند.

از نظر فلسفی، هانا آرنت حوزه عمومی را متضمن اعتماد به «نمود» می داند. وی به پیروی از نیچه بویژه در تبارشناسی اخلاق، تمایز افلاطونی بین نمود و بود را طرد می کند. به نظر آرنت، نمود، عین واقعیت است و فراسوی نمود هیچ چیز نمی توان یافت. به نظر وی آنچه توسط دیگران و خودمان دیده یا شنیده می شود، واقعیت است. بدین سان، حوزه عمومی جایی است که عمل توسط دیگران دیده و شنیده می شود و چون دیدن و شنیدن رابطه ای بین انسانهاست، بنابراین، حوزه عمومی مستلزم حضور دایمی دیگران است. به اعتقاد آرنت، تمایز میان امر عمومی و امر خصوصی به بهترین وجه، نخست دولت-شهریونانی پدید آمده است و پیدایش دولت-شهر به این معناست که انسان در کنار زندگی، در جامعه سیاسی است و این همان ملاکی است که انسان در تعریف انسان (مدنی بالطبع) در تمایز با سایر موجودات به کار می برد. شهروندان آتنی برای تامین نیازها و ضرورت های زندگی وارد قلمرو عمومی نمی شدند، بلکه پس از تامین این نیازها و ضرورتها در خانواده ها (حوزه خصوصی) برای بحث درباره بهترین حکومت و

عمل به فضایل به آن راه می یافتند. در این قلمرو، عمل و گفتار اجرای لاینفک زندگی اجتماعی سیاسی بود و در آن به تدریج «گفتار» به عنوان گفتار اجرایی لاینفک زندگی اجتماعی سیاسی بود و در آن به تدریج «گفتار» به عنوان وسیله ای برای ترغیب مورد تاکید قرار گرفت. به گفته آرنت سیاسی بودن زندگی در دولت-شهر، بدین معنا بود که تصمیم گیری درباره همه چیز از طریق کلام و ترغیب انجام می گرفت و نه از طریق اعمال زور و خشونت، یعنی فرمان دادن به جای ترغیب کردن، اشکال ماقبل سیاسی بر خورد با مردم است که مشخصه زندگی خارج از دولت-شهر یعنی زندگی خانوادگی است که در آن رئیس خانوار با قدرت بلامنازع و استبدادی حکم می راند، یا زندگی در امپراطورهای آسیا که استبداد آن به کرات یا سازمان خانوار مقایسه می شد.

از نظر او انسان ها میل به تفکر داشته و زندگی مصروف به تفکر به اندیشیدن و دانستن منجر می شود. تفکر به درک ثابت از خیر و شر مشکوک است و همیشه نتیجه تفکر دانستن و شناخت نیست. اندیشیدن به معنای تلاش برای فهم معنای جهان، پرسش های بی وقفه درباره اموری است که در زندگی به آنها برمی خوریم. در این کوشش ها ما نه تنها جهان، بلکه خودمان را هم زیر سوال می بریم. کسی که ماشین وار و بدون تامل و تفکر پا به عرصه حیات سیاسی می گذارد، در واقع فهمی از آن ندارد و خیر و شر برای او بی معناست و ممکن است مانند آیشمان در نهایت بی فکری و ابتذال دست به جنایت و شرارت بزند. با این حال تفکر تاثیر سست کننده ای بر همه قواعد و قوانین اخلاقی دارد و فعالیت ها را به وقفه می اندازد. هیچ تضمینی هم برای ازسرگیری یا جایگزینی ارزش های سست شده وجود ندارد. با این حال تفکر منجر به تقویت قوه داوری می شود. از نظر آرنت تفکر بیشتر با گذشته سروکار داشته، خواستن با آینده ارتباط دارد. خواستن پس از تفکر بوده و مربوط به عمل بر اساس امکان های هر آغازی است. داوری با زمان حال مرتبط بوده و به جهانی که در آن زندگی می کنیم، ربط دارد.

گفتن و عمل کردن همراه با آن است که هویت انسانی واقعیت می یابد.

در حوزه عمومی افراد با ترغیب و سخنوری سروکار دارند. وقتی آرنت حوزه عمومی را جایی تعریف می کند که همه چیز دیده و شنیده می شود، در واقع می خواهد سیاست را از پشت پرده بیرون آورد. این نظر آرنت باعث می شود تا همه مردم از راههای پنهان سیاست با خبر شوند و هیچ کس نتواند به خشونت متوسل گردد. آرنت خشونت را لال و گنگ می داند، خشونت بدون استدلال صورت می گیرد. وقتی آرنت عمل سیاسی را به عنوان سخنوری تعریف می کند، عملاً می خواهد همه چیز از راه استدلال و بیان حل شود. در صحنه نمایش یعنی همان حوزه عمومی هیچ چیز پنهان نیست و بنابراین هیچ رازی وجود ندارد. حوزه عمومی، محل نمودهاست و آنچه نمی تواند دیده یا شنیده شود، خود به خود به «تاریکی» حوزه خصوصی تبعید می شود. اما حوزه عمومی دارای صفت دیگری نیز هست. حوزه عمومی درجایی شکل می گیرد که اعتقاد به نامیرایی زمینی وجود داشته باشد. به نظر آرنت در دوران یونان باستان اعتقاد به جاودانگی زمینی با طبیعت وجود داشت. آرنت فقط آسیب شناس نیست، بلکه اندیشمند سیاسی است که به درمان گری می پردازد. گرچه به اعتقاد برخی حوزه عمومی آرنت در شرایط مدرن حتی قابل تصور نیست اما می توان از ادراک حوزه عمومی آرنت به عنوان نقادی شایسته برای دوران مدرن استفاده کرد و حتی به نظر عده ای واحدهای دموکراتیک هانا آرنت در بیابانهای سوزان مدرنیته می تواند در جامعه مدنی یافت شود، با اینکه حوزه عمومی آرنت می تواند در نهایت به شناخت ادراک های قرن بیستم منجر شود.^{۳۵}

حوزه عمومی به معنی درست، حوزه ای است که هیچ حد و حدودی بر فعالیت آن وضع نشده باشد. حوزه عمومی از آن نهادهای اجتماعی عمومی است. این نهادها پیرامون علایق مشترک فرهنگی، منابع اقتصادی و سیاسی و نیازهای ارتباطی

آرنت تفاوت هایی میان جنگ و انقلاب قائل بوده و هدف انقلاب را آزادی می داند. از نگاه وی جنگ پدیده یی کهن بوده و آن را با خشونت همراه می داند. در دیدگاه او، انقلاب مربوط به عصر جدید است و با آزادی پیوند دارد. واژه انقلاب اول بار در سال ۱۶۶۰ پس از سرنگونی پارلمان و بازگشت رژیم شاهنشاهی در انگلیس به کار برده شد و معنای آن بازگشت و بازآوری است. وی مساله اجتماعی را از عوامل اصلی شکل گیری انقلاب و فقر را عامل و محرک قوی در شکل گیری انقلاب می داند. انقلاب همواره با دو عنصر دگرگونی به منظور ایجاد آغازی تازه و خشونت به منظور تشکیل حکومتی نو برای رهایی از ستم و ایجاد آزادی همراه است. از منظر آرنت، دروغ از عوامل اساسی است که آزادی را به خطر انداخته و آن را به دو دسته دروغ در قالب تبلیغات و دستکاری در واقعیت و دروغ در فرآیند تصمیم سازی به صورت دستکاری در واقعیت با هدف تطبیق واقعیت با نظریه دسته بندی می کند. وی نافرمانی مدنی را بحران ولی در عین حال سودمند می داند. از نظر وی نافرمانی مدنی بر اساس مسوولیت اخلاقی شهروندان در قبال قانون و جامعه یی مبتنی بر رضایت صورت می گیرد. افراد در نافرمانی مدنی ساختار حکومت را قبول دارند و هدف شان اصلاح امور است. در نگاه وی حوزه عمومی دو بعد دارد:

۱- «**دنیای مشترک**»: دنیای مشترک در تمایز با طبیعت و محیط طبیعی، دنیای مصنوع انسانهاست که رفت و آمد نسلهای را دوام می آورد، بناها و فضاهای ساخته شده و نیز نهادهایی است که انسانها را از خود به یادگار می گذارند و تاریخ آن را باز می-گوید. چیزی است که در یادها می ماند و همچون خاطرات فردی و احساسات درونی ناگفته، با مرگ فرد از میان می رود.

۲- «**فضای ظهور**»: همه احساسات و هیجانات و رویاهای درونی انسان که در برابر دیگران ظهور نمی یابد ماهیتی گذرا دارد و «واقعیت» نمی یابد. تنها در حضور دیگران و سخن

۳۵. جهت اطلاعات بیشتر در زمینه افکار آرنت ر.ک. به: فصلنامه بخارا، ویژه نامه هانا آرنت، شماره ۸۵، زمستان ۱۳۸۵

افراد جامعه شکل می گیرد و هراندازه جامعه تکامل یافته تر باشد فعالیتها در این حوزه گسترده تر شکل می گیرد و هراندازه جامعه تکامل یافته تر باشد فعالیت ها در این حوزه گسترده تر خواهد بود. دستاوردهای دموکراتیک در کشورهای غربی هم با این ویژگی ها و پدیدارگشتن نهادها و سازوکارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی به وجود آمده و گسترش یافته است. اصناف تولید کننده، اتحادیه های کارگری، مصرف کنندگان، جنبش زنان، اقلیتها، دانشجویان، جنبش سبزها، احزاب سیاسی و غیره از جمله این نهادها هستند. یک مفهوم جامعه مدنی توازن و اعتدال است، یعنی در جامعه هیچ قدرتی حالت غالب پیدا نکند. برای اینکه نهادهای موجود در عرصه عمومی بتوانند شکل گیرند و به طور موثر فعالیت کنند افراد جامعه باید از آزادیهای مدنی برخوردار باشند یعنی امنیت و حرمت لازم در حوزه خصوصی افراد برای فعالیتهای اجتماعی به وجود آید تا بتوانند تواناییهای خود را آشکار کنند. در یک جامعه مدنی شکوفا طبعاً گروه و گرایشهای گوناگون با سلیقه های مختلف وجود خواهد داشت که با عرضه دیدگاههای متفاوت می توانند به بالندگی و باروری یک جامعه کمک کنند. آزادیهای مدنی و اعمال سلیقه های شخصی بر پایه خرده فرهنگها موجب تنوع دیدگاهها و برداشتها می شود که می تواند در یک جامعه بالغ موجب رشد و بالندگی و رونق اجتماعی شود. شکل گیری این پایه های فلسفی و سیاسی حوزه یا عرصه عمومی در نگاه آرنت سبب رجوع بیشتر طیف غیر معماران و شهرسازان نظیر جامعه شناسان، و جغرافی دانان به فضاهای عمومی، به عنوان یک بستر مناسب تبلور حوزه عمومی، شده است و مفاهیم جامعه شناسی همچون فرهنگ، گفتگو، جامعه مدنی و غیره امروزه به عنوان یک وجه بارز و لاینفک فضاهای عمومی شهری در سالیان اخیر شده است. تاثیر قدرتمند این امر سبب شده که بسیاری از پروژه ای شهرسازی در کشورهای غربی با ماهیتی اجتماعی تعریف و تدوین شده و این گونه مباحث به عنوان یک بخش چشمگیر محتوای فضاهای عمومی شهری تبدیل شود.

هانا آرنت در کتاب خود انقلاب چشم انداز خود را بسوی تاریخ مدرنیته می گشاید، اما نه با این پرسش شناختی که چگونه جوامع غربی از سنت تاریخی خویش گسستند، بلکه او در این کتاب بدنبال ردپای آزادی سیاسی می رود، که از زمان انقلابهای سده هجدهم تاریخ دوران جدید را همراهی می کند. تاملات آرنت در باره عناصر مثبت مدرنیته در مقالات متعدد او بازتاب یافته اند. در ادامه مقالاتی زیرنام میان گذشته و آینده، هانا آرنت با همان روش کتاب انقلاب را می نویسد. این کتاب نه یک تاریخ کامل انقلابهاست و نه بررسی نظریه های انقلاب. در این کتاب نه سنجه های تطبیقی ساختاری پژوهش می شوند و نه روند حرکت نمونه وار انقلابها بدست می آیند و نه این کتاب یک بررسی تاریخ اجتماعی در باره پیش زمینه ها و پیش شرطهای یک انقلاب و یا بخت پیروزی و شکست انقلاب خوانده می شود بلکه هدف اصلی و اساسی هانا آرنت در این کتاب یافتن روح انقلاب و نوشتن آرمان انقلاب از نظر تاریخ اندیشه ها و بیرون آوردن پدیده انقلاب از زرفای تاریخ و نوشتن آن با واژگان است، بگونه ای که درخشش این پدیده در تاریخ دوران مدرنیته مشخص شود. بنظر آرنت هدف اساسی اینست که برای ما روشن شود که یک انقلاب در واقع چیست و چه چیزی پدیده انقلاب از سویی برای انسانها و عرصه سیاست دربردارد و از سوی دیگر زیستن در جهانی که زاده انقلابهاست و بوسیله انقلابها به لرزه در آمده است، چه معنایی می دهد؟

بنظر آرنت پدیده انقلاب را نمی توان با تاریخ خود انقلاب توضیح داد، همچنانکه هیچ رویدادی را نمی توان از تاریخ خودش نتیجه گیری کرد، بلکه این پدیده را می توان از آن لحظه تاریخی بیرون کشید که این پدیده بگونه کامل پیدا می شود و شکل قطعی و نهایی خود را می یابد. بدین ترتیب این امر دلیل اساسی است که آرنت توجه خود را بطور کامل به انقلابهای آمریکا و فرانسه اختصاص می دهد و متمرکز می کند. تمامی انقلابهای پس از آن، بویژه انقلاب روسیه، بنظر آرنت ویژگی هایی را دارا هستند که بیشتر به زوال پدیده انقلاب یاری

رسانده‌اند تا اینکه در ادامه آن سنت‌ها باشند. کتاب انقلاب هانا آرنت یک پدیده شناسی آزادی سیاسی و مملو از نقل قول‌های تاریخی است که البته از نظر اصالت کار آرنت به پای کتاب دیگرش «سرشت و سرچشمه فرمانروایی تمامیت خواه» نمی‌رسد، اما کتاب انقلاب مجموعه‌ای از نظریات هانا آرنت را در باره پرسش‌هایی مانند حقوق بشر و گوهر آزادی و یا نقش اشرافیت فرانسه در شکلگیری جامعه مدرن در برمی‌گیرد که او در دهه‌های چهل و پنجاه سده بیستم خود را با آن مشغول کرده بود. بیشتر استدلال‌های هانا آرنت در کتاب انقلاب را می‌توان نزد توکویل و یا منتسکیو یافت. اصالت اصلی این کتاب اما در الگو و تقسیم بندی کتاب و همچنین نظر آرنت در باره دمکراسی شورایی و مستقیم در پایان آنست. برای مثال این کتاب از سوی اریک جی. هابس باوم تاریخدان آمریکایی مورد انتقاد شدیدی قرار گرفت و هابس باوم در این انتقاد گوشزد می‌کند که کتاب انقلاب هانا آرنت رویدادهای ویژه تاریخی پدیده انقلاب را در نظر نمی‌گیرد، بلکه خواست اساسی آرنت تشریح ایده‌های عمومی و تفسیر آنهاست. اگرچه بنظر هابس باوم هانا آرنت بخود زحمتی نمی‌دهد که پدیده شناسی تاریخی را بر مبنای یک طرح نمونه وار انقلابهای پیروزمند استوار کند، اما بنظر من چنین انتزاعی نزد آرنت نتیجه بخش می‌آید که در زیر برشمرده خواهند شد. انتزاع هانا آرنت از پدیده انقلاب پنج بخش را شامل می‌شود:

۱- انقلاب علیه دولتی صورت می‌گیرد که مشروعیت آن به زیر پرسش رفته باشد، زیرا که این دولت حقوق و امکانات شهروندان خود را از آنان گرفته است.

۲- جلوی انقلاب را نمی‌توان آنزمانی گرفت که نبرد قدرت در خیابانها تعیین می‌شود، یعنی زمانی که دولت حاکم موجود مشکلات مشروعیتی گسترده دارد و نمی‌تواند و یا نمی‌خواهد خود را نگاه دارد و یا پلیس و ارتش آماده دفاع از دولت نیستند.

۳- نه توده‌های مردم و نه انقلابیون حرفه‌ای نمی‌توانند بتنهایی انقلاب را بوجود بیاورند، بلکه انقلاب زمانی روی می‌دهد که

انقلابیون لحظه حساس را تشخیص دهند، که در آن هم توده‌های مردم آماده هستند، اقتدار نظام موجود را به چالش بکشند و هم اقتدار نظام موجود از درون پوک و تهی شده است. اگر چنین امری روی دهد، آنگاه انقلاب می‌تواند بطور کلی بدون خشونت به پیش برود.

۴- وظیفه بنیادگذاری دولت پس از انقلاب با بوجود آوردن قانون اساسی برای تعیین قدرت حاکم انجام می‌گیرد و نه با چالش با آن قانون اساسی و یا قدرت حاکم. در اینجا آرنت نظریه خود را بر نظریه منتسکیو استوار می‌کند که قدرت را بگونه‌ای مثبت ارزیابی می‌کند و نه مانند مارکس بگونه‌ای منفی.

۵- آنچه یک انقلاب را از شورش و یا کودتا متمایز می‌کند، هدف آنست که از عملیات برای رهایی فراتر می‌رود و به بنیان گذاری آزادی می‌انجامد. در بنیان گذاری آزادی آغاز دوباره در روندهای سیاسی و تاریخی جلوه‌گری می‌کند که در حالت آرمانی خود به تصویب یک قانون اساسی بوسیله ملت و تثبیت دولت جمهوری می‌انجامد. این آغاز دوباره تفاوت اساسی میان انقلابهای دوران جدید با دگرگونی‌هایی است که در زمان باستان روی می‌دادند و در اینجا مفهوم انقلاب بعنوان پدیده‌های ویژه مدرنیته تجلی می‌کند.

با شمارش این سنجیدارهایی که در بالا صورت گرفت، مشخص می‌شود که هانا آرنت نه تنها انقلاب آمریکا بر مبنای سنجه‌های عمومی می‌سنجد، بلکه او همه انقلابهای دیگر را با انقلاب آمریکا می‌سنجد و مقایسه می‌کند و بنظر آرنت انقلاب آمریکا نمونه آرمانی همه انقلابهای دیگر است. بدنبال این توصیف و ترسیم هانا آرنت، انقلاب آمریکا نه تنها آغازگاه پدیده انقلاب بشمار می‌رود، بلکه انقلاب آمریکا تنها انقلاب پیروزمند در تاریخ بشریت است. خطای اصلی انقلابیون فرانسه بنظر آرنت این بود که آنان نتوانستند یک قانون اساسی همیشگی را بتصویب برسانند. قانون اساسی سال ۱۷۹۱ فرانسه در همان زمان تصویبش چیزی نبود مگر "تکه‌ای کاغذ پاره" که همواره بنام اهداف گوناگون تغییر داده می‌شد، بگونه‌ای که

در پایان قانون آنچیزی بود که بکار انقلاب می آمد و بدین ترتیب آزادی های فردی و سیاسی در نطفه خفه می شد. در حالیکه در آمریکا گردهم آیی سیاستمداران در مجلس ایالتی برای نهادینه کردن و تثبیت قانون اساسی جمهوری در کشور و در میان مردم می کوشید، روبسپیر در فرانسه بمجردی که قدرت را بدست گرفت، مجمع قانونگذاری را منحل کرد. آرنه می گوید، برای اینکه جلو چنین کاری گرفته شود، باید ساختارهای فدرال تقویت شوند، زیرا هر سنخ از مرکزیت گرایی، سیاست را به سیاست خارجی و امنیتی فرومی کاهد و بدین ترتیب از مشارکت سیاسی مردم جلوگیری می شود. افزون بر این در فرانسه بجای بنیان گذاری آزادی، رهایی از فقر بعنوان بالاترین هدف برشمرده می شود. هر تلاشی که بخواهد مساله فاصله طبقاتی را با ابزارهای سیاسی حل کند، همچنانکه تاریخ انقلاب فرانسه به ما می آموزاند، ناگزیر شکست خواهد خورد. بنظر آرنه بدلیل فقر فاجعه آمیز موجود در جامعه فرانسه: برابری حق و قانون ریشخندآمیز بنظر می رسید، زیرا (این برابری) خواستار بکارگیری قواعد و قوانین برابر هم در مورد افرادی می شد که در قصرها می زیستند و هم افرادی که زیر پلهای پاریس می خوابیدند. از اینرو شور و شوق کمی در ملت فرانسه برای قانون اساسی باقی می ماند و این در حالی بود که انقلابیون خود در آتش تشنگی همدردی با مردم می سوختند و خودشان را بیشتر مسیول رفاه مردم می دیدند تا اینکه به جمهوری یا بقول دانتون معبد آزادی بیندیشند. آنجایی که می بایست همبستگی بوجود بیاید، همدردی بوجود آمد که از نظر سیاسی بهیچ کار نمی آمد. انقلاب آمریکا برخلاف انقلاب فرانسه توانست پیروز گردد، زیرا آمریکا برخلاف بقیه جهان زیر لعنت فقر دست و پا نمی زد. در اینجا بمانند دولتشهرهای یونان باستان فقر نه یک مساله اجتماعی که یک پرسمان سیاسی بود؛ که می بایست با یک شکلی از دولت مورد مبارزه قرار بگیرد و نه با یک نظم اجتماعی. بنیان گذاران جمهوری آمریکا بزرگترین دشواری سرراه خویش را در این می دیدند که اکثریت مردم بدلیل ضرورت تقسیم کار

در درون جامعه بگونه ای خودبخودی از مشارکت فعال در زندگی عمومی و سیاسی کشور بازمی ماندند. یونانیان باستان این مشکل را بدان ترتیب حل می کردند که آزادانی که نمی توانستند در امور سیاسی کشور شرکت جویند، خود را با پرداخت مبلغی از آن معاف می کردند. اگرچه پدران انقلاب آمریکا اندیشه های خود را بطور کلی به مناسبات و اندیشه های یونانی و رومی پیوند می زدند، با اینحال انقلابهای دوران جدید دو شکل از دموکراسی را بوجود آوردند؛

۱. دموکراسی احزاب و

۲. دموکراسی شوراهای. تفاوت اساسی میان این دو گونه دموکراسی اینست که نخستین آن یعنی دموکراسی احزاب بر شالوده نمایندگی استوار است، در حالیکه دومی یعنی دموکراسی شورایی خواستار مشارکت مستقیم همه شهروندان در تصمیم گیریها می شود. نقطه ضعف دموکراسی احزاب در تمایل آن بسوی یک الیگارشسی بچشم می خورد، یعنی برآمد یک طبقه از سیاستمداران حرفه ای که بیشتر در اندیشه نگاهداشت (حفظ) منافع خویش هستند تا منافع مردم. در پیامد آن سیاستمداران به کارمندانی تبدیل خواهند شد که وجود مفاهیمی مانند خوشبختی عمومی، مصالح عمومی و آزادی عمومی را انکار و تکذیب و ازاینرو بگونه ای وانمود می کنند که امر سیاست یک بار بزرگ برای آنان می باشد و بنابراین هدف غایی و نهایی سیاست خود فراتر از امر عمومی و در نتیجه در محدوده زندگی شخصی هر شهروندی قرار دارد. و در بدترین حالت دولت در پایان همانگونه که نظریه مارکسیستی می گوید، کاملاً زوال می یابد.

بنابراین تفاوت های میان احزاب در پایان ناچیز و بی اهمیت خواهند بود و تنها بدیل این موقعیت تشکیل شوراهای می باشد و در اینجا نظر آرنه هم حوزه بندی نمایندگی توسط جفرسون را دربرمی گیرد، هم مجمع عمومی فرانسه را، هم انجمن های شهرداری آلمان را و هم شوراهای آغاز تشکیل دولت شوروی را. تنها این شوراهای بنظر هانا آرنه امکان عمل سیاسی را

فراهم می آورند. اگر هدف غایی انقلاب را بنیان گذاری آزادی بدانیم، آنگاه این جمهوری ها و یا شوراها که در چارچوب آنها هر کسی آزادی خود را بکار می بندد و بنابراین بگونه ای مثبت آزاد است، (هدف) جمهوری در بنیاد خود (برآورده شده است) در حالیکه پیشنهاد اصلی دستگاه شورایی (انجمنی) می باشد، و هیچکس را نمی توان خوشبخت نامید که در امور عمومی شرکت نمی جوید، و هیچکس آزاد و خوشبخت نیست، هنگامی که هیچ قدرتی ندارد، یعنی در قدرت عمومی شریک نیست.

همانگونه که توکویل یادآوری می کند، انقلاب در فرانسه بدون فراخوان خرد و بدون فلسفه روشنگری و تاثیر آن بر خودآگاهی جمعی تصورناپذیر می نمود. آغازگاه تکامل انقلاب فرانسه بنظر توکویل در نامه های انسانی روشنگران فرانسه بود که برآمد یک سرشت روشنفکری را بعنوان ذهن در فضا معلق نوید می داد، در فضا معلق بدین معنی که این روشنفکران تجربه کمی در مسایل مربوط به سیاست داشتند و از اینرو آنان نه تنها اندیشه های جاری و سنتی را نمی پذیرفتند، بلکه بدون توجه به سنت ها و امور جاری، اندیشه ها و نظریه های تازه ای را پی می ریختند، که به هر راهی که می رفتند، آغازگاه حرکت آنان چنین بود: آنان (روشنگران فرانسه) بر این باور بودند که می بایستی بجای آداب و رسوم و قواعد و قوانین سنتی، که جامعه آنزمان را هدایت می کرد، قواعد و قوانین ساده تری به کرسی بنشینند که از خرد و حقوق طبیعی نتیجه شده اند. محبوبیت نامه های انسانی نزد توده های مردم را بنظر توکویل چنین می توان توضیح داد که این توده های مردم از روندهای جاری و واقعی سیاست بدور بودند و خودشان در رویدادهای سیاسی سنتی و روندهای تصمیم گیری آن شرکت نداشتند: اگر فرانسویان هنوز مانند گردهم آیی های رسته ای (در سده های میانه) در دولت شرکت می داشتند، ... آنان بطور یقین هرگز مانند آنزمان (زمان انقلاب فرانسه) با ایده های نویسندگان برافروخته نمی گشتند، (در چنین حالتی) آنان در عمل سیاسی شرکت می داشتند، که ایشان را در برابر بحثهای

نظری مصون نگاه می داشت. اگر آنان (مردم فرانسه) مانند انگلیسیها از این توانایی برخوردار بودند که روح نهادهای کهن خویش را؛ بدون ویران کردن آن بتدریج با کردمان های تازه تغییر دهند، شاید آنان اینگونه آماده نبودند نهادهای تازه بوجود بیاورند.

در واقع و آنچنان که در نقل قول های بالا از توکویل نشان داده شد، ایده های انقلابیون فرانسه با آن سرعتی که هانا آرنت می گوید، به نهادهای سیاسی تبدیل نگشتند. پیش از اعلام بیانیه حقوق بشر و حقوق مدنی در ۲۶ آگوست ۱۷۸۹ این انقلابیون در بیانیه ای خواستار قانون اساسی پادشاهی، برقراری دوباره نظم عمومی و نگاهداشت اصول اساسی پادشاهی شده بودند. در این بیانیه همچنین از لویی شانزدهم بعنوان بازسازنده آزادی فرانسه یاد شده بود. حتی پس از لغو قانون اشرافیت موروثی در یونی ۱۷۹۰ دوسال و نیم تا فروپاشی پادشاهی و اعدام شاه به درازا کشید. بنابراین حقوق طبیعی و حقوق تاریخی نخست بهیچوجه بعنوان بنیان های متضاد در نظر گرفته نمی شدند، بلکه می بایستی با یکدیگر به وحدت می رسیدند گزینه ای که در قانون اساسی پادشاهی لیبرال در سال ۱۷۹۱ بصورت مانیفستی به اجرا درآمد. در نوامبر ۱۷۹۲ روبسپیر در مخالفت با این قانون اساسی می گفت: هواداران واقعی جمهوری متقاعد شده اند که یک پادشاه رهبر خوبی برای هدایت ملت بسوی تصرف آزادی های جهانشمول نیست و ما به یاری خرد و نه با نیروی زور جنگ افزارها می توانیم هدف های اصلی انقلاب مشهورمان را در جهان اعلام کنیم.

و دست آخر در زمانی که در فرانسه تلاش می شد، همه سنت های سیاسی را بسود یک شکل جدید فرمانروایی بکناری بزنند، تاریخ از در پشتی بدرون می آمد و در سیاست دخالت می کرد، زیرا که انقلابیون فرانسه اتفاقاً شکل های جدید فرمانروایی را بعنوان ضرورتی تاریخی توجیه می کردند. در حالیکه می توان نیروی وادارگری انقلاب فرانسه را بعنوان جابجایی گرانگاه از خرد ناتاریخی بسوی تاریخگرایی عقلانی و ضروری تفسیر کرد، تاریخ سرزمینهای آنگلوساکسون بصورتی

وارونه در آینه بنظر می آیند. انقلاب انگلستان در سال ۱۶۸۸ که با آن مدرنیته انگلیسی آغاز می شود، کمتر ویژگی های یک انقلاب را داراست، بلکه این انقلاب بیشتر یک دوره بازگشت بسوی مناسبات سنتی به حساب می آید و در این باره میان دانشمندان غربی اتفاق نظر نسبی وجود دارد. بطور کلی چنین بنظر می رسد که روحیه انگلیسی؛ همچنانکه ادموند برک می گوید، بیشتر بدان تمایل دارد که ساختارهای مرسوم را که از پیشینیان به ارث رسیده اند، نگاه بدارد و در صورت لزوم آنها را اصلاح کند، تا اینکه بدنبال یک گسست و برش قطعی و رادیکال با این ساختارها و بسود ساختارهای تازه و ناشناخته دستگاه های جدید برآید. انقلاب آمریکا تا اندازه ای در درون این سنت اندیشگی و سیاسی قرار می گیرد. در آغاز جنگ های استقلال هدف انقلابیون آینده آمریکا این بود که حقوق قدیمی خود یعنی حقوق همه انگلیسی ها را بازسازی کنند. حتی در سال ۱۷۷۵ هنگامی که پدران انقلاب آمریکا ارتش مستعمراتی را برپا می کردند، می کوشیدند انگلستان را به همراهی با خواسته های خود ترغیب کنند و این البته در لندن به واکنش های مخالفت آمیزی انجامید. در این زمان انگلستان بر برتری نظامی خود در برابر مستعمرات آمریکایی تاکید می ورزید و بدنبال آن کنگره آمریکا در چهارم جولای ۱۷۷۶ بیانیه استقلال آمریکا را تصویب کرد که در سال ۱۷۷۸ به جنگ میان آمریکای مستعمره و سرزمین مادر (انگلستان) انجامید. هدف اساسی آمریکایی ها در آغاز جدایی از انگلستان نبود، بلکه آنان بازسازی حقوق خویش را می خواستند و در سرلوحه آن حق تعیین تکلیف بر مالیات بندی بر روی کالاهای انگلیسی. به همین دلیل ادموند برک بعنوان یک سنت گرا و محافظه کار ناب و مخالف انقلاب فرانسه، جانب گونه آمریکایی انقلاب را می گرفت. تازه در زمانی که تاج و تخت انگلستان از پذیرش خواسته های آمریکایی ها سرباز زد، بنیان گذاری یک کشور جدید (آمریکا) و تصویب یک قانون اساسی جدید سرمشق اصلی کسانی شد که امروزه نه بعنوان جدایی طلبان بلکه بعنوان پدران انقلاب آمریکا جایی بزرگ در تاریخ

این کشور دارند. توماس پین یکی از پدران انقلاب و قانون اساسی آمریکا در سال ۱۷۷۶ در رساله خود زیر نام عقل سلیم که پس از چاپ در مدتی کمتر از سه ماه صد و بیست هزار نسخه آن بفروش رفت، می گوید: بخش هایی از قانون اساسی انگلستان باقیمانده جباریت کهن است و پادشاهی موروثی نامشروع است.

در رابطه با انگیزه های انقلاب های آمریکا و فرانسه، هانا آرننت بر این باور است که انقلابیون فرانسه مصمم بودند، کارها و قضایای سیاسی را از سنگینی بار تاریخی آن جدا کرده و آنها را بوسیله خرد به پیش ببرند، در حالیکه انقلابیون آمریکایی تنها زیر تاثیر موقعیت سخت جنگی آماده بودند درک سیاسی سنتی خود را مورد بازبینی و بازنگری قرار دهند. اما هانا آرننت با این توضیح راضی نمی شود. آرننت در کتاب انقلاب توجه خود را بیشتر روی پیامدهای انقلاب های آمریکا و فرانسه متمرکز می کند تا خاستگاه و آغازگاه این انقلابها. تز معروف هانا آرننت اینست که انقلاب فرانسه بر مبنای خرد و عقلانیت صورت گرفت و انقلاب آمریکا بر مبنای تاریخ و سنت. از اینجا می توان تفسیر فراتاریخی تاریخ مدرنیته توسط هانا آرننت را فهمید.

بنظر آرننت در انقلاب آمریکا چرخش و تحول اساسی از دیدگاه سنتی بسوی دیدگاه عقلانی صورت گرفت، که بدینصورت تجلی می کرد که دست آخر تنها از حقوق طبیعی انسانها سخن می گفت و بالاترین اقتدار را از آن خدای اشارتگری می دید، که خود نیز بدان باور نداشت، در حالیکه در فرانسه چرخش و تحول اساسی از دیدگاه عقلانیت بسوی دیدگاه مرکزیت تاریخی دیده می شود. به باور آرننت تفاوتی اساسی در درک و برداشت انگلیسی ها (و بدنبال آن آمریکایی ها) و فرانسوی ها (و بدنبال آن در قاره اروپا) از تاریخ موجود است. برای آنگلوساکسونها تاریخ یک دوره پایان یافته است، در حالیکه برای فرانسویان تاریخ همواره از نو روزآمد می شود. اگر ما به آمریکا بنگریم، درخواهیم یافت که تاریخ در کلیت آن یک رویکرد اروپایی و نه آمریکایی است. در آمریکا البته

گسترش و پیشرفت ایالات متحده از زمان انقلاب در مدارس و دانشگاه‌ها آموخته می‌شود، اما بطور کلی در آمریکا توجه کمتری به تاریخ صورت می‌گیرد تا در قاره اروپا. همچنین در تفسیر هانا آرنت، رویدادهای انقلاب آمریکا بعنوان نمونه آرمانی انقلاب هدایت شده توسط فهمیده می‌شود، که همه سنت‌ها را بکناری می‌زند، هنگامی که این سنت‌ها هیچگونه دستورالعملی برای اکنون ندارند. آمریکایی‌ها بمانند رومیان باستان اندوخته‌های تمثیلی را تنها زمانی بکار می‌بندند که سودمندی برای اکنون آنان داشته باشد. در نوشته‌های پدران آمریکا یکرشته از اظهار نظرهایی دیده می‌شود که اعلام می‌کنند: تجربه بهترین راهبر ماست و خرد می‌تواند ما را به لغزش بیندازد. از این واژگان چنین برمی‌آید که چگونه آنان (پدران آمریکا) به امر تازگی آزمایش خود آگاهی داشتند، که برایش در آن زمان هیچ نظریه معتبری وجود نداشت. بنظر آرنت اتفاقا همین کمبود مثالهای تاریخی، انقلابیون آمریکا را بر آن می‌داشت که به خرد خویش بازگردند و مرجعیت خرد انسانی را بپذیرند. و زمانی که او می‌نویسد: البته انقلاب آمریکا با مراجعه به تجربه و نه خردورزی صورت گرفته است، منظور او تجربیات شخصی پدران قانون اساسی آمریکا می‌باشد و ازاینرو خرد عملی آنان را در نظر دارد در برابر خرد نظری پدران انقلاب فرانسه، مفهوم خرد، که آرنت آن را در انقلاب آمریکا دخیل می‌بیند، سه ویژگی و شاخص اساسی دارد. نخست اینکه این خرد در خدمت عمل سیاسی قرار می‌گیرد. دوم آنکه این خرد نتیجه عقل سلیمی است که خود را نماینده حقیقت نمی‌پندارد، بلکه خود را نماینده یک عقیده و رای و نظر می‌داند که ویژگی آن اینست که عقاید (همچنین خردمندانه) دیگری در کنارش قرار دارند. این عقاید بسیارگانی (کثرت) پیش شرط‌های اساسی عمل سیاسی را بازتاب می‌دهند. در اینجا هانا آرنت از جیمز مدیسون یکی از پدران انقلاب و قانون اساسی آمریکا این گفته را می‌آورد که: حزب و فراکسیون (حزبی) در دامان دولت آرا و تفاوت‌های بینشی را بازتاب می‌دهند، زیرا خرد بشری

لغزش پذیر است و انسان البته آزاد است که از خرد خود بهره بگیرد. و سومین ویژگی انقلابیون آمریکا به باور هانا آرنت اینست که خرد انقلابیون آمریکا زیر تاثیر و زیرپرتو شور و احساسات آنان قرار نگرفت: آنان (انقلابیون آمریکا) گویی در جزیره‌ای نشسته بودند، زیر تاثیر هیچ درد و رنجی به لغزش نمی‌افتادند، هیچ تنگدستی و پریشانی آنان را وانمی‌داشت که به همدردی روی بیاورند و خرد خود را بکناری نهند. اگر ما تشریح و استدلال هانا آرنت را دنبال کنیم، شور و شوق او را که خود نیز یک شهروند آمریکایی شده بود درخواهیم یافت. تصویری که هانا آرنت از انقلاب آمریکا به ما ارائه می‌دهد، با تصویری که خود آمریکایی‌ها از تاریخ شان عرضه می‌کنند، همخوانی و هماهنگی دارد، بدین ترتیب که آمریکایی‌ها هیچ چیزی را بطور ارگانیک یا منطقی از گذشته به وام نگرفته‌اند، بلکه همواره نمونه‌ها و مثالهای را از گذشته برگزیده‌اند و آن را بر اساس درونه دستورالعمل آن بکار بسته‌اند: مردان انقلاب (آمریکا) خود را بهیچوجه وابسته به سنت‌ها نمی‌دیدند، آنان به روشنگری خویش می‌بالیدند و هیچگونه پیشداوری نداشتند. و از آنجایی که آنان هنوز نمی‌دانستند این ناوابستگی شان برایشان چه به ارمغان خواهد آورد، فارغ از احساساتگیری و شور و شوقی بودند که اشتیاق و حسرت روزهای خوش گذشته را داشته باشند، که در آغاز سده نوزدهم مدروز بود. آنان توجه خود را به دوران باستان معطوف می‌کردند، نه از آگاهی به سنت، بلکه برعکس، زیرا برای آنان روشن بود که در دوران باستان چیزی کشف خواهند کرد، که سنت نمی‌تواند به آنها بدهد. آنان در جستجوی تجربیات کهن بودند تا الگوها و نمادهای خویش را بیابند و البته آنها را یافتند- برخلاف همه تحسین‌های سخنورانه‌ای که آنان در باره بزرگی و شکوه آتن و یونان باستان می‌سرودند- تنها در جایی که مایکاولی هم بجستجوی آن برخاست و آن را یافت، بودند، یعنی در تاریخ و نهادهای جمهوری روم.

خرد و تاریخ نزد هانا آرنت هیچ پیوند ارگانیکی با یکدیگر ندارند، بلکه بیشتر بصورت متضاد با یکدیگر درنظر گرفته

می‌شوند. نمادهای تصمیم‌گیری‌های خردمندانه و منطقی را به باور آرنت نمی‌توان از آداب و رسوم و سنت‌ها بیرون کشید، بلکه برعکس این تصمیم‌گیری‌ها را باید از زیر تاثیر و نفوذ آداب و رسوم و سنت‌ها برکنار نگاه داشت. اما نه تنها خرد و تاریخ گوهرهای متضادی هستند، بلکه این را می‌توان در باره خرد و حقیقت نیز گفت. نزد آرنت انقلابیون آمریکا میان خرد و حقیقت نیز ستیزه‌ای می‌دیدند، زیرا خرد (برخلاف فهم) عقایدی را بوجود می‌آورد، که برابر تعریف اتفاقا در تضاد با حقیقت قرار دارند. اگرچه این تز آرنت در نگاه نخستین ساده انگارانه بنظر می‌آید، اما او در اینجا به یک نکته مهم می‌رسد. به هرروی یک نگاه به تاریخ انقلاب آمریکا نشان می‌دهد که ادعای آرنت درست است. بنیامین فرانکلین در سیتامبر ۱۷۸۷ در سخنرانی خود زیر عنوان سازش در کنگره آمریکا می‌کوشید تمرکزگرایان و محلی‌گرایان و همچنین لیبرالها و اقتدارگرایان را با یکدیگر آشتی دهد. فرانکلین می‌گوید: من دیرزمانی زیسته‌ام که در شرایط گوناگون و در نتیجه اطلاعات بهتر و یا ژرف‌اندیشی بیشتر این تجربه را بدست بیاورم تا بتوانم آرا و عقاید خود را حتی در باره مهمترین مسایل تغییر دهم، عقایدی که زمانی آنها را درست می‌پنداشتم و اکنون دیگر آنها را درست نمی‌دانم. اکثریت انسانها می‌اندیشند که حق با آنهاست و حقیقت را دریافته‌اند، و هر جا که دیگران نظر دیگری دارند، آن را خطا می‌دانند. استیل؛ یک پروتستان به پاپ می‌گوید: تنها تفاوت‌های کلیساهای ما اینست که کلیسای کاتولیک و کلیسای انگلستان هردو در این یقین بسر می‌برند که کلیسای آنان بی‌لغزش و خطاست. با چنین احساساتی، من موافقت خود را با این قانون اساسی با تمام خطاهای آن اعلام می‌کنم، و اگر لغزشی در این قانون اساسی وجود داشته باشد، با اینحال من لازم می‌دانم، ما یک دولت داشته باشیم. هانا آرنت چنین استدلال می‌کند:

در حالیکه در آمریکا خرد و حقیقت و شور یک مثلث متناسب را تشکیل می‌داد، انقلابیون فرانسه بسمتی متمایل بودند که خرد و حقیقت را با یکدیگر هم معنی و همسان ببندارند و شور

را بعنوان متضاد با هردو آنها بینگارند. این امر پیامدهای قطعی برای عمل سیاسی دربر داشت، زیرا انقلابیون فرانسه عقیده داشتند: که خرد نه تنها مزاحم روند حرکت شور می‌باشد، بلکه حتی مزاح عملکرد همدردی نیز هست. خرد انسان را خودخواه می‌کند، و جلو همدردی با بیچارگان را می‌گیرد. اینچنین بنظر آرنت شورش علیه خرد در واقع نه ما رمانتیسم و محافظه کاری مخالف با انقلاب فرانسه شکل می‌گیرد، بلکه این شورش علیه خرد با خود انقلابیون فرانسه آغاز می‌شود. با این تاکید قوی روی شور و شوق که بنظر آرنت معنایی برابر ناخردمندی فرانسوی‌ها می‌دهد، او شالوده‌تر معروف خود را مبنی بر اینکه انقلاب فرانسه با وجود روشننگری پیش از آن یک پروژه غیر عقلانی بود، فرموله می‌کند.

در پشت انتقاد هانا آرنت به انقلاب فرانسه، انتقاد او به تفسیرهای تجربه این انقلاب توسط ایده آلیسم آلمانی نهفته است. هگل حدس کانت را که تاریخی بگونه‌ای عقلانی پیش رفته است، بصورت یک دستگاه فلسفی درآورد که برابر ان اگر انسان تاریخ را بدقت بخواند، قانونمندی‌های آن را درخواهد یافت. هگل ستیزه‌ظاهری خرد و تاریخ را از میان برمی‌دارد و آنها را با سنتزی بهم گره می‌زند: برابر این نظر سنت خردمندانه است و خرد با تاریخ مشروط می‌شود. در نتیجه تاریخ یک روند دیالکتیکی روبه جلو و روبه پیشرفت است. در واقع این تصویر و تصور از پنداشت انقلاب فرانسه در آگاهی نسبت به آن تاثیر بسزایی داشته است. ردیکالیزه تر شدن تدریجی انقلابیون، از بین بردن گام به گام اشرافیت و پادشاهی موروثی، تغییر جهت دادن این انقلاب به یک دیکتاتوری نظامی و در پایان سقوط ناپلیون، بعنوان روندهایی رخ می‌نمایند، که پیشرفت و پسرفت در آن بگونه‌ای متناوب بدنبال هم می‌آیند و در پایان یک تکامل تاریخی جدیدی براه می‌اندازند. بدین ترتیب می‌توان فهمید که تاثیر انقلاب فرانسه بر اندیشه هگل بمراتب نیرومندتر از تاثیر انقلاب آمریکا بود، که هگل آن را تنها یک تغییر موقعیت می‌دانست: مستعمراتی (آمریکا) که خود را از سرزمین مادر (انگلستان) و پادشاهی آن

جدا می‌کرد، تا یک جمهوری مستقل بنیان بگذارد، که همانقدر ایستا بود که پیش از آن سرزمین مادری و مستعمرات آن. آرنت بر این باور بود که زاده شدن مفهوم مدرن تاریخی در فلسفه هگلی نتیجه زیانبار انقلاب فرانسه بود. خطرناکترین بخش این فلسفه بنظر آرنت اختراع خرد تاریخی است. این اختراع بگونه‌ای بلاواسطه به عملگرایان عرصه سیاست منتقل شد، زیرا آنان در درک خود خویشتن را بعنوان مجریان تاریخ و کارگزاران ضرورت می‌شناختند. نتیجه این بود که آرمان آزادی در اندیشه انقلابی گم گشت و بجای آن مقوله ضرورت نشست. بدتر از آن بویژه این بود که ایده ضرورت تاریخی بعنوان توجیهی برای ترور به حساب می‌آمد و با این برهان خود را حقدار جلوه می‌داد که جنایتهای ویژه‌ای که علیه انقلاب انجام می‌شوند، می‌بایستی از سوی خود تاریخ شناخته و مورد مبارزه قرار بگیرند، حتی اگر هیچ جنایتکاری وجود نداشته باشد، که آن جنایتها را انجام داده باشد. بنظر آرنت این تاکتیک برای نخستین بار در انقلاب روسیه بطور کامل اجرا شد، زیرا در انقلاب فرانسه بیشک هنوز آن زبردستی ایدئولوژیک انقلاب اکبر بوجد نیامده بود که دشمن عینی را شناسایی کند. عمل به آن تاکتیک اما کهن تر از مفهوم آن بود و در همان انقلاب فرانسه سنگ بنای آن گذارده شده بود. آرنت برهان می‌آورد، که حکومت ترور و وحشت روبسپیر به یک دشمن فرضی و واقعی و مخفی و به یک جنایت فرضی و واقعی گره می‌خورد و اینکه تلاش می‌شد نقاب از چهره خیانتکاران مخفی بدرند، اما نه اینکه نقاب خیانتکاران را به مردم نشان دهند تا یقین یابند که در این بالماسکه خونین جنبش‌های دیالکتیکی همه نقش‌ها وجود دارند.

این برهان با توجه به طبیعت و دامنه‌ای که حکومت ترور و وحشت سرانجام بدان رسید، لرزان و سست بنظر می‌آید، زیرا هانا آرنت با همین مکانیسم در کتاب سرشت و سرچشمه فرمانروایی تمامیت خواه اصل سیادت تمامیت خواهانه را بوسیله ترور تشریح می‌کند و توضیح می‌دهد و در اینجا تفسیر آرنت بگونه‌ای طنزآمیز دقیقاً همان تفسیر هگلی است: یعنی

اینکه حکومت ترور نتیجه ضروری تاش بیهوده‌ای است که می‌کوشد جهان را بر اساس اصول انتزاعی بسازد. همه اینهایی که من تاکنون برشمردم، هنوز بگونه‌ای کامل و ورشن بیزاری تک هنجارانه آرنت را نسبت به انقلاب فرانسه و تحسین ساده انگارانه و یکجانبه او را نسبت به انقلاب آمریکا توضیح نمی‌دهد. برای اینکه این مساله را بهتر بفهمیم، می‌بایستی تاریخ فرانسه و آمریکا را پس از انقلابهایشان دقیقتر زیر ذره بین قرار دهیم، یعنی پیدایش کشور-ملت‌ها در قاره اروپا و بنیان گذاری نخستین دولت مدرن که به یک ملت و قوم ویژه متکی نبود یعنی آمریکا را در نظر بگیریم. در این رابطه من می‌خواهم نخست تصویری از تفسیر آرنت از فلسفه هگل را پیش کشم، زیرا تفسیرهای آرنت از انقلاب فرانسه بدون شناخت انتقاد بنیادی او به فلسفه تاریخ هگل فهم ناپذیر می‌نماید.

انتقاد هانا آرنت به فلسفه تاریخ هگل سه وجه اصلی این فلسفه را نشانه می‌گیرد، که با یکدیگر در پیوند تنگاتنگ قرار دارند: اندیشه روند حرکت تاریخ، ایده تاریخ جهانی و دیالکتیک آزادی و ضرورت. انتقاد آرنت به اندیشه حرکت تاریخ بصورت یک روند که در مرکز آن نقد ترتیب و دسته بندی رویدادهای تک به تک در جریان تاریخی قرار دارد، اینست که در درک جریان تاریخی، اهمیت رویدادهای تک به تک نفی می‌شوند و من پیشتر به آن اشاره کردم. ایده تاریخ جهانی را آرنت در اصل در عملکرد انقلابیون و نه در مشاهده مشاهده گران و تحلیلگران آن انقلابها می‌بیند. این تلاش در امر سیاست جهانی ناگزیر شکست خواهد خورد زمانی که مشخص گشت، نه جمهوری، بلکه بهرروی در اروپا، کشور-ملت‌ها تنها دستاورد بازگشت ناپذیر انقلاب بود. اگر ایده سیاست جهانی نیز اجرا ناپذیر می‌باشد، پس فلسفه نیز در خطای باور به یک حقیقت جهانشمول تاریخی بسر می‌برد، در حالیکه در تاریخ موضوع یک قلمرو ویژه در میان است که بوسیله روابط متقابل انسانها شکل می‌گیرد و از اینرو بطور قطع نسبی است. بنظر هانا آرنت هگل بگونه‌ای ترازیک این امر را

نادیده می‌گیرد که ایده حقیقت تاریخی یک تناقض در خود و یک ایده نقص دار است. از این دیدگاه، هر تلاشی که بخواهد از تاریخ یک حقیقت جهانشمول را بیرون بکشد و نتیجه بگیرد، نه تنها خطاست، بلکه حتی فاجعه آمیز می‌باشد. اتفاقاً این واقعیت که تاریخنگاری همواره بگونه‌ای ملی نوشته می‌شود، را می‌توان کمتر بعنوان نشانه‌ای برای ایدئولوژی ملی، بلکه بیشتر بعنوان خاطره جمعی یک ملت در نظر گرفت که امر وجود چندین ملت در جهان را در خود مستتر دارد و برای هر ملتی حقیقت تاریخی ویژه منطقه خود را می‌پذیرد. زیرا انسانها بعنوان شهروندان می‌توانند نظرات متفاوتی داشته باشند، اما انسانها بعنوان اعضای یک ملت افق حقیقتشان البته بوسیله تاریخ و تجربه ملی خود محدود می‌شود.

یکسان انگاری آزادی و ضرورت نزد هگل، بنظر آرنست شاید دهشتناکترین و تحمل ناپذیرترین تناقض (پارادکس) در همه اندیشه‌های دوران مدرن است. با این یکسان انگاری، هگل بزرگترین بخت مدرنیته یعنی آشتی میان نظر و عمل را می‌سوزاند. دوران جدید، و پیش از همه با انقلابهای تکان دهنده آن، همواره این امید را در دلها زنده می‌کرد، که ستیزه میان اندیشمندان و عملگران پایان یابد، و در واژگان توکویل که یک جهان نو دانش سیاسی نو را بوجود می‌آورد (فرموله می‌شود). این واقعیت که این امید برآورده نشد، (نتیجه) فلسفه تاریخ سده نوزدهم است و (این) فلسفه آشکارا به ما نیرو و سرسختی فوق العاده سنت‌های اندیشگی ما را می‌نمایاند، که اگرچه همه وارونه کردن‌ها و ارزیابی‌های دوباره ارزشها را تاب آورده است، که بوسیله آن (اندیشه‌های) سده نوزدهم اینگونه نومیدانه می‌کوشیدند به آن نقب بزنند و آن را ویران کنند.

آن چیزی که در اینجا بنظر آرنست شکست می‌خورد، تلاشی بود که برای از میان برداشتن ستیزه فلسفه و سیاست صورت می‌گرفت، که از زمان دادگاه سقراط تاریخ غرب را شکل می‌دهد. اگر این تلاش برای سنتزگیری میان فلسفه و سیاست پیروز می‌گشت، دو امکان را در جلو ما می‌گشود. از یکسو انتقال اصول معتبر فلسفی بود که از زمان افلاتون به عرصه

سیاست وارد گشتند و بدین ترتیب سیاست و تاریخ نشستگاه حقیقت می‌گشتند. خطر موجود در این میان ابزاری شدن تاریخ براب ایدئولوژی‌های سیاسی بود که به تجزیه سیاست بوسیله اندیشه‌های ایدئولوژیک می‌انجامید. بنظر آرنست یک از راه‌هایی که مدرنیته بدان انجامیده است، گونه فرمانروایی تمامیت خواه می‌باشد. در اینجا انقلابها ثابت کرده‌اند، که این نظریه بگونه‌ای تراژیک درست است و این اثبات نظری در آنجایی خود را با شدت و حدت بیشتری نمایان می‌کند، که برخی می‌خواستند به تاریخ، که با میانجیگری مارکس بعنوان تداوم ایده ضرورت تاریخی و پیروی از قوانین فرضی دست یازند. اما یک امکان دیگر برای سنتزگیری از سیاست و فلسفه اینست که بسیارگانی (کثرت) اساسی موجود در سیاست را به اندیشه تعمیم دهیم؛ در اینجا ما به دیالکتیک سقراطی می‌رسیم، که نه تنها به یک حقیقت جهانشمول و عمومی نمی‌رسد، بلکه در روند بازتاب‌های جاودانی اندیشه به حقیقت‌های عرصه‌ای و منطقه‌ای بسیار دست پیدا می‌کند. این گزینه دوم بنظر هانا آرنست توانمندی مثبت مدرنیته است. اگرچه جستجو برای حقیقت در سیاست به اختراع ایدئولوژی‌ها انجامید، که رژیم‌های تمامیت خواه سده بیستم را بوجود آوردند، اما امکان آغازی دوباره در سیاست بهمان اندازه موجود است، که امکان ویرانی فضای سیاسی بوسیله نازیسم و فاشیسم و استالینیسم موجود بود. این آغاز دوباره البته تنها در صورتی ممکن است، که ما فلسفه تاریخ هگل را بکناری بگذاریم، و خود را از این اندیشه جدا کنیم که در انقلاب فرانسه یک طرح تاریخی جهانی را کشف می‌کرد و واژگان توکویل را بیاد آوریم که برای فهم سیاست در بیشتر موارد و البته نه همیشه یک مدل سیاسی وجود ندارد: توکویل در کتاب دموکراسی در آمریکا چنین می‌گوید: چشم انداز من از دورانی به دورانی دیگر و تا گذشته دور می‌رسد. اما من هیچ شباهتی به آنچه در جلو چشمانم می‌گذرد، نمی‌بینم؛ گذشته نور خود را دیگر بر آینده نمی‌تاباند و روح بشر بسوی تاریکی می‌گراید.

کمبود بازتاب‌های فلسفی در سنت گفتاری و نوشتاری آمریکا و

در نتیجه کمبود شکلگیری مفاهیم آن در این کشور، بزرگترین نقص آمریکا و انقلاب آن بنظر آرنت می باشد. این نقص در بیزاری آمریکایی ها نسبت به اندیشه مفهومی می باشد که نتیجه آن این بود که تفسیر تاریخ آمریکا بوسیله توکویل انجام گرفت که زیر تاثیر مفاهیم و نظریه های (اروپایی) قرار داشت که سرچشمه تجربی آنها را در یکسری روابط تاریخی دیگری باید یافت. تا سرانجام که در سده کنونی (سده بیستم) هیچ سرزمین دیگری (بغیر از آمریکا) خود را تا به این اندازه زیر نفوذ هر مد بی معنایی قرار نداده است و نه از قبیل (نظریه) انحطاط غرب، اما البته از نظر زوال ساختارهای سیاسی و اجتماعی اروپا پس از جنگ اول جهانی در نظر باید گرفت. مبالغه بیش از حد ویژه (آمریکایی ها) و تحریف شبه دانشهای بی معنا، بویژه در جامعه شناسی و روانشناسی که در دهه های گذشته خود را در این سرزمین گسترانیده اند، را می بایستی به این واقعیت برگرداند، که این نظریه ها با انتقال از این سوی اقیانوس اطلس به دیگر سوی آن، دیگر حتی زمینه ضعیف واقعی خود را نیز از دست می دهند، که زمانی دارای آن بودند و سپس این (نظریه ها) به نابودی عقل سلیم انجامیده اند. از سوی دیگر شاید این تاثیرپذیری غریب این سرزمین (آمریکا) از ایده های مبالغه آمیز و نظریه های عجیب و غریب، اثبات این نکته باشد که روح انسانی، اگر بخواهد کارکرد درستی داشته باشد، به مفاهیم نیاز دارد؛ و در زمان های دشواری و تنگدستی (روحي) حتی بال های اهریمن را نیز می خورد.

یکی از دیرپاترین خدمات آرنت به اندیشه سیاسی را می توان در تأملاتش درباره داوری (judgment) یافت که واپسین سال های حیاتش را دربر می گرفت. نظریه ناتمام آرنت درباره داوری، به همراه نظریه عمل، میراث محوری او برای اندیشه سیاسی قرن بیستم را نشان می دهد. می بایست برخی جنبه های کلیدی نظریه داوری وی را واکاوی کنیم، سپس

جایگاه آن را در ساختمان کلی نظریه سیاست آرنت بررسی خواهیم کرد.^{۳۶}

به علاوه، آرنت اظهار می کند که تفکرورزی، در مقام تحقق بخشیدن به تفاوت مفروض در آگاهی، حق ویژه تعداد اندکی نیست بلکه استعدادی همواره حاضر در همه افراد است؛ به همین سان، ناتوانی در تفکر ورزیدن معادل با شکست عده کثیری که فاقد قدرت مغزی اند نیست، بلکه امکانی همواره حاضر برای همگان است. به هر حال، برای آنان که مشغول تفکرورزی اند، وجدان در مقام یک فراورده فرعی گریزناپذیر بروز می کند. وجدان، به مثابه اثر جانبی تفکرورزی، همتای خود را در داوری، در مقام فراورده فرعی آزادسازی فعالیت تفکر، دارد. اگر وجدان نشانگر آزمایشی درونی است که با آن اعمال خود را می سنجیم، داوری نشانگر مظهر بیرونی توانایی ما برای تفکرورزی انتقادی است. هر دو استعداد با پرسش درست و نادرست مرتبط است، اما در حالی که وجدان توجه را به خود جلب می کند، داوری توجه را بسوی جهان می برد. از این جنبه، داوری آنچه را آرنت وزش نسیم فکر در حوزه نمود می خواند، ممکن می سازد.

بی شک، این ارتباط تفکرورزی و داوری به نظر می رسد تنها در دقایق اضطراری به کار می آید، در آن لحظات استثنایی که افراد در مواجهه با فروپاشی معیارهای سنتی باید با معیارهای جدید کنار آیند و طبق ارزش های مستقل خود داوری کنند. با این حال، یک نگاه دوم، و استادانه تر، به داوری وجود دارد که آن را به لحظات بحران محدود نمی کند، بلکه آن را با استعداد تفکرورزی نماینده وار (to think representatively)، یعنی [تفکرورزی] از نظرگاه هر کس دیگر، یکسان می داند. آرنت، با وام گیری از اصطلاح به کار رفته شده از سوی کانت در نقد سوم خود برای توصیف داوری زیبایی شناختی (aesthetic judgement)، این استعداد تفکرورزی نماینده وار را یک

۳۶. مطلب حاضر بخشی از مدخل Hannah Arendt در دانشنامه فلسفی استنفورد است. نویسنده مدخل، مائوریتزیو پاسرین دانترو (Maurizio

Passerin d'entreves)، یک آرنت شناس برجسته است که کتابی نیز با عنوان فلسفه سیاسی هانا آرنت (Political Philosophy of Hannah

Arendt) دارد. متن کامل مقاله دانترو در دانشنامه فلسفی استنفورد را در واقع می توان خلاصه ای از کتاب او درباره آرنت دانست. نکته بااهمیت درباره نگاه دانترو به هانا آرنت این است که دانترو، برخلاف میل خود آرنت، وی را یک فیلسوف سیاسی می داند.

ذهنیت گسترش یافته (enlarged mentality) می خواند. اکنون توجه مان را به سوی این اثر بر می گردانیم، چرا که آرنست نظریه داورى سیاسى خود را بیشتر بر فلسفه زیبایى شناختى کانت بنا کرد تا بر فلسفه اخلاقى او.

این در نگاه اول، ممکن است انتخابى گیج کننده به نظر برسد، زیرا خود کانت فلسفه اخلاقى و سیاسى خود را بر خردِ عملى (practical reason) بنیان نهاد نه بر استعدادهاى زیبایى شناختى ما [انسان ها]. با این وجود، آرنست باور داشت که نقد قوه حکم (the Critique of Judgement) دربردارنده فلسفه سیاسى نانوشته کانت بود، و بخش اول آن، نقد داورى زیبایى شناختى"، ثمربخش ترین بنیان برای بنا نهادن نظریه اى درباره داورى سیاسى بود، زیرا از نقطه نظر مشاهده گر داورى کننده (the judging spectator) [داورى زیبایى شناختى] با جهان نمودها سر و کار داشت و استعداد ذوق (taste) را، در مقام استعداد سوژه هاى عینى و تجسم یافته، نقطه آغاز خود قرار مى داد.

نزد آرنست، استعداد داورى یک توانایى صریحاً سیاسى است، تا حدى که افراد را قادر مى سازد جهت خود را در قلمرو عمومى بیابند و پدیده هاى را که در آن مکتشف مى شوند از نظرگاهى نسبتاً عینى و بی طرفانه داورى کنند. وی اعتبار کانت را ناشى از انحلال این تعصب مى داند که داورى هاى ذوق، به این علت که فرضاً تنها به مسائل زیبایى شناختى مى پردازند، تماماً خارج از قلمرو سیاسى قرار دارند. در حقیقت، آرنست بر این باور است که با پیوند دادن ذوق به حالت گسترده تر تفکرورزى که کانت آن را ذهنیت گسترش یافته مى خواند، راه برای باز-سنجى داورى به مثابه یک توانایى سیاسى ویژه، یا به عبارتى، به مثابه توانایى تفکرورزى از جایگاه هرکس دیگر باز شد. تنها در نقد قوه حکم کانت مى توان درکى از داورى به عنوان توانایى رویارویى با امور خاص در خاص بودگى خودشان، یا به عبارت دیگر، بدون رده بندى آن ها تحت یک امر جهان شمول از پیش تعیین شده، به دست آورد و در عین حال درون امر خاص به دنبال امر جهان شمول

بود. کانت این تمایز را همانند تمایز میان داورى هاى جزمى و داورى هاى بازتابى فرمول بندى کرد.

برای کانت، داورى به طور کلی عبارتست از استعداد تفکرورزى درباره امر خاص چنان که تحت امر جهان شمول قرار دارد. اگر امر (قاعده، اصل، یا قانون) جهان شمول معین باشد، آن گاه داورى اى که امر خاص را تحت امر جهان شمول رده بندى کند، جزمى است. با این حال، اگر تنها امر خاص معین باشد و امر جهان شمول باید به خاطر آن یافت شود، آن گاه داورى بازتابى است. نزد کانت، داورى هاى جزمى، شناختى و داورى هاى بازتابى، غیرشناختى بودند. داورى بازتابى به مثابه توانایى فراروى از امر خاص به امر جهان شمول، بدون وساطت مفاهیم جزمى مفروض از پیش داده شده، فهم مى شود؛ این [نوع داورى] بیشتر به معنای استدلال ورزى درباره امور خاص در رابطه شان با امر جهان شمول است تا استدلال ورزى درباره امور جهان شمول در رابطه شان با امر خاص. در مورد داورى زیبایى شناختى این بدان معناست که من قادرم محمول جهان شمول زیبایى (the universal predicate of beauty) را صرفاً از طریق تجربه یک ابژه خاص که نمونه این زیبایى است، بفهمم و به کار بندم. بنابراین، به محض رویارویى با یک گل، یک چشم انداز بی همتا، یا یک نقاشى خاص، مى توانم بگویم که این مثالى از زیبایى است، و از اعتبار مثالى (exemplary validity) برخوردار است.

نزد آرنست، این تصور درباره اعتبار مثالى محدود به ابژه هاى زیبایى شناختى یا افرادی که نمونه فضائل خاصى هستند، نمى شود. بلکه، وی مى خواهد این تصور را تا وقایعى در گذشته که حامل معنایى وراى نمود صرف خود هستند بسط دهد، یعنى تا وقایعى که مى توان آن ها را به مثابه مثالى برای آن وقایعى که پس از آن ها مى آیند، در نظر گرفت. اینجاست که داورى زیبایى شناختى با داورى واپس نگرا نه تاریخ نگار درهم مى آمیزد. انقلاب هاى آمریکا و فرانسه، کمون پاریس، شوراهای روسیه، شوراهای انقلابى آلمان ۱۹-۱۹۱۸، قیام ۱۹۵۶ مجارستان- همه این وقایع نوعی، اعتبارى مثالى دارند

که به آن ها معنا و اهمیتی جهان شمول می بخشد، با این حال هنوز خاص بودگی و بی همتایی خود را از دست نداده اند. در نتیجه، تاریخ نگار یا مشاهده گر داورى کننده، با پیوستن به این وقایع به شکل خاص آن ها، قادر است بر مفهوم جهان شمول شان را روشنایی افکند و بدین وسیله آن ها را به مثابه "مثال هایی" برای آیندگان حفظ کند.

نزد آرنت، مشاهده گران اند که مزیت داورى بی طرفانه و غیر منفعت طلبانه را دارند، و در انجام این کار آن ها دو استعداد حیاتی را به کار می برند، تخیل (imagination) و درک مشترک (common sense). تخیل عبارتست از استعداد بازنمایی آنچه که پیشتر به احساس فرد درآمده است، در ذهن خود. از طریق تخیل، می توان ابژه هایی را که دیگر حاضر نیستند، بازنمایی کرد و بنابراین فاصله لازم برای یک داورى بی طرفانه را فراهم کرد. هرگاه این فاصله گیری رخ داده، فرد در جایگاهی قرار گرفته است که از نظرگاه های گوناگون درباره این بازنمایی ها تأمل ورزد، و بدین وسیله به داورى ای پیرامون ارزش خاص یک ابژه دست یابد.

استعداد دیگری که مشاهده گران باید به آن چنگ زنند، درک مشترک یا عقل سلیم (sensus communis) است، چرا که بدون آن نمی توانند داورى هایشان را به اشتراک گذارند یا بر صفات یگانه فردی چیره شوند. کانت بر این باور بود برای اینکه داورى های ما معتبر باشند، باید از شرایط خصوصی یا تک-ذهنی (subjective) خود به نفع شرایط عمومی و بین الازدھانی (intersubjective) فرا رویم، و ما با توسل به درک جماعتی (community sense) خود، عقل سلیم خود، قادر به این کار هستیم.

در نتیجه معیار داورى، ارتباط پذیری (communicability) است، و مقیاس تصمیم گیری درباره اینکه آیا داورى های ما حقیقتاً ارتباط پذیر هستند یا نه این است که ببینیم آیا آن ها در عقل سلیم دیگران جای می گیرند یا خیر. آرنت اشاره می کند که تأکید بر ارتباط پذیری داورى های ذوق، و تصور همبسته یک ذهنیت گسترش یافته، به سادگی با ایده کانت

درباره بشریتی واحد که در صلحی پایدار زیست می کند، در ارتباط است. آرنت مدعی است که "به سبب این ایده حاضر در هر فرد انسانی درباره بشریت است که انسان ها بشوند، و می توانند تا جایی که این ایده نه تنها برای داورى هایشان بلکه برای عمل هایشان بدل به اصل شود، متمدن یا انسانی خطاب شوند. در این نقطه است که عمل ورز و مشاهده گر متحد می شوند؛ قاعده عمل ورز و قاعده و معیاری که مشاهده گر با آن نمایش جهان را داورى می کند، یکی می شود (LKPP، ۷۵). آرنت در تأملات خود درباره نقد سوم کانت، پیوندهای میان نظرگاه عمل ورز و نظرگاه مشاهده گر را بازشناسی می کند. آرنت در مقاله بحران در فرهنگ و حقیقت و سیاست یک الگوی داورى ارائه کرد که بسیار سیاسی تر از آن است که تاکنون ارائه شد. در واقع وی در این مقالات داورى را به مثابه استعداد تواناسازی عمل ورزان سیاسی برای تصمیم گیری درمورد اینکه کدام یک از جریان های عمل را در قلمرو عمومی بر عهده گیرند، چه نوع اهدافی مناسب ترین اند یا ارزش دنبال کردن دارند، و همینطور به خاطر اعمال گذشته یا به خاطر پیامدهای تصمیمات پیشین چه کسی را مقصر بدانند یا ستایش کنند، در نظر می گیرد. در این الگو، به داورى در مقام یک توانایی صریحاً سیاسی نگاه می شود، یعنی در مقام توانایی دیدن امور نه تنها از نقطه نظر خود، بلکه از نظرگاه همه آن هایی که حاضر هستند، و در مقام یکی از توانایی های بنیادین انسان به مثابه یک موجودیت سیاسی تاحدی که وی را قادر می سازد که جهت خود را در قلمرو عمومی، در جهان مشترک، بیابد (BPF، ۲۲۱). آرنت اظهار می کند که یونانیان این توانایی [برای داورى] را پرونسیس (phronesis)، یا بینش، نام می نهادند، و آن را فضیلت یا امتیاز اصلی دولتمرد در تمایز با خردمندی فیلسوف می دانستند. تفاوت میان این بینش داورى کننده با اندیشه تأمل ورزانه این است که اولی ریشه در آن چیزی دارد که ما معمولاً به آن درک مشترک می گوئیم، چیزی که اندیشه تأمل ورزانه دائماً از آن فرا می رود. درک مشترک ... ماهیت جهان را چنان که گویی جهانی

مشترک است، برای ما مکشوف می سازد؛ ما این امر را که حس های پنج گانه شدیداً شخصی و ذهنی مان و داده های حسی آن ها می توانند خود را با جهان غیرذهنی و عینی که ما در اشتراک داریم و با دیگران در آن سهیم هستیم، تنظیم کنند، مدیون درک مشترک هستیم. داوری، اگر نگوئیم مهمترین، یکی از مهمترین فعالیت هایی است که در آن به اشتراک گذاری جهان با دیگران متحقق می شود (BPF, ۲۲۱). به علاوه، آرنت در شرح خصلت غیر قهرآمیز داوری، این واقعیت که داوری تنها می تواند توافق دیگران را جلب، و نه تحمیل کند، اظهار می کند که این جلب یا متقاعدسازی به شدت متناظر است با آنچه یونانیان پایتین (pheithein) می خوانند، سخن اقناعی و ترغیب کننده ای که آنان آن را شکل نوعاً سیاسیِ مردمانی که با یکدیگر سخن می گویند، می دانستند (BPF, ۲۲۲). برخی صاحب نظران مدعی اند که تناقضی در کاربرد آرنت از مفهوم ارسطویی پرونیسیس در کنار ایده کانتی ذهنیت گسترش یافته وجود دارد، زیرا مفروض است که این دو در جهت های مخالف در حرکت اند، اولی به سمت نظر انداختن به امر خاص، و دومی به سوی جهان شمولی و بی طرفی. با این حال، این تناقض بیشتر ظاهری است تا حقیقی، چرا که نظریه داوری زیبایی شناختی کانت نظریه ای درباره داوری بازتابی، یا به عبارتی، درباره آن دسته از داوری هایی است که در آن ها امر جهان شمول معین نیست بلکه باید از درون امر خاص استنتاج شود. از این لحاظ، نظریه داوری زیبایی شناختی که آرنت به آن توسل می کند، وابستگی نزدیکی با مفهوم ارسطویی پرونیسیس دارد: هر دو به داوری امور خاص در مقام امور خاص می پردازند، نه با طبقه بندی آن ها تحت قواعد جهان شمول. اگر قرار باشد تمایزی قائل شویم، باید بیشتر با شیوه اثبات اعتبار (the mode of asserting validity) مرتبط باشد: نزد ارسطو، پرونیسیس امتیاز معدودی از افراد باتجربه (پرونیمی - the phronimoi) است که در طول زمان، خود را در امور عملی، خردمند نشان داده اند؛ تنها معیار اعتبار، تجربه آن ها و سابقه پیشین شان در

اعمال داوری کننده است. از سوی دیگر، در مورد داوری ذوق، افراد باید به داوری ها و ایده های دیگران رجوع کنند، و بدین ترتیب اعتبار داوری هایشان مبتنی است بر موافقت استخراج شده از جماعتی از سوژه ها با وضعیت متفاوت. نزد آرنت، اعتبار داوری سیاسی به توانایی ما برای تفکرورزی نماینده وار وابسته است، یعنی [تفکر ورزی] از نگاه هر کس دیگر، به گونه ای که قادر باشیم جهان را از چشم اندازهای متفاوتی بنگریم. به علاوه، این توانایی صرفاً ممکن است در یک میدان عمومی که افراد در آن فرصت دارند عقایدشان را درباره موضوعاتی خاص مبادله کنند و ببینند آیا با ایده های دیگران هماهنگ اند یا خیر، ظهور کند. از این لحاظ، فرایند تکوین عقیده هرگز فعالیتی منزویانه نیست، بلکه نیازمند برخوردی اصیل با عقاید متفاوت است به گونه ای که امکان آزمایش یک موضوع خاص از هر نقطه نظر احتمالی وجود داشته باشد تا، آن طور که آرنت می نویسد، "نور سرشار نظرورزی بشری آن را در بر بگیرد و روشن کند (BPF, ۲۴۲). مناظره و مباحثه، و استعداد گسترش چشم انداز خود، حقیقتاً برای تکوین عقیده حیاتی اند تا حدی که می توانند ادعای چیزی بیش از اعتبار ذهنی داشته باشند؛ ممکن است افراد عقایدی شخصی درباره بسیاری از موضوعات اتخاذ کنند، اما می توانند صرفاً با گسترش نظرگاه خود برای دربرگرفتن نظرات دیگران، عقایدی نماینده وار ارائه دهند. چنان چه آرنت می گوید: اندیشه سیاسی نماینده وار است. من یک عقیده را با نظر انداختن به یک موضوع مفروض از نظرگاه های متفاوت، با حاضر کردن نقطه نظرهای آن هایی غایب اند در ذهن خودم، شکل می دهم؛ به عبارت دیگر، من آن ها را بازنمایی می کنم... هرچه نظرگاه های مردم بیشتری را به هنگام سنجش یک موضوع مفروض، در ذهن خود حاضر کنم، و هرچه بهتر تصور کنم که اگر جای آن ها بودم چگونه احساس و فکر می کردم، استعداد من برای تفکرورزی نماینده وار قوی تر و نتیجه گیری های نهایی من، عقیده من، معتبرتر خواهد بود (BPF, ۲۴۱).

در واقع، عقاید هیچ گاه بدیهی نیستند. در موضوعات مرتبط با عقیده، نه در موضوعات مربوط به حقیقت، تفکرورزی ما حقیقتاً سیار است، و گویا از طریق همه نگاه های متضاد، از جایی به جایی دیگر، از بخشی از جهان به بخشی دیگر در جریان است، تا اینکه نهایتاً از این امور خاص به عمومیتی بی طرفانه فرا رود (BPF, ۲۴۲). از این جهت، فرد هیچ گاه در حین شکل دهی به یک عقیده تنها نیست؛ همانطور که آرنت اشاره می کند، اگر من از هر انجمنی دوری گزینم یا تماماً در حین تکوین یک عقیده انزوا بجویم، به همین سادگی با خودم در تک افتادگی اندیشه فلسفی تنها نیستم؛ من در این دنیای وابستگی متقابل جهان شمول باقی می مانم، جایی که می توانم خودم را به نماینده هر کس دیگری بدل کنم (BPF, ۲۴۲).

خصلت نماینده وار داوری و عقیده دلالت های مهمی برای مسئله اعتبار داشته است. آرنت همواره تأکید داشت که تکوین عقاید معتبر نیازمند یک فضای عمومی است که در آن افراد بتوانند دیدگاه های خود را از طریق فرایند مباحثه و روشنگری دوجانبه آزمون و بالایش کنند. به هر حال، وی به شدت با این ایده که عقاید را باید با معیار حقیقت سنجید، یا اینکه مباحثه باید بر اساس معیارهای علمی دقیق اعتبار پیش برده شود، مخالف بود. در نگاه وی، حقیقت متعلق به قلمرو شناخت، قلمرو منطق، ریاضیات و علوم دقیقه است، و همواره عنصری از اجبار را با خود به همراه دارد، از این رو مانع مباحثه می شود و باید از سوی هر فردی که دارای استعدادهای عقلی است، پذیرفته شود. در مقایسه با تکرر عقاید، حقیقت خصلتی مستبدانه دارد: [حقیقت] توافق جهان شمول را تحمیل می کند، برای ذهن آزادی حرکت اندکی باقی می گذارد، گوناگونی دیدگاه ها را نابود می کند و غنای گفتار بشری را کاهش می دهد. از این جنبه، حقیقت ضد سیاسی است، زیرا با انهدام مباحثه و گوناگونی، اصول حیات سیاسی را منهدم می کند. چنان چه آرنت می نویسد، مشکل این است که حقیقت واقعیتمند، مانند همه حقایق دیگر، قاطعانه ادعای تأیید شدن دارد و راه مباحثه را مسدود می کند، در حالی که

مباحثه تشکیل دهنده ماهیت حیات سیاسی است. شیوه های اندیشه و ارتباط که با حقیقت رابطه دارند، اگر از چشم انداز سیاسی به آن نگاه شود، ضرورتاً سلطه جو هستند؛ آن ها عقاید مردم دیگر را به حساب نمی آورند، و به حساب آوردن این ها عیار هر تفکرورزی صریحاً سیاسی است (BPF, ۲۴۱).

دفاع آرنت از عقیده نه تنها تحت تأثیر این باور وی قرار دارد که حقیقت جایی برای مباحثه یا اختلاف نظر، یا برای به رسمیت شناختن تفاوت باقی نمی گذارد، بلکه تحت تأثیر این اعتقاد اوست که استعدادهای استدلال ما فقط در یک بستر مکالمه ای شکوفا می شود. او به این بیان کانت ارجاع می دهد که قدرت بیرونی ای که انسان را از آزادی اطلاع رسانی (freedom of communication) عمومی اندیشه اش محروم کند، به همین سان وی را از آزادی تفکرورزی محروم می کند، و بر این امر تأکید می کند که نزد کانت، تنها پشتوانه صحت تفکرورزی ما این است که ما چنان فکر کنیم که در اجتماع با دیگرانی قرار داریم که ما اندیشه هایمان را به آن ها منتقل می کنیم، همانطور که آن ها اندیشه هایشان را به ما (BPF, ۲۳۴-۵). وی همچنین این بیان مدیسون را نقل می کند که خرد انسان، مانند خود انسان، هنگامی که تنها بماند ترسو و محتاط است، و به نسبت تعداد افرادی که با آن ها همراه است، ثبات و اعتماد کسب می کند (BPF, ۲۳۴).

اکنون باید مراقب باشیم این دیدگاه را که حقیقت هیچ نقش مشروعی در سیاست یا در حوزه امور انسانی ندارد، به آرنت نسبت ندهیم. در واقع وی مدعی است که همه حقایق - نه تنها شکل های گوناگون حقیقت عقلانی (the rational truth)، بلکه حقیقت واقعیتمند (the factual truth) - در شیوه اثبات اعتبارشان با عقیده در تضادند (BPF, ۲۳۹)، زیرا همه آن ها حامل عنصری از اجبار هستند. با این حال، وی فقط به پیامدهای منفی کاربرد حقیقت عقلانی بر حوزه سیاست و هم اندیشی جمعی می اندیشد، در حالی که از اهمیت حقیقت واقعیتمند برای حفظ گزارشی دقیق از گذشته و برای هستی جماعت های سیاسی دفاع می کند. آرنت می نویسد، حقیقت

واقعیت‌مند همواره به مردم دیگر وابسته است: [این نوع حقیقت] با وقایع و شرایطی که در آن افراد بسیاری درگیرند، در ارتباط است؛ با شواهد مستقر می‌شود و به گواهی وابسته است ... [حقیقت واقعیت‌مند] ماهیتاً سیاسی است. بنابراین [این نوع حقیقت] دنباله روی واقعیت‌ها و عقاید است، با وجود اینکه آن‌ها باید جدا نگه داشته شوند، متخاصم نیستند؛ آن‌ها به قلمرویی مشابه تعلق دارند. واقعیات از عقاید اطلاع می‌دهند، و عقاید، متأثر از علایق و عواطف مختلف، ممکن است به طرزی گسترده متفاوت باشند، و با این حال مشروعیت داشته باشند به شرط اینکه به حقیقت واقعیت‌مند احترام بگذارند. آزادی عقیده نمایشی مضحک است، مگر اطلاعات واقعیت‌مند تضمین شود و واقعیات خود محل نزاع نباشند. به عبارتی دیگر، حقیقت واقعیت‌مند از اندیشه سیاسی اطلاع می‌دهد، همانطور که حقیقت عقلانی از تأمل ورزی فلسفی (BPF، ۲۳۸).

در نتیجه، رابطه بین واقعیات و عقاید یکی از این الزامات دوگانه است:

۱. اگر عقاید مبتنی بر اطلاعات درست و دسترسی آزاد به همه واقعیات مربوط نباشند، ممکن است به ندرت معتبر باشند؛
۲. اگر آن‌ها بر مبنای خیال، خودفریبی، یا خطای عمدی باشند، آن‌گاه امکان مباحثه و مجادله اصیل هرگز تقویت نخواهد شد. بنابراین، هم حقیقت واقعیت‌مند و هم عادت همگانی به حقیقت گویی برای صورت بندی عقاید درست و شکوفا کردن مباحثه سیاسی اساسی هستند. علاوه بر این، اگر ثبت گذشته با دروغ سازمان یافته نابود شده باشد، یا با تلاش برای بازنویسی تاریخ تحریف شده باشد، حیات سیاسی از یکی از عناصر ضروری و پایدار کننده خود محروم می‌شود.

به طور خلاصه، هم حقیقت واقعیت‌مند و هم عمل حقیقت گویی

برای حیات سیاسی ضروری هستند. نزد آرنست، خصومتی میان حقیقت عقلانی و عقیده مستحکم وجود دارد، چرا که اولی اجازه مباحثه و اختلاف نظر نمی‌دهد، در حالی که دومی به آن رونق می‌بخشد. در نتیجه، دفاع آرنست از عقیده را باید به مثابه دفاعی از هم اندیشی سیاسی، و دفاع از نقش اقتناع و بازداری در همه موضوعات موثر بر جماعت سیاسی فهمید. آرنست، در تضاد با افلاطون و هابز، که نقش عقیده در موضوعات سیاسی را تقبیح می‌کردند، مجدداً ارزش و اهمیت گفتار سیاسی، هم اندیشی و اقتناع، و بدین ترتیب نقش سیاسی را که تفاوت و تکرار عقاید را به رسمیت می‌شناسد اثبات کرد.

شهروندی و حوزه عمومی^{۳۷}

نزد آرنست، حوزه عمومی شامل دو بُعد متمایز اما به هم وابسته می‌شود. اولین بعد عبارتست از فضای نمود (space of appearance)، فضایی برای آزادی و برابری سیاسی که با عمل ورزی هم نوا و مشترک شهروندان با میانجیگری سخن و اقتناع، به وجود می‌آید. بُعد دوم جهان همگانی (common world) است، جهانی مشترک و عمومی متشکل از مصنوعات، نهادها و محیط‌های انسانی که ما را از طبیعت جدا می‌کند و بستری نسبتاً دائمی و ماندگار برای فعالیت‌های ما فراهم می‌سازد. هر دو بُعد برای پرداختن به شهروندی ضروری اند، اولی فضاهایی ایجاد می‌کند که شهروندی می‌تواند شکوفا شود، دومی فراهم کننده پس زمینه ای استوار است که فضاهای عمومی عمل و هم اندیشی می‌تواند از آن ظهور کند. ۱. «فعال سازی مجدد شهروندی»: برای آرنست، فعال سازی مجدد شهروندی در دنیای مدرن هم به بازیابی یک جهان همگانی و مشترک و هم به ایجاد فضاهای نمود پُرشمار که در آن افراد می‌توانند هویت‌های خود را مکشوف سازند و روابط دوجانبگی و همبستگی برقرار کنند، بستگی دارد. حوزه عمومی، و حوزه سیاست به طور عام، سه ویژگی دارد که برای

۳۷. این مطالب بر گرفته از ترجمه دکتر ناصر فکوهی از بخش چهارم و پایانی مدخل Hannah Arendt در دانشنامه فلسفی استنفورد است. نویسنده مدخل، مائوریزیو پاسرین دانترو (Maurizio Passerin d'entreves)، یک آرنست شناس برجسته است که کتابی نیز با عنوان فلسفه سیاسی هانا آرنست (Political Philosophy of Hannah Arendt) دارد. متن کامل مقاله دانترو در دانشنامه فلسفی استنفورد را در واقع می‌توان خلاصه ای از کتاب او درباره آرنست دانست.

درک آرنت از شهروندی محوری است. این ها عبارتند از:
 o کیفیت مصنوعی (artificial) یا بر ساختی (constructed)،
 o کیفیت فضایی (spatial)، و
 o تمایز میان علایق عمومی و خصوصی.

در مواجهه با ویژگی اول، آرنت همواره بر مصنوعیت حیات عمومی، و فعالیت های سیاسی به طور عام، این امر که آن ها انسان- ساخته و بر ساختی هستند نه طبیعی یا از پیش داده شده، تأکید می کرد. وی این مصنوعیت را به مثابه مسئله ای قابل ستایش می دانست و نه تأسف بر انگیز. سیاست نزد وی، پیامد پیش زمینه ای طبیعی، یا تحقق خصلت های ذاتی طبیعت بشری نیست؛ بلکه، دستاورد فرهنگی قاعده نخست، قادر ساختن افراد به فرا رفتن از ضروریات زندگی و شکل دادن به جهانی برای شکوفا شدن فعالیت و گفتار سیاسی آزاد، بود. تأکید بر مصنوعیت سیاست چند پیامد مهم دارد. برای مثال، آرنت تأکید می کرد که اصل برابری سیاسی بر مبنای نظریه ای درباره حقوق طبیعی یا درباره شرایط طبیعی مقدم بر بنیانگذاری (constitution) قلمرو سیاسی، قرار ندارد؛ بلکه، [برابری سیاسی] صفت شهروندی است که افراد با ورود به قلمرو عمومی کسب می کنند و فقط می توان آن را با نهادهای سیاسی دموکراتیک حفظ کرد. پیامد دیگر تأکید آرنت بر مصنوعیت حیات سیاسی در رویگردانی وی از هر گونه توسل نثو- رومانتیک به مفهوم خلق (volk) و هویت قومی به مثابه بنیانی برای جماعت سیاسی مشهود است. وی اصرار داشت که هویت قومی، مذهبی، یا نژادی ربطی به هویت یک فرد به عنوان شهروند ندارد، و هیچ گاه نباید بدل به بنیان عضویت در یک جماعت سیاسی شود.

تأکید آرنت بر کیفیت های صوری شهروندی، جایگاه وی را از آن دسته از حامیان مشارکت در دهه ۶۰ میلادی که مشارکت را بر حسب کاربرد مجددی از معنای نزدیکی، صمیمیت و اصالت می فهمیدند، به شدت دور می کند. نزد آرنت مشارکت سیاسی از آن روافه میست داشت که استقرار روابط مبتنی بر مدتیت و همبستگی

میان شهروندان را ممکن می کرد. وی باور داشت که پیوندهای ناشی از نزدیکی و صمیمیت هرگز نمی توانند سیاسی شوند، زیرا آنان نشانگر جایگزین های روانشناختی برای فقدان جهان مشترک هستند. تنها پیوندهای حقیقتاً سیاسی ناشی از دوستی مدنی و همبستگی هستند، چرا که این ها خواسته های سیاسی را پیش می کشند و رجوع به جهان را حفظ می کنند. بنابراین برای آرنت، خطر کوشش برای کاربرد مجددی از معنای نزدیکی و صمیمیت، اصالت و احساسات گروهی این است که منجر به از دست رفتن ارزش های عمومی بی طرفی، دوستی مدنی و همبستگی می شوند.

۲. «کیفیت فضایی حیات عمومی»: دومین خصیصه مورد تأکید آرنت به کیفیت فضایی حیات عمومی، با این امر که فعالیت های سیاسی در فضایی سیاسی قرار دارند که شهروندان قادرند با یکدیگر ملاقات کنند، عقایدشان را مبادله کنند و درباره تفاوت هایشان به مباحثه نشینند و به منظور رسیدن به یک راه حل جمعی برای مشکلات شان جستجو کنند. سیاست، نزد آرنت، مسئله مردمانی است که در یک جهان مشترک و یک فضای نمود مشترک با هم سهیم اند بطوری که امکان ظهور و صورت بندی دغدغه های عمومی از نظرگاه های مختلف فراهم می شود. از نگاه وی، کافی نیست که مجموعه ای از افراد خصوصی داشته باشیم که جداگانه و بی نام بر اساس عقاید خصوصی شان رأی می دهند؛ بلکه، این افراد باید قادر باشند ببینند و با یکدیگر در ملا عام صحبت کنند، یکدیگر را در یک فضای سیاسی- عمومی ملاقات کنند، بطوری که ظهور تفاوت ها و شباهت هایشان و بدل شدن آن ها به موضوع مباحثه دموکراتیک ممکن می شود.

۳. «افکار سیاسی عمومی و فضای شهری»: تصور یک فضای عمومی مشترک به ما کمک می کند تا دریابیم چگونه ممکن است عقاید سیاسی شکل بگیرند بی آن که به ترجیحات خصوصی و منحصر بفرد، از یک سو و به یک عقیده جمعی بی نام، از سوی دیگر، تقلیل پذیر باشند. خود آرنت به ایده افکار

عمومی بدبین بود، زیرا حاکی از یک رأیی بدون تفکر جامعه توده ای بود. از دید وی، عقاید نماینده وار تنها هنگامی می توانند ظهور کنند که شهروندان حقیقتاً در یک فضای عمومی با یکدیگر رویارو شوند، به گونه ای که بتوانند موضوعی را از چند چشم انداز مختلف بیازمایند، دیدگاه هایشان را اصلاح کنند و نقطه نظر خود را برای دربرگرفتن نظرگاه دیگران گسترش بخشند.

۴. «**کیفیت فضایی سیاست**»: دلالت دیگر تأکید آرنت بر کیفیت فضایی سیاست به مسئله چگونگی اتحاد مجموعه ای از افراد متمایز برای تشکیل یک جماعت سیاسی است. نزد آرنت، اتحادی که ممکن است در یک جماعت سیاسی به دست آید نه پیامد وابستگی مذهبی یا قومی است، نه تجلی یک نظام ارزشی مشترک؛ بلکه، اتحاد مورد بحث را می توان با به اشتراک گذاری یک فضای عمومی و مجموعه ای از نهادهای سیاسی، و شرکت در کنش ها و فعالیت هایی که خصلت آن فضا و آن نهادها هستند، به دست آورد. دیگر دلالت دریافت آرنت از کیفیت فضایی سیاست این است که از آنجایی که سیاست یک فعالیت عمومی است، نمی توان بدون حضور حداقلی در یک فضای عمومی بخشی از سیاست بود. شرکت کردن در سیاست یعنی مشارکت فعالانه در مجامع عمومی گوناگونی که تصمیمات موثر بر جماعت در آن اتخاذ می شوند. در نتیجه، پافشاری آرنت بر اهمیت مشارکت مستقیم در سیاست مبتنی است بر این ایده که چون سیاست نیازمند یک جایگاه جهانی است و تنها می تواند در یک فضای عمومی رخ دهد، آن گاه عدم حضور در چنین فضایی مساوی است با عدم شرکت در سیاست.

درک عمومی یا جهان-محور از سیاست بر پایه خصوصیت سوم مورد تأکید آرنت، تمایز میان علایق عمومی و خصوصی، قرار دارد. طبق نظر آرنت، فعالیت سیاسی وسیله ای معطوف به هدف نیست، بلکه خود یک هدف است؛ شرکت در عمل سیاسی به خاطر ارتقای رفاه شخصی نیست، بلکه برای تحقق بخشیدن به اصول ذاتی حیات سیاسی، مانند آزادی، برابری،

عدالت و همبستگی است. در مقاله ای با عنوان حقوق عمومی و علایق خصوصی (Public Rights and Private Interests) آرنت به شرح تفاوت میان زندگی در مقام یک فرد و زندگی در مقام یک شهروند، میان حیات وقف خود و حیات وقف اشتراک با دیگران می پردازد. علاقه عمومی نه مجموع علایق خصوصی است، نه بالاترین مخرج مشترک آن ها، و نه حتی کل علایق شخصی روشنگرانه. در واقع، علاقه عمومی ربط کمی با علایق خصوصی ما دارد، زیرا با جهانی مرتبط است که ماورای خود قرار دارد، جهانی که پیش از تولد ما وجود داشته و پس از مرگ ما نیز وجود خواهد داشت. جهانی که در فعالیت ها و نهادهایی تجسم می یابد که مقاصد ذاتی شان غالباً با علایق کوتاه مدت و خصوصی ما در تضاد است. بنابراین، علاقه عمومی به علایق یک جهان عمومی اشاره دارد که ما در مقام شهروندان با هم در اشتراک داریم و تنها می توانیم آن را با فراتر رفتن از علاقه شخصی خصوصی مان دنبال کنیم و از آن لذت ببریم.

۵. «**شهروندی، عاملیت، و هویت جمعی**»: درک مشارکت-محور آرنت از شهروندی، بهترین نقطه آغاز را برای پیش کشیدن هر دو مسئله بنیانگذاری هویت جمعی و شرایط کاربست عاملیت سیاسی موثر ایجاد می کند. یکی از مسائل حیاتی مورد بحث در گفتار سیاسی عبارتست از ایجاد یک هویت جمعی، یک ما که بتوانیم هنگام مواجهه با مسئله تصمیم گیری درباره جریان های متنوع عمل، به آن چنگ زنیم. از آن رو که در گفتار سیاسی همواره پیرامون جریان های محتمل عمل اختلاف وجود داشته، هویت مایی که قرار است از طریق شکل خاصی از عمل ایجاد شود، بدل به مسئله ای مرکزی می شود. در حقیقت، با مداخله در این یا آن جریان عمل خواسته ای را به نمایندگی از یک ما ثبت می کنیم؛ به عبارت دیگر، ما شکل خاصی از هویت جمعی را می سازیم. از این لحاظ، عمل و گفتار سیاسی برای بنیانگذاری هویت های جمعی ضروری اند.

۶. «**هویت سازی سیاسی فضاهای عمومی**»: با این وجود، این فرایند هویت سازی هرگز یک بار برای همیشه معین نمیشود

جدول زیر، هنجارهای طراحی فضاهای شهری مردم مدار؛ و مبتنی بر دموکراسی عرصه های عمومی.

ویژگی های عمومی مردم مداری	هنجارهای کیفی پاسخ دهنده گی محیطی	هنجارهای کیفی فضاهای شهری مردم مدار
به رسمیت شناختن اکثر عقاید	استفاده از کاربری های مختلط - سازگاری - گوناگونی - تنوع استفاده - محیطی برای همه - تنوع - انطباق پذیری	- امکان استفاده از فضا برای همگان
به رسمیت شناختن آزادی فردی	آزادی انتخاب - تامین آزادی عابران پیاده	- آزادی حرکت در فضا
به رسمیت شناختن حق انتخاب فردی و همگانی	قرائت پذیری محیط - آزادی انتخاب - انعطاف پذیری - قابلیت انتخاب برای همگان - ایجاد وضوح و خوانایی محیط - تغییرپذیری - ساختار و خوانایی	- ارائه گزینه های فضایی متعدد به استفاده کنندگان
ایجاد فرصت های برابر	نفوذپذیر بودن - دسترسی - دسترسی به فرصت ها، تخیل و شادی - برابری و مساوات	- قابلیت دسترسی برای همگان
ایجاد زمینه مشارکت	اختلاط اجتماعی - ایجاد انگیزش از طریق کاربرد فرم های شهری متباین - رنگ تعلق - زندگی اجتماعی و همگانی - مشورت و مشارکت دادن استفاده کنندگان در طرح ها - کیفیت عرصه همگانی	- مشارکت در خلق و استفاده از فضا
ایجاد زمینه گفتمان	اختلاط اجتماعی - زندگی اجتماعی و همگانی - وجود فضاهای همگانی و فضاهای خاص - روابط خلاقانه - کیفیت عرصه همگانی - مرادوات اجتماعی	- قابلیت گفتگو و تعامل چهره به چهره در فضا
حفظ هویت و ارزش های فردی و همگانی	معنی (حس) - به گوش رسیدن آوای گذشته به مفهوم قابل قرائت بودن میراث های فرهنگی - غنای حسی - رنگ تعلق - حفاظت تاریخی و مرمت شهری - بستر و محیط فرهنگی - توجه به ارزش های معمارانه محیط - اصالت و معنا - استفاده از تجارب شهرسازی سنتی در ساخت و سازهای جدید - زیبایی - وحدت - هماهنگی - حفاظت تاریخ - نگهداری	- قابلیت معناگرایی محیطی
حفظ حقوق فردی	طراحی برای پیاده ها (پیاده مداری) - توجه به مقیاس انسانی در طرح ها (مقیاس انسانی) - مقیاس مناسب	- مقیاس متناسب - مقیاس انسانی
حفظ حقوق جمعی (همگانی)	امکان زندگی اجتماعی در مقابل زندگی خصوصی	- تعریف شدگی قلمروهای جمعی و فردی
ایجاد زمینه رفاه و آسایش فردی و همگانی	سرزندگی - کارایی از نظر مصرف انرژی - پاکیزگی (به حداقل رساندن آلودگی هوا) - حمایت و پشتیبانی از طبیعت و حیات وحش (نگهداری از اکوسیستم ها) - بستر و محیط طبیعی - خود اتکایی شهری - توجه به ماندگاری و پایداری محیطی - امنیت - اقتصاد و ابزارهای مناسب آن - پایداری - کیفیت زیست محیطی - آسایش و راحتی - بهداشت و ایمنی - حفاظت محیط طبیعی	- رفاه و آسایش محیطی
عدم تمرکز قدرت	عدالت - برابری و مساوات - نظارت	- پراکندگی متناسب امکانات و تسهیلات در سطح شهر
قانون مدنی و نظم	کنترل و نظارت - کنترل - نظم - نظارت و اختیار	- مدیریت شهری کارآمد

و هیچ گاه ساده نیست؛ بلکه، این یک فرایند مذاکره مجدد و مبارزه دائمی است، فرایندی که در آن عمل ورزان برداشت های متخاصم از هویت فرهنگی و سیاسی را صورت بندی کرده و از آن ها دفاع می کنند. دریافت مشارکت - محور آرنت از شهروندی به طور خاص در این بستر بامعناست زیرا شرایط استقرار هویت های جمعی را صورت بندی می کند. به هنگام نظر کردن به شهروندی به مثابه فرایند هم اندیشی فعال درباره هویت های متخاصم، ارزش آن در امکان استقرار اشکالی از هویت جمعی قرار دارد که می توان آن ها را به شیوه ای بُرهانی و دموکراتیک تأیید، آزمایش و متحول کرد.

۷. «مداخله سازی اجتماعی»: با توجه به ادعای دوم، با نگاه به مسئله عاملیت سیاسی، مهم است که بر ارتباطی که آرنت میان عمل سیاسی، به معنای دخالت فعال شهروندان در قلمرو عمومی، و کاربست عاملیت سیاسی موثر برقرار می کند، تأکید کنیم. این ارتباط بین عمل و عاملیت یکی از خدمات اصلی درک مشارکت-محور آرنت از شهروندی است. طبق نظر آرنت، دخالت فعال شهروندان در تعیین امور جماعت شان نه تنها برای آن ها تجربه آزادی عمومی و شادی همگانی، بلکه حس عاملیت و کارآیی سیاسی را نیز به وجود می آورد- در بیان جفرسون، **حس مشارکت داشتن در حکومت**. در نگاه آرنت، تنها تقسیم قدرتی که از دخالت مدنی و هم اندیشی عمومی نشأت گیرد می تواند برای هر شهروند حسی از عاملیت سیاسی موثر ایجاد کند. سخت گیری آرنت نسبت به نمایندگی سیاسی را باید در این بستر فهمید. وی نمایندگی را به منزله جایگزینی برای مداخله مستقیم شهروندان، و به منزله وسیله ای که با آن تمایز میان حاکمان و محکومان باز-تأیید می شود، می فهمید. جایگزین آرنت برای سیستم نمایندگی متکی بر احزاب بوروکراتیک و ساختارهای دولتی عبارتست از سیستم فدراسیونی شوراهایی که شهروندان از طریق آن ها بتوانند به طرز موثری امور سیاسی شان را تعیین کنند. نزد آرنت، تنها به وسیله مشارکت سیاسی مستقیم، یعنی به وسیله شرکت در عمل مشترک و هم اندیشی جمعی است که می

توان شهروندی را تصریح کرد و عاملیت سیاسی را به شکل کارآمدی تحقق بخشید.

۸. «نقش فضاهای شهری در جنبش های اجتماعی»: شاید از نخستین باری که عبارت دانش انفورماتیک به کار گرفته شد چند دهه گذشته باشد، اما هیچ وقت به قدر سالیان اخیر این مفهوم برای ما الهام بخش و چالش برانگیز نبوده است. امروزه عباراتی چون فضای مجازی و شبکه اطلاعاتی مضاف بر هر مضاف علیهی به کار گرفته می شود. تجارت، خرید و فروش، دوستیابی، آموزش، سرگرمی و یا هر عبارتی که در روزمرگی ما بسامد داشته باشد با افزوده شدن لفظ مجازی یا الکترونیک، معنایی مضاعف و ویژه می یابد. به همین علت است که روشنفکران و نظریه پردازان در هر حیطه ای، تغییرات و کنش های موضوع تخصصی خود را در سالهای اخیر با نسبتی که با امر مجازی پیدا می کند تعریف و سنجش می کنند. نگاهی به تحولات اجتماعی در همین چند سال گذشته، نقش این ابررسانه را نه تنها آشکار بلکه بدیهی می داند. بسیاری بر این باورند که امر مجازی نه تنها رسانش را به عهده دارد بلکه با تاثیر گذاری بر شرایط، به تولید محتوای جدید انسانی نیز می پردازد. در حقیقت امکانات سبب تحقق موضوعات می گردد. در یک نگاه کلی و پذیرفته شده به طبقات اقتصادی در جامعه، با سه دسته مشخص روبرو هستیم:

○ یکی اقلیت خلاق یا سرمایه داری که خود مسیر خود را ایجاد می کنند و شرایط را به وجود می آورند.

○ دسته دوم عده ای هستند که عمدتاً به امور تولیدی اشتغال دارند و از طریق فعالیت فیزیکی و یدی کسب مزیت اقتصادی می کنند.

○ در این میان عده ای نیز هستند که به عنوان حلقه واسط و یا بهتر است بگوییم طبقه متوسط بیشتر به امور خدماتی و تخصصی اشتغال دارند. رشد امر مجازی نه ضرورت وجودی طبقه تولیدگر را منتفی می کند و نه طبقه خلاق و یا سرمایه دار را.

۹. «فضای مجازی و حرکتهای سیاسی»: آنچه حوزه

تأثیر گذاری امر مجازی است، حوزه خدماتی طبقه متوسط است. در حقیقت از بین رفتن قیدهای جغرافیایی توسط امر مجازی، مزیت های زیستی این طبقه را کم رنگ کرده و امنیت شغلی آن ها را متزلزل ساخته است. نگاهی به سیر اخراج کارمندان در موسسه های موفق اقتصادی نشان از همین موضوع است. آن چه در اخبار می شنوید نه اعتراض کشاورزان است و نه اعتراض روسای شرکت های بزرگ. اعتراض طبقه متوسطی است که همان امر مجازی که حضور او را بی مزیت کرده است، به او ابزار اعتراض و بیان نیز داده است. در حقیقت امر مجازی در عین از بین بردن ضرورت حضور اپراتورها و کارمندان و بسیاری از حرفه مندان نیمه متخصص، به این افراد امکان تبادل نظر، گفتگو و زیست مجازی داده است. این وضعیت چنان بی جغرافیا است که در پی گیری اخبار اعتراضات مردمی، هیچ متغیر جغرافیایی دخیل نیست. بهار عربی تنها بر پایه ی ارتباطات فرهنگی و زبانی رشد کرد و عرصه ای برای بروز یافت. در غرب و یا شرق دور نیز همین نحو از بروز انسانی دیده می شود. چنانکه دیگر لفظ بهار و یا بیداری از پسوند های اسلامی و یا عربی جدا شده و مفهومی جهانی یافته است. اما آنچه پس از این مقدمه سوال اصلی ما است آن است که چرا فضای مجازی که امکان حضور، تعامل و باورمندی را به طبقه متوسط داده است، عرصه اصلی اعتراض باقی نمی ماند و پیاده روها، پارک ها و میدان ها هستند که ظرف اصلی و ضربه اصلی محسوب می شوند؟ هر فضای مجازی لاجرم ایجادکننده ای دارد. هر سایت، وبلاگ، شبکه اجتماعی، شبکه رادیویی و یا شبکه های ماهواره ای علی رغم ساختار اعتباری و نرم افزاری خود، نیاز به فضایی سخت افزاری و سرمایه ای واقعی دارند. یعنی پولی که پشتوانه آن در بانک های مرکزی کشورها، باید طلا باشد. این امر سبب می شود که هزارتوی امر مجازی، هر چند رها و آزاد از هر قید بیانی، اما همواره نیازمند به مالک و صاحب است. هیچ فضای الکترونیکی بی صاحب نیست و هیچ صاحبی، بی منظور هزینه ای نمی کند. چنین است که امر مجازی برای همیشه

تنها بازنمایی واقعیت است و نه نمای واقعیت. در حقیقت امر مجازی نمی تواند فارغ از اغراض بیان کننده، به خودی خود بیان امری باشد. که اگر این گزاره را نپذیریم، دیگر نمی توان برای فردی همچون عکاس، حق تالیفی قائل شد. آن نگاهی که بیان می کند، نگاه کسی است که در صفر مختصاتی دکارتی، خود را مرکز جهان پنداشته است. بنابراین امر مجازی نه به صورت عرفی، اما به صورت فلسفی همواره قابل رد و متهم کردن به دروغ است. امضاهای اینترنتی پای بیانیه ها، شمار بازدید کننده ها، موافقان و مخالفان همواره قابل تردید است. از سوی دیگر امر مجازی به علت آنکه تأثیر مستقیم فیزیکی ندارد، نمی تواند جبر قطعی ایجاد کند. در نتیجه آن مسئولی که مورد اعتراض مردمی قرار دارد، هم می تواند کامپیوتر خود را خاموش کند و هم کامپیوتر دیگران را. در حقیقت امر مجازی همواره نرم است و امر نرم، امری اطلاعاتی و بر پایه دانستگی و علم تلقی می شود. اما حیطه عمل کجای این معادله است؟

اگر مروری بر کلیدواژه های خبری این روزها داشته باشیم، مدام نام میدان ها، پارک ها و در یک کلام شهرها را می شنویم. فضاهای شهری به عنوان فضاهای عمومی، در عین اینکه به لحاظ حقوقی و اعتباری در اختیار حاکمیت ها قرار دارند، اما هیچ مانعی برای تملک و در اختیار گرفتن آن ها از جانب شهروندان وجود ندارد. شهر به عنوان نمای واقعیت و نه بازنمایی آن، واقعاً در اختیار شهروندان است. شهر را نمی شود فیلتر کرد، خاموش کرد، و یا انکار کرد. شهر واقعیت بیرونی است. برای همین است که دولت های مورد اعتراض، دخالت نظامی می کنند. در حقیقت دخالت، داخل شدن است و داخل شدن، اثبات داخل نبودن؛ که هر شدنی در سودای بودن اتفاق می افتد. نظامیان یمنی، ارتش سوریه، پلیس لس آنجلس و یا سئول، همه و همه به عرصه عمومی وارد می شوند تا کلمات جمعیت را از صفحه خیابان پاک کنند. پاک کردن رفتاری متفاوت است از پنهان کردن. نمی شود شهری را تا کرد و به جای دیگری برد. جبر فیزیکی، حضور را قطعی و غیر قابل

چانه زنی می کند. اینجا است که فضای عمومی به عنوان امر اصیل خود را نمایش می دهد و بازنمایی نمی کند. بنابر این نه تنها ضعف اعتباری فضای مجازی را برطرف می کند، بلکه حیطه عمل را نیز در اختیار دارد. همیشه فاصله ای هست بین در شهر زندگی کردن و زندگی شهروندی. آنچه تمایز میان ساکن و شهروند ایجاد می کند آن است که ساکن از شهر بهره می جوید اما شهروند از شهر کسب هویت و معنا می کند، به آن سبب که رفتارش معطوف به شهر است. این تمایز، همان تمایز میان شرکت و مشارکت است. انفعال و فعالیت، زیست فعالانه ی شهری، زیستی مسئولانه است که وابستگی بسیاری به حس تعلق دارد. حس تعلق به عنوان یک کهن الگوی رفتاری، تمایل به نگهداری و مسئولیت ایجاد می کند. اگر زیست مسئولانه، فعال و مشارکتی را تمایز میان سکونت و شهروندی بدانیم، باید به این بیاندهشیم که حس تعلق محصول چه فرآیندی است. علمای شهرسازی حس تعلق را محصول خاطره جمعی و تجربه ی فضای شهری می دانند. تجربه ای که در آن ارتباط به دیگر ساکنین، لایه ی مفهومی جدیدی ایجاد می کند که معطوف به فضای شهری است و همین عطف است که ساکنین را به شهروندان ارتقاء می دهد. چنین است که جامعه پژوهانی چون هابرماس از الویت فضای عمومی بر حوزه عمومی سخن می گویند. بدین صورت فضای شهری است که سبب تجربه شهری شده و حوزه عمومی شهروندی را به عنوان کلیتی مستقل از کل ساکنین تعریف می کند. در تجربه اعتراضات شهری نیز، رجوع شهروندان به فضاهای شهری، رجوع به حوزه عمومی است. اشغال و تصاحب حوزه عمومی است که علی رغم بی ضرر بودن آن برای دولت ها، اما سبب واکنش مداخله جویانه آنان می شود. غافل از آنکه خالی کردن فضاهای شهری از مردم، حوزه عمومی را بدان ها باز پس نمی گرداند. چرا که امری انتزاعی اما وابسته به مکان است. حذف امکان تجلی آن، امکان تصاحب آن را ایجاد نمی کند. و بدون حوزه عمومی، تنها حکومت محض نظامی که خود اعترافی به ناپایداری است قابل بروز است. گهگاه نیز در بعضی

دولت ها، فضاهای شهری را از طرفداران خودی پر می کنند و به تبلیغ می پردازند، بی آنکه متوجه باشند حوزه عمومی محصول تجربه و خاطره جمعی است و یک اتفاق چند ساعته و حتی چند روزه نمی تواند به نحو فرمایشی بخشی از خاطره جمعی شهروندانی باشد که با آن همدلی ندارند. در حقیقت شهر فضایی است که یا توسط شهروندان معنا دار می شود و یا در غیاب شهروندان معنای غیاب آن ها را مخابره می کند؛ اما هرگز عرصه حضور فرمایشی قرار نمی گیرد. در تصاویری که هر روز می بینیم، نیروهای پلیس چادرهای معترضان را از پارک ها و میدان ها جمع می کنند و این دقیقاً همان لحظه ای که ضربه حضور بر پیکر امری اعتباری به نام قدرت وارد می شود. چنین است که فضاهای شهری خود را نه تنها شاخصی کمی برای توسعه، بلکه معیار و رویکردی برای ایجاد کیفیت شهروندی در شهرها می کنند. کیفیتی که یگانه شیوه ی بقاء و باقی ماندن شهرها در طول تاریخ شهرنشینی است. اصفهان، توکیو، قاهره، لندن و نیو مکزیکو همواره بر سر سفره ی سنت شهری شان است که ادامه دار شده اند. مقایسه کنید با بلوک های کپی شده ای که قرار است بی هیچ فضای شهری تجربه سازی، در سالهایی نه چندان دور بافت های فرسوده ی آینده ی ما را تامین کنند.

عرصه های عمومی و چالشهای اجتماعی

واژه بیگانگی که ریموند ویلیامز آن را از دشوارترین واژگان فرهنگ لغت می داند و به عنوان یکی از مفاهیم اصلی و عمده جامعه شناسی، روان شناسی و روان شناسی اجتماعی مطرح گردیده است (محسنی تبریزی، ۱۳۷۰، ص ۲۵)، به طور گسترده ای در علوم انسانی برای تبیینی از اشکال و انواع کنشها و واکنشها نسبت به جریانات، واقعیتهای پیرامونی، فشارهای روانی و تحمیلات اجتماعی به کار می رود (ستوده، ۱۳۸۹، ص ۲۴۴) و با زندگی اجتماعی امروز سخت عجین است. پدیده از خودبیگانگی برخلاف معنی محدودی که مارکس به آن داده، تنها ناشی از ساختار اقتصادی نیست، بلکه جهت گیری ذهنی و عینی گسترده ای است که در کمین انسان بوده و

ساختار اقتصادی تنها جزئی از آن محسوب می شود. بررسی بیگانگی در جامعه ایران به عنوان جامعه ای در حال گذار، مسأله ای جامعه شناختی است. در چند دهه ی گذشته به ویژه دهه چهل که دگرگونی های سریع اجتماعی باعث تضعیف نظام ارزشی و هنجارهای سنتی شد، نوگرایی در برخورد با سنت گرایی بدون اینکه قادر به ایجاد مفاهیم و هویت فرهنگی جدیدی باشد، وضعیت دوگانه ای را در جامعه ایجاد کرد که نتیجه ی آن را می توان بیگانگی اجتماعی دانست (ایمان و قائدی، ۱۳۸۳، ص ۸۰).

به طور کلی مفهوم و نظریه های بیگانگی به اقتضای نیازهای فکری متناسب با شرایط زندگی اجتماعی مطرح شده اند، لیکن عنصر محوری و مشترک همه نظریه ها توضیح وضع و حالت نامطلوب و بیمارگونه در انسان است؛ تا جایی که به نظریه های جامعه شناختی بیگانگی مربوط می شود، ویژگیهایی که بیگانگی به واسطه آنها تعریف می شود به انسان و نظام اجتماعی مربوط است. بنابراین با توجه به این موضوع باید بخشی از تلاش جامعه شناسان مصروف بررسی و تبیین ناسازگاری های حاکم بر روابط فرد و جامعه، کارکردهای گسل نهادها و سازمان های اجتماعی و درونی نشدن قواعد اخلاقی است تا بتوانند یکی از آثار و نتایج مهم و بارز جامعه پذیری ناموفق در سطح افراد و اجتماعی کردن نامطلوب و غیرکارآمد در سطح نهادهای اجتماعی کننده، یعنی بیگانگی اجتماعی و فرهنگی را- که مترادف با بی هنجاری به کاررفته و مبین انفصال فرد از نظام باورها، ارزشها، هنجارها و الگوهای عمل، اهداف فرهنگی و انتظارات جمعی است- شناسایی کنند (زکی، ۱۳۸۸، ص ۲۶). بنابراین توجه به بیگانگی و ابعاد آن نظیر بی قدرتی، بی معنایی، بی هنجاری، انزوا، تنفر فرهنگی و تنفر از خود به عنوان یکی از پدیده های اجتماعی که در اکثر فرهنگ ها به عنوان یک معضل و مسأله ی اجتماعی شناخته شده، امری مهم و اجتناب ناپذیر است.

کتاب شناسی

- ابراهیمی دینانی، غلامرضا (۱۳۷۵) منطق و معرفت در نظر غزالی، تهران. تهران، انتشارات امیر کبیر.
- ابن اخوه (۱۳۶۷) آئین شهرداری در قرن هفتم هجری، ترجمه جعفر شعار، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ابن سینا (۱۳۱۹) فنون سماع طبیعی و آسمان و جهان و کون و فساد در کتاب شفا، ترجمه محمد علی فروغی، تهران، چاپخانه بانک ملی ایران.
- ابوالقاسمی، لطیف (۱۳۸۳) هنجار شکل یابی معماری اسلامی ایران، در معماری ایران، دوره اسلامی، گردآورنده محمد یوسف کیانی، سمت.
- اتکینسون و همکاران (۱۳۸۱) زمینه روان شناسی هیلگارد، براهنی و همکاران، تهران، رشد، چاپ شانزدهم.
- احمدی، بابک (۱۳۷۲) گستره همگانی در نگرش انتقادی هابرماس، مجله گفتگو، شماره ۱.
- احمدیان، مهرداد (۱۳۸۶) تاثیر اندیشه های دریدا در هنر پست مدرن، مجموعه مقالات هم اندیشی بارت و دریدا، به کوشش امیر علی نجومیان، انتشارات فرهنگستان هنر.
- اخوان کاظمی بهرام (۱۳۸۶) امنیت و ابعاد آن در قرآن، نشریه مطالعات اسلامی، مشهد، شماره ۷۵.
- اخوت، آرش (۱۳۸۳) مردم واری بناهای عمومی، فصلنامه معماری ایران، دوره پنجم، شماره ۱۸. پاییز ۱۳۸۳.
- آدام، رابرت (۱۳۸۱) معماری کلاسیک، راهنمای جامع سبک کلاسیک، ترجمه هومن ارجمندفر، به کوشش حسین سلطانزاده، تهران، دفتر پژوهش های فرهنگی، چاپ دوم.
- ادل، ماتیو (۱۳۷۷) اقتصاد سیاسی شهری و منطقه ای، ترجمه دکتر فریبرز رئیس دانا، نشر قطره.
- ادنانی، روح (۱۳۸۹) تالار شهر جدید اندیشه (شهریار)، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی واحد قزوین.
- دانشکده عمران و معماری. استاد راهنما: دکتر نوروزیان. استاد مشاور: مهندس سهیلی.
- آدورنو، تئودور (۱۳۸۲) نظریه زیباشناختی: گزیده نوشته هایی در باب زیباشناسی انتقادی، زیباشناسی و مدرنیسم، تهران، گام نو.
- ادیبی، علی اصغر (۱۳۸۲) آتلیه های فضانگاری و نقش آنها در آموزش معماری، هنرهای زیبا، شماره ۱۵.
- اردلان نادر و لاله بختیار (۱۳۸۰) حس وحدت سنت عرفانی در معماری ایرانی، ترجمه حمید شاهرخ، اصفهان، نشر خاک.
- آرانیپور، عباس (۱۳۵۸) فرهنگ کامل انگلیسی، فارسی، جلد ۲.
- آریان پور، امیرحسین (۱۳۵۴) جامعه شناسی هنر، تهران، انجمن کتاب دانشجویان.
- آریان پور، امیرحسین (۱۳۸۳) مقدمه کتاب (سیر فلسفه در ایران) تألیف اقبال لاهوری و ترجمه امیرحسین آریان پور، تهران، چ پنجم، امیر کبیر.
- آزاد ارمکی، تقی (۱۳۸۴) پاتوق و مدرنیته ایرانی، نشر لوح فکر.
- آزبورن و چیلورز (۱۳۸۶) سبک ها و مکتب های هنری، ترجمه فرهاد گشایش، تهران، چاپ اول، انتشارات مارلیک.
- آزند، یعقوب (۱۳۸۰) نظام سنتی استاد- شاگردی در نقاشی ایران، هنرهای زیبا، شماره ۱۰.
- آزند، یعقوب (۱۳۸۵) از کارگاه تا دانشگاه: تحقیقی در تبدیل نظام آموزشی استاد - شاگردی به نظام آموزشی آکادمیک در نقاشی دوره قاجار، هنرهای زیبا، شماره ۲۶.
- آسبورن، آلکس، اس (۱۳۷۱) پرورش استعداد همگانی ابداع

- و خلاقیت، ترجمه دکتر حسن قاسم زاده، چاپ دوم، انتشارات نیلوفر.
- استلارک (۱۳۷۸) به سوی پسابشر، ترجمه امیر هوشنگ مهرپرور، معماری و فرهنگ، سال اول، شماره دوم و سوم.
- اسمیت.جان (۱۳۷۳) الکساندر، سمینار معماری فضای سبز چرا نه؟، دانشگاه تهران، دانشکده هنرهای زیبا، ۱۳۷۳/۹/۷.
- اعتصام، ایرج (۱۳۷۴) بحران هویت در معماری و تبعات آن در نوشهرهای ایران، کنفرانس بین المللی توسعه شهری و شهرهای جدید، مجموعه مقالات همایش.
- اعتصام، ایرج (۱۳۷۴) بررسی تطبیقی معماری و شهرسازی معاصر ایران با اروپا، اولین کنگره تاریخ معماری و شهرسازی ایران، تهران، سازمان میراث فرهنگی کشور.
- اعوانی، غلامرضا (۱۳۷۵) حکمت و هنر معنوی (مجموعه مقالات)، تهران، گروس.
- اعوانی، غلامرضا (۱۳۷۵) مبادی مابعد الطبیعی هنر، حکمت و هنر معنوی، تهران، انتشارات گروس.
- اف. نلر، جرج (۱۳۶۹) هنر و علم خلاقیت، ترجمه سید علی اصغر مسدد، انتشارات دانشگاه شیراز، شیراز.
- افتخار زاده، ساناز (۱۳۷۸) به سوی یک معماری آشوب گونه، پایان نامه کارشناسی ارشد معماری دانشگاه شهید بهشتی، تهران.
- افتخار زاده، ساناز (۱۳۸۱) شناخت هنر در نگرش آشوب، فصلنامه بیدار، شماره های ۱۵ و ۱۶.
- افراخته، مدل در جغرافیا کاربرد مدلها در قلمرو فعالیتهای کشاورزی، ص ۱۲.
- افروغ عماد (۱۳۷۷) فضا و نابرابری اجتماعی (ارائه الگویی برای جدایی گزینی فضایی و پیامدهای آن)، انتشارات دانشگاه تربیت مدرس.
- افشار مهاجر، کامران (۱۳۸۴) هنرمند ایرانی و مدرنیسم، تهران، انتشارات دانشگاه هنر.
- افشار نادری، کامران (۱۳۷۴) نقد، آبادی، سال پنجم، شماره هفدهم.
- افشار نادری، کامران (۱۳۷۸) از کاربری تا مکان؛ مجله معمار، شماره ۶
- افشار، ایرج (۱۳۵۷) گاهشماری در ایران قدیم، تهران، انتشارات شکوفان.
- افلاطون (۱۳۶۲) دوره آثار، ترجمه محمد حسن لطفی، تهران، خوارزمی.
- آقای فیشانی، تیمور (۱۳۷۷) خلاقیت و نوآوری در انسان ها و سازمان ها، چاپ اول، انتشارات ترمه.
- اقتداری، احمد (۱۳۵۳) دیار شهرواران یا آثار و بناهای تاریخی خوزستان، دو جلد، انجمن آثار ملی به نقل از پیلیه م. رساله فارسی کاخ داریوش در شوش، ترجمه و اقتباس محمد خان ملک یزدی، تهران: چاپ دوم ۱۳۳۸ هجری شمسی.
- اکبری، غضنفر (۱۳۸۰) روابط اجتماعی و فضاهای عمومی شهر. ماهنامه شهرداریها، سال سوم، شماره ۳۰، آبان ۱۳۸۰.
- اکرمی، میرعلی (۱۳۷۷) اصالت ساختار در معماری، مجله معماری و شهر سازی شماره ۴۲.
- اکرمی، غلامرضا (۱۳۸۲) تعریف معماری، گام اول آموزش، هنرهای زیبا، شماره ۱۶.
- اکرمی، موسی (۱۳۷۶) آینده شناسی و آینده نگری، فصلنامه رهیافت، شماره ۱۶.
- آلتن، ایروین (۱۳۸۲) محیط و رفتار اجتماعی خلوت، فضای شخصی، قلمرو و ازدحام، ترجمه علی نمازیان، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
- آلدو روسی (۱۳۷۵) لزوم فنی کردن دانشکده های معماری، ترجمه فرزانه طاهری، سال ششم، شماره بیست و یکم.
- آلمابیل، ترزا (۱۹۹۸) خلاقیت را چگونه از بین ببریم، ترجمه حسین حسینیان زرنقی، مجله تدبیر، شماره ۱۰۳، تیر ۱۳۷۹.
- آلمابیل، ترزا (۱۳۷۱) شکوفایی خلاقیت کودکان، ترجمه حسن قاسم زاده، انتشارات دنیای نو، تهران.
- آلمابیل، ترزا (۱۳۷۵) شکوفایی خلاقیت کودکان، حسن قاسم

- زاده، تهران، دنیای نو.
- امیر یار احمدی، محمود (۱۳۷۸) شهرسازی انسانگرا، انتشارات شرکت پردازش و برنامه ریزی شهری، چاپ اول.
- امین زاده، بهناز (۱۳۷۸) حیاط مساجد بررسی تاریخی و سیر تحول آن، مجموعه مقالات همایش مسجد، انتشارات دانشگاه هنر ۱۳۷۸.
- آنتونی گیدنز و دیگران (۱۳۷۹) مدرنیته و مدرنیسم، ترجمه حسینعلی نودری، تهران، نقش جهان.
- آنتونیادس، آنتونی سی (۱۳۸۱) بوطیقای معماری، ترجمه احمد رضا آی، انتشارات سروش.
- آنتونیادس، آنتونی. سی (۱۳۸۱) بوطیقای معماری، ترجمه احمد رضا آی، انتشارات سروش.
- آنتونیادس، آنتونی (۱۳۸۱) بوطیقای معماری (آفرینش در معماری) تئوری طراحی: راهبردهای نامحسوس به سوی خلاقیت معماری، ترجمه احمد رضا آی، انتشارات سروش، تهران.
- انجمن شهرسازی امریکا (۱۳۹۱) تهیه طرح و انواع طرحها (استانداردهای برنامه ریزی و طراحی شهری)، ترجمه گیتی اعتماد، مصطفی بهزادفر، مجتبی رفعیان و غلامرضا کاظمیان، انتشارات آذرخش، چاپ دوم، تهران.
- انصاری، مجتبی (۱۳۷۸) رساله پایان نامه دکتری با عنوان: ارزشهای باغ ایرانی (صفوی، اصفهان)، دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران، راهنمایی دکتر داراب دیبا و مشاوره فرهاد ابوالضیاء و دکتر باقر آیت الله زاده شیرازی.
- انصاری، حمید رضا و منوچهر معظمی (۱۳۸۴) آفرینش اثر معماری: بنیان ها و سویه ها، هنرهای زیبا، شماره ۲۱.
- انصاری، محمد اسماعیل (۱۳۷۹) مشارکت اجتماعی و نقش آن در وفاق اجتماعی، فرهنگ عمومی وفاق اجتماعی، تهران.
- آنوین، سیمون (۱۳۸۶) معماری تحلیلی، ترجمه محمد احمدی نژاد، اصفهان، نشر خاک.
- ایروانی، محمود و خداپناهی، محمدکریم (۱۳۸۱) روان شناسی احساس و ادراک، تهران، سمت، چاپ یازدهم.
- ایروانی، محمود و خداپناهی، محمدکریم (۱۳۸۱) روان شناسی احساس و ادراک، تهران، سمت، چاپ یازدهم.
- آیت اللهی، حبیب الله (۱۳۸۴) شیوه های مختلف نقد هنری، تهران، سوره مهر.
- ایرانمنش، نسیم (۱۳۸۳) فضای شهری هنر انتزاعی درک عمومی، مجله شهرداری ها، شماره ۵۳.
- آیسنک، مایکل (۱۳۷۹) فرهنگ توصیفی روانشناسی شناخت، ترجمه علی نقی خرازی، ویراسته محمد کریمی زنجانی اصل، تهران، نشر نی.
- باور، سیروس (۱۳۷۵) البرز زیبا پیدا نیست، معماری و شهرسازی، شماره ۳۱ و ۳۲.
- بحرینی سید حسین (۱۳۷۵) تحلیل فضاهای شهری (در رابطه با الگوهای رفتاری استفاده کنندگان و ضوابطی برای طراحی)، انتشارات دانشگاه تهران.
- بحرینی و دیگران (۱۳۸۸) تحلیل مبانی نظری طراحی شهری معاصر، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- بحرینی، حسین و طبیبیان، منوچهر (۱۳۷۷) مدل ارزیابی کیفیت محیط زیست شهری، مجله محیط شناسی، دوره ۲۴، شماره ۲۱.
- بحرینی، حسین و طبیبیان، منوچهر (۱۳۷۷) مدل ارزیابی کیفیت محیط زیست شهری، مجله محیط شناسی، دوره ۲۴، شماره ۲۱.
- بحرینی، حسین (۱۳۷۷) فرایند طراحی شهری، انتشارات دانشگاه تهران.
- بحرینی، حسین (۱۳۷۷) فرایند طراحی شهری، انتشارات دانشگاه تهران.
- بحرینی، سید حسین و گلناز تاج بخش (۱۳۸۷) مفهوم قلمرو در فضاهای شهری و نقش طراحی شهری خودی در تحقق آن، هنرهای زیبا، تهران، شماره ۶.
- براند فری، هیلدر (۱۳۸۳) طراحی شهری به سوی یک شکل پایدارتر شهر، ترجمه حسین بحرینی، انتشارات شرکت پردازش و برنامه ریزی شهری.

بل، سایمون (۱۳۸۲) منظر، الگو، ادراک فرآیند، ترجمه بهناز امین زاده، انتشارات دانشگاه تهران.

بل، سایمون (۱۳۸۲) منظر: الگو، ادراک و فرایند، ترجمه بهناز امین زاده، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.

بلخاری قهی، حسن (۱۳۸۴) نسبت عناصر اربعه با مربع و تأثیرات آن بر هنر و معماری مقدس، در مجموعه مقالات اولین هم اندیشی هنر و عناصر طبیعت (آب، خاک، هوا و آتش)، تهران، انتشارات فرهنگستان هنر.

بمانیان، محمد و هادی محمودی نژاد (۱۳۸۷) پدیدارشناسی مکان: به جانب ارتقاء فضا به مکان شهری، انتشارات سازمان شهرداریها و دهیاریهای کشور.

بنتلی، ای ین الکک، آلن و مورین، پال و مک گلین، سو و اسمیت، گراهام (۱۳۸۲) محیطهای پاسخده، مترجم: دکتر مصطفی بهزاد فر، دانشگاه علم و صنعت ایران، تهران.

بنتلی، ای. ین و دیگران (۱۳۸۷) محیط های پاسخده: کتاب راهنمای طراحان، ترجمه مصطفی بهزادفر، انتشارات دانشگاه علم و صنعت، تهران.

بنتلی، ای. ین و دیگران (۱۳۸۷) محیط های پاسخده: کتاب راهنمای طراحان، ترجمه مصطفی بهزادفر، انتشارات دانشگاه علم و صنعت، تهران.

بنجامین (۱۳۶۳) ایران و ایرانیان، ترجمه حسین کرد بچه، تهران، انتشارات جاویدان.

بنه ولو، لئوناردو (۱۳۷۷) تاریخ معماری مدرن، جنبش مدرن تا پایان جنگ جهانی دوم، ترجمه حسن نیر احمدی، تهران، نشر مهندسين مشاور نیرسان.

بنیامین، والتر (۱۳۸۲) اثر هنری در عصر باز تولید پذیری تکنیکی آن، زیباشناسی انتقادی گزیده نوشته هایی در باب زیباشناسی از بنیامین، آدورنو و ماکوزه، تهران، گام نو.

بهبهانی، هما (۱۳۷۲) معماری با طبیعت در گذر زمان، مؤسسه مطالعات محیط زیست دانشگاه تهران

بهرام سلطانی، کامبیز (۱۳۸۴) مبانی معماری فضای سبز شهری، انتشارات دید (زیر نظر وزارت مسکن و شهرسازی،

دبیرخانه شورای عالی شهرسازی و معماری ایران)، تهران.

بهروز فر، فریبرز و دیگران (۱۳۷۸) رابطه همسازی تراکم در مسکن و وضعیت تحصیلی کودکان دبستانی، نشریه شماره ک- ۲۹۷ مرکز تحقیقات ساختمان و مسکن، تهران.

بهزادفر، مصطفی و پیام محمودی کردستانی (۱۳۸۸) هنجارهای کیفی طراحی فضای شهری مردم مدار (آزادی مدار)، آرمانشهر، شماره ۳، پاییز و زمستان ۱۳۸۸.

بهزادفر، مصطفی و رازقی اصل، سینا (۱۳۸۸) خیابان اصلی: الزامات و توقعات طراحی شهری، فصلنامه آبادی، سال نوزدهم، شماره شصت و سه.

بهزادی، رقیه (۱۳۶۸) بندهش هندی، (تصحیح و ترجمه)، تهران، انتشارات موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

بوخنسکی، ا.م. (۱۳۷۹) فلسفه معاصر اروپایی، با ضمیمه دکتر شرف الدین خراسانی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

بورکها، تیتوس (۱۳۷۵) حکمت و هنر معنوی (مجموعه مقالات غلامرضا اعوانی)، تهران، گروس.

بیات، بهرام (۱۳۸۷) تبیین جامعه شناختی احساس امنیت در بین شهروندان تهرانی (با تأکید بر نقش پرداخت رسانه ای و سرمایه اجتماعی) نامه علوم اجتماعی، شماره ۱۱۵: ۳۵-۱۳۲.

بینای مطلق، سعید (۱۳۸۶) هنر در نظر افلاطون، تهران، فرهنگستان هنر، ج ۲.

پارسی، حمید رضا (۱۳۷۹) فضای شهری، حیات مدنی و نیروی اجتماعی فرهنگی (مطالعه موردی خیابان کارگر)، رساله دکتری، دانشکده هنرهای زیبا دانشگاه تهران.

پارسی، حمید رضا (۱۳۸۱) شناخت محتوای فضای شهری، مجله دانشکده هنرهای زیبا، دانشگاه تهران، شماره ۱۱.

پارکینسن، جان (۱۳۸۶) دموکراسی معماری و فضای همگانی، ترجمه سحر قاسمیان، فصلنامه معماری ایران، دوره هشتم، شماره ۲۹+۳۰، تابستان و پاییز ۱۳۸۶.

پاسیان حضرت، غلامرضا (۱۳۷۸) چند سوال درباره طراحی معماری، معماری و شهرسازی، شماره های ۵۴ و ۵۵.

- پاکزاد جهانشاه و اسدی خوانساری حسین (۱۳۹۰) راهنمای طراحی فضای شهری در ایران، انتشارات پیام سیما.
- پاکزاد، جهانشاه (۱۳۸۱) کیفیت محیط شهری: مطالعه معوقه شهروندان، فصلنامه پژوهشی، تحلیلی، آموزشی مدیریت و برنامه ریزی، سازمان شهرداری کشور، سال سوم.
- پاکزاد، جهانشاه (۱۳۸۴) راهنمای طراحی فضاهای شهری در ایران، تهران، وزارت مسکن و شهرسازی.
- پاکزاد، جهانشاه (۱۳۸۵) مفاهیم و مبانی نظری فرآیند طراحی شهری، انتشارات دانشگاه علم و صنعت ایران.
- پاکزاد، جهانشاه (۱۳۸۶) مبانی نظری و فرآیند طراحی شهری، چاپ دوم، تهران، انتشارات شهیدی.
- پایا، علی (۱۳۷۷) معجزه گفتگو. مجله راه نو. سال اول. شماره ۵. ۱۳۷۷.
- پرتوی، پروین (۱۳۸۲) مکان و بی مکانی؛ رویکردی پدیدارشناسانه، نشریه هنرهای زیبا، شماره ۱۴.
- پرتوی، پروین (۱۳۸۲) مکان و بی مکانی؛ رویکردی پدیدارشناسانه، نشریه هنرهای زیبا، ش ۱۴، تهران.
- پروتی، جیمز (۱۳۷۳) هایدگر و الوهیت، ترجمه محمد جوزی، تهران، حکمت.
- پروند، شادان (۱۳۷۲) جستجوی قواعدی برای ساماندی محو تجاری مراکز شهری با انطباق حرکت پیاده با تاکید بر ابعاد فضایی و عملکردی، پایان نامه کارشناسی ارشد طراحی شهری، دانشگاه تهران.
- پلو، مارسل (۱۳۷۵) معماری، هنر یا وظیفه؟، آبادی، سال ششم، شماره بیست و یکم.
- بنیا، ویلیام. ام و استیون پارشال (۱۳۸۴) مبانی برنامه ریزی معماری: تبیین روش مساله کاوی، ترجمه محمود احمدی نژاد، اصفهان، نشر خاک.
- بویر، کارل (۱۳۶۴) جامعه باز و دشمنان آن، ترجمه عزت الله فولادوند، تهران، انتشارات خوارزمی.
- پورجعفر، محمدرضا (۱۳۸۱) توجه به معیارهای طراحی شهری و معماری در مساجد قدیمی (مورد مطالعه مسجد جامع دهلی)، مجله مدرس هنر، شماره سال ۱۳۸۱.
- پورجعفر، محمدرضا (۱۳۸۵) جزوه درس سیر اندیشه های شهرسازی، دانشگاه تربیت مدرس.
- پورجعفر، محمدرضا و دیگران (۱۳۸۶) رویکرد اندیشه ای در تداوم معماری ایران، صفه، سال ۱۶، شماره ۴۵.
- پورجعفر، محمدرضا و دیگران (۱۳۸۶) رویکرد اندیشه ای در تداوم معماری ایران، صفه، سال ۱۶، شماره ۴۵.
- پورجوادی، نصرالله (۱۳۵۸) درآمدی بر فلسفه افلوطین، تهران، انجمن فلسفه ایران.
- پورطاهری، مهدی (۱۳۸۹) کاربرد روشهای تصمیم گیری چند شاخصه در جغرافیا، سمت، چاپ اول، تهران.
- پورمحمدی، محمدرضا (۱۳۸۶) برنامه ریزی کاربری اراضی شهری، سمت، چاپ سوم، تهران.
- پیتر، هال، تجارب رویکرد سیستمی در برنامه ریزی شهری، ترجمه محمد تقی زاده مطلق، نشریه جستارهای شهرسازی، شماره دوم، تابستان ۱۳۸۱.
- پین، مایکل (۱۳۷۹) بارت، فوکو، آلتوسر، ترجمه پیام یزدانجو، تهران، نشر مرکز.
- پیران، پرویز (۱۳۷۰) دیدگاههای نظری در جامعه شناسی شهری؛ مکتب اقتصاد سیاسی فضا، ماهنامه اطلاعات اقتصادی سیاسی، شماره ۵۱ و ۵۲.
- پیران، پرویز (۱۳۷۶) شهر شهروندمدار، ماهنامه اطلاعات سیاسی اقتصادی، شماره ۱۲۰-۱۱۹.
- پیران، پرویز (۱۳۷۹) اداره مردمی شهرها و ضرورت آن در ایران، فصلنامه معماری و فرهنگ، شماره ۷.
- پیران، پرویز (۱۳۸۱) شورا در ایران، نگاهی آسیب شناسانه، فصلنامه رفاه اجتماعی، سال دوم، شماره ۵.
- تاشمن، مایکل و اریلی چارلز (۱۳۷۸) نوآوری بستر پیروزی، ترجمه دکتر عبدالرضا رضایی نژاد، چاپ اول، انتشارات دنیای نو.
- تانکیس (۱۳۸۸) فرم، فضا، شهر و نظریه اجتماعی (مناسبات اجتماعی و شکل های شهری)، ترجمه پارسی، حمیدرضا و

- دیگران. انتشارات دانشگاه تهران.
- تانکیس فرن (۱۳۸۸) فضا، شهر و نظریه اجتماعی (مناسبات اجتماعی و شکل های شهری)، ترجمه حمید رضا پارسی و آرزو افلاطونی، انتشارات دانشگاه تهران.
- ترابی، علی (۱۳۸۳) آموزش در مدیریت شهری: اولویت ها و موانع، شهرداریها، سال پنجم، شماره ۶۰.
- ترنر، تام (۱۳۷۰) شهر همچون چشم انداز، ترجمه فرشاد نوریان، شرکت پردازش و برنامه ریزی.
- تسبیح سازان، رضا (۱۳۸۰) روانشناسی رشد خلاقیت و ارتباط آن با شخصیت و هوش، فصلنامه رهیافت، شماره ۲۶.
- تقوایی، علی اکبر و معروفی، سکینه (۱۳۸۹) تاثیر فضاهای شهری بر ارتقاء کیفیت محیط با تاکید بر نقش مساجد، مقاله برگزیده همایش بین المللی مساجد، تهران.
- تقوایی، علی اکبر و معروفی، سکینه (۱۳۸۹) تاثیر فضاهای شهری بر ارتقا کیفیت محیط با تاکید بر نقش مساجد، مقاله برگزیده همایش های بین المللی تهران.
- توسلی، محمود (۱۳۶۰) ساخت شهر و معماری اقلیم گرم و خشک ایران، تهران، ناشر نویسنده.
- توسلی محمود و بنیادی ناصر (۱۳۷۱) طراحی فضای شهری (فضاهای شهری و جایگاه آن در زندگی و سیمای شهری جلد اول، انتشارات مرکز مطالعات و تحقیقات شهرسازی و معماری ایران.
- توسلی محمود و ناصر بنیادی، (۱۳۸۶) طراحی فضای شهری- فضای شهری و جایگاه آن در زندگی و سیمای شهری، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات شهرسازی و معماری ایران.
- توسلی، محمود و دیگران (۱۳۷۱) طراحی فضای شهری. جلد اول. مرکز مطالعات و تحقیقات شهرسازی و معماری ایران.
- تولستوی، لئون (۱۳۵۶) هنر چیست؟، ترجمه کاوه دهگان، تهران، امیرکبیر.
- تیبالدز، فرانسیس (۱۳۸۳) شهرسازی شهروندگرا، ترجمه محمد احمدی نژاد، اصفهان، نشر خاک.
- تیبالدز، فرانسیس (۱۳۸۵) شهرهای انسان محور بهبود محیط عمومی در شهرهای بزرگ و کوچک، ترجمه حسن علی لقایی و فیروزه جدلی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول.
- جانسن، ویلیو، اچ (۱۳۵۷) تاریخ هنر، ترجمه پرویز مرزبان، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- جعفرنژاد، احمد (۱۳۷۸) مدیریت تکنولوژی نوین، چاپ اول، انتشارات دانشگاه تهران.
- جعفری، م.ت. (۱۳۷۵) زیبایی و هنر از دیدگاه اسلام، تهران، موسسه نشر کرامت.
- جلالی تهرانی، سعیده (۱۳۸۱) فضای شناخت و برگزاری مراسم ادیان، پایان نامه کارشناسی ارشد معماری، دانشگاه آزاد تهران.
- جنسون، ه (۱۳۵۹) تاریخ هنر، ترجمه پرویز مرزبان، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران.
- جهانبگلو، رامین (۱۳۸۵) نقد عقل مدرن. ترجمه سامعی، حسین. انتشارات فرزان روز.
- جهانی، جعفر (۱۳۸۵) بررسی تحلیلی و مقایسه ای تاثیر رویکردهای مختلف آموزش خلاقیت بر پرورش روحیه پژوهشگری کودکان، مجله علوم انسانی و اجتماعی دانشگاه شیراز، دوره ۲۵، شماره ۴.
- جودت، محمدرضا و همکاران (۱۳۷۸) شش مفهوم در معماری معاصر، تهران، نشر توسعه.
- جیکوبز، جین (۱۳۸۶) مرگ و زندگی شهرهای بزرگ آمریکایی، ترجمه حمید رضا پارسی و آرزو افلاطونی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- چنگز، چارلز (۱۳۸۱) حرکت تدریجی از های تک به ارگانی، تک، ترجمه محمد علی اشرف گنجوی، مجله آبادی، شماره ۳۶.
- چنگز، چارلز (۱۳۸۳) طبیعت در گفتگو با طبیعت، ترجمه آبتین گلکار، مجله معمار، شماره ۲۷.
- چنگز، چارلز (۱۳۸۳) گفتگوی طبیعت با طبیعت، ترجمه سولماز زعیم دار، مجله معماری و فرهنگ، شماره ۱۷.
- حائری، مهدی (۱۳۶۰) متافیزیک، مجموعه مقالات فلسفی-

- منطقی، به کوشش عبد الله ناصری، تهران، نشر نهضت زنان مسلمان.
- حاج سید جوادی، فربرز (۱۳۷۸) مسجد- مدرسه ها، مجموعه مقالات همایش مسجد، انتشارات دانشگاه هنر.
- حاجی علیمحمدی، افسانه (۱۳۷۲) نقوش سردرهای خانه های تهران قدیم، تهران، دفتر پژوهش های فرهنگی.
- حافظ نیا، محمدرضا (۱۳۸۷) مقدمه ای بر روش تحقیق در علوم انسانی، انتشارات سمت، چاپ چهاردهم، تهران.
- حبیبی، رعنا سادات (۱۳۸۷) تصویرهای ذهنی و مفهوم مکان، نشریه هنرهای زیبا، ش ۳۵، تهران.
- حبیب، فرح (۱۳۸۰) فضای شهری بستر تعامل اجتماعی (تعامل اجتماعی رویکردی به پایداری)، فصلنامه معماری و فرهنگ، سال هفتم، شماره ۲۴.
- حبیبی سید محسن (۱۳۸۲) از شار تا شهر (تحلیل تاریخی از مفهوم شهر و سیمای کالبدی آن تفکر و تائر)، انتشارات دانشگاه تهران.
- حبیبی، سید محسن (۱۳۷۹) جامعه مدنی و حیات شهری، مجله هنرهای زیبا، تهران، شماره ۷.
- حبیبی، سید محسن (۱۳۸۰) جامعه مدنی و حیات شهری، مجله هنرهای زیبا، دانشگاه تهران شماره ۷.
- حبیبی، سید محسن (۱۳۸۰) فضای شهری بر خورد نظریه ای، مجله صفا، دانشگاه شهید بهشتی شماره ۲۳.
- حبیبی، سید محسن (۱۳۸۵) شرح جریان های فکری معماری و شهرسازی در ایران معاصر، تهران، دفتر پژوهشهای فرهنگی.
- حبیبی، سید محسن (۱۳۸۶) از شار تا شهر، تهران، دانشگاه تهران، چاپ هفتم
- حبیبی، سید محسن؛ سعیدی رضوانی، هادی (۱۳۸۴) شهرسازی مشارکتی؛ کاوشی نظری در شرایط ایران، نشریه هنرهای زیبا، شماره ۲۴
- حبیبی، محسن (۱۳۷۸) فضای شهری، حیات واقعه ای و خاطره های جمعی، مجله صفا، سال نهم، شماره ۲۸. بهار و تابستان ۱۳۷۸.
- حبیبی، محسن (۱۳۷۹) جامعه مدنی و حیات شهری. فصلنامه هنرهای زیبا، شماره هفتم. تابستان ۱۳۷۹.
- حجت مهدی و ندیمی، حمید (۱۳۶۶) روزنه ای به باغ بهشت، انتشارات جهاد دانشگاهی هنر.
- حجت، عیسی (۱۳۸۱) حرفی از جنس زمان: نگاهی نو به شیوه های آموزش معماری ایران، هنرهای زیبا، شماره ۱۲.
- حجت، عیسی (۱۳۸۲) آموزش معماری و بی ارزشی ارزشها، هنرهای زیبا، شماره ۱۴.
- حجت، عیسی (۱۳۸۳) آموزش خلاق- تجربه، نشریه هنرهای زیبا، شماره ۱۸.
- حسام، فرحناز (۱۳۸۰) حوزه عمومی و تجلی آن در کالبد شهر. ماهنامه شهرداریها، سال سوم، شماره ۳۰، آبان ۱۳۸۰.
- حسین زاده دلیر، کریم (۱۳۶۱) حاشیه نشینان تبریز، تبریز، دانشگاه تبریز.
- حسینی، افضل السادات (۱۳۸۵) الگوی رشد خلاقیت و کارایی آن در یاجاد مهارت تدریس خلاق در معلمان ابتدایی، فصلنامه نوآوری های آموزشی، شماره ۱۵، سال پنجم.
- حسینی، مهدی (۱۳۷۷) آثار طراحی میرزا ابوتراب غفاری در روزنامه شرق، هنرنامه، شماره صفر، سال اول، تهران.
- حقدار، علی اصغر (۱۳۸۰) فراسوی پست مدرنیته، اندیشه شبکه ای، فلسفه سنتی و هویت ایرانی، تهران، انتشارات شفیعی.
- حقیر، سعید (۱۳۸۷) سبک شناسی آر- نوو در معماری معاصر ایران، هنرهای زیبا، شماره ۳۵.
- حقیقی و دیگران (۱۳۸۲) مقایسه ترکیبهای نه گانه هوش و خلاقیت از لحاظ ویژگیهای شخصیتی در دانش آموزان سال اول دبیرستانهای اهواز، مجله علوم تربیتی و روانشناسی.
- حکمت، نصر الله (۱۳۸۶) حکمت و هنر در عرفان ابن عربی (عشق، زیبایی و حیرت)، تهران، چاپ ۲، انتشارات فرهنگستان هنر.
- حمزه نژاد، مهدی (۱۳۸۵) انسان، طبیعت و معماری، دانشگاه علم و صنعت ایران.
- حمید رفیعی، محمد علی (۱۳۷۹) درآمدی بر مفهوم «نماد» و

- «نشانه»، معماری و فرهنگ، سال اول، شماره چهارم.
- خاتم، اعظم (۱۳۸۳) حوزه همگانی و فضاهای عمومی در ایران، فصلنامه اندیشه ایرانشهر، شماره ۲
- خاتمی، سید محمد (۱۳۸۰) از دنیای شهر تا شهر دنیا: سیری در اندیشه سیاسی، نشر نی.
- خاک زند، مهدی و امیر احمد احمدی (۱۳۸۶) نگاهی اجمالی به رویکرد میان طبیعت و معماری، نشریه باغ نظر، شماره ۸.
- خواند میر، خواجه غیاث الدین (۱۳۶۲) تاریخ حبیب السیر، تصحیح زیر نظر: محمد دبیر سیاقی، تهران، جلد ۴، چاپ سوم، کتابفروشی خیام.
- خوروش، محمدرضا و اهورامزدا خوروش (۱۳۷۷) رستاخیز اول یا شهر آیندگان، انتشارات بصائر، چاپ اول، اصفهان.
- دانشپور سید عبدالهادی و الهی مسعود (۱۳۸۹) تفرجگاه شهری و تحقق حیات مدنی، بازشناسی نقش فضای عمومی خیابان دربند در ساختار بخشی به حیات مدنی، مجله نهاد توسعه تهران ویژه نامه شماره هفتم.
- دانشپور سید عبدالهادی و تفرجی روجا (۱۳۹۰) بررسی شکل گیری حیات جمعی در فضای باز عمومی شهر با تاکید بر حضور زنان (مطالعه موردی: سه راه جمهوری تا چهارراه ولیعصر تهران)، فصلنامه نماد.
- دانشپور سید عبدالهادی و چرخچیان مریم (۱۳۸۶) فضاهای عمومی و عوامل مؤثر بر حیات مدنی، مجله باغ نظر، شماره ۷.
- دانشپور، سید عبدالهادی و چرخچیان، مریم (۱۳۸۶) فضاهای عمومی و عوامل مؤثر بر حیات جمعی، باغ نظر، شماره ۷.
- دانشپور، عبدالهادی و دیگران (۱۳۸۶) فضاهای عمومی و عوامل مؤثر بر حیات جمعی، فصلنامه باغ نظر، سال ۴، شماره ۷. بهار و تابستان ۸۶.
- دانشگر مقدم، گلرخ (۱۳۸۸) فهم مساله طراحی در آموزش معماری: بررسی مولفه های مؤثر بر فهم کافی از مساله طراحی به عنوان آغازگاهی برای طراحان مبتدی، هنرهای زیبا، شماره ۳۷.
- دبونو، ادوارد (۱۳۷۶) تفکر جانبی، ترجمه عباس بشارتیان، چاپ دوم، نشر مترجم.
- دراکر، پیتر (۱۳۷۱) رشته ای علمی به نام خلاقیت، ترجمه سید صالح واحدی، مجله تدبیر، شماره ۴۳.
- درخشه، جلال (۱۳۸۸) دانستنی های سیاست: زان ژاک روسو، تهران، معاونت فرهنگی و اجتماعی دفتر برنامه ریزی اجتماعی و مطالعات فرهنگی، چاپ اول.
- درخشه، جلال (۱۳۸۸) دانستنی های سیاست: هگل، فریدریش، تهران، معاونت فرهنگی و اجتماعی دفتر برنامه ریزی اجتماعی و مطالعات فرهنگی، چاپ اول.
- درویشی، محمدرضا (۱۳۷۶) آیین و آواز مجموعه مقالات درباره موسیقی نواحی ایران، تهران، حوزه هنری سوره.
- دهخدا (۱۳۷۷) لغت نامه دهخدا، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم از دوره جدید.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۴۷) لغت نامه دهخدا، گردآوری زیر نظر دکتر محمد معین، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- دوبوکور، مونیک (۱۳۷۰) رمزهای زنده جان، ستاری، جلال، مرکز.
- دوبونو، ادوارد (۱۳۸۴) سلسله درسهای تفکر، ترجمه مرجان فرجی، تهران، نشر جوانه رشد.
- دورانت، ویل (۱۳۶۷) تاریخ تمدن، مترجمین آریان پور، مرزبان، پیرنظر و دیگران، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- دورانت، ویل (۱۳۶۹) تاریخ فلسفه، ترجمه عباس زریاب خویی، تهران، هشتم، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- دوست محمد گواشانی (۱۳۷۸) دیباچه مرقع بهرام میرزا (منقول در بنیون-ویلیکینوسون، سیر تاریخ نقاشی ایرانی، ترجمه محمد ایرانمنش، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- دولفوس، اولیویه (۱۳۷۴) فضای جغرافیایی، ترجمه دکتر سیروس سهامی، انتشارات نیکا، مشهد، چاپ دوم.
- دیا، داراب (۱۳۷۳) مسابقه معماری فرهنگستان ها، آبادی، سال چهارم، شماره ۱۳.

دیا، داراب (۱۳۷۸) الهام و برداشت از مفاهیم بنیادی معماری ایران، معماری و فرهنگ، سال اول، شماره اول.

دیا، داراب (۱۳۷۸) حصول زبانی برای معماری امروز ایران، معماری و شهرسازی، شماره ۵۰ و ۵۱.

دیا، داراب و مجتبی انصاری (۱۳۷۴) چگونگی شکل گیری ارتباط انسان با محیط مصنوع، اولین مجموعه مقالات کنگره تاریخ معماری و شهرسازی، تهران، سازمان میراث فرهنگی کشور.

دیچ، دیورا (۱۳۸۶) معماری برای احمق ها؛ ترجمه کورش محمودی و رضا بصیری مذهبی، تهران، انتشارات شهرآب.

رئیس دانا، فریبرز (۱۳۸۱) اقتصاد سیاسی توسعه، مؤسسه انتشارات نگاه.

راجرز، اورت ام و شومیگر، اف فلویید (۱۳۷۶) رسانش نوآوری ها، ترجمه عزت الله کرمی و ابوطالب فنایی، چاپ دوم، انتشارات دانشگاه شیراز.

راجرز، کارل (۱۳۶۹) درآمدی بر انسان شدن، قاسم قاضی، دانشگاه آزاد.

رامین، علی (۱۳۸۶) فلسفه تحلیلی هنر، تهران، انتشارات فرهنگستان هنر، ج ۲.

رایت، فرانک لوید (۱۳۷۲) برای اعتلای معماری، ترجمه فرزانه طاهری، آبادی، شماره نهم.

رایت، فرانک لوید (۱۳۷۲) سبکها و معماران، ترجمه فرزانه طاهری، آبادی، سال دوم، شماره هشتم.

ربانی، رسول (۱۳۸۵) جامعه شناسی شهری، با همکاری فریدون وحید، انتشارات دانشگاه اصفهان و انتشارات سمت.

ربیع نیا، م. (۱۳۸۰) کاربرد هندسه فراکتال در شکل گیری و ارائه الگویی از مجموعه های مسکونی، پایان نامه کارشناسی ارشد معماری، دانشگاه آزاد اسلامی واحد خوراسگان، اصفهان.

رتیرز، جورج، نظریه جامعه شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، انتشارات عملی، چاپ پنجم، ۱۳۸۰.

رحمتی، انشاءالله (۱۳۸۳) هنر و معنویت (مجموعه مقالاتی در زمینه حکمت هنر)، تهران، فرهنگستان هنر.

رزمی، کاظم (۱۳۸۴) بررسی راه های افزایش ضریب بهره برداری از فضای سبز شهری (پارکها) نمونه موردی شهر رشت، پایان نامه کارشناسی ارشد رشته جغرافیا گرایش برنامه ریزی شهری، استادان راهنما: اصغر ضرابی و حمید رضا وارثی، دانشگاه اصفهان، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، گروه جغرافیا. رضا سلطانی، منصوره (۱۳۷۹) نظریه ای در توسعه فرکتال بر معماری، معماری و فرهنگ، سال پنجم، شماره ۱۷.

رضوانی، محمدرضا، منصوریان، حسین (۱۳۸۷) سنجش کیفیت زندگی، بررسی مفاهیم، شاخصها، مدلها و ارائه مدل پیشنهادی برای نواحی روستایی، فصلنامه روستا و توسعه، سال ۱۱، شماره ۳

رضوانی، محمد رضا و حسین منصوریان (۱۳۸۷) سنجش کیفیت زندگی: بررسی مفاهیم، شاخصها و مدلها و ارائه مدل پیشنهادی برای نواحی روستایی، فصلنامه روستا و توسعه، سال ۱۱؛ شماره ۳.

رضویان، محمد تقی (۱۳۸۱) برنامه ریزی کاربری اراضی شهری، انتشارات منشی، چاپ اول، تهران.

رفیعیان مجتبی و سیفایی مهسا (۱۳۸۴) فضاهای عمومی شهری بازنگری و ارزیابی کیفی، مجله هنرهای زیبا، دانشگاه تهران شماره ۳۳.

رفیعیان مجتبی و عسگری علی (۱۳۸۱) سالمندان و ضرورت آمایش فضاهای شهری، همایش بین المللی سالمندان.

رفیعیان، مجتبی و علی عسگری (۱۳۸۱) فضاهای شهری و سالمندان، همایش سالمندان و شهر.

رفیعیان، مجتبی و تقوایی، علی اکبر و ملاح، ارونک (۱۳۸۶) درآمدی بر بازسازی پس از سانحه و الزامات ارتقای کیفیت محیط سکونت، مقاله مرجع دانش.

رفیعیان، مجتبی و سیفایی، مهسا (۱۳۸۴) فضاهای عمومی شهری، بازنگری و ارزیابی کیفی، نشریه هنرهای زیبا، شماره ۲۳.

رفیعیان، مجتبی و سیفایی، مهسا (۱۳۸۴) فضاهای عمومی شهری، بازنگری و ارزیابی کیفی، نشریه هنرهای زیبا، شماره

۲۳. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۵) در قلمرو وجدان - سیری در عقاید، ادیان و اساطیر، انتشارات سروش، تهران.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۲) نقد ادبی (جلد اول و دوم) تهران، هفتم، امیر کبیر.
- زیراری، کرامت الله، مهدنژاد، حافظ و پرهیز، فریاد (۱۳۸۸) مبانی و تکنیک های برنامه ریزی شهری، دانشگاه بین المللی چابهار، چاپ اول، تهران.
- زیباکلام، فاطمه (۱۳۸۵) سیر اندیشه های فلسفی در غرب، تهران، چاپ ۲، انتشارات دانشگاه تهران.
- ژاله، اسرا (۱۳۸۹) آسمان خراش های سبز، معماری و فرهنگ، سال یازدهم، شماره سی و شش.
- ژیرارده (۱۳۸۳) چگونه شهری پایدار بسازیم، ترجمه فریبا قرائی، انتشارات دانش نما، چاپ اول.
- زیلسون، اتین (۱۳۶۱) نقد تفکر فلسفی غرب، ترجمه احمدی، تهران، اقبال.
- ستارزاده داریوش و دیگران (۱۳۸۹) فضای شهری، اندیشه ای اجتماعی، مجله علوم تکنولوژی محیط زیست، شماره چهارم دوره دوازدهم.
- سردار، ضیا الدین و ایوانا آبرامس (۱۳۷۹) آشوب: قدم اول، ترجمه آرام قریب، تهران، انتشارات شیرازه.
- سعیدنیا، احمد (۱۳۷۹) کتاب سبز شهرداری ج - ۹ (فضاهای سبز شهری)، انتشارات شهرداری های کشور، تهران.
- سلطان زاده، حسین (۱۳۷۹) آموزش معماران، تهران، دفتر پژوهش های فرهنگی.
- سلطانی تیرانی، فلورا (۱۳۷۸) نهادی کردن نوآوری در سازمان، موسسه خدمات فرهنگی رسا.
- سلطانی علی و نامداریان احمدعلی (۱۳۸۹) بررسی تاثیر نیروهای مختلف در شکل گیری فضای شهری، مجله هویت شهر شماره ۷.
- سلیمانی، محمد جواد (۱۳۷۸) معماری مسجد، مجموعه مقالات همایش معماری مسجد؛ گذشته، حال، آینده، دانشگاه هنر آذرماه ۱۳۷۶.
- رفعیان، مجتبی، امین صالحی، پیام و تقوایی، علی اکبر (۱۳۸۹) سنجش کیفیت محیط سکونت، نمونه موردی شهرک اکباتان؛ مجله مدرس علوم انسانی - برنامه ریزی و آمایش فضا، دوره چهارم، شماره چهار.
- رفعیان، مجتبی؛ سیفایی، مهسا (۱۳۸۴) فضاهای عمومی شهری؛ بازنگری و ارزیابی کیفی، نشریه هنرهای زیبا، شماره ۲۳
- رهنمایی، محمدتقی؛ اشرفی، یوسف (۱۳۸۶) فضاهای عمومی شهر و نقش آن در شکل گیری جامعه مدنی از دیدگاه برنامه ریزی شهری، نشریه جغرافیا، دوره جدید سال پنجم، شماره ۱۴ و ۱۵
- روحانی، غزاله (۱۳۷۱) طراحی باغ و احداث فضای سبز، تهران، انتشارات فرهنگ جامع.
- رورتی، ریچارد (۱۳۸۳) فلسفه و دموکراسی، ترجمه هیام یزدانجو، تهران، دفتر پژوهشهای فرهنگی ایران.
- روزنامه اطلاعات، ۲۱ مرداد ۱۳۸۸، مقاله تفکر خلاق، مهارتی برای دستیابی به راه حل های جدید، نوشته طاهره شکرچی.
- روسو، پی یر (۱۳۵۸) تاریخ صنایع و اختراعات، ترجمه حسن صفاری، چاپ سوم، شرکت کتابهای جیبی با همکاری موسسه انتشارات امیر کبیر.
- روشن، مینا و شکیبائی، فاطمه (۱۳۹۰) بررسی تطبیق پذیری نگاه شهروند و شهرساز به رضایت از سکونت؛ سمینار مدیریت و برنامه ریزی شهری، مشهد.
- ریخته گران، محمدرضا (۱۳۷۸) هایدگر و تلقی هندویی از مکان مقدس، نشریه رواق، شماره ۳.
- ریخته گران، محمدرضا (۱۳۸۰) تأملی در مبانی نظر هنر و زیبایی، تفکر، تهران، ساقی.
- رید، هربرت (۱۳۷۴) فلسفه هنر معاصر، ترجمه محمد تقی فرامرزی، تهران دوم، کارون.
- رییس زاده، مهناز و حسین مفید (۱۳۸۳) بیهوده سخن: ده مقاله در زیبایی شناسی و هنر معماری، تهران، انتشارات مولی.

- سولسو، رابرت. ال (۱۳۷۱) روان شناسی شناختی، فرهاد ماهر، انتشارات رشد.
- سیفیان محمد کاظم و محمدرضا محمودی (۱۳۸۶) محرمیت در معماری سنتی ایران، نشریه هویت شهر، سال اول، شماره اول، زمستان ۱۳۸۶، صص ۳-۱۵.
- سیف الدینی فرانک (۱۳۸۴) جزوه درسی برنامه ریزی مجتمع های زیستی، دوره کارشناسی ارشد جغرافیا و برنامه ریزی شهری، دانشگاه تهران.
- سیف الدینی، فرانک (۱۳۷۶) مشارکت مردمی و برنامه ریزی توسعه، مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز، دروه دوازدهم، شماره دوم
- سیف، علی اکبر (۱۳۷۰) روانشناسی پرورشی، تهران، انتشارات آگاه، چاپ پنجم.
- شاطریان، رضا (۱۳۸۷) طراحی و معماری فضاهای آموزشی، انتشارات سیمای دانش، تهران.
- شاله، فیلیسین (۱۳۴۷) شناخت زیبایی، ترجمه علی اکبر بامداد، تهران، طهوری.
- شایان، حمید رضا و محمد قاری پور (۱۳۸۰) معماری خانه های سنتی ژاپن، معماری و فرهنگ، سال دوم، شماره هشت.
- شپرد، آن (۱۳۸۲) مبانی فلسفه هنر، ترجمه علی رامین، تهران، سوم، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی کتیبه.
- شریعت زاده، یوسف (۱۳۷۴) اعتدال میان سنت و نوآوری، آبادی، سال پنجم، شماره نوزدهم.
- شریعتمداری، علی (۱۳۷۵) تفکر، تفکر انتقادی و تفکر خلاق، فصلنامه علمی و فرهنگی، شماره ۳.
- شریف زاده، فتاح؛ قلی پور، رحمت اله (۱۳۸۲) حکمرانی خوب و نقش دولت، فرهنگ مدیریت، سال اول، شماره ۴
- شریف شهیدی، محمد و دیگران (۱۳۸۷) نقش پژوهش در فرآیند آموزش طراحی معماری، نشریه هویت شهری، سال دوم، شماره ۲.
- شریفی، علی اکبر و رقیه داوری (۱۳۸۸) مقایسه تاثیر سه روش پرورش خلاقیت در افزایش خلاقیت دانش آموزان پایه دوم راهنمایی، مجله روانپزشکی و روانشناسی بالینی ایران، سال ۱۵، شماره ۱.
- شریفیان ثانی، مریم (۱۳۸۰) مشارکت شهروندی، حکمرانی شهری و مدیریت شهری، فصلنامه مدیریت شهری، شماره ۸ شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۶۶) صور خیال در شعر فارسی، تهران، سوم، آگاه.
- شکوئی، حسین (۱۳۸۳) دیدگاه های نو در جغرافیای شهری، جلد اول، انتشارات سمت، چاپ هفتم، تهران.
- شکوئی، حسین (۱۳۶۹) جغرافیای اجتماعی شهرها اکولوژی اجتماعی شهر، انتشارات جهاد دانشگاهی.
- شکوئی، حسین (۱۳۸۰) دیدگاه های نو در جغرافیای شهری، جلد اول، انتشارات سمت.
- شکوئی، حسین (۱۳۸۱) اندیشه های نو در فلسفه جغرافیا، جلد اول، انتشارات گیتاشناسی.
- شکوئی، حسین (۱۳۸۲) فلسفه های محیطی و مکتب های جغرافیایی، انتشارات گیتاشناسی.
- شهرآرای، مهرانز و مدنی پور، رضا (۱۳۷۵) سازمان خلاق و نوآور، مجله دانش مدیریت، شماره ۳۳ و ۳۴.
- شهزادی، ر. (۱۳۶۷) جهان بینی زرتشتی، تهران، انتشارات فروهر.
- شوان، فریتهوف (۱۳۸۳) هنر و معنویت (مجموعه مقالاتی در زمینه حکمت هنر)، تهران، فرهنگستان هنر.
- شوای، فرانسواز (۱۳۷۵) شهرسازی، تخیلات، واقعیات. ترجمه دکتر سید محسن حبیبی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول.
- شیخ الاسلامی، علی (۱۳۸۶) خیال، مثال و جمال در عرفان اسلامی، تهران، انتشارات فرهنگستان هنر، ج ۲.
- شیخ زین الدین، حسین (۱۳۷۸) فرم در معماری، معماری و فرهنگ، سال اول، شماره ۱، تابستان ۱۳۷۸.
- شیخ زین الدین، حسین (۱۳۷۸) فرم در معماری، معماری و فرهنگ، سال اول، شماره ۱، تابستان ۱۳۷۸.
- شیخ زین الدین، حسین (۱۳۸۱) گفت و گویی درباره زبان و تکنیک، معمار، شماره ۱۷.

شیخ زین الدین، حسین (۱۳۸۱) گفت و گویی درباره زبان و تکنیک، معمار، شماره ۱۷.

صارمی، علی اکبر (۱۳۷۷) جایگاه معماری ایران در جهان امروز، آبادی، سال هفتم، شماره های ۲۷ و ۲۸، زمستان ۱۳۷۶ و بهار ۱۳۷۷.

صالحی، اسماعیل (۱۳۸۶) نقش آسایش محیطی فضاهای شهری در پیش گیری از ناهنجاری های رفتاری، مجله محیط شناسی، شماره ۴۴.

صالحی فرد، محمد و علی زاده، سیددانا (۱۳۸۷) تحلیلی بر ابعاد اجتماعی و روانشناختی فضاهای سبز در شهرها (با رویکرد مدیریت شهری)، فصلنامه مدیریت شهری، شماره ۲۱.

صحراپیان، زهرا (۱۳۹۰) تحلیل فضایی و مکانیابی مراکز خدمات شهری، با استفاده از GIS (مطالعه موردی شهر جهرم)، زنگی آبادی، علی، پایان نامه کارشناسی ارشد رشته جغرافیا و برنامه ریزی شهری، دانشگاه اصفهان، دانشکده علوم جغرافیایی و برنامه ریزی، گروه جغرافیا و برنامه ریزی شهری.

صدری حسین (۱۳۸۵) بررسی نقش فضاهای شهری در توسعه دموکراسی، همایش بین المللی شهر برتر طرح برتر همدان.

صدیق سروستانی رحمت الله و قیصری عباس (۱۳۸۹) ضعف فضای شهری مدرن در ایران امکان سنجی پژوهش جامعه شناختی - تاریخی، مجله بررسی مسائل اجتماعی ایران، شماره ۲.

طالبی ژاله (۱۳۸۳) روابط اجتماعی در فضاهای شهری، مجله نامه علوم اجتماعی شماره ۲۴.

عابدین درکوش، سعید (۱۳۸۰) درآمدی بر اقتصاد شهری، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، چاپ سوم.

عباس زادگان مصطفی (۱۳۸۴) ابعاد اجتماعی - روانشناختی فضاهای شهری، مجله علوم مهندسی دانشگاه علم و صنعت، جلد ۱۶ شماره ۱.

عباس زادگان، مصطفی (۱۳۸۳) نگرش نهضت مدرن معماری شهرسازی به فضاهای شهری، شهرداریها ضمیمه میدان و

فضای شهری شماره ۶۷.

عسگری زاده، زهرا (۱۳۸۷) سنجش میزان کیفیت محیط در بافت های فرسوده بازسازی شده شهری نمونه موردی نواب، پایان نامه کارشناسی ارشد. به راهنمایی دکتر رفیعیان، دانشگاه تربیت مدرس.

عطائی، محمد (۱۳۸۹) تصمیم گیری چند معیاره فازی، دانشگاه صنعتی شاهرود، چاپ اول، شاهرود.

عظیمی حسینی، محمد و دیگران (۱۳۸۹) کاربرد GIS در مکان یابی، انتشارات مهرگان قلم، چاپ اول، تهران.

علیخواه فردین و مریم ربیعی (۱۳۸۵) زنان و ترس از جرم در فضاهای شهری، فصلنامه رفاه اجتماعی، شماره ۲۲.

غریب پور، افرا (۱۳۸۶) عملکردگرایی و معنای عملکرد، هنرهای زیبا، شماره ۳۰.

غفاری، علی (۱۳۷۴) اکولوژی در شهرهای کهن مرکزی ایران، کنگره ارگ بم، تاریخ معماری و شهر سازی ایران، جلد چهارم.

غفاری، غلامرضا و امید، رضا (۱۳۸۸) کیفیت زندگی، شاخص توسعه اجتماعی، تهران، شیرازه.

غلامپور، اشکان (۱۳۷۹) معیارهای ارزیابی و انتخاب مبلمان شهری، شهرداریها، سال دوم، شماره ۱۸.

غمامی، مجید (۱۳۷۵) از رویا تا واقعیت، آبادی، سال ششم، شماره بیست و یکم.

فخر طباطبایی، سید محمد (۱۳۷۵) برخورد سیستمی با طبیعت زنده، چاپ اول، شرکت سهامی انتشار.

فرزام، فریور (۱۳۸۴) فصلنامه اقتصاد سیاسی، اقتصاد سیاسی، سال دوم، شماره هفتم.

فرسای، علیرضا (۱۳۸۹) فضاهای شهری و اصول شهرسازی ایرانی، مجله مسکن شماره ۲۳.

فرشاد، مهدی (۱۳۶۸) عرفان ایرانی و جهان بینی سیستمی، انتشارات بنیاد نیشابور.

فری، هیلدر براند (۱۳۸۳) طراحی شهری، به سوی یک شکل پایدارتر شهر، ترجمه دکتر حسین بحرینی، انتشارات شرکت پردازش و برنامه ریزی شهری، چاپ اول.

فریناز، فربود، محمود، طاووسی (۱۳۸۰) بررسی تطبیقی مفهوم نمادین «درخت» در ایران، فصلنامه تحلیلی پژوهشی مدرس هنر، صفحه ۴۶.

فرید، یدالله (۱۳۸۲) جغرافیا و شهر شناسی، انتشارات دانشگاه تبریز.

فلاح، محمد صادق (۱۳۸۵) مفهوم حس مکان و عوامل شکل دهنده آن، نشریه هنرهای زیبا، شماره ۲۶، تهران.

فلامکی، محمدمنصور (۱۳۸۳) پابلو پیکاسو، تهران، موسسه علمی و فرهنگی فضا.

فلامکی، منصور (۱۳۷۴) نوآوری های معمارانه صفوی، دگرگونی برای ماندگاری ارزش ها و مفهوم ها در معماری ایران، اولین کنگره تاریخ معماری و شهرسازی، ج ۲، تهران، سازمان میراث فرهنگی کشور.

فلامکی، منصور (۱۳۸۱) ریشه ها و گرایش های نظری در معماری، نشر فضا، تهران.

فلور، ویلم (۱۳۶۵) جستارهایی از تاریخ اجتماعی ایران در عصر قاجار، ترجمه ابوالقاسم سری، ج ۲، تهران، انتشارات توس. فهیمی فر، اصغر، عشق شرقی، آشنایی با هنر دینی در تاریخ باستان، قادر، تهران، ۱۳۷۶

فون مایس، پی یر (۱۳۸۷) نگاهی به مبانی معماری: از فرم تا مکان، ترجمه سیومن آیوازیان، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.

قادر، بهزاد (۱۳۸۶) رولان بارت: تقلید به عنوان گریز از اصل، مجموعه مقالات هم اندیشی بارت و دریدا، به کوشش امیر علی نجومیان، انتشارات فرهنگستان هنر.

قاسم زاده، حسن (۱۳۷۶) برنامه ریزی درسی بر پایه یادگیری و تفکر خلاق، فصلنامه پژوهشی و مهندسی، شماره ۳ و ۴.

قاسمی اصفهانی، مروراید (۱۳۸۳) اهل کجا هستیم: هویت بخشی به بافت های مسکونی، انتشارات روزنه.

قاسمی، فرشید و طاهره اقلیدس (۱۳۸۴) بررسی تاثیر آموزش درس پرورش خلاقیت در کودکان بر افزایش خلاقیت دانش آموزان دختر، فصلنامه نوآوری های آموزشی، شماره ۱۳، سال

چهارم.

قاسمی، فرشید و طاهره اقلیدس (۱۳۸۵) بررسی تاثیر درس آموزش خلاقیت در کودکان بر افزایش خلاقیت دانش آموزان، فصلنامه نوآوری های آموزشی، شماره ۱۳، سال چهارم. قاضی احمد قمی (۱۳۶۶) گلستان هنر، به کوشش احمد سهیل خوانساری، تهران، انتشارات منوچهری.

قانون محاسبات عمومی کشور (۱۳۶۶) مجلس شورای اسلامی

قبادیان، وحید (۱۳۸۲) معماری پرش کیهانی یا معماری غیر خطی، مجله فرنگ و معماری، شماره ۱۳.

قبادیان، وحید (۱۳۸۰) معماری نئوکلاسیک، معماری و فرهنگ، سال سوم، شماره دهم.

قبادیان، وحید (۱۳۸۲) مبانی و مفاهیم معماری معاصر غرب، تهران، دفتر پژوهشهای فرهنگی، چاپ اول.

قرخلو، مهدی و عبدالنبی شریفی (۱۳۸۳) پیدایش، تکامل فیزیکی و وضعیت اجتماعی اقتصادی حاشیه نشین (مطالعه موردی: محله عین اهواز)، پژوهش های جغرافیایی، شماره پنجاه.

قنبریان، منیر (۱۳۸۳) کودک و شهرنشینی، انتشارات سازمان شهرداریها، تهران.

کاپلستون، فردریک (۱۳۷۵) تاریخ فلسفه، ترجمه سعادت، بزرگمهر و دیگران، تهران، علمی فرهنگی، سروش.

کارل هدن، مایکل و دیگران (۱۳۷۶) دموکراسی و آرمانشهر، گفتگو با یورگن هابرماس، ترجمه صداقت، پرویز. فصلنامه معماری و شهرسازی، دوره ششم، شماره ۸ و ۹. بهمن و اسفند ۷۵، فروردین و اردیبهشت ۷۶.

کارمونا متیو و دیگران (۱۳۸۸) مکان های عمومی فضاهای شهری (ابعاد گوناگون طراحی شهری، ترجمه فریبا لقایی و دیگران، انتشارات دانشگاه هنر.

کارمونا، متیو و دیگران (۱۳۸۸) مکانهای عمومی فضاهای شهری، ابعاد گوناگون طراحی شهری، ترجمه فدائی، فریبا و دیگران، انتشارات دانشگاه هنر، ۱۳۸۸.

کاسپرر، ارنست (۱۳۶۹) فلسفه و فرهنگ، ترجمه بزرگ نادر زاد، تهران، مرکز مطالعه فرهنگها.

کالینز، پیت (۱۳۷۵) دگرگونی آرمانها در معماری مدرن، ترجمه حسن حسن پور، نشر قطره.

کامرون، جولیا (۱۳۷۷) راه هنرمند: بازیابی خلاقیت، ترجمه گیتی خوشدل، تهران، نشر پیکان.

کامل نیا، حامد (۱۳۸۸) دستور زبان طراحی محیط های یادگیری، نشر سبحان نور، تهران.

کرتیس، ویلیام (۱۳۸۲) معماری مدرن از ۱۹۰۰، ترجمه مرتضی گودرزی، انتشارات سمت، چاپ اول.

کرونر، والتر (۱۳۸۵) معماری برای کودکان، ترجمه دکتر احمد خوشنویس و المیرا میر رحیمی، نشر گنج هنر، تهران.

کریر، راب (۱۳۸۰) تناسبات در معماری، ترجمه نشر خاک.

الکساندر، کریستوفر (۱۳۸۶) معماری و راز جاودانگی: راه بی زمان ساختن، ترجمه مهرداد قیومی بیدهندی، تهران، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.

کلارک، کنت (۱۳۷۰) سیر منظره پردازی در هنر اروپا، ترجمه بهنام خاوران، نشر ترمه، تهران.

کلاول، پل (۱۳۷۳) جغرافیای نو، ترجمه دکتر سیروس سهامی، ناشر مترجم، مشهد.

کمپفر، انگلبرت (۱۳۶۳) سفرنامه کمپفر، ترجمه کیکاووس جهاننداری، انتشارات خوارزمی، تهران.

کهن، لارنس (۱۳۸۱) از مدرنیسم تا پست مدرنیسم، ویرایش عبدالکریم رشیدیان، تهران، چاپ ۱، نشر نی.

کوزر، لوئیس (۱۳۸۷) زندگی و اندیشه بزرگان جامعه شناسی، ترجمه محسن ثلائی، انتشارات علمی، چاپ چهاردهم.

کوشا، محمد مهدی (۱۳۸۸) دانستنی های فرهنگ: انقلاب فرهنگی، تهران، دفتر برنامه ریزی اجتماعی و مطالعات فرهنگی، معاونت اجتماعی وزارت علوم.

کوشش گران، سید علی اکبر (۱۳۸۸) ساختمان شهرداری، سازمان اداری یا کاخ مردمی، دو ماهنامه پیام مهندس، شماره ۴۸

کوششگران (۱۳۸۴) منشور احیاء روستاها در ایران، پایان نامه دکترای معماری دانشگاه علم و صنعت ایران.

کوکبی، افشین و محمد رضا پور جعفر و علی اکبر تقوایی (۱۳۸۴) برنامه ریزی کیفیت زندگی شهری مراکز شهری؛ تعاریف و شاخص ها، فصلنامه جستارهای شهرسازی، سال چهارم، شماره ۱۲.

گاردنر، هلن (۱۳۶۵) هنر در گذر زمان، ترجمه محمد تقی فرامرزی، تهران، نگاه.

گامبریچ، ارنست (۱۳۸۰) تاریخ هنر، ترجمه علی رامین، نشر نی، تهران.

گروتر، یورگ (۱۳۸۳) زیباشناختی در معماری، ترجمه جهانشاه پاکزاد، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.

گلایچی، محمود (۱۳۸۲) سازه نظام دهنده و تعیین کننده فرم در معماری، مجله معماری و شهرسازی، شماره های ۷۳-۷۴.

گلکار، کورش (۱۳۸۰) مؤلفه های سازنده کیفیت محیط شهری، نشریه صفا، دانشگاه شهید بهشتی، شماره ۳۲.

گلکار، کورش (۱۳۸۰) مولفه های سازنده کیفیت در طراحی شهری، نشریه صفا شماره ۳۲.

گلکار، کورش (۱۳۸۰) مولفه های سازنده کیفیت در طراحی شهری، نشریه صفا شماره ۳۲.

گلکار، کوروش (۱۳۷۹) طراحی شهری پایدار در شهرهای حاشیه کویر، مجله هنرهای زیبا، شماره ۸، زمستان ۱۳۷۹.

گلکار، کوروش (۱۳۷۹) طراحی شهری پایدار در شهرهای حاشیه کویر، مجله هنرهای زیبا، شماره ۸، زمستان ۱۳۷۹.

گلکار، کوروش (۱۳۸۱) طراحی شهری و جایگاه آن در سلسله مراتب طرح های توسعه شهری تهران، انجمن صنفی مهندسان مشاور معمار و شهرساز.

گلکار، کوروش (۱۳۸۱) طراحی شهری و جایگاه آن در سلسله مراتب طرح های توسعه شهری تهران، انجمن صنفی مهندسان مشاور معمار و شهرساز.

گهل، یان (۱۳۸۷) زندگی در فضای میان ساختمانها، ترجمه شیما شصتی، تهران، انتشارات جهاد دانشگاهی.

- گودسل، چارلز (۱۳۸۶) مفهوم فضای عمومی و جلوه های مردم سالارانه آن، ترجمه نوربخش، هدیه. فصلنامه معماری ایران، دوره هشتم، شماره ۳۰+۲۹، تابستان و پاییز ۱۳۸۶.
- گوهری پور، حامد؛ کریمی، مهدی (۱۳۸۹) ارزیابی میزان رضایت شهروندان از عملکرد مدیریت شهری، پایان نامه کارشناسی به راهنمایی دکتر ناصر برک پور، تهران، دانشکده شهرسازی و معماری دانشگاه هنر
- گیدیون، زیگفريد (۱۳۸۱) فضا، زمان و معماری، ترجمه دکتر منوچهر مزینی، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ پنجم.
- لاری بقال، کیانوش (۱۳۸۰) اصول طراحی فضای مطلوب در شهر، ماهنامه شهرداریها، سال سوم، شماره ۳۰، آبان ۱۳۸۰.
- لامپونینی، ویتوریو مانیاگو (۱۳۸۱) معماری و شهرسازی در قرن بیستم، ترجمه لادن اعتضادی، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، چاپ اول.
- لامپونینی، ویتوریو مانیاگو (۱۳۸۲) دانشنامه معماری قرن بیستم، ترجمه ضیاء الدین جاوید، نشر امتداد، چاپ اول.
- لاهوری، اقبال (۱۳۸۳) سیر فلسفه در ایران، ترجمه آریان پور، تهران، پنجم، امیرکبیر.
- لاوسون، برایان (۱۳۸۴) طراحان چگونه می اندیشند، ترجمه حمید ندیمی، دانشگاه شهید بهشتی.
- لنگ جان (۱۳۸۵) طراحی شهری، ترجمه سید حسین بحرینی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- لنگ، جان (۱۳۷۹) آفرینش نظریه های معماری، ترجمه علی رضا عینی فر، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- لوسی اسمیت، ادوارد (۱۳۸۰) آخرین جنبش های هنری در قرن بیستم، ترجمه علی رضا سمیعی آذر، انتشارات، تهران.
- لوکوربوزیه (۱۳۸۶) معماری نوین: نگرشی نو به معماری، ترجمه مجتبی دولتخواه، تهران، انتشارات ملاتک.
- لولر، رابرت (۱۳۶۸) هندسه مقدس، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- لیتل، استفان (۱۳۸۸) گرایش های هنری، ترجمه مریم خسروشاهی، تهران، انتشارات کتاب آبان.
- لیف شیتنز، میخائیل (۱۳۸۱) فلسفه هنر از دیدگاه مارکس، ترجمه مجید مددی، تهران، آگاه.
- لین، گرگ (۱۳۸۰) خانه های جنین شناختی، ترجمه امیر بانی مسعود، فرهنگ و معماری، سال سوم، شماره نهم.
- لینچ، کوین (۱۳۷۴) سیمای شهر، ترجمه منوچهر مزینی، انتشارات دانشگاه تهران.
- لینچ، کوین (۱۳۷۴) سیمای شهر، ترجمه منوچهر مزینی، انتشارات دانشگاه تهران.
- لینچ، کوین (۱۳۷۶) تئوری شکل خوب شهر، ترجمه حسین بحرینی، انتشارات دانشگاه تهران.
- لینچ، کوین (۱۳۷۸) سیمای شهر، ترجمه منوچهر مزینی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- لینچ، کوین (۱۳۸۷) تئوری شکل شهر، ترجمه سید حسین بحرینی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- ماتلاک، جان (۱۳۷۹) آشنایی با طراحی محیط و منظر، سازمان پارکها و فضای سبز تهران.
- ماتلاک، جان. ال (۱۳۷۹) آشنایی با طراحی محیط و منظر، سازمان پارکها و فضای سبز شهر تهران.
- ماجدی، حمید و دیگران (۱۳۸۵) عرصه عمومی فضای روابط فراقردی و میان فردی. فصلنامه آبادی، شماره ۵۱، تابستان ۱۳۸۵.
- ماجدی، حمید و دیگران (۱۳۹۰) بازتعریف فضای شهری (مطالعه موردی محور ولیعصر حدفاصل میدان ولیسر تا چهارراه ولیعصر)، مجله مدیریت شری شماره ۲۷.
- مازلو، آبراهام اچ (۱۳۶۷) انگیزش و شخصیت؛ ترجمه احمد رضوانی، انتشارات آستان قدس رضوی.
- مختاری، مرضیه و نظری، جواد (۱۳۸۹) جامعه شناسی کیفیت زندگی، تهران، نشر جامعه شناسان.
- مددپور، محمد (۱۳۷۱) حمت معنوی و ساحت هنر: تاملاتی در زمینه سیر هنر در ادوار تاریخی، تهران، انتشارات حوزه هنری.
- مددپور، محمد (۱۳۸۳ الف) هنر و زیبایی در نظر متفکران

- یونان و روم، تهران، سوره مهر.
- مددپور، محمد (۱۳۸۳) هنر و زیبایی در نظر متفکران مسیحی و مسلمان، تهران، سوره مهر.
- مددپور، محمد (۱۳۸۴) الف) حکمت انسی و زیبایی شناسی عرفانی هنر اسلامی، تهران، سوره مهر.
- مددپور، محمد (۱۳۸۴) ب) آراء و متفکران جدید مدرن و پست مدرن، تهران، سوره مهر.
- مدنی پور، علی (۱۳۷۹) طراحی فضای شهری: نگرشی بر فرایندهای اجتماعی- مکانی، ترجمه فرهاد مرتضایی، تهران، شرکت پردازش و برنامه ریزی شهری.
- مدنی پور، علی (۱۳۸۱) تهران، ظهور یک کلانشهر، ترجمه حمید زرازوند، تهران، انتشارات پردازش و برنامه ریزی شهری.
- مدنی پور، علی (۱۳۸۲) فضاهای عمومی شهر. ترجمه صفوی، علی. فصلنامه مدیریت شهری. شماره ۱۴. تابستان ۱۳۸۲.
- مدنی پور، علی (۱۳۸۷) طراحی فضای شهری (نگرشی بر فرآیندهای اجتماعی و مکانی، ترجمه فرهاد مرتضایی، انتشارات پردازش و برنامه ریزی شهری.
- مدنی پور، علی (۱۳۸۹) فضاهای عمومی و خصوصی شهر، ترجمه فرشاد نوریان، انتشارات سازمان فناوری اطلاعات و ارتباطات شهرداری تهران.
- مدنی پور، علی (۱۳۸۹) فضاهای عمومی و خصوصی شهر، ترجمه نوریان، فرشاد. انتشارات سازمان فناوری اطلاعات و ارتباطات شهرداری تهران.
- مدنی پور، علی (۱۳۹۰) طراحی شهر خرد (مبانی و چارچوب ها)، ترجمه بهادر زمانی، انتشارات دانشگاه تهران.
- مدیری، آتوسا (۱۳۸۵) جرم، خشونت و احساس امنیت در فضاهای عمومی شهر، فصلنامه علمی- پژوهشی رفاه اجتماعی، سال ششم، شماره ۲۲.
- مرتضوی، شهرناز (۱۳۶۷) روانشناسی محیط، تهران، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
- مرتضی، هشام (۱۳۸۷) اصول سنتی ساخت و ساز در اسلام، ترجمه ابوالفضل مشکینی و کیومرث حبیبی، انتشارات مرکز مطالعاتی و تحقیقاتی شهرسازی و معماری.
- مرجوعی، علی (۱۳۸۳) پرسش از معماری: شیوه پژوهش در معماری، نشریه هنرهای زیبا، شماره ۱۹.
- مزینی، منوچهر (۱۳۷۹) هنر، معماری و شهرسازی، شهرداریها، سال دوم، شماره ۲۰.
- مسعودی، کیومرث (۱۳۸۰) فضاهای عمومی شهری جایگاه تعامل اجتماعی ماهنامه شهرداریها، سال سوم، شماره ۲۶، تیر ۱۳۸۰.
- مشحون، حسن (۱۳۸۰) تاریخ موسیقی ایران، تهران، دوم، فرهنگ نشر نو.
- مشهودی، سهراب (۱۳۸۰) مبانی طرح های سیال شهری، تهران، شرکت پردازش و برنامه ریزی شهری.
- مشهودی، سهراب (۱۳۷۹) ردیابی ریشه های شکست در مبانی فکری طرح های جامع، معماری و شهرسازی، سال نهم، شماره ۵۶ و ۵۷.
- مطهری، مرتضی (۱۳۴۹) خدمات متقابل اسلام و ایران، شرکت سهامی انتشار.
- مک عینین، دونالد دلیویا (۱۳۶۰) ماهیت و پرورش خلاقیت، ترجمه مهدی درویش، سازمان امور اداری و استخدامی کشور.
- مک هارگ، یان (۱۳۸۶) طراحی با طبیعت، ترجمه عبدالحسین وهاب زاده، مشهد، انتشارات جهاد دانشگاهی واحد مشهد.
- ملا، سلمه (۱۳۸۹) سرای حضور. پایان نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه آزاد اسلامی واحد علم و تحقیقات تهران. دانشکده هنر و معماری. استاد راهنما: دکتر محمد نقی زاده. استاد مشاور: دکتر سید غلامرضا اسلامی.
- ملک عباسی، منصور (۱۳۸۴) مجله رشد آموزش جغرافیا، معرفی کتابهای جغرافیایی، شماره هفتاد و سه.
- منجم، ملا جلال الدین (۱۳۶۶) تاریخ عباسی یا روزنامه ملا جلال، بکوشش سیف الله وحید نیا، تهران، انتشارات وحید.
- منصوری، سید امیر (۱۳۷۸) چشم اندازه های شهر ایرانی، مجله شهر نگار، شماره بهمن و اسفند.

- منصوری، سید امیر (۱۳۸۰) فضای جمعی و حیات مدنی، نشریه حیات نو.
- منصوری، محمد (۱۳۸۷) ملاحظات انتقادی در باب مواجهه با مساله علم، دین و توسعه، فصلنامه حوزه دانشگاه، سال ۴، شماره ۵۴.
- مهدوی آزاد نبی، رمضان (۱۳۸۶) معنای زندگی انسان و نقش خلاقیت زایی دین، اندیشه نوین دینی، سال سوم، شماره نهم.
- مهدوی نژاد، محمد جواد (۱۳۸۴) آفرینشگری و روند آموزش خلاقانه در طراحی معماری، هنرهای زیبا، شماره ۲۱.
- مهدوی، شهرزاد (۱۳۸۸) حیات مشترک شهری و حقوق شهروندان، فصلنامه معماری، شماره ۵۷، مهر و آبان ۱۳۸۸.
- مهدیزاده، جواد، تحول پارادایم های شهرسازی، نشریه جستارهای شهرسازی، شماره ۱۵ و ۱۶، بهار ۱۳۸۵.
- مهدیزاده، جواد و همکاران (۱۳۸۲) برنامه ریزی راهبردی توسعه شهری (تجربیات اخیر جهانی و جایگاه آن در ایران)، مرکز مطالعات و تحقیقات شهرسازی و معماری در ایران.
- مهدیزاده، جواد، پیرزاده تهوجی، حسین و دیگران (۱۳۸۵) برنامه ریزی راهبردی توسعه شهر: تجربیات اخیر جهانی و جایگاه آن در ایران، وزارت مسکن و شهرسازی، چاپ دوم.
- مهندسین مشاور آسایش (۱۳۸۴) گزارش طرح توسعه مسجد امیر ۱۳۸۳.
- مورتی، کریشنا (۱۳۷۶) طبیعت و محیط، ترجمه یکتا جعفری، تهران، انتشارات مدبر.
- موریس، جیمز (۱۳۸۵) تاریخ شکل شهر، مترجم: راضیه رضازاده، تهران، دانشگاه علم و صنعت ایران، چاپ چهارم.
- موسوی، سید احمد (۱۳۸۵) برنامه ریزی توسعه محله ای با تاکید بر سرمایه های اجتماعی (مورد مطالعه: کوی طلاب شهر مشهد)، پایان نامه کارشناسی ارشد شهرسازی، دانشگاه تربیت مدرس.
- میرمیران، هادی (۱۳۷۵) جریان تازه در سنت معماری ایران، معماری و شهرسازی، دوره ۶، شماره ۳۱ و ۳۲.
- میرمیران، هادی (۱۳۷۸) نقطه گرهی طرح، معماری و شهرسازی، دوره ۹، شماره های ۵۴ و ۵۵.
- میرمیران، هادی (بی تا) مسجد سپهسالار، معماری، شماره ۸.
- ناتنگز، پاتریک (۱۳۷۸) سرشت معماری، ترجمه مهندسین مشاور پلشیر.
- ناس، جان؛ (۱۳۷۰) تاریخ جامع ادیان، ترجمه علی اصغر حکمت، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- ناظم الاطباء (۱۳۵۵) فرهنگ نفیسی، انتشارات کتابفروشی خیام، جلد اول.
- نامور مطلق، بهمن (۱۳۸۶) تخیل و خلاقیت هنری: گونه شناسی تخیل با توجه به موضوع خلاقیت، اولین همایش هم اندیشی تخیل هنری (مجموعه مقالات)، تهران، انتشارات فرهنگستان هنر.
- ندیمی، حمید (۱۳۷۸) جستاری در فرآیند طراحی، نشریه صفا، شماره ۲۹.
- ندیمی، هادی (۱۳۷۰) مدخلی بر روشهای آموزش معماری، صفا، سال اول، شماره ۲.
- ندیمی، هادی (۱۳۷۵) آیین جوانمردان و طریقت معماران، صفا، سال ششم، شماره های ۲۱ و ۲۲.
- ندیمی، هادی (۱۳۸۰) بهاء حقیقت: مدخلی بر زیبایی شناسی در معماری اسلامی، صفا، سال یازدهم، شماره ۲۴.
- ندیمی، هادی (۱۳۸۵) امید رهایی نیست، وقتی همه دیواریم، هفته نامه نقش نو، شماره ۱۸ و ۱۹.
- ندیمی، هادی (۱۳۸۶) کلک دوست: ده مقاله در هنر و معماری، اصفهان، سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری تهران.
- نرم افزار جامع قرآن حکیم (۱۳۸۲) مرکز تولید و پشتیبانی مرکز تحقیقات علوم قرآنی حکیم نور.
- نشاط، سید محمود (۱۳۶۸) شمار و مقدار در زبان فارسی، تهران، انتشارات امیر کبیر.
- نصر، حسین (۱۳۵۹) نظر متفکران اسلامی درباره طبیعت، نشر خوارزمی، تهران.
- نصر، حسین (۱۳۶۶) علم در اسلام، ترجمه احمد آرام، تهران، انتشارات سروش.

- نصر، حسین (۱۳۷۳) هنر قدسی در فرهنگ ایرانی، تهران، انتشارات برگ.
- نصر، حسین (۱۳۷۵) هنر و معنویت اسلامی، فصلنامه هنر، شماره ۲۸.
- نصر، حسین (۱۳۷۹) انسان و طبیعت، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- نصر، حسین (۱۳۷۹) نیاز به علم مقدس، تهران، نشر طه.
- نصر، سید حسین (۱۳۸۴) دین و نظام طبیعت، ترجمه محمد حسن فغفوری، انتشارات حکمت، چاپ اول.
- نقی زاده، محمد (۱۳۹۰) فضاهاى باز شهری، تهران، انتشارات سازمان شهرداری ها.
- نقیب زاده، محمد (۱۳۸۷) درآمدی به فلسفه، تهران، انتشارات طهوری.
- نقیب زاده، میرعبدالحسین (۱۳۸۲) درآمدی بر فلسفه، تهران، هفتم، طهوری.
- نوحی، حمید (۱۳۷۹) تاملات در هنر و معماری، تهران، انتشارات گام نو.
- نوذری، حسینعلی (۱۳۷۹) صورتبندی مدرنیته و پست مدرنیته: بسترهای تکوین تاریخی و زمینه های تکامل اجتماعی، تهران، انتشارات نقش جهان.
- نوذری، حسینعلی (۱۳۸۶) بازخوانی هابرماس، نشر چشمه، چاپ دوم، تهران.
- نوربرگ شولتز، کریستیان (۱۳۸۲) گزینه ای از معماری: معنا و مکان، ترجمه ویدا نوروز برازجانی، نشر جان جهان.
- نوربرگ شولتز، کریستین (۱۳۸۰) مفهوم سکونت، ترجمه محمود امیر یار احمدی، تهران، نشر آگه.
- نورمحمدی، سوسن (۱۳۸۸) ضرورت درک سرشت فضای معماری با استناد به رویکردهای معاصر مبتنی بر طبیعت، هنرهای زیبا، شماره ۳۷.
- نوری، مهدی (۱۳۷۸) تحلیل جامعه شناختی مسجد، فرهنگ اصفهان، شماره ۱۳.
- هابرماس، یورگن (۱۳۸۱) سیطره عمومی، ترجمه: هاله لاجوردی، فصلنامه ارغنون، شماره ۲۰.
- هاروی، دیوید (۱۳۷۶) عدالت اجتماعی و شهر، ترجمه فرخ حسامیان و دیگران، تهران: شرکت پردازش و برنامه ریزی شهری.
- هاسپرز و بردسلی (۱۳۷۵) تاریخ و مسائل زیبایی شناسی، ترجمه فاطمی و مددیپور، تهران، حوزه هنری سوره.
- هاشم نژاد، هاشم (۱۳۷۴) جست و جوی ضرایب نهفته در میراث کهن، کنگره تاریخ معماری و شهرسازی ایران، ج ۲، تهران، سازمان میراث فرهنگی کشور.
- هاشم نژاد، هاشم (۱۳۷۸) ساختار فضایی طرح، معماری و شهرسازی، دوره ۹، شماره ۵۴ و ۵۵.
- هاشم نژاد، هاشم (۱۳۸۰) تاثیر و بازتاب معماری در تبادل فرهنگ و تمدن، معماری و فرهنگ، سال سوم، شماره یازدهم.
- هاشم نژاد، هاشم (۱۳۸۰) فضای شهری سند تاریخی شهر و شهروندان، فصلنامه معماری و فرهنگ، سال هفتم، شماره ۲۴.
- هانا آرنست (۱۳۸۵) فصلنامه بخارا، ویژه نامه هانا آرنست، شماره ۸۵، زمستان ۱۳۸۵.
- هاید ماینر، ورنن (۱۳۸۷) تاریخ تاریخ هنر: سیری در تاریخ تکوین نظریه هنر، ترجمه مسعود قاسمیان، تهران، انتشارات فرهنگستان هنر.
- هایدگر، مارتین (۱۳۸۲) سرآغاز کار هنری، ترجمه پرویز ضیاء شهابی، تهران، دوم، هرمس.
- هرلفیش، جورج. اف (۱۳۶۶) تفکر منطقی، ترجمه علی شریعتمداری، نشر مشعل.
- هلمن، لویی (۱۳۸۵) الفبای معماری، ترجمه محمد احمدی نژاد، اصفهان، نشر خاک.
- همایونی، نازگل (۱۳۸۴) طبیعت مرموز، نشریه علوم محیطی، سال دوم، شماره ۷.
- هرفر، لطف الله (۱۳۴۵) گنجینه آثار تاریخی اصفهان، انتشارات ثقفی، اصفهان.
- هرفر، لطف الله (۱۳۵۴) باغ هزار جریب و کوه صفه (بهشت شاه عباس)، هنر و مردم، سال ۱۴، شماره ۱۵۷.

- هنفلینگ، اسوالد (۱۳۸۱) چستی هنر، ترجمه علی رامین، تهران، دوم، هرمس.
- هوشیدری، جهانگیر (۱۳۷۸) دانشنامه مزدیستا، نشر مرکز، تهران.
- هوف، توماس (۱۳۸۶) تاریخ مختصر طراحی، ترجمه رضا افهمی، تهران، انتشارات سیحان نور.
- هیراسکار، جی. کی (۱۳۷۶) درآمدی بر مبانی برنامه ریزی شهری، ترجمه محمد سلیمانی و احمدرضا یکانی فرد، تهران: جهاد دانشگاهی تربیت معلم.
- هینلز، جان (۱۳۸۲) شناخت اساطیر ایران، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، نشر آویشن، تهران.
- وات، کنت (۱۳۷۲) مبانی محیط زیست ترجمه عبدالحسین وهاب زاده، انتشارات جهاد دانشگاهی مشهد.
- الوانی، سید مهدی (۱۳۸۱) راهکارهای مشارکت عامه مردم در خط مش گذاری عمومی، مجله مجتمعا آموزش عالی قم، سال چهارم، شماره سیزدهم
- الوانی، سید مهدی و سید تقوی، میر علی (۱۳۸۱) سرمایه های اجتماعی: مفاهیم و نظریه ها، فصلنامه مدیریت، شماره ۳۳.
- وبر، ماکس (۱۳۶۸) مفاهیم اساسی جامعه شناسی، ترجمه احمد صدارتی، انتشارات نشر مرکز.
- وحیدی، حسین (۱۳۷۸) آرمان پارسایی در ایران، نشر مرکز.
- وزین، سید غلامرضا (۱۳۷۸) ساماندهی شهری (تکنیک شهرسازی)، انتشارات درخشش، چاپ اول، مشهد.
- ویلبر، دونالد (۱۳۴۸) باغهای ایران و کوشکهای آن، ترجمه مهین دخت صبا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.
- یانگ، جولیان (۱۳۸۲) فلسفه هنر نیچه، ترجمه رضا حسینی و محمدرضا باطنی، تهران، دوم، ورجاوند.
- یانگ، کن (۱۳۸۳) طراحی اکولوژیک در معماری یا طراحی سبز، ترجمه سیما زنگنه، تهران، آبادی، شماره ۴۲.
- یزدان پناه، لایلا (۱۳۸۶) موانع مشارکت اجتماعی شهروندان تهرانی، فصلنامه رفاه اجتماعی، سال هفتم، شماره ۲۶
- یزدانفر، سید عباس (۱۳۸۳) مروری بر طرحواره ذهنی دانشجویان و رشد آن در فرآیند آموزش طراحی، نشریه صفه، شماره ۳۸.
- (۱۳۷۵) خلاقیت و پیشینه تجربی، آبادی، سال ششم، شماره بیست و یکم.
- (۱۳۷۵) گفتگوی رنتسو پیانو و روبرتو فابری، آبادی، سال ششم، شماره بیست و یکم.
- (۱۳۸۹) مجموعه مقالات نظارت همگانی شهروندی و توسعه سازمانی (به کوشش مرکز نظارت همگانی شهرداری) فرهنگ صبا، چاپ دوم.
- (۱۳۸۹) مجموعه مقالات همایش ملی نظارت همگانی (راهبردها و راهکارها) جلد اول و دوم، مرکز نظارت همگانی شهرداری تهران.
- Carmona, M (2003) Public places, urban spaces, Architectural press
- DETR (2000) By Design, Urban design in Planning System: towards better practice. Commission for Architecture & Built Environment, London
- Punter, J and Carmona, M (1997) The Design dimension of Planning/E & FN SPON
- Urban Task Force (1999) Towards an Urban Renaissance, PP 59-56
- John Parkinson, "Holistic Democracy and Physical Public Space", University of York, London, 2006.
- Forty, Adrian (2000) Words and Buildings: A Vocabulary of Modern Architecture, Thames and Hudson, London.
- Guiron, Jacques (1981) The Ideas of Le Corbusier on Architecture and Urban Planning, English translation by Margaret Guiron, George Braziller, Inc, Foundation Le Corbusier, New York
- Hilberseimer, Ludwig (1964) Contemporary Architecture: Its Roots and Trends, Paul Theobald and Co,

- Chicago.
- Ligo, Larry (1984) *The Concept Function in Twentieth-Century Architectural Criticism*, UMI Research Press, Michigan.
- Michl, Jan (1995) *Form Follow What? The Modernist Notion of Function as a Carte Blanche*, In: [www. Geocities.com](http://www.Geocities.com)
- Sullivan, Louis (1986) *The Tall Office Building Artistically Considered*, In: Jay M. Stein (eds) (1999), *Classic Readings in Architecture*, University of Washington Press, Seattle.
- Levi, P.L (1986) *The Periodical Table* (Translated from Italian by Raymond Rosenthal), Abacus Book, London
- Ruskin, J. (1906) *The Seven Lamps of Architecture*, George Allan, London.
- Forty, Adrian (2000) *words and buildings: a vocabulary of modern architecture*, Thames & Hudson, London.
- Anderson, Harold (1959) *Creativity and its Cultivation*, New York: Harper & Row.
- Anderson, Ray (1999) *Mid-Course Correction: Toward a Sustainable Enterprise*. White River Junction, Vt.: Chelsea Green.
- Archer, L. Bruce (1963) *Systematic Method for Designers*, Design, No.172.
- Ashworth, William, and Charles E. (2001) *The Encyclopedia of Environmental Studies*. New York: Facts on File.
- Baarschers, W. H. (1996) *Eco-Facts and Eco-Fiction: Understanding the Environmental Debate*. New York: Routledge.
- Benyus, Janine (2002) *Biomimicry: Innovation Inspired by Nature*. New York: Perennial.
- Biological Sciences. <http://www.biosciencednet.org/portal>
- Brebbia, C. A. (2002) *Design and Nature*, boston, WIT Press.
- Bruner, j (1962) *The Process of Education*, Cambridge, MA Harvard University Press.
- Chambers, Nicky, et al (2001) *Sharing Nature's Interest: Ecological Footprints as an Indicator of Sustainability*. London: Earthscan.
- Cherry, Edith (1998) *Programming for Design, From Theory to Practice*, New York: John Wiley & Sons.
- Clark, Robert P, and Robert Clark (2003) *Global Awareness: Thinking Systematically About the World*. Lantham, Md.: Rowman & Littlefield.
- Daily, Gretchen, ed (1997) *Nature's Services: Society's Dependence on Natural Ecosystems*. Washington, D.C.: Island.
- Devall, Bill, and George Sessions (1985) *Deep Ecology: Living as if Nature Mattered*. Salt Lake City, Utah: Gibbs H. Smith.
- Duerk, Donna P. (1993) *Architectural Programming, Information Management for Design*, New York: Van Nostrand Reinhold.
- Getzels, Jacob W. (1964) *creative thinking, problem solving, and instruction, in theories of learning and instruction*. Sixty third yearbok, national society for the study of education, chicago: university of chicago press.
- Gatzels, Jacob W., and Philip W, Jackson (1962) *creativity and intelligence*, New York: Wiley.
- Hershberger, Robert (1999) *Architectural Programming and Predesign Manager*, New York: McGraw Hill.
- Ferkiss, Victor (1993) *Nature, Technology, and Society: Cultural Roots of the Current Environmental Crisis*. New York: New York University Press.

- Mcellar, Peter (1957) *Imagination and Thinking*, London: Cohen and West.
- Newell, A. (1969) *The processes of creative thinking*, Santa Monica, Calif: Rand Corporation.
- Osborn, Alex F (1963) *Applied Imagination Principles and Procedures of Creative Problem Solving*, New York, NY: Scribner.
- Parnes, Sidney J. (1962) *A source book of creative thinking*, New York: Scribner.
- Parshal and Sutherland (1988) *Officing: Bringing Amenity and Intelligence to Knowledge Work*, Tokyo: LibroPort Co., Ltd.
- Pena, William M., and William W. Caudill (1959) *Architectural Analysis – Prelude to Good Design*, Architectural Record.
- Pearson, David (2001) *new organic architecture, the breaking wave*, london, architectural Press.
- Pilya, G. (1957) *How to Solve it*, Garden City, NY: Doubleday Anchor.
- Burgers J, De Uistad: *Over stedelijkvermak*, Van arkel, 1999
- Chako M, *Connecting*, university of New York, 2002
- Diba D, *connection between man and environment*, Congress of architecture and urban planning, tehran, 1996
- Douglas M, *rban space in globalization era*, 2003
- Garcia _ Ramon, Maria D; Ortiza, A; Parts, M, *urban planning, gender and the use of public spaces in peripheral neighbourhood of barcelona*, journal of Cities no.2004 ,3
- Hillier B and Hanson J, *The social logiv of space*, Cambridge university press, 1984
- Kaplan R and others, *With people in mind, design & management of everyday nature*, Washington D.C., 1998
- Lang J, *Urban design: American experience*, Van Nostrand Reinhold, 1994
- Lang J, *Creating architectural theory*, 2002
- Lubis Basauli Umar & Primasari Litta, *The relationship between people and urban screen in an urban space*, ASEAN conference on enviroment- behaviour studies, Malaysia, 2010
- Marcus & Francis, *Gathering live*, 1998
- Mitchel D, *Introuction: Public spaceand the city*, Urban geography, no.1996 ,2
- Rapport ,A. *pedestrian Street use - Culture and Perception: Street Beverly Hills , California , U.S.A*, 1998
- Tschumi, Bernard, “Spaces and events”, the city culturesreader, ed: Malcolm Miles, Tim Hall, London, Rutledge, 1994
- Whyte Wlhyte H, *The social life of small urban spaces*, The conservation foundation Washington , D.C. 1980
- Schor, Juliet, and Betsy Taylor, eds (2003) *Sustainable Planet: Solutions for the Twenty-First Century*. Boston, Mass.: Beacon.
- Senosiain, Javier (2003) *Bio-Architecture*, oxford, London, Architectural Press.
- Steadman, Philip (2008) *The Evolution of Designs, Biological analogy in Architecture and the applied arts*, london, Scribner.
- Taylor, Irving a. (1989) *The Nature of the Creative Process*, in *Creativity, An Examination of the Creative Process*.
- Watson, Susan (2003) *Living Sustainably*. San Francisco, Calif.: Smart Apple.

Roch, I. An introduction to perception, New York:
Macmillan. 1975. pp 25.

Wetlauffer, A. K. In the mind's eye: the visual impulse in
Diderot, Baudelaire and Ruskin, Amsterdam: Rodopi.
2003 . pp 120 , 69.

